باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۵۳۱۷

رده‌بندی دیویی: ذ ۱۹۹ الف ۲۹۷/۳۴۲

سرشناسه: ابیوردی، علی، ۱۲۴۴-۱۳۱۷.

عنوان قراردادی:

عنوان: ذخیرة المعاد

کاتب: میرزا بزرگ النسابه تاریخ کتابت:

محل نشر: شیراز ناشر: مطبع محمدی تاریخ نشر: [بی‌تا]

صفحه شمار: اج. (شماره‌گذاری گوناگون) مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۲×۱۷ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: آیت‌الله عبدالباقی آیت‌اللهی تاریخ ثبت: اسفند ۱۳۷۴

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. مقتل معصومین - قرن ۱۴ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. النسابه، میرزا بزرگ، کاتب.
ب. آیت‌اللهی شیرازی، عبدالباقی، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار:

تاریخ فهرستنگاری: ۸۹/۱

وقف بر امامین همامین حضرت محمد بن الحسن (عج) و علی بن موسی الرضا علیهما السلام
واقف مرحوم آیة الله نجفی حاج [illegible] تبریزی

برگشتی
۲۹/۷/۱۳۴۲
الف/۱۱۹۶۳

۸۲۷۵۷

وزارت عدلیه

اداره کل ثبت اسناد و املاک

اداره ثبت اسناد و املاک ...

نمره ردیف ...۴۸۳

متعهد ـ اسم و اسم خانوادگی ...

متعهدله ـ اسم واسم خانوادگی ...

مبلغ ...

مقدار ...

از بابت قسط ... سندیکه بنمره ۵۸۲۰۳

بتاریخ ... ماه ... ۱۳۱۵

محل امضاء متعهد

محل امضاء مسئول یا صاحب دفتر

محل مهر دفتریکه سند در آنجا ثبت شده

سری ۱۰

۴
۸
۱۰
۲۰

۱۲۹۶
۲۴۲۷

۲۴۲۶
۲۴۲۰

شود

حسب الامر سرکار دیوان همایون اعلی شد ملتزم و متعهد گردید که عالیجاهان ملا فریدون و ملا بصیر ولد [illegible] اعلی حضرت شاه

ده [illegible] از حاصل تحویل وسط حمل [illegible] سنه لوی ئیل ۱۲۹۶ میباشد که طرح اطوائی [illegible] کلیمیان

مالی [illegible] ابتیاع از جدولی [illegible] شرب نماید [illegible] ملک زرع [illegible] مسلمانان [illegible] بسته

یا جرات دیگر اگر بخواهد زراعت شتوی خود را از جدولی [illegible] شرب نماید و از بابت [illegible] ۱۰

و زراعت [illegible] شتوی زرع نماید و زراعت اطواء خود را شرب نماید از جدولی [illegible]

و چنانچه اطواء خود را از زراعت و از جدولی [illegible] شرب نماید [illegible] ۱۰ [illegible] و ما بعد [illegible] شده

[illegible] دیوان اعلی [illegible] مقصر دیوان اعلی [illegible] التزام [illegible]

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

هذا كتاب خير المعاد

من تصنيفات العلم العلامة ملاذ الانام مرجع الاحكام
المبين للحلال والحرام حجة الاسلام آية الله الملك
العلام العلامة الثاني و
المحقق الثالث وحيد عصره وفريد دهره حاوي
الفروع والاصول الجامع بين المعقول والمنقول
الشيخ علي ابي وردي شيرازي

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۱۲۱۵۸۵
تاریخ خرداد ۷۵

حسب الامر حضرت معظم اليه در مطبع محمدی شيراز

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی
اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** این احقر علی بن حبیب الله ابن
عبد الله بن اسمعیل ابن عبد الله ابی وردی شهرت یافته این کتاب را که
انشاء الله تعالی مشتمل است بر یکدوره از کتاب های فقه برای مطالعه
اخوان مؤمنین و عارف شدن انها بر احکام شرعیه از عبادات و معاملات
و سیاسات شرعیه بلسان فارسی نوشتم چون کتاب فقه بلسان
فارسی که شامل تمام دوره فقه باشد تاکنون بنظر احقر نرسیده بود مگر
نادری که انهم غالب فروع ندارد علاوه بر لزوم بعض نکات و دقایق از این جهت

در تصنیف این کتاب سدّی با زحمات زیاد اوقات خود را صرف نمودم امیدوارم
از فضل خداوند تبارک و تعالی که بعض دقایق و نکات این نافع برای خواص
باشد و عوام هم انتفاع کامل برده باشند و عامل او ماجور بوده باشد و
مسمّی به **ذخیرة المعاد** نمودیم و این کتاب مشتمل است بر چند کتاب
اول کتاب طهارت که عبارتست از وضو و غسل و تیمم و هر کدام از اینها
است بر واجب و مستحب واجب از وضو آنست که برای نماز واجبی یا طواف
واجبی بوده باشد و یا مس کتابت قرآن یا اسماء الله هر گاه واجب باشد و باقی
دیگر مستحب است و واجب از غسل آنست که برای نماز واجب طواف واجب
و توقف در مساجد مطلقا و دخول مسجد الحرام یا مسجد نبی بوده باشد هر
گاه توقف و دخول واجب باشد و برای ادراک صبح با طهارت در روزه واجب
معیّن بر شخص جنب و حائض و نفسا بعد از قطع خون و باقی دیگر مستحب است
و همچنین برای روزه مستحاضه که خون فرا گرفته باشد تمام پنبه را و واجب
از تیمم در عوض و بیشتر که وقت نماز مضیق باشد که مجال وضو نباشد یا مجال
غسل برای محدث بحدث اکبر نباشد یا آب بمقدار وضو و غسل در مورد
خود نباشد یا باشد لکن از قیمت آن عاجز باشد یا فوق طاقت او بوده باشد
یا استعمال آن مضر بود برای او و احداث کند یا موجب طول مرض او شود و
همچنین واجب میشود اگر در مسجدین مذکورین جنب شود که باید تیمم گرفته

خارج شود لکن تیمم را در بین راه رفتن بکیرد اگر تیمم باعث توقف نشود و باقی دیگر مستحب است و گاهی هم هرکدام از اینها بسبب نذر و شبه آن واجب میشوند

ایراد گفتیم هرگاه کسی از خریدن آب برای وضو یا غسل متضرر شود باید از کرد بر حسب شغل و حال او از جهت معاش سخت شود تکلیف او تیمم است و وضو از او ساقط است و این بر حسب اشخاص از حیثیت فقر و غنی مختلف است و حال آنکه فقها رضوان الله علیهم فرموده اند که اگر کسی برای طلب آب برای وضو یا غسل برود باعث ضرر مالی شود مثل اینکه مال او را دزد ببرد یا در راه مال او را بگیرند یا اینکه تا برود و مراجعت نماید مالی از او ضایع شود مثل اینکه طعامی دارد سگ او را تفریط می نماید یا دیگ شیری را مشغول است طبخ نماید و تا مراجعت نماید ریخته باشد در این صورت تکلیف وضو و غسل از او ساقط است مطلقا چه طاقت تحمل این ضرر داشته باشد و چه نداشته باشد مثل آنکه شخصی که اگر یک تومان بهای آب وضو بدهد هیچ وجه برای او مشقت نیست در این صورت تکلیف او خریدن آب است اما اگر در بیابان برای پیدا کردن آب برود تا مراجعت نماید نصف این مبلغ را از او ببرند تکلیف او تیمم است پس فرق میان این دو صورت چیست **جواب** اینکه حفظ مال هر اندازه باشد هم بقدری که عرفا بگویند مال است بر صاحب آن واجب است و تفریط آن حرام است پس اگر پولی بدهد و برای خود چیزی را خریداری نماید عرفا نمی گویند مال خود را تلف کرده

است بلکه میگویند برای انتفاع خود خریداری نموده و همین که عرفا در حکم تلف
شد برای مقدمهٔ واجب واجب است لکن اگر بگذارد مال او تلف شود بهر اندازه مکرر با
فعل حرام کرده است الحاصل این کتاب مشتمل بر چهار باب است باب اول در باب آب است و
اقسام و احکام آن بدانکه آب باعتبارات چند تقسیم دارد تقسیم اول اینکه آب یا مطلق
یا آب مضاف آب مطلق آنست که بدون نسبت و اضافه بچیز دیگری اسم برده میشود و
مضاف آنست که بدون نسبت بچیز دیگری اسم برده نمیشود مثلا در آب مطلق میگویند
آب و صفت یا اضافه بر آن ملحق نمیشود لکن در مضاف آب هندوانه آب انار آب غوره
گلاب و غیره ذلک و آب مضاف دو قسم است یکی اینکه از فشار دادن میوه یا غیر آن پیدا
شود مثل آب غوره و آب انگور و دوم آنکه جسم دیگری را با او ممزوج نمایند مثل
داخل کردن زعفران یا گلاب یا سدر یا غیر ذلک در آن آب مضاف نه رافع حدث است و
نه رافع خبث مسئله هرگاه کری باشد که شک شود در اینکه مضاف است یا مطلق
اگر اول مطلق بوده بعد در آن جسم دیگر داخل کنند تا باندازه برسد که شک
شود محکوم است باطلاق و اما اگر بعکس باشد یعنی اول مضاف بوده و بعد مطلق در آن
داخل نمایند تا بهمان اندازه که شک میشود برسد محکوم باضافه است اگرچه هر دو در
وزن و اوصاف مثل و بقدر هم باشند و اگر سابق آن بدست نیست بملاقات نجس
نجس میشود لکن نه رافع حدث است و نه رافع خبث اگر آب منحصر بآن باشد جمع میان
وضو یا غسل آن و میان تیمم نماید در تقدیم و تاخیر مخیر است و تقسیم دوم اینکه

آب جاری است یا آنکه ایستاده یا آب باران یا آب چاه اما آب چاه را قسم دیگر قرار
داده اند برای اینکه بعضی برای متقدمین حکم آب قلیل دارد در اثر نجاست اگرچه
زیاد تر از کر باشد و از این جهت برای داخل شدن هر نجاستی در آن مقداری از آن
کشیدن و بیرون آوردن آن را واجب میدانستند تا طاهر شود و اما متاخرین از
فقها کشیدن و بیرون آوردن آن مقدارها که در احادیث و اخبار ذکر شده مستحب
میدانند و آب چاه را معصوم میدانند پس در هر صورت او را قسم علیحده قرار دادن
بموقع و محل است پس حکم آب چاه را مقدم قرار میدهیم و میگوئیم بدانکه آب چاه خواه
کمتر از مقدار کر باشد چه زیاد تر اگر یکی از مسکرات یا آب منی یا خون حیض یا نفاس یا
استحاضه در آن داخل شود یا گاو یا شتر در آن افتاده باشد که در میان چاه بمیرد تمام
آب را مستحب است بیرون بیاورند و اگر بواسطه زیادی جوشش آب ممکن نشود از اول
طلوع آفتاب تا غروب آن چهار نفر بنوبت که در هر نوبت دو نفر از ایشان مشغول بکشیدن
شوند چنانچه گاو ماده یا بچه گاو یا خر یا اسب در آن بمیرد مقدار یک کر آب از آن
بکشند و اگر انسان در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند و اگر فضله خشک انسان در آن بریزد
و از هم متلاشی شود یا خون زیاد در آن بریزد مثل اینکه گوسفندی در لب چاه ذبح نمایند
که خون آن بر سر چاه بریزد پنجاه دلو بکشند و اگر خنزیر یا روباه یا خرگوش یا گربه یا سگ یا
شغال و یا آهو در آن بمیرد یا بول مرد در آن داخل شود چه کافر باشد چه مسلمان چهل
دلو بکشند و برای فضله انسان که متلاشی نشود و خون کم مثل خون مرغ و خون جا ر

از برای الاغ اسب ده دلو بکشند و برای مردن مرغ و موش که در آب متلاشی شود یا باد نماید
و برای بول انسان غیر بالغ و غسل نمودن جنب زن و داخل شدن سگ و بیرون آمدن
آن در حال حیات هفت دلو بکشند و برای فضله مرغ خانگی که عادت بخوردن نجا
داشته باشد پنج دلو بکشند و برای مردن مار و موش سه دلو بکشند و برای مردن مرغهای کوچک
مثل گنجشک برای بول طفل شیرخواره که عادت بخوردن غذا نکرده باشد یک دلو بکشند
و برای باریدن باران که فضله انسان و بول انسان و فضله سگ در آن مخلوط باشد سی دلو بکشند
و مراد از این دلوها دلو متعارفی معمولی است گذشت اینکه اینها محمول بر استحباب است
و اگر نجاستی واقع شود که در اخبار برای آن مقداری ذکر نشده برای احتیاط بهتر آنست
تمام آب را بکشند و لیکن بنابر اینکه کشیدن این مقدارها مستحب باشد در این موارد هیچ
حکمی بنظر احقر نرسیده **مسئله** هرگاه دو مرتبه ملاقات نجاست نماید اگر از یک جنس
باشد مثل اینکه در هر دو مرتبه خون در او بریزد اکتفا بمقدار اول میشود و اگر در جنس
مختلف باشند جمع میان حکم هر دو میشود چه در حکم شریک باشند مثل اینکه خود
او مرده باشد و اسب هم مرده باشد یکی برای اول میکشند بعد از آن دیگری برای دوم
میکشند چه در حکم شریک نباشند مثل اینکه اسب در او بمیرد و آدم هم بمیرد باید
کر برای اول بکشند هفتاد دلو برای دوم **مسئله** هرگاه قبل از کشیدن
مقدار معین آب چاه تمام شود باقی ساقط است و اما آب باران پس بر هر جسمی که هر
مقداری از آن اگر همه یک قطره باشد واقع شود که آن جسم قابل تطهیر باشد خود آ

نظر احقر طاهر میشود چه زمین باشد چه بدن انسان باشد چه غیر این مگر در لباس و
غیر این که فشار بخواهد و لکن در اماء آن باید این قدر زیر باران باشد که تمام اجزاء
آن در زیر باران تر شود و چنین نمی دارد و لکن در آب نجس اگر هم یک قطره آن داخل شود
فوراً طاهر میکند لکن احوط آنست که آنچه از ابر نازل میشود بمقداری باشد که صدق
باران بر آن شود نه اینکه یک قطره یا چند قطره اگر چه ممکن است گفته شود که یک قطره را
هم عرفا باران میگویند ولی در هر حال احوط اینست که مقدار باران یک اندازه باشد
که عرفا تسمیه باران داشته باشد و احوط امتزاج است ولی اگر باران بقاعده متعارف
باشد آنچه داخل در آب شود یک قطره هم باشد کافی است این در صورتی است که باران
بخط مستقیم داخل شود همچنین اگر باد او را داخل نماید و اما اگر در جسمی دیگر
وارد شود و از آن محل حرکت نموده روی جسم متنجس وارد شود اقوی عدم کفایت است
ولی اگر در جسم نجس یا متنجس وارد شود و از آن محل حرکت نموده بر هر جا بشود نجس مینماید
و اما آب جاری در اصطلاح عبارت است از آبی که در زمین منبع دارد اگر چه در روی زمین
و از جوشش افتاده باشد باز هم نجس نمیشود مثل اینکه بعضی از چشمه ها همینکه آب
بالا رود و گودال پر نماید دیگر جوشش ندارند و همینکه مقداری از آب را کم نمایند
مشغول جوشش شود این قسم را مستند میگویند معصوم است **فرع**
آب حمام در هر شهری که در هر شهر حوض سنگی کوچکی یا ظرفی بگذارند در
حال بچه‌یابند شیر که آب جاری است ملاقات نجس از طرف نجس نمیشود

و پس از ان که مسدود نمایند بملاقات نجس متنجس میشود لکن همینکه ثانیاً
اب از شیر جاری شود ان اب طاهر میشود و هر چه را که داخل ان باشد اگر
قابل تطهیر باشد طاهر میشود اما اب را که دو ایستاده اگر بمقدار کر است نجس
نمیشود و اگر کمتر از کر است بملاقات نجس یا متنجس نجس میشود مقدار کر هزار و دویست
رطل عراقی است که هر رطلی یکصد و سی درهم است و هر درهمی چهل و هشت جو
متوسط است پس هر رطل عراقی شش هزار و دویست و چهل جو متوسط است
و بحساب دیگر هر رطلی شصت و هشت مثقال و شش نخود است و مجموع ان
هشتاد و دو من الا صد مثقال بوزن هزار مثقال است و بر حسب مساحت
اگر حوضی باشد که سه وجب و نیم عرض ان و سه وجب و نیم عمق و گودی ان باشد
یک کر است بر حسب وجبهای اشخاص مستوی الخلقه یعنی وجب متعارف
و اگر عرض و طول ان مختلف باشد مثل اینکه گودی ان زیاد باشد و لکن طول
و عرض ان کم باشد یا بعکس باید عرض و طول و عمق را در یکدیگر ضرب نمایند
که حاصل ضرب چهل و دو وجب و هفت هشت یک وجب است یعنی چهل و
سه وجب الا هشت یک وجب **مسئله** هرگاه اب طاهر که کمتر
از کر است یک اب متنجس در ان داخل نمایند که مجموع ان باندازه کر برسد
همه ان نجس میشود و هم چنین اگر اب نجس اب طاهر بریزند که مجموع هر دو
اب بمقدار کر باشد احوط و اقوی اجتناب است و اما تمام اقسام اب

اگر تغییر پیدا کند طعم او یا بوی او یا رنگ او بواسطه نجاست نه بواسطه متنجس نجس
خواهد شد مراد از تغییر بنجاست اعم از اینست که مستقلا بواسطه نجاست تغییر نماید
یا در ضمن متنجس مثل اینکه رنگ خون که در ماست باشد مثال دیگر اینکه هرگاه
خون در گلاب بریزند و آن گلاب را در آب و صفت قرمزی در آب پیدا شد بواسطه
نجاست متغیر شده است و اگر بوی گلاب را پیدا کرده و لکن رنگ خون ندارد
این قسم از تغییر بمتنجس است و مراد از تغییر بواسطه نجاست نه اینست
که همان صفت نجس را پیدا کند بلکه اینهم میشود که صفت تازه بواسطه نجاست
پیدا کند اگر چه صفت دیگر باشد مثل اینکه بواسطه ملاقات با خون زرد شود
یا آبی شود. مسئله اگر آب برحسب ذات یک صفتی دارد که آن صفت
مانع از تغییر آن بشود مثل آنکه آن صفت را نداشت بقدر آن مقدار نجاست
بیکی از صفات آن دارد بلکه تغییر محسوس و مشاهد باید باشد مثلا آب صاف
بآن مقدار از خون زرد میشود لکن چون قدری گل آلود است همه همین
مقدار تغییر رنگ پیدا نکرده است نباید ملاحظه کرد که اگر صاف بود زرد
آن مقدار میشد یا نه دفعه بر صفت مانع از تغییر خود آب است که بیان شد
و یک دفعه این صفت در نجاست پیدا میشود مثل اینکه یک پارچه خون
بلکه آب را تغییر میدهد اما اگر باسم کرا او را برده باشند و رنگ خون
تخفیف پیدا نماید و داخل کر شود و تغییر در کر پیدا نشود نباید گفت که

الا هر که داخل این خون نمیشد زلال آب را تغیر میداد و پس در هم دو قسم
بسیار همان تغیر ظاهری محسوس است مسئله چنانچه آب بتغیر
یکی از اوصاف نجس شود باید آب کر یا جاری در آن داخل شود تا اینکه آن
تغیر زایل شود و اگر در چشمه این تغیر پیدا شود باید آب را بکشند تا آب
صاف در آن داخل شود و تغیر زایل نماید یا اینکه علی الاقوی بواسطه
ته نشستن ذرات جسم های نجس تغیر زایل شود اگر چه بواسطه
زیادی آب هم نباشد لکن بشرط اینکه خلل و فرج آن چشمه مسدود نشود
زیرا که اگر در حال مسدود بودن خلل و فرج آن ته نشیند فایده ندارد
بلکه اینکه بعد از ته نشستن و صاف شدن آب بجهت داخل و فرج
آن باز شود که بعد باز شدن طاهر است بنا بر احوط بهم زدن و مخلوط
نمودن است مسئله اگر بعض آب زاید از کر بواسطه نجاست تغیر
نماید اگر باقی مانده باندازه کر متصل است پاک است و اگر به قدر کر نیست یا
بلکه بکر متصل نیستند پاک نیست مسئله اگر تغیر در آب پیدا
شود و معلوم نیست که بواسطه نجاست است یا بواسطه توقف زیاد است
اقوی طهارت است مسئله اگر معلوم شود که تغیر آب مستند
بنجاست و مستند باسباب دیگر است که هر دو با هم مدخلیت دارند اقوی
نجاست او است مسئله اگر بوی نجاست را بمجاورت کسب نماید

نه ملاقات مثل چشمه یا حوض مجاور مبال و کنیف نجس نمیشود مسئله
مناط در تغیر همان تغیر رنگ و بو و طعم است و تغیر سایر صفات مثل
سنگینی و زن و غیره اعتبار ندارد مسئله باید آب کر را یکدفعه در
محلی که تطهیر مینمایند بریزند و مراد از دفعه دفعه عرفیه است مسئله
اگر حوض نجس را با آب کر طاهر متصل کنند بمحض اتصال طاهر میشود و احوط
امتزاج است و سطح آب طاهر لازم نیست که بلندتر از سطح نجس باشد مساوی
هم باشد کافی است بلکه اگر سطح حوض نجس بلندتر باشد هم در صورت
اتصال عرفی بیکدیگر پاک است مسئله اگر حوض بر حسب مساحت
بمقدار کر هست اما بر حسب وزن بمقدار کر نیست یا بعکس محکوم بکریت نیست
مسئله اگر آب را از چاه مثلا داخل در حوض نمایند تا اینکه باندازه
کر برسد و پس از آن عین نجاست در آن پیدا شود و شک شود که این عین
نجاست بعد از کر شدن داخل شده یا قبل از آن اگر بقدر کر است و زیاد
تر نیست محکوم بنجاست است و اگر زیادتر است محکوم بطهارت اگر چه آن زیادی
بقدر یک دلو باشد مسئله اگر آب در حوض بمقداری باشد که شک
شود که بمقدار کر است یا کمتر و نجاست در آن یافت شود محکوم بطهارت
است و اگر اول زیادتر از کر بوده و بتدریج کسر شده تا باندازه که شک شد
و نجاست در آن یافت شده پاک است ولی اگر کمتر از کر بوده و بتدریج زیاد

شد تا بهمان اندازه رسید که شك در کریّت پیدا شد بواسطه ملاقات
نجاست یا متنجّس نجس میشود و امّا آب قلیل یعنی کمتر از کر اقوی اینست که بملاقات
نجس یا متنجّس نجس میشود و بعض احکام آن بعد انشاء الله خواهد آمد
و تقسیم سوّم آب باعتبار دیگر اینکه منقسم میشود به پانزده قسم اوّل آب نابع
جاری و حکم آن گذشت دوّیم نابع موزانی واقف مثل چشمه هائی که آب
آن از منبع نظیر خون رگ دست انسان بقوت دفع میشود و حکم آن گذشت
سیّم نابع ترشحی و آن را نیز میگویند که آب زمین مثل ترشح آب از کوزه
بر بدن کوزه نشر و ترشح مینماید و کم کم در گودال جمع میشود و این حکم آب قابل دارد
مگر بحد کر رسیده باشد چهارم نابع تقاطری مثل اینکه از شکاف کوه یا
از کمر کوه از بالا به پائین تقاطر مینماید و این مختلف است بمرتبه بطور اتصال
تقاطر دارد که هنوز قطره جدا شده بزمین نرسیده قطره دیگر جدا میشود
این قسم قابل نجاست نیست اگر بزمین برسد باید ملاحظه کرد که آنچه جمع شده
اگر باندازه کر هست حکم کر را دارد و اگر کمتر است بملاقات نجاست نجس میشود
لکن بعد از آن نجس شدن قطره آب بعد او را طاهر مینماید و بمرتبه دیگر
بطور تانی و تراخی جدا میشود و او در حکم آب قلیل است پنجم آب باران
ششم آب حمام هفتم آب چاه هشتم آب ایستاده نهم آب راکد
قلیل دهم آب قلیل عالی و سافل یازدهم آب مستعمل در ازاله نجاست

مخرج دوازدهم آب مستعمل در ازالهٔ نجاست از غیر مخرج سیزدهم
آب مستعمل در رفع حدث اصغر چهاردهم آب مستعمل در رفع حدث
اکبر پانزدهم آب سؤر یعنی نیم خورده حکم آب باران هم گذشت لکن
بعض فروض دارد که در نزد احقر حکم بطهارت آن مشکل است چون ذکر شد
که اگر قطرهٔ باران بر نجاست ملاقات نموده و از آنجا ترشح نماید پاک است لکن
اگر باد از مجرای طبیعی او را بیرون آورده بر روی نجاست در زیر سقف رسید
و ترشح نماید پاکی آن محل اشکال است خصوصاً وقتی که حرکت از محل نجس
بقوت طبعی خود قطره نباشد بلکه بالقسر بواسطهٔ حرکت خارجی باشد مثل
اینکه مسلک گردیدن آن آب باران در زیر سقف بواسطهٔ باد رسیده خود
حرکت دهند و حکم آب حمام و چاه و کر ایستاده هم گذشت بعض احکام
آنها در مناسبت با مسائل دیگر خواهد آمد انشاء الله تعالی و همچنین آب
را که قلیل باشد مسئله در آب حمام باید ذکر شود و یکی در صحن حمام اما
اول اینکه اگر کف پای نجس وارد بر آب خزانه شوند بمجرد ملاقات پاک نمی‌شود
و بعید نیست لازم نباشد ردّ علی الاقوی و بر فرض هم که زمین خزانه بملاقات کف
پا نجس شود بمجرد حرکت پا و فرا گرفتن آب زمین را طاهر میکند کذلک و اما اینکه
صحن گرمخانهٔ حمام که مکرر بپای نجس عبور میکنند و مکرر هم آب طاهر
در آن میریزند لکن نمیدانیم که آیا حالت اخری حالت ورود آب است

یا حالت ملاقات به نجاست است اگر بعلم تفصیلی میدانی که پای نجس در وقتی بران
رسیده و بعد عینا نجس شده همان محل محکوم بنجاست است و اگر علم تفصیلی داری
که فلان محل را شستند بطریق تعدد و عبور غساله از آن و عینا نجس بعد
از آن نجس شده حکم طهارت بخصوص همان محل جاری است لکن اگر هر دو بطور
علم اجمالی است باین معنی که همه کس میدانند که در جاهائیکه مردم برای
کسب کشیدن علی الرسم مینشینند آن موارد که خود تمامی اول صبح عادت نشستن
آن موارد دارد روزی چندین پای نجس وارد میشود و چندان آب طاهر
ریخته میشود آن موارد هم انشاء الله محکوم بطهارت است و اگر وقت مضیق است
و جای دیگر نیست در همان محل سجده هم میتواند نماید لیکن در غیر ضیق وقت
اولی احتیاط است و اما آب عالی و سافل پس سه قسم است اول اینست
که مثل ناودان یا آب آفتابه که بطور تسنیم و قوت سرازیر میشود در این قسم
از پائین سرایت ببالا نمیکند دوم اینکه بر زمین ریخته و در جریان است بطور
تمایل مثل آب جوی و جدول در این قسم اقوی و احوط سرایت از پائین ببالا
قسم سوم اینکه اگر آب در ظرفی باشد که زیر آن سوراخ است و روی زمین
نجس بگذارند اگر طوری است که منافذ باریک دارد که آب از او ترشح و نشر
میکند مثل منافذ کوزه نو در این قسم سرایت بجوف ظرف نمی نماید و اما اگر
سوراخ آن طوری است که مثل خون رگ دست انسان جاری است

و اما آب عالی و سافل

قطره میریزد اگر زمین نجس مانع از جریان آن نیست عیب ندارد واما اگر مانع
اوست که در همان زمین زیر سوراخ واطراف آن اگر فته است کتاب نجس
شده مجتمع است میشود (نجس) نظر با فتاده که ته آن سوراخ است وتا اگر آنرا در میان
آب نجس فرو برده باشد اما قسم یازدهم و دوازدهم پس آبی که از استنجا بیرون
آن آب استنجا میگویند وآبی که از مطلق شستن متنجس بیرون میاید غساله
میگویند اول طاهر است چه از غسله اول باشد و چه غسله دوم لیکن بشرط
اول اینکه متغیر نشود یکی از اوصاف ثلثه نجاست که طعم و بو و رنگ باشد
و دوم اینکه نجاست از حلقه نشیمن گاه خیلی تعدی ننماید عرفا سوم اینکه
نجاست روی زمین ملاقات نکند این سه شرط مشهور است و سه
شرط دیگر هم قوت دارد اول اینکه اجزاء نجس دیگر مثل خون داخل آن نباشد
دوم اینکه اول آب بریزند و بعد دست بمالند سوم اینکه ذرات نجاست
داخل آن نباشد ولی شرط اول بنظر احقر در صورتی است که نجاست خارج از
مثل خون بواسیر یا مثل منی باشد نه خونها که از روده در بعض اوقات
با نجاست مخلوط است مثل (خون) ناشی از سوء هضم واما دوم که آب غساله
باشد در غسله اولی نجس است چه مزیل عین باشد و چه عین موجود نباشد
و زایل شده باشد واما غسله دوم احوط اجتناب از آنست اگر چه اقوی طهارت
آن است لکن بنا بر نجاست باید صبر نمایند که قطراتی که بعد از قطع آب

ریختن در شرف جدا شدن است جدا شود و بعد از ان اگر قطره دیگر میخواهد
جدا شود جدا شدن ان لازم نیست و اما قبل از ان چنانچه در وساعت هم اب
ریخته شود از اب اخری بنا بر این قول باید اجتناب نمود و اما قسم سیزدهم که
اب قلیل مستعمل در رفع حدث اصغر است پاک است و پاک کننده از حدث
است و خبث و اما قسم چهاردهم که اب قلیل مستعمل در رفع حدث اکبر باشد مثال
غسل جنابت و حیض و نفاس و استحاضه و مس میت پس پاک است لکن استعمال
ان در غسل مطلقا محل تامل است اما قسم پانزدهم پس بدانکه نیم خورده سگ
و خوک و کافر نجس است و نیم خورده سایر حیوانات پاک است لکن در کراهت
و استحباب مختلف است مثل انکه نیم خورده حائض و کسیکه از تقوای ان
اطمینان نیست برای خوردن و طهارت کراهت دارد و نیم خورده مؤمن ظاهر
الصلاح مستحب است و نیم خورده گربه مستحب است اما نیم خورده سایر حیوانات
غیر ماکول اللحم مکروه است مطلقا و همچنین مسوخات مثل بوزینه و غیره
و نیم خورده خر و استر و نیم خورده مار و موش و مطلق و انکه وزغ و عقرب در ان
مرده باشد و نیم خورده حیوان جلال و حیوانی که عادت بخوردن مردار داشته
باشد اگرچه ماکول اللحم باشد باب دوم در طهارت باب است یعنی وضو و
غسل و در وضو چند فصل است فصل اول در حدثهائیکه موجب وضو
که باعتبار قبل از وضو موجب وضو نامیده میشود باعتبار بعد از وضو

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
۱۴۱۲۸۳۴

ناقض اول و دوم بول و غائط از مخرج معتاد یا غیر معتاد که سوراخی حادث
شود که از آن سوراخ عادت شود خروج آنها چه مخرج معتاد مسدود شود و
چه مسدود نشود باین معنی که از هر دو عادت شود و تحقق عادت بعهدهٔ عرف
است و آنها ناقض اند مطلقا و اگر چیز دیگر غیر از آنها از مذکوره بیرون بیاید یا بیاورند
و داخل آن یا آلوده باین یکی از آن دو مثل حقنه و شیاف یا آب یا ماله و کرم نجس نیست
و ناقض وضو هم نیست اگر چه در باطن ملاقات نجاست کرده باشند و اگر آلوده
باین یا داخل آن چیزی نجس باشد هم نجس است و هم ناقض وضو **فروع** اول
هرگاه سر شیشه آلوده بغائط باشد معلوم شد که هم ناقض وضو است علی
الاقوی و هم نجس است و اگر اطراف دبر را ملاقات کرده باید بشویند و حکم
استنجا ندارد بلکه حکم مطلق غساله دارد دوم هرگاه خون از مجری بول
بیاید اگر داخل بول نیست ناقض وضو نیست و اگر بول بصورت خون شده یا داخل
آن ناقض وضو است سیم خون بواسیر خالی که از مخرج میاید ناقض نیست و محل
آن بسنگ استنجا پاک نمیشود و غساله آن حکم استنجا ندارد چهارم اگر منحصر شد
خارج از مخرج به بلغم خالی یا مخلوط بخون اگر معلوم شود که از معده است یعنی
مدفوع است که باین صورت شده مثل حالت دل پیچ حکم غائط دارد و اگر معلوم نشد
یا مشکوک باشد ناقض وضو نیست بلغم خالی در این فرض البته است پنجم [illegible]
که نه حکم منی دارد نه حکم بول اول مذی آبی است که بعد از تقبیل و ملاعبه و خیال

ودی وذی

شهوانی بواسطه هیجان شهوت در موضع خود بیرون میاید دوم ودی آبی است
سفید بعد از بول خارج میشود سوم وذی بذال معجمه آبی است بعد از منی باندک
فاصله بیرون میاید سوم از نواقض باد است از محل معتاد یا غیر معتاد که معتاد
شود بیرون آید و بعضی از اوقات بادی در عضلات دبر و حلقه مجتمع گردد از بالای آن
که معده باشد حرکت نکرده بلکه توهمی در فضای حلقه پیدا شود این همان بادی
است که در اخبار وارد است که شیطان میان دو ران شخص نماز گذار باد میدمد و
اعتبار بآن باد نیست چهارم خواب است مجرد پینکی چرت و کج شدن گردن
و بند بدن چشم بلکه باید طوری باشد که طعم خواب را ادراک کند و علامتش آن
اینست که چشم و گوش هر دو از کار بیفتد پنجم هر چیزی که عقل را زایل کند مثل
مستی و بیهوشی و جنون ششم استحاضه که حکم آن خواهد آمد انشاء الله تع
فصل دوم در احکام بیت الخلوه و در آن سه بحث است بحث اول واجب است
ستر عورت از ناظر محترم و مستحب است ستر تمام بدن و حرام است رو بقبله
نشستن در حال بول و غائط و همچنین پشت بقبله نمودن و مناط رو بقبله
نمودن است نه عورت را بطرف قبله منحرف داشتن و چنانچه بعد از فراغت
در حال استنجا رو بقبله نماید ضرر ندارد بحث دوم در استنجا است بدانکه
شستن موضع غائط واجب است که با آب باشد و انقدر آب که غلبه نماید
بر رطوبت باقی در حشفه کافی است مثلا بقدر دو مقابل از آب بریزد

احکام التخلی

کافی است و محل غایط هم که از اطراف حلقه در بر تعدّی نماید یا تعدّی نماید و
نجاست خارجی مثل منی و خون ملاقات نماید واجب است به آب شسته شود بلی مراد
از خون خونی است که در معده تکوّن پیدا نکند مثل خون بواسیر اما اگر در
معده تکوّن بکند بواسطه سوء هضم حکم غایط دارد و در استنجا با آب جاری و
کر و قوی کفایت یکبار شستن است که عین زایل شود که عین زایل شود و در
آب جاری بعد از زوال عین شستن یکبار دیگر هم لازم نشود و محل بول
با آب قلیل دو مرتبه باید شسته شود و مرتبه سوم احوط است و در آب
کثیر و جاری شستن مرتبه دوم لازم نشود و اما در غیر این موارد استنجا به
آب هم مجزی است مثل سنگ و کلوخ اگرچه با آب افضل است و جمع میان هر دو
اکمل و باید به سه سنگ و نظایر او پاک کند و اگر یکمرتبه پاک شود باقی را بمالند و
الکفایه سنگ و دو سنگ نکنند اگر به سه سنگ پاک نشود زیاد کنند تا پاک شود
همینکه پاک شد کافی است و مراد از پاکی پاک شدن عین است نه اثر اما در استنجا
با آب باید اثر هم زایل شود و اعتباری ببقاء بو نیست اگرچه بعد از شستن با آب
بوده باشد و اگر یک سنگ را به سه طرف آن استعمال کنند کافی است و هم
چنین سنگی را که سابقاً [illegible] استعمال نماید اگر با آن سنگ
اثری نرسیده باشد اگرچه مشهور و موافق احتیاط تکرار است و در حکم سنگ است
خاک و کاغذ و پارچه پنبه و شیء و امثال آن جز محترم و ماکول و نجس العین یا جزء ها

محترم و استخوان و غیر نجس و مراد از ماکولات چیزی است که قابل خوردن باشد اگرچه
بعد از طبخ مثل گندم و گوشت و مغز بادام نه اینکه از خوردنی عمل بیاید مثل
حصه خرما و پوست بادام و پوست کردو و بعضی فرموده اند که در اشیاء محترمه
و ماکولات این عمل فعل حرام است و لکن از اله نجاست مینماید اقوی و احوط اول
است بحث سوم در آداب بیت الخلوه است چند چیز در حال تخلی مستحب
است پوشانیدن سر و گفتن بسم الله و مقدم داشتن پای چپ در وقت دخول
و پای راست در وقت خروج و در وقت خروج و در فضا آخر قدم که میگذارد
برای نشستن پای چپ باشد و اول قدم که میگذارد برای مراجعت پای راست
و دعا خواندن بعد از آن و استبراء و کیفیت آن اینست که از مقعد تا بیخ قضیب
سه مرتبه با انگشت مسح نماید و سه مرتبه از بیخ قضیب تا ختنه گاه مسح نماید و سه
مرتبه حشفه را که فشرد با دو انگشت فشار بدهند تکان بدهند و فائده این اینست
که هرگاه این عمل را بکند بعد از بول آب مشتبه به بول و ودی طاهر است و با
وضو است و هم نجس است حرکت زیاد و طول مدت جای استبراء را نمیگیرد علی
الاقوی و این حکم در باره مجنون و نائم هم جاری است و در باره طفل نابالغ و زن
جاری نیست و چند چیز مکروه است نشستن در معبرهای مردم و زیر درختان میوه دار
رود خانه های خشک و حاشیه جوی و جدول و محل باران از فاضلاب و در پشت بام
ها و جاهائیکه مردم برای نماز یا مجلس کردن مجتمع میشوند که مردم بر گشتند این

کار لعنت مینمایند و زیر درختها که نوعاً ثمر دارند و رو بروی آفتاب و ماه عورت
را قرار دادن و مقابل باد نشستن و بول در زمین سخت و صلب کردن و در سوراخ
های جانوران بول کردن و در آب مطلقا و خوردن و آشامیدن و مسواک کردن
در آن حال و استنجاء بدست راست و تکلم کردن مگر بآیة الکرسی و ذکر خدا و در
حال ضروره و اگر قبله معلوم نباشد هر طرفی که بنشیند عیب ندارد و تفحص
موافق احتیاط است مثل استقبال حیوان ذبیحه نیست که باید تفحص شدید نماید
فصل سیم نیت است و کفایت میکند که در حال داخل کردن دست در آب
یا در وقت شروع بشستن صورت بخاطر عمل تقرب بخدا باشد که اگر سؤال نمایند
بتواند فوراً جواب بدهد و گذرانیدن در دل لازم نیست در مطلق عبادتها
و قصد وجوب یا استحباب و قصد غایت که برای فلان عمل است و همچنین قصد
غایت وجوب و ندب یعنی قصد کند که وضوی واجب میکنم برای نماز واجبی
برای اینکه واجب است که مشتمل بر وجوب صفتی و وجوب غائی باشد و غالب
مذکوره در عبادات لازم نیست بلکه گذرانیدن صورت آن در دل و
خطور داعی و محرک بودن اگرچه باعث کمال است و قصد ریا مبطل است و
همچنین قصد خنک شدن خالی از قصد قربت یا اگر ضمیمه قرار بدهد
قصد امر مباح را اقوی اینست که عیب ندارد مثل اینکه قصد کند قربت
را و خنک شدن بدن را و لیکن احوط ترک آن است و قصد رفع حدث یا اباحه

در بیان نیت

نماز یا بودن بر طهارت شرط نیست همان قصد قربت مجرد کافی است و استدامه
حکمی کافی است یعنی همینکه نیت محقق باشد اما اگر در حال غفلت باشد
مضر نیست و نیت خلاف در بین اگر واقع شود بدون اینکه مشغول باشد
و بعد رجوع کند ضرر ندارد مثلاً بعد از شستن صورت قصد نظر آینه
و هنوز دست راست را نشسته است که قصد او ثانیاً بگرفتن وضو تعلق بگیرد
ضرر ندارد و اگر بعد از آن آب را از بالای مرفق ریخت بغیر قصد وضو و بعد
قصدش تعلق گرفت بوضوء همان آبی که موجود در دست است بقصد وضو بعضو
برساند عیب ندارد و اگر بغیر قصد وضو دست را شست و قصدش تعلق
گرفت بوضوء اگر هنوز قصدش باقی است ثانیاً شروع بشستن دست نماید بقصد
وضوء و تجدید شستن صورت لازم نیست و اگر موالات بهم خورده است
اصل وضو را از سر بگیرد **مسئله** هر گاه قصد او قربت
باشد لکن از اینکه کسی مطلع شود خوشحال میشود انشاء الله تعالی عیب ندارد
مسئله هر گاه احساس ریا در خود میکند ولی نمیداند حقیقه محرک او و
باعث صلی او ریا است و قصد وضو تبع است یا بالعکس این وضو باطل است
و اگر این شک بعد از فراغت از وضو باشد ضرر ندارد و اگر در آخر عمل شک
کند که عمل سابق بچه قصد بوده است ولی الان مشغول بکار وضوء است
مثل اینکه در حال مسح پای چپ شک نماید در نیت باطل است و غسل حکماً

در غایتهای وضوء که باعث وجوب یا استحباب میشوند اگر عملی واجب باشد لی
قصد آن عمل را نداشته باشد مثل اینکه وقت نماز واجبی است اما قصد آن
ندارد و قصد عمل مستحبی دارد مثل تلاوت کتاب الله یا زیارت مشاهد مشرفه
و همچنین در غیر اوقات صلوات واجبی نماز قضا بر ذمه دارد ولی قصد عمل
مستحبی دارد محل خلاف است که وضو را میتواند بقصد وجوب بیاورد
یا نه جمعی از فقهاء رضوان الله علیهم قصد وجوب را مضر دانسته اند و
اقوی اینست که مضر نیست مطلب دویم اینکه آیا در این موارد قصد قربت
مطلقه کافی است یا باید قصد غایت واجبی یا مستحبی هم کرد گذشت اینکه
اقوی بکفایت قصد قربت است مطلب سوم اینکه در صورت بر ذمه داشتن
نماز واجب یا طواف واجب که قصد اداء آنرا دارد یا نه دارد و وضو را بقصد
عمل مستحبی میکند ذکر شد که قصد آن غایت واجبی نماید مضر نیست حال
باید دانست که اگر قصد همان غایت مستحبی کند مضر است یا نه جمعی از اساطین
فرموده اند چون وضوء در این حال وصف وجوب را دارد اگرچه قصد
آن غایت را نداشته باشد و دیگر وصف استحباب آن بالکلیه از میان
رفته است پس قصد غایت مستحبی یا قصد وصف استحباب مضر است و
اقوی اینست که چون در اینحال اگر وصف استحباب رفته است ولی جهة
واقعیه استحباب از میان نرفته است پس قصد وصف استحباب یا غایت

قرار دادن این عمل مستحبی ان شاء الله تعالی عیب ندارد تنبیه اگر غایت واجب
ومستحب هر دو را قصد کند یعنی نیت کند که وضو میگیرم برای نماز واجب
وتلاوت قرآن اگر قصد قربت مطلقه را هم نماید یعنی از وجوب واستحباب این ساکت
باشد ضرر ندارد تنبیه دوم اگر قبل از دخول وقت اعتقاد کرد که وقت داخل
شده است ووضو را بنیت وجوب گرفت وبعد معلوم شد که وقت داخل
نشده است اگر نماز قضا بر ذمه دارد وضو صحیح است اگر چه قصد نماز قضا هیچ
نکند واگر نماز قضا بر ذمه نداشته باشد بعضی فرموده اند که وضو باطل است
لکن نظر احقر باید تفصیل داده شود باینکه این اعتقاد دخول وقت از قول دو نفر
عادل پیدا شده یا چهار زن عادله یا یک عادل ودو عادله پس این وضو صحیح است
واگر بعقیده وتخمین خودش پیدا شده باطل است تنبیه سوم اگر عقیده داشت
وقت باقیست وضوی واجب گرفت وبعد علم بهم رسانید که وقت منقضی شده
بود اگر عبادتی قضا دارد مثل نماز یومیه وقضای یکی بر ذمه دارد اگر چه حال
هم اراده ندارد بهمان وضو میتواند نماز بخواند واگر قضا ندارد مثل نماز نذر
معین باعتقاد احقر اینکه اگر مکلف استصحاب وقت را میداند واعتماد باستصحاب
نموده یا اینکه عادل براو خبر داد ببقاء وقت بتفصیلی که گذشت در تنبیه قبل
وضو صحیح است واگر عادل خبر نداد واستصحاب را هم نمیدانست یا عادل خبر
داد بهمان تفصیل یا معنای استصحاب هم میدانست ولکن اعتماد او در وضو

بعلم و یقین خود بوده نه باین معانی و وضوئش بعینه است محمد تقی بن دو تنبیه
در نزد اهل ایمان از علماء مخفی نیست فصل پنجم در تقسیم وضو باعتبار غایات آن
و منقسم است بر چهار قسم اول شرط صحت با وصف وجوب مثل وضو برای نماز
واجب دوم شرط صحت با صفت استحباب مثل وضو برای نماز مستحبی سوم
شرط کمال مثل وضو برای تلاوت کلام الله بدون مس چهارم شرط جواز
مثل وضو برای مس کلام الله بدانکه در مس چند بحث لازم است بحث اول (در مس کلام الله)
در معنی مس است مراد از آن رسانیدن جزو بدنست بآن چیزی که مس بر آن میشود
و در آن چند مطلب است مطلب اول اینکه آیا شامل میشود رسانیدن آنچه زاید
یا نه حق این است که بر هر دو قسم مس صادق است مطلب دوم اینکه اگر مس شوند ببدن
برسد یعنی اگر دیگری یا باد ورق قرآن را ببدن شخص برساند و میتواند مدافعه
نماید اما عرفا میگویند مس نموده یا نه اول اقوی است مطلب سوم اینکه مس بباطن
حکم مس ظاهر بشره در حرمت دارد یا نه مثل مس بدندان یا زبان یا بلعیدن
کاغذی که در آن کتابت قرآن باشد بلی اقوی عدم فرق میانه هر دو قسم است
چهارم اینکه مس باجزاء که حیات حیوانی در آن حلول نکرده است مثل استخوان
و ناخن و موی ریش و موی گیس هم همین حکم را دارد یا نه اقوی عدم حرمت
است ولی احوط اجتناب است بحث دوم در محل وارده بر مس آنچه یقینی است
مس خود کلمات است اگر محو شده و اثری از آن باقی باشد که خوانده بشود

بر آن شامل میشود علی الاقوی همچنین نقطه و اعراب و مد و تشدید اگرچه بعضی
تفصیل میانه مد و تشدید و غیر آن داده‌اند نظر باینکه تشدید و مد علامت
حرف مقدر است لکن اقوی عدم فرق است و اما حروف زائده مثل الف که
در وسط قالوا نوشته میشود و واوی که بعد از عمرو نوشته اقوی الحاق است
فرق میانه حروف مقطع و متصل و میانه خط عربی و سریانی و خط فرنگی نیز
و فرق میانه مجسم مثل اینکه از چوب بتراشند یا بفلزات بریزند یا بکاغذ بطور
مجسم بچسبند و غیر آن نیست و همچنین فرق میانه کود نمودن مثل مهر اسم و میانه
برجسته مثل سنگ مزار نیست و همچنین فرق میانه نوشتن و دوختن و بافتن
و بسوزن سوراخ کردن نیست و میان دو سوراخ از کاغذ سفید همین حکم
دارد و در بین سطور و حاشیه نوشته هم احوط ترک است بحث سوم در
خود کتابها است و باید دانست که هرچه بقصد قرآن جزو قرآن نوشته
شود مثل لفظ فرعون و شیطان هم همین حکم را دارد و در اسماء الله هم
مطلقا اگرچه لفظ فارسی باشد مثل یزدان و ایزد و ارمزد و غیر ذلک و در
الفاظیکه مشترک است اگر بقصد اسم الله باشد مثل لفظ خدا و اما اسماء
پیغمبران و معصومین و اسماء ملائکه که بقصد غیر قرآن نوشته شده باشد
اقوی عدم الحاق است اگرچه احوط الحاق است تنبیه اگر پاره کاغذی
که در آن آیات قرآن یا اسماء الله نوشته شده باشد و در جاهای غیر مناسب

افتاده باشد بعضی فرموده اند که برای بیرون آوردن آن با دست وضو واجب است
حق اینست که اگر با ابزار و آلت دیگر ممکن نیست که بیرون آورند و محتاج تمس باشد
فوراً بدون مهلت بیرون بیاورند که هر آنی تاخیر بیفتد فعل حرام است و جواز
وضو محل تامل است **تنبیه** دوم حکم نقش اسماء الله و آیات قرآن در بدن
اینست که در وقت نقش کردن اگرچه متطهر باشد چون مانند کتابت است فعل
حرام کرده است ولی بعد از آن جنب شدن و بقاء بر جنابت یا حدث اصغر حرام
نیست علی الاقوی ولی مس سایر اعضا بر آن حرام است **تنبیه** سوم اینکه نقش
با انگشت در حال حدث با بقاء اثر محل تامل است و احوط ترک است و مراد از
بقاء اثر آنست که تا آخر کلمه اول کلمه باقی بماند مثل نوشتن در عسل سخت و سیر
سخت یا نوشتن با آب روی کاغذ و اما اگر هیچ اثر در آن نماند عیب ندارد **تنبیه**
چهارم اگر کلمات مذکوره ظاهر نیست لکن بعد از آن ظاهر خواهد شد بدون
علاج یا بعلاج مثل اینکه با آب پیاز نوشته شده که بعد از آن که بروی آتش
بگیرند زیادتر ظاهر میشود قبل از ظهور ظاهر اینست که مس بر آن عیب ندارد
اگرچه احوط ترک است **تنبیه** پنجم اگر اشجار را به ترتیبی غرس نمایند یا ساقهای
گل را یا خوشه گندم را به ترتیبی معین زرع نمایند یا گلدان و ظرف و چراغ را
به ترتیبی بچینند یا خشت و آجرها را بطوری بنا نمایند که خطوط از آن
حاصل شود اظهر عدم منع از ملاقات است **تنبیه** ششم اگر موج سر باز

یا جماعت دیگر را طوری با زدارند که شکل خط محترم از ان پیدا شود شخص محدث
جایز است خود را جزو ان صفت قرار دهد یا نه اقوی عدم منع است تنبیه هفتم
اقوی عدم وجوب منع اطفال از مس قران و عدم اثر بر وضوی انها است تنبیه
هشتم کلمات مشترکه بین قران و غیر ان که بقصد کاتب فرق میکند اگر قصد کاتب
معلوم نباشد اجتناب لازم نیست **فصل ششم** در تقسیم وضو باعتبار وجوب
و استحباب اول وضوی واجب و ان وضوئیست که در وقت تعلق نماز واجب بجا
میاورد اگرچه قصد وجوب هم نکند چنانچه گذشت و نماز اعم است از اداء و
قضا از خود یا غیر مثل نماز پدر یا نماز استیجار و اجزاء منسیه نماز و نماز احتیاط
ولکن سجده سوره عزیمه و سجده سهو این حکم را ندارد علی الاقوی و یا برای طواف
واجب بالذات یا بالعرض مثل تحمل از غیر و همچنان هر عبادتی که واجب بنذر
و عهد و یمین و امر والدین شود که محتاج بوضوء باشد تنبیه بعضی از
علما از جمله وضوهای واجب وضوئی را شمرده اند که بنذر واجب شود و بعض
از اعلام ایراد کرده اند که اگر مراد ان بعض نذر وضوء است برای عبادتی
عیب ندارد و اگر مراد اینست که نذر خود وضو باشد محل تامل است اگرچه
حالت طهارت باشد لکن این ایراد مطلقا وارد نیست چه اگر نفس بودن بر
طهارت شرعا مستحب است بلکه با وجود بقاء طهارت تجدید ان هم مستحب
است پس بنذر و عهد و قسم واجب میشود دوم وضوی مستحبی است و

فصل ششم

آن بر سه نوع است یک نوع آن مستحب است در حال وضو نداشتن و آن را هیجده
قسم قرار داده اند و یک نوع آن مستحب است در حال وضو داشتن و آن را دوازده
قسم قرار داده اند و یک نوع آن مجرد صورت وضو است پس وضوی مستحبی را این
طور که بعض اعلام استقصا کرده اند نزدیک بچهل قسم میشود اما نوع اول پس
اول و دوم آن نماز برای صلوة و طواف مستحبی سوم وضو برای قبل از دخول وقت
برای ادراک اول حقیقی وقت یا خوف فقدان آب در وقت ولی اقوی عدم
صحت است چهارم برای اصل دخول در مساجد اگر قصد نماز هم نداشته باشد
ولی برای محض عبور از مسجد بگذرد و در داشته باشد محل تامل است پنجم برای دخول
حرم یکی از معصومین علیهم السلام ششم برای طلب قضای حوائج هفتم برای
هر یک از اعمال حج و عمره غیر از طواف و نماز طواف که وضو برای آنها واجب
است اگر چه اصل حج و عمره مستحبی باشد هشتم بجهة زیارت قبور نهم بجهة
میت دهم بجهة نوشتن قرآن یا حمل آن و لمس حواشی آن یازدهم بجهة بودن بر
حالت طهارت اگر هیچ عملی نخواهد نماید دوازدهم برای زفاف هم بر زن و هم
بر مرد سیزدهم وضوی مسافر در وقت دخول بر خانه خود چهاردهم وضوی
حاکم شرع برای حکم بین الناس پانزدهم وضو برای سجده شکر و سجده تلاوت
شانزدهم بجهة دعا و بجهة زیارت از دور هفدهم بجهة مقاربت با زوجه خود
که حامله باشد هیجدهم وضو بجهة خوابیدن و حکمه هم این اقسام اینست که

با این وضو میتواند نماز واجبی را هم بجا آورد اگرچه برای آسودگی و رفع زحمت
از وضو در وقت نماز واجبی این قصدها را نماید تا بعد از دخول وقت آسوده
از وضو باشد و اشکال بعضی علما را هیچ ندارد چرا که این قصد منافات با قصد
قربت ندارد تنبیه اگر بقصد این اعمال وضو گرفت و بعد این اعمال را بجا آورد
میتواند بهمین وضو نماز بخواند بعضی در وضوکه بقصد خواب و وضوکه بقصد
مقاربت باشد اشکال کرده اند که در این قبیل قصد وضوکننده احداث حدث
است چگونه میشود با چنین وضو نماز بجا آورد و لکن این اشکال وجهی ندارد
چرا که یا این وضو بوجه صحت بعمل آمده یا نه آمده اگر بوجه صحت بعمل آمده است
پس صاحب این شخص است با طهارت و اگر بوجه صحت بعمل نیامده است پس چرا
شرعاً امر بآن شده نوع دوم در وضوهای مستحبه که با وجود داشتن حالت
طهارت وارد شده اول وضوی تجدیدی که بعد از زمانی که وضوی اول فاصله
پیدا کرد یا اینکه فاصله چندانی پیدا نکرد اما با وضوی اول یک نماز بجا آورد
لکن استحباب تجدید وضو بیشتر از یکبار معلوم نیست دوم وضوی احتیاطی
که هرگاه احتمال خللی در وضوی اول بدهد در وقتیکه آن احتمال منشاء وجوب
اعاده نباشد مثل شک بعد از فراغ یا شک بعد از وقت سوم وضو بعد از
خروج مذی که معنی آن گذشت چهارم وضو بعد از خروج ودی بدال مهمله
که معنی آن گذشت پنجم اگر بعد از وضو دروغ گفت ششم اینکه بعد از وضو

ظالم کرد هفتم اینکه بعد از وضو شعرهای باطل بسیار خواند هشتم اینکه بعد از وضو
فحش گوید نهم اینکه بعد از وضو خون از دماغ او بیرون آمد دهم اینکه بعد از
وضو عورت خود یا دیگری را لمس کرد اعم از زن یا مرد و محرم و نامحرم یازدهم
اگر استنجا را فراموش نمود و وضو گرفت بعد ملتفت شد استنجا نماید و پس از
آن تجدید وضو نماید دوازدهم هرگاه بعد از وضو خلال کرد و بواسطه خلال
کردن خون از دندان او آمد فرع هرگاه باعتقاد اینکه وضو داشته است یکی
از این وضوها را بقصد استحباب گرفت و بعد از آن معلوم شد که با وضو نبوده
است و وضوی اول فاسد بوده است در یکی از اینها اگر عبارت از دوم باشد
که بقصد احتیاط وضو گرفته است اشکالی نیست و در باقی دیگر محل خلاف
است ولی اگر در امثال عبادتی که موقوف بوضو باشد از او مطلوب باشد اگر
چه قصد آن را نداشته باشد صحیح است و احوط گرفتن وضو بقصد قربت مطلقه
است نوع سوم وضوهائی هستند که برای محدث بحدث اکبر مستحب اند
و اصلا اثری برای رفع حدث یا اباحه عبادت ندارند اول وضوی جنب
برای خوابیدن دوم وضوی جنب برای اکل و شرب سوم وضوی جنب
که خواهد غسل دهد میت را چهارم وضوی جنب برای تکرار مجامعت
یا محتلم هرگاه بخواهد مجامعت نماید پنجم وضوی غاسل میت که هنوز غسل
مس میت نکرده است بخواهد با حلال خود مقاربت نماید ششم وضوی حائض

در اوقات نمازها که مستحب است وضو بگیرد و در مکان نماز و مصلای خود در
بجا بیاورد فرع گذشت نظر اینکه اگر اعتقاد داشت که جنب یا حائض بوده است
یا مس میت کرده بوده است و وضو را باین قصد کرد و بعد معلوم شود که حقیقة این
وضو رافع حدث بوده است اقوی صحت این وضوء است دفع اشکال هرگاه
کسی ایراد کند که گفته شد در صورتیکه وضوی واجب بر ذمه داشته باشد و
وضو را بقصد استحباب بگیرد عیب ندارد و اما عکس این که وضوی واجب بر
ذمه نداشت و اشتباهاً قصد وجوب کرد و در این بعض تفصیلات ذکر نمود
که در ذیل فصل سوم ذکر شد پس فرق چیست جواب اینکه در صورت واجب
بودن وضو تکلیفش وضو بوده و قصد استحباب از روی اشتباه بوده است
و اما اگر تکلیفش وضو نبوده است که ملتفت نبوده نمیتوانست بقصد وجهی از وجوه
استحبابی خود را مکلف سازد و انزاهم حسب الفرض ملتفت نبوده است پس
وضوی او بیفایده است بلی اگر در صورت اول قصد قربت او مقید بوده است
مثل کسی که عناد و لجاج دارد قصدش این باشد که اگر وضوء من مستحب باشد قصد
تقرب بخدا دارم و اگر واجب باشد قصد تقرب بخدا اصلا ندارم و این فرض در
عکس این هم متصور است چنین کسی اگر خلاف قصدش ظاهر شود وضوی او
در هر صورت باطل است و این فرض در تمام عبادات متصور است که اسم او را
قربت مقید گذاردیم مسئلة هرگاه قصد دارد چند کار از آن کارها که وضو

برای آنها مستحب است بجا بیاورد مثلا هم قصد تلاوت کلام الله دارد هم قصد
زیارت اهل قبور دارد همچنین هرگاه از آن چیزها که وضو برای آنها مستحب است
متعدد واقع شود مثل رعاف و قی و همچنین در چیزهائی که صورت وضو دارد
اگر متعدد عارض شود یک وضو کافی است مگر بعد از وضو سببی بهم رسیده شود

فصل هفتم در مقدمات وضو است و آن هشت چیز است و غسل

فصل هفتم در مقدمات وضو است

هم با وضو در این امور شرکت دارد اول مباح بودن آب وضو بسبب ملک یا مأذون
بودن از مالک یا عام از اذن صریح یا اذن فحوی مثل اینکه کسی مهمان نماید معلوم است
وضو گرفتن با آب خانه او را راضی است یا شاهد حال مثل اینکه وضع مکانی و
آبی برای تفرج و تماشای مردم شده که عموم مردم آمد و رفت مینمایند و هیچ
وقت از طرف صاحبان منعی نمیشود یا اذن از مالک الملوک که شارع باشد مثل
استعمال قنوات و انهار جاریه در صحراها که برای عموم مردم خوردن و برداشتن
و وضو گرفتن مباح است چه مالک نداشته باشد مثل دجله بغداد و چه ما
لک داشته باشد اگر چه علم داشته باشیم که صغیر یا مجنون هم شریک و سهیم در آن
نهر و قنات میباشد یا تمام آن ملک صغیر است بلی اگر صاحبان مخصوصا
نهی از استعمال نماید جواز آن معلوم نیست و حال آبهائی که وقف شده است
برای همین اعمال معلوم است و در اینجا چند فرع است اول اباحه آب شرط علمی است
نه واقعی پس اگر شخص علم بغصبیت نداشت بعد از وضو عالم شد وضو صحیح است

واگر در اثناء عمل بهم رسانید آن عضو که شسته شده است صحیح است برای باقی اعضا
با آب دیگر استعمال نماید و رطوبتی که در دست از آن آب غصبی باقی مانده ممزوج
با آب مباح میشود مضر نیست چرا که مستهلک شده است لکن احوط خشکانیدن
دست است بلکه بگذارد همین طور خشک شود چرا که اصل خشکانیدن هم تصرف
در اجزاء آب غیر است پس بنابر این احتیاطا چون موالات از میان میرود وضو را
تجدید نماید لکن در هر حال اگر آب قیمتی دارد ضامن قیمت آن هست واگر تمام
غسلات را بجا آورد پس از آن عالم بغصب شد آیا با آن رطوبت که در دست
باقی است مسح را میتواند نماید یا نه دو قول و هرگاه قناتی یا نهری را کسی غصب نموده
است استعمال آن مطلقا برای شخص غاصب و کسانیکه اعانت او کرده اند جایز نیست
و اما دیگران باندازه شرب و وضو که ذکر شد در انهار کبیره بدون اذن از صاحب
جایز است چه صورت دارد میگوئیم اگر این آب جمیعا یا معتد به مشاع برای همین مصرف
وقف شده جواز استعمال آن بی شبهه است والا اگر اذن صریح یا فحوی یا شاهد
حال از مالک حاصل است باز هم بی اشکال است واگر حال صاحب آن در این
جهت معلوم نیست میتوانیم بگوئیم که اکثر اساطین فرموده اند چون عموم مسلمانان را الا
حق این مقدارها از انتفاعات با این انهار دارند عیبی ندارد چرا که استیفاء حقوق
خود را نموده اند ولی این را هم ممکن است بگوئیم که متعلق حق مؤمنین در دائره
انتفاعات مالک است و بعبارت ساده اتفقد و که دلیل داریم برای جواز استعما

موردیست که مالک متصرف باشد و در غیر آن چون دلیل مجمل است و لفظ عامی
ندارد اکتفا همان قدر یقینی باید کرد و منع از آن موافق با احتیاط است پس ترک
نشود سوم آیا فراموشی غصب هم مثل اصل ندانستن است در معذور بودن یا نه
در حکم آن پس اقوی تفصیل است پس چنانچه خود غاصب یا معین در غصب
فراموش نماید اگر ندامت پیدا کرده و بعد از آن فراموش کرده از روی عدم مبالات
در حکم جاهل قاصر است و عیب ندارد و اگر ندامت پیدا نکرده یا ندامت پیدا کرده و
از روی عدم مبالات فراموش کرده در حکم جاهل مقصر دارد و اقوی بطلان وضوی
اوست و اگر فراموش کننده غیر از کسیست که مدخلیت در اصل یا ابقای غصب
دارد چون حکم جاهل قاصر دارد ضرر ندارد چهارم هرگاه آب غصبی بغیر آن
مشتبه شود اگر بطور شبهه غیر محصوره است مثل اینکه یکی از صد کاسه
آب غصبی است جایز است استعمال آن و اگر بطور شبهه محصوره است مثل اینکه
یکی از دو آب غصبی است هیچ کدام وضو نگیرد و اگر منحصر است همان چند کا
یعنی آب مباح دیگری نیست تکلیفش تیمم است دویم مطلق بودن آب
است پس آب مضاف از قبیل گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید وضو صحیح نیست
و اگر مطلق را با آب مضاف داخل نمایند اگر بحدی برسد که دیگر عرفاً آب مطلق
شود هر چند فی الجمله بو یا طعم یا رنگ هم داشته باشد لکن طوری است که عرفاً آب
مطلق شده وضو با آن جایز است بلکه اگر مقداری آب دارد که کفایت از برای

که مطلق نبود ... وضو صحیح

وضو نمیکند لکن اگر قلیلی گلاب در او نماید که زیادتر شود لکن عرفاً عنوان گلاب
از او سلب شود در صورت انحصار واجب است این عمل را بنماید و هرگاه آبی
که مشکوک است که مضاف است یا مطلق و سابق او را نمیدانند که در چه حال بوده
وضوی با آن صحیح نیست و اگر بو و عطر گلاب بالکلیه برود باز هم وضو بر او صحیح
نیست و اگر آبی از اول مضاف بود که آب مطلق در او داخل نمودند بحدی
رسید که شک دارد که حال دیگر مطلق شده یا هنوز داخل در عنوان مضاف است
اصل اینست که مضاف باشد و نجس میشود و وضو و غسل با او نماید و اگر بعکس باشد که
اول آب مطلق بوده و چیزی داخل بر او نماید اگر بمقداری برسد که شک نماید وضو
و غسل با او صحیح است **فرع** هرگاه دو آب باشد یکی مطلق و یکی مضاف و مشتبه
هم شود و آبی غیر از اینها نباشد دو وضو بگیرد و هرگاه یکی از آن دو آب بریزد
با باقی مانده وضو بگیرد و احتیاطاً هم تیمم بکند بلی هرگاه هر دو سابقاً مطلق بودند
و یکی از آن دو اول ریخت بعد یقین حاصل شد که یکی از اینها مضاف شده بود
دیگر تیمم لازم نیست بخلاف اینکه اول هر دو مضاف بودند و بعد از آن علم
پیدا کنیم که یکی از آن دو مطلق شد یا یکی از هر دو آب از اول امر مضاف بوده
و یکی از اول امر مطلق در این دو صورت چون علم بمضاف بودن یکی بعد از ریختن
پیدا شود که حکم آن جمع میان آب وضو با آن آب و تیمم است **سیم** در اباحه
مکان وضو و غسل است مراد از آن فضا و هوائیکه داخل آن نشستن ایستا

غصبی نباشد مطلب دیگر اینکه جائیکه پا مسح میشود در آن وقت مسح
اعم از کفش یا فرش و زمین که پا روی آن است غصبی باشد مثلا ما این وضو را
فرض میکنیم در پشت بام میگوییم پشت بام که فرش است یا تیرها که زیر پوشش عمارت
است یا یکی از دیوارها که چوب ها بر روی آنست یا آن زمین که دیوار روی
آن ساخته اند غصبی بوده باشد بلی اگر دیوار عمارت که بر فوق آن وضو میگیرد
غصبی نباشد ولکن کف عمارت که زیر سقف است غصبی است آن داخل در فضای غصبی
غصبی است اگر چه در غیر حال مسح کفش یا آن زمین که پا را بر آن گذارده غصبی
باشد و اصلا فضا غصبی نباشد در وقت مسح پا را جای دیگر بگذارد برای وضو
و مسح آن ضرر ندارد **فروع** اول هرگاه کسی را در مکان مغصوب حبس
نمایند اگر عالم بغصبیت مکان نداشته و عمدا داخل شده بعد از آن او را حبس کرده‌اند
وضو و نماز را در ضیق وقت بجا بیاورد و آب فاضل از وضو را تا ممکن است در
زمین نریزد بلکه روی بدن و جامه بریزد و اکتفا نماید در مکان نماز بجای
دو پا یعنی ایستاده نماز بخواند و اگر مکان غصبی است و فضا غصبی نیست رکوع
را بقاعده بنماید و برای تشهد و سجده بنشیند بطوری که دو ساق پا بلند باشد
و الیتین یعنی محل نشستنگاه را از زمین مرتفع نماید و برای سجده آن اندازه که
آخر مرتبه خم شدن که در این وضع نشستن ممکن دارد بجا بیاورد و در قرائت
و تسبیحات و اذکار اکتفا باقل واجب نماید و اجرت مکان بر ذمه او تعلق میگیرد

حکم حبس در مکان غصبی

واگر علم بغصب نداشت و اختیاراً هم داخل شد یا اجباراً او را در آنمکان بردند
اگرچه عالم هم بود در فرض دوم اجرت زمین بر ذمه او ثابت و در فرض اول
هست و وضو و نماز را در وسعت وقت با یأس از خلاصی در وقت همان کیفیت
بجا آورد **دوم** هرگاه قصد دارد که اجاره خانه یا اجرت حمامی را نداده
یا اینکه خانه یا حمام را یا مصالح آنها را که در زمین کار رفته باشد مثل آجر و گچ
و آهک و سنگ را غصب کرده باشند یا به ثمن غصبی خریده باشند وضو و غسل
و نماز در آن باطل است بلی اگر اجرت عمله بنائی را نداده یا اجرت حمل و نقل
و پختن گچ را نداده یا سوخت که با آن آجر را گرم میکنند نداده یا اصل زمین
و گل و آهک و سنگ و آجر و گچ و سایر اجزاء آنرا بذمه خریده و بعد ثمن آنرا
بمال غصب بدهد اگرچه قصدش در حال خریدن همین باشد تصرف در آن امکنه
عیب ندارد نهایت مشغول الذمه بثمن یا اجرت است و همچنین اگر قصد اداء مال
الاجاره خانه یا اجرت حمامی را در حال وضو و غسل و نماز دارد و بعد از خیال
او منصرف شود از اداء ولی این در معامله که صیغه جاری میسازند معلوم است
و اشکال بعض اعلام وجهی ندارد و اما در معامله معاطاتیه و شبیه بمعاطاتیه
که تا عین باقیست مجرد اباحه است و ملکیت حاصل نمیشود مگر به تلف هر دو
عوض یا به تلف یکی از آنها اگر مثل اجاره یا اجرت حمامی است ضرر ندارد و اجرت
بر ذمه او یا قیمت آنها در خرید و فروش اعیان نقل و انتقال بعد از رد ثمن غصبی

هم واقع نشده و ملك مالك اول باقی است و باید از او اجازه گرفت پس در این مسئله
بین اعلام افراط و تفریط شده بعضی مطلقاً فرموده اند چنانکه در بعض رساله
های علمیه دیده ام که اگر بر ذمه خریده باشد و بعوض مال غصبی بدهد باطل است
و بعضی مطلقاً فرموده اند صحیح است و اعیان مذکور منتقل بمشتری میشود و لیکن هیچ
بر مبایعه عقدیه نکرده اند باید تصریح فرمایند چرا که اکثر معاملات این زمان بصرف
در مبیع است بعنوان بیع لکن بدون صیغه و دادن قیمت این در حکم معاطات
است و عوام الناس غالباً اعتنا بهمین فرمایش دارند و حال آنکه این فرمایش
مخصوص به بیع با صیغه است این هم بشرایط مقرره که مقدار مبیع معلوم باشد
و هر دو طرف کلی نباشد لااقل مبیع مثل گچ یا سنگ شخصی و معین باشد اگرچه
معوض هم نشود فرع بعض از بزرگان علمای سابق فرموده اند که بایع زمین یا گچ
و سنگ و آجر و غیر ذلك اگر این اعیان را در مقابل ثمن مشخص غصبی با علم بغصبیت
آن بفروشد مبایعه صحیح است و مشتری واقعاً مالك میشود و لکن بایع مالك ثمن
نمیشود و باید رد بصاحب اصلی نماید و مشتری ضامن مثل ثمن نیست و از کیسه بایع
بهدر رفته است و بعض اعلام معاصرین هم اختیار این قول را کرده اند لکن اقوی بطلان
این مبایعه است فرع اگر عالم باشیم که گچ در حمام یا خانه صرف شده از بابت مالیات بعد
خارج لازمه حمل و نقل و طبخ بمقدار نصاب خمس رسیده بوده و خمس را نداده است
چون خمس متعلق بعین است حکم غصب دارد یا ارباب استحقاق خمس بعنوان

استنقاذ حقی که صلاحیت برای او دارد از باب مالات لعبه از خارج لازم محمل و نقل
و طلبه می تواند بهره برد یا نه مشکل است **چهارم** اباحه ظرف است بدانکه وضو گرفتن
از آن اقسامی دارد یکی اینکه خود ظرف را بلند نموده جاری باعضا نمایند و در حال ریختن
آب بعضو قصد وضو نمایند در این فرض وضو عین تصرف در غصب است و اگر در همین
فرض در حال ریختن قصد وضو نکند پس از جمع شدن آب در دست مالیدن و آب
را باعضا رسانیدن قصد وضو نماید هر چند در این فرض عین تصرف در غصب نیست لکن چون
بعد ریختن است و شستن هر عضوی موقوف بتصرف حرام است وضو باطل است **دوم**
اینکه با دست برابر داشته باعضای محل وضو برسانند در این فرض هم عین تصرف در غصب
نیست ولی بواسطه همان که گفته شد وضو باطل است **سوم** اینکه در شستن هر
عضوی ظرف را برداشته بروی دست بریزد و با دست استعمال آب نماید این هم مثل
سابق است فرقی نیست در این صور میان اینکه در وقت خالی کردن قصدش خلاص
نمودن ظرف باشد بصاحبش یا قصدش غیر آن باشد در صورتیکه صاحب ظرف را
غصب نموده باشد و صاحب ظرف باین قسم استعمال راضی نشود و اما اینکه در بعض
رساله های عملیه فرموده اند که ظرف آب وضو اگر منحصر است غصبی نباشد منحصر است
ببعض فروض و آن اینست که صاحب آب یا دیگری در ظرف غصبی آب را نموده باشد
و ظرف دیگری هم نیست یا هست و صاحب ظرف همین قدر از تصرف که خالی کردن هم
باشد راضی نیست یا این شخص که ظرف را غصباً استعمال کرده هنوز خیال مسترد

کردن بصاحبش ندارد تکلیف صاحب آب تیمم است ولی اگر معصیت کرده و آب را در ظرف مباح ریخت تکلیفش وضو است و غیر از این فرض فرض دیگری است که تکلیف صاحب آب وضو است اول آنکه صاحب آب میخواهد ظرف را بصاحبش برساند و صاحب ظرف این قسم تصرف را راضی است **دویم** آنکه دیگری آب کسی را از ظرف غیری ریخته الحال صاحب آب میخواهد آب خود را بردارد **سیم** آنکه صاحب ظرف آب را غصب کرده صاحب آب میتواند وضو بگیرد بهمان آب یا خالی بظرف دیگر نماید چون این اقدام از خود صاحب ظرف شده **تنبیه** اگر ظرف آب یا خود آب از اطراف مشتبه بغصبی باشد بطور شبهه محصوره اگر غاصب خود او بوده و یا نبوده و فعلا پشیمان شده و میخواهد رد بصاحبش نماید اگر جمیع اطراف محل ابتلاء فعلی نباشد باین معنی که علم دارد که یا این آب غصبی است یا آبی که در خانه فلان کدخدای ده اطراف شهر در این صورت حکم این جواز استعمال است و همچنین در ظرف آب و اگر همه اطراف که محل اشتباه است در معرض ابتلاء است مثل آنکه یکی از هر دو کاسه در خانه خود او است مسلط بر همه هر دو است و علم دارد باینکه حرام است اگر مالک حاضر نیست یا واجب است در صورت انحصار آب بقدر حق خود را معین نماید و وضو بگیرد یا تکلیفش تیمم است احتیاط اعلا حاکم شرع یا عدول المؤمنین که ولایت از صاحب مال دارند بقدر معین باو بنمایند بلکه با نبودن آنها چون خود او فعلا امانت شرعی دارد از جانب مالک اگر چه امین بامانت مالکی نیست ولی چون مامور بحفظ مال غائب است میتواند بقدر معین نماید و اما

در شبهه محصوره

احکام وضوء و ظروف طلاء و نقره و مشتبه با نجاست بشبهه محصوره معلوم میشود **شرط**
پنجم اباحه محل ریختن اب وضوء چونکه اگر علم پیدا کند که ریختن اب بموضع وضو تعدی
نموده اگرچه بواسطه باشد و واسطه بزمین یا ظرف غصبی میریزد اگرچه بطی مسافت بعیدی
باشد موجب بطلان است **ششم** محل شستن وضو و مسح نجس نباشد فلذا
باشد یا هر عضوی را قبل از شستن همان عضو طاهر نماید و اگر بنفس فرو بردن در اب
کر یا جاری هم طاهر شود و هم قصد وضو یا غسل کند مشکل است مگر هنگام فرو
بردن در اب قصد تطهیر و باخراج قصد وضو کند **فرع** عضوی که جریان خون مهلت
تطهیر آن نمیدهد در وسط اب کر دست روی آن بمالد که یک آن بعد از زوال عین
اب طاهر روی بشره ملاقات نماید در همان آن وضو یا غسل محقق میشود **هفتم** رسانیدن
رطوبت عضو مسح و جریان اب غسل بموضع وضو بدون حائل که اگر اب نرسد یا باندازه
غسل بموضع نرسد اگرچه رطوبت باندازه مسح بموضع غسل رسد وضو محقق نشده
است هر چند بقدر نقطه باشد و هرگاه شک کند در چیزی که ایا حائل است یا نه
باید ازاله کند از او و اگر شک کند که در بدن حائلی هست یا نه اقوی عدم اعتبار است
احوط تفحص است لکن باندازه وسواس نرسد **هشتم** وضو و غساله مستعمل در رفع
حدث اکبر محل تامل است اما مستعمل در وضو عیب ندارد لکن مراد از استعمال در
رفع حدث فاضل اب خود غسل است نه قطرات آن یا موخرات آن که بقصد احتیاط
غیر واجب ریخته شود **فصل هشتم** در شرایط مقارنه با وضوء است اگر

فصل هشتم

چه تمام این امور مذکوره و اینها شریکند در شرط بودن لکن بعضی از امورات که قبل از
شروع بوضو باید مکلف در مقام تحصیل آن برآید مثل مباح بودن آب و مطلق بودن آن
و غیر ذلک از این جهة تعبیر شده به شرط مقدم ولی بعض دیگر واجباتی است که همراه اجزاء وضو
باید مکلف در مقام تحصیل آن برآید از این جهة تعبیر بشرط مقارن شده مثل ترتیب و
موالات و استمرار نیت و الاهم آنها شریکند در اینکه اثر آنها باید از اول وضو تا آخر باقی
باشد و کیف کان اول آن استمرار نیت قربة است و دوم قصد خلاف نکردن یعنی در
حال هم خوردن نیت مشغول بعمل از اعمال واجبه نشود که اگر مشغول شد و مجدداً قاصد
وضو شد همان عمل را تجدید بنماید که مجدداً باطل وضو مگر اینکه موالات از میان برود و
شرح آن گذشت سوم موالات بین اجزاء است و مناط در موالات اینست که تا رطوبت
آبهای عضو سابق خشک نشده باشد باید شروع بشستن دست راست کند و اگر فاصله بین
واقع شود باشتغال کارهای خارجی مثل خوردن و آشامیدن و راه رفتن و هنوز عضو
سابق خشک نشده ضرر ندارد بعضی علل داشته اند بطلان را بر محو صورت وضو ولی معلوم
نیست که شارع برای وضو صورتی غیر از اجزاء شرائط معلوم معین کرده باشد و بالجمله برای
موالات وضو دو معنی ذکر فرموده اند یکی اینکه بین کارهای گیرنده وضو فاصله نشود یعنی
باید کارهای او عقب هم باشد و دوم اینکه میانه اثر کارها فاصله نشود یعنی تا عضو
سابق خشک نشده است شروع بعضو لاحق نماید شرط بودن بقاء رطوبت که معنی اول
است محقق ولی دوم معلوم نیست لکن احوط اینست که خیلی میانه عضو لاحق با سابق

باید شروع بعضو لاحق کند هنوز عضو سابق خشک نشده باشد

فاصله نشود مراد از بقاء رطوبت عضو سابق اینست که تمام رطوبت خشک نشده باشد
نه مراد بقاء تمام رطوبتهاست و نه بقاء رطوبت تمام اعضاء سابقه بلکه مناط بقاء رطوبت
همان عضو سابق است اگرچه در صورت خشکیدن آن سابق بر آن بطریق اولی خشکیده
است ولی اگر بر حسب ندرة اتفاق افتاده باشد مناط نیست اگر بواسطه زیادی گرمی
هوا یا زیادی باد یا حرارت مفرط زود خشک شد با وجود اینکه وضو گیرنده هیچ
تاخیر نینداخته ضرر ندارد و اگر تاخیر انداخت لکن بسبب رطوبت هوا هنوز رطوبت
نخشکیده است عیب ندارد و چون از مجموع اخبار و اقوال علما بدست میاید که یکی از
دو معنای موالات کافی است یا هیچ فاصله نشود اگرچه بسبب گرمی هوا خشک شود یا اگر
تاخیر بیندازد لکن محض رطوبت هوا رطوبت دست باقی باشد **فرع** باقی ماندن
رطوبت کف دست که موضع وضو را میشوید اگر خود موضع وضو خشک شده فایده برای
موالات ندارد **فرع** باقی ماندن موی ریش یا انقد دیگر در حد وضو بس است
برای موالات کافی است و کفایت زیادی بر آن مشکل است **فرع** اگر اعضا را با
دستمال خشک کرد موالات بهم نمیخورد **فرع** اگر نذر کرده که غسل جنابت را بموالات
بجا آورد همیشه یا زمان مخصوص ترک کند خلاف نذر کرده لکن غسلش صحیح است **چهارم**
ترتیب بین اعضا و اجزاء هر دو بدانکه در دو شرط سابق غسل ترتیبی با وضو شریکند
لکن در ترتیب و موالات فرق میانه غسل و وضوء است پس موالات بین اعضاء
غسل ترتیبی شرط نیست چنانکه در محل خود خواهد آمد انشاء الله تعالی و لکن ترتیب اگرچه

بین اعضاء ملاحظه نمائیم در غسل و وضو هر دو معتبر است و اما در بین اجزاء اعضاء وضو
نیست و در غسل نیست مثل اینکه در غسل اگر اول گردن را بشوید و بعد پیشانی را معتبر
و بعد فرق سر را ضرر ندارد و همچنین اگر در طرف راست اول پا را از زانو بریزد
بعد شروع نماید بشانه و او ضرر ندارد **فرع** جایز است مسح هر دو پا را باهم و تقدیم مسح
پای چپ بر مسح پای راست محل اشکال است **فرع** هرگاه عمداً یا سهواً اول دست چپ را
شست و بعد دست راست آیا باید ثانیاً دست راست بشوید یا نه اقوی عدم لزوم است
در صورتیکه موالات باقیست همچنین هرگاه هر دو دست را باهم آب فرو برد برای وضو
اقوی عدم وجوب تجدید شستن دست راست است مگر بقصد تشریع ولی در تشریع
دو قسم متصور است یکقسم این است که مکلف قصد دارد اینکه در هر حال بجهة
تقرب بجوید هر این طور وارد شده باشد در شریعت چه طوری دیگر لکن قصد میکند
که این طور است در این فرض بالفضولی بجا کرده اما عبادتش دلیل بر بطلان ندارد
و قسم دوم اینست که چنین قصد کند که اگر تقدیم دست چپ بر دست راست وارد
شده باشد من قصد تقرب بخدای تعالی دارم و اگر شستن دست راست بر دست
چپ مقدم است اصلاً تقرب بخدا ندارم در این صورت عبادت باطل است پس ما
حصل این شد که نفس تشریع عبادت را باطل نمیکند بلکه نبودن قصد تقرب که ظاهر
منحصر است بر فرض ثانی لکن احتیاط ترک نشود **مسئله** مباشرت در این شرط غسل
هم شرط است و معنای آن اینست که خود شخص آب را بر بدن بریزد نه دیگری و نه اینکه

در قصد تقرب

دست شخص را دیگری بگیرد و بر بدن او برای وصول آب باعضا یا مسح سر و پا بمالد
ولی اعانت دیگری در مقدمات ضرر ندارد مقدمات بر دو قسم است **اول** بعیده
مثل آب کشیدن و گرم کردن و در حضور وضو گیرنده و غسل کننده گذاردن و این هیچ
ضرر ندارد قسم **دوم** مقدمات قریبه مثل اینکه دیگری آب را بریزد و شخص دست بزیر آن
بمالد و در این قسم اشکال دارد اگر آب ناودان که جاری است یا دهن شیر آب انبار که باز
شده است کسی در زیر آن غسل نماید یا وضو بگیرد اقوی جواز است **اشکال** اگر کسی
ایراد کند که چه فرق میانه ایستادن زیر دهن شیر است و میانه ایستادن زیر آبی است
که دیگری بریزد جواب اینست در اول اعانت غیر صدق نکرده و در دوم صدق میکند
بلی اگر کسی آب را بقصد دیگر سرازیر نماید شخص غسل نماینده یا وضو گیرنده خود را زیر
آن باز دارد اشکالی ندارد **تذنیب** قسم دیگری برای وضوی ترتیبی نوشته اند
مثلا در صورتیکه بدن جمعا تر شده باشد که از سرتا پا قطرات آب از آن در جریان باشد
بباران یا از آب دیگر نیت وضو نموده اول صورت بعد دست راست از مرفق تا انگشتان
بعد دست چپ را همین طور بقصد غسلات دست نماید لکن چون حین ورود آب
ببدن قصد وضو نشده مشکل است یا چون عرفا صدق شستن و وضو بر او نمیشود
تنبیه یکقسم از وضو وضوی ارتماسی است و کیفیت آن چند قسم است **اول**
اینکه هر عضوی از سه عضو را بعقب هم فرو ببرد در آب و در هنگام فرو بردن یا
بیرون آوردن قصد شستن آن عضو نماید لکن اگر قصد وضو را بفرو بردن در آب

در وضوی ارتماسی است

نماید برای مسح اشکال دارد پس لازم است اختیار شق دوم برای هر سه عضو یا همان
دست راست یا دست چپ یا هر دو دست این طور که قصد نماید که متدرجاً محقق
هر جزوی مثلاً از دست در حال ملاقات آن با سطح آب وضوی همان جزو
شود که بعبارت اخری بشره دست که بیرون میاید هر آنی بقدر یک حلقه از آن
که تماس با سطح آب میکند وضوی آن حلقه در همان آن حاصل شود و همچنین حلقه
بعد از آن بعینه تا آنکه تمام آن منتهی شود که وضو تماماً بسطح آب گرفته شود این
کار را اگر در هر سه عضو بکند اشکالی برای مسح نیست و اگر در یکی از دو دست این
کار را نماید مسح سر و مسح هر دو پا را با آن دست بکند لکن هر سه عضو بدست
چپ خالی از اشکال نیست پس در هر دو دست این طریق را اختیار نماید کیفیت

فصل [illegible] باب وضو

دوم اینکه در آب فرو رفته است زمان اول توقف قصد شستن صورت کند
و زمان سوم دست چپ این قسم هم علاوه بر اشکال مسح نفسه اشکال دارد و کیفیت
سوم اینکه در آب جاری فرو رود در جریان اول آب قصد عضو اول کند و در جریان
دوم قصد عضو دوم و در جریان سوم قصد عضو سوم و این هم در اشکال مثل
دوم است و کیفیت چهارم اینکه در زیر ناودان یا باران شدید بطریق قسم سوم خود را
نگاه دارد و بهمان ترتیب قصد کند کیفیت پنجم اینکه در میان آب اول صورت را
حرکت دهد بقصد شستن صورت و بعد دست راست را حرکت دهد بقصد
دست راست بعد دست چپ را لکن اخیر بی اشکال است همان قسم اول است

مستحبات وضو و آداب آن

اجزای واجبه وضو

انتهی به ترتیبی که ذکر شد **فصل پنجم** در اجزاء وضوست **مقدمه** مستحب
در وضو چند چیز اول گذاردن ظرف آب را در پهلوی دست راست دوم برداشتن
آب با دست راست سوم خواندن بسم الله و دعاهای وارده قبل از شروع چهارم شستن
دو دست را قبل از داخل کردن در آب برای حدث خواب یا بول یک دفعه و برای
حدث غائط دو دفعه پنجم مضمضه یعنی آب را در دهان نمودن و بگردانند سه مرتبه ششم
استنشاق یعنی آب را داخل در بینی کردن سه مرتبه هفتم دعاهای وارده برای هر یک از
اعمال که در جای خود مذکور است هشتم اینکه در وقت شستن دو دست مرد ابتدا
از طرف بیرون مرفق استعمال نماید و زن از طرف داخل مرفق در شستن اول که واجب
است و در شستن دوم که مستحب است هر کدام بعکس نهم شستن هر عضوی از اعضای
ثلثه را دو مرتبه و اما مرتبه سوم بدعت است و چند چیز مکروه است اول معین
طلبیدن برای خود در استعمال آب بر ترتیبی که گذشت اما معین خواستن در ذات
و برخواست مثل گرفتن زیر بغل و بلند کردن و نشانیدن و عصا بدست او دادن
کراهت ندارد دوم استعمال آب مستعمل در استنجا و غسل و وضو سوم پاک کردن
رطوبت وضو را از اعضا پس بدانکه اجزاء واجبه وضو چند است اول شستن
صورت و باید ابتدا شود از محل رستنگاه موی سر تا بر زنخ این از طرف درازی
و اما از طرف پهنا که دست را روی محل رستنگاه مو بگذارد تا هر قدری که ممکن
است میان انگشت بزرگ و انگشت میان را بار نماید و هر قدر از صورت را که میان

این دو انگشت واقع شده بشوید تا پایین و آنچه خارج میشود واجب نیست لازم است
بیان چند فرع اول میزان مذکور در صورتی است که دست مناسب صورت باشد
در بزرگی و کوچکی چه سایر بدن هم مناسب این دست باشد یا نه و این صورت
و دست با سایر مردم مطابق باشد یا اینکه خارج از متعارف باشد لکن اگر دست
با صورت مختلف شد مناط صورت است پس باید حد این صورت را به دست
مناسب همین صورت میزان گرفت و شست اینکه بگوییم چون این صورت بزرگ است
باید به قدر بزرگی آن از سایر صورتهای متعارف در شستن کمتر کرد یا چون کوچک است
بیفزاید دوم محل رستنگاه معلوم و مشخص است چنانکه موی سر کسی بالاتر رسته
باشد یا پایین تر یا هیچ مو نداشته باشد باید از همان موضع که استخوان مقدم سر
شخص زاده میشود شست و خود موی سر مناط اعتبار نیست سوم دو قطعه ساده
سفید که از حد رستنگاه مو در دو طرف پیشانی قدری بالاتر است اگرچه خیلی هم بالا
برود شستن آن ضرور نیست بلکه موضع محاذی مو را اگر در وسط روییده است
بشوید چهارم در مرد فوقه که خواهد آمد و زنخ و رستنگاه مو را جمیع مقدار علمیه
احتیاطا لازم است قدری بیفزاید پنجم موی ریش افتد که از زنخ پایین تر است
شستن آن واجب نیست ولی مستحب است و همچنین اگر قطعه گوشتی خارج از متعارف
در حد و محل شستن روییده است و به پایین او بجنبد از رو به بالا رفته که از پایین
و بالا از این حد بیرون رفته است و همچنین موهر قدری از آن که در این محل است شستن

اين واجب ششم ذکر شد که ترتيب بالنسبه باجزاء موضع وضوء لازم است بخلاف
غسل ترتيبی پس اگر طرف راست صورت را تا زنخ بشويد بعد شروع کند بطرف
چپ جايز نيست لکن دقت تمام که بقدر يک نقطه از يک طرف جلوتر از نقطه مقابل آن از
طرف ديگر بشويد لازم نيست بلکه امکان پذير نيست بلی طوری بايد شست که عرفاً
عرض صورت باهم شسته شود [illegible] هفتم موی ريش که بشره صورت را فرا
گرفته باشد که همين طور که رو برو بنشيند مانع از ظهور بشره ميشود روی همان مو را
بشويند خود بشره لازم نيست اگرچه تخليل مستحب است يعنی رسانيدن آب را در خلال
موها و در اين مقام توضيحی ضرور است و آن اينست که اگر مقداری از صورت در ميانه
دو دسته از موهای ريش مو نداشته باشد بجهة [illegible] و غيرها ولی اين دو دسته
مو چون بهم وصل ميشوند آن موضع مستور می‌ماند اگر نظر بر زير مو نمائيم بمنزله موی
خارج است پس بايد زير آن شسته شود ولی نظر باينکه بيخ اين مو هم از موضع وضو روئيده
مثل موی آويخته از خارج نيست احوط شستن آن موضع است و آن مو هر دو و اما اگر
قطعه گوشتی که در صورت آويخته باشد اگر متصل است که بصعوبت بلند ميشود
تا هر حدی از آن که در محل شستن است بايد خود ظاهر را شست و زير آن بحکم باطن است
اگرچه بيخ آن قطعه از موضعی ديگر که بالاتر از صورت يا پائين تر از آن باشد اطراف آن
روئيده و اما اگر اتصال ندارد و مثل موی آويخته است که بحرکت سر يا حرکت دادن با انگشت
از جای خود خارج ميشود اگرچه بر حسب طبيعت خود هميشه در همان موضع است

وهمچنین موی ریش پس اگر بیخ آن از بالا روییده یا از اطراف وضع صورت روییده
است باید زیر آن را شست اگر چه در وقت نشستن با غیر مانع از دیدن بشره زیر شود
و اگر از موضع صورت روییده همه مقدار از آن که در صورت است حکم رو را
دارد که احتیاط آنهم ظاهر خود او را بشویند و هم زیر آن را دوم شستن دست راست
و بعد از آن دست چپ را از مرفق تا سر انگشتها و مراد از مرفق جائی است که
استخوان ذراع یعنی ساعد دست با استخوان بازو بهم پیوسته میشود پس اول استخوان
تمام دست است نه آخر استخوان بازو است و من باب مقدمه علمیه که خوب یقین حاصل
شود لازم است آخر استخوان بازو را هم قدری بشویند و چنانچه دست کسی قطع شده باشد
باقی مانده را بشویند و اگر از مرفق قطع شده باشد بنابر آنچه گفتیم ساقط است و اما بنابر
قول اکثر علمای بعضی سر استخوان بازو را بشویند و این احوط است اگر کسی دست زیادی
دارد اگر پایین مرفق است هر دو را بشوید اگر بالا است هر کدام اصلی است و اگر هر دو
مثل هم است هر دو را بشوید و برای مسح سر و پای چپ با هر دو دست مسح کند و
این در نظر احقر اقوی است از مسح هر سه عضو بدست چپ بلی ممکن است که گفته
شود چون هر دو دست اصلی است پس یکی از این دو دست مثل بعض یک دست
است اکتفا بهر یک از آنها برای مسح میتوان نمود لکن احوط اول است انگشت زیاد و گوشت
زیادی و موهای آن را باید شست و حکم موی ها حکم موی های صورت را
دارد **فروع** اول واجب است از بالا به پایین شستن و اگر بعد از رسیدن آب

بحرفی ازان بقصد شستن وضو دست بر زده و کف دست قدری بالا کشیده شود
ضرر ندارد و اگر قبل ازان چنین شود همان جزو تا انتها از بالا بپایین دست تر را
بکشد دویم ناخن که از حد خارج است باید چید و چرک زیران اگر مانع از وصول
آب است باید ازاله کرد سوم گذشت که در اجزاء هر عضوی از اعضای وضو ترتیب
لازم است پس اگر یک سمت دست را از مرفق تا پایین بشوید و بعد شروع کند بسمت
دیگر باطل است لکن نه بطوری است که بحسب دقت عقلیه پوست دست را حلقه
حلقه تقسیم نمایند اول شروع بحلقه اول کنند و بعد بحلقه دوم همین طور تا
آخر بلکه چنین طوری محال است بلی عضو را چنین بشویند که عرفا بگویند تمام
اجزاء دست از بالا بپایین شسته شده سوم از اجزاء واجبه وضو مسح سر است که
باید برطوبت کف دست که از آب وضو باقیست مسح نماید بطوری که رطوبت اثر نماید
بر محل سر و کفایت میکند بقدری که عرفا گفته شود که سر را مسح کرده و افضل و
احوط آنست که سه انگشت را بروی سر بگذارد و بقدر یک انگشت پایین بکشد
و باید پیش سر مسح شود نه پشت سر و نه دو طرف آن علی الاحوط و در این مقام چند
ملاحظه است اول اینکه اگر سر را حرکت داد و دست را حرکت نداد یا هر دو را حرکت
داد و حرکت سر غالب بر حرکت دست باشد باطل است ~~دوم اینکه اگر رطوبت در~~
دوم اینکه اگر رطوبت در سر زیاد باشد باید پاک کرد یا باندازه باقی گذارد که در رطوبت
دست مستهلک شود سوم اینکه اگر رطوبت دست زیاد باشد که قبل از حرکت

مسح سر

دست آب آن جاری شود بر محل باطل است ولی بتوسط دست آب بر آن محل رسانیدن
ضرر ندارد اگرچه زیاده هم باشد چهارم اینکه اگر موئی از خارج محل مسح روئیده باشد
و بر روی محل مسح ریخته باشد مسح بر آن جایز نیست و اگر در خود آن محل روئیده است
مسح بر آن جایز است پنجم در مسح سر فرقی نیست که از طرف عرض باشد یا از طرف
طول و فرقی نیست که بطور استقامت مسح نماید یا بطریق اعوجاج بلکه از پائین
ببالا مسح کردن محل اشکال نیست چهارم از اجزاء واجبه مسح روی هر دو پا است از سر انگشت
تا کعب و مراد از کعب آن استخوان بلند است که روی پا ایستاده است و باید خود کعب را
هم مسح نماید و اگر تا گودی پا که متصل است بساق پا مسح شود احوط است و از بابت
مقدمه علمیه از ناخن پا قدری پائین تر شروع بمسح نماید و کفایت میکند در مسح پا
اینکه یکی از ناخنهای پا بخط مستقیم مسح شود تا بکعب اگرچه بایک انگشت دست
لکن مستحب است که با تمام کف دست تمام روی پا را مسح نماید در حرکت ندادن پا و
زیاد نبودن آب دست و رطوبت نداشتن محل مسح همان حکم مسح سر در اینجا نیز
است لکن مسح بر روی موی پا که ساتر بشره است مشکل است مثل مسح سر نیست
پس باید موی را ازاله کرد اگر ممکن باشد والا مسح بر آن مو نماید **فرع** مسح سر
و پای راست را بدست راست و پای چپ را بدست چپ افضل و احوط است و غیر
این محل اشکال است خصوصاً مسح سر با دست چپ ولی هر دو پا را با هم میتواند مسح
نماید **فرع** هرگاه رطوبت دست تمام شود از موی ابرو و موی ریش آب بردارد و احوط ۱۱۱

که از موئی که از زخم پائین تر است آب برندارد **فصل** دهم از باب دوم در وضوهای اضطراری است و در آن چند بحث است اول در وضوی جبیره است جبیره عبارت است از آن پارچه یا مشمع یا دوا اگر بروی شکسته یا زخم و استخوانی که از جا در رفته است بسته باشند و در حکم آنست هرگاه چیزی بزخم چسبیده باشد که برداشتن و کندن آن ممکن نباشد یا موجب ضرر شود و همچنین است زخم آشکار که شستن با آب موجب ضرر است لکن با دست تر بر آن میشود مسح نمود ولی احوط جمع با تیمم است و تحقیق این بعض در ضمن مسائلی است **مسئلة** اول جبیره چهار صورت تصویر دارد اول مسح بر روی جبیره روی زخم یا استخوان شکسته یا استخوانی که از جا خارج شده است دوم زخم یا شکسته آشکار که شستن آن ضرر دارد سوم عضو مریض که چیزی هم روی آن نبسته اند و شستن آن ضرر دارد مثل چشم درد چهارم عضو مخصوص صحیحی هرگاه شستن آن خطر در آن نماید و در این سه قسم آخر گاهی مسح بر روی خود بشره با رطوبت ضرر ندارد و گاهی مسح آن باید در روی پارچه باشد و علی ای حال مورد اخبار و فتاوای مجتهدین همان قسم اول است و در باقی احتیاط بجمع میانه وضوی جبیره و تیمم ترک نشود و در مسح جبیره اول مرتبه شستن هم لازم نیست صادق شود و این در وقتی است که باز کردن و شستن و باز بستن ممکن نشود یا موجب ضرر باشد و اگر مسح خود موضع ممکن است اما شستن ممکن نیست احوط جمع میانه مسح جبیره و مسح بشره و تیمم است مگر بشره نجس باشد که بدون شستن ممکن نیست و اینهم حسب الفرض

ضرر دارد پس متعین است مسح بر روی جبیره و اگر ممکن باشد که موضع
را از زیر آب نقد و باز دارند که آب جاری به بشره شود مقدم است بر مسح روی
آن و آن در وقتی است که این کیفیت باعث ضرر نشود و اگر باز کردن و شستن
موجب ضرر نیست لکن از روی جبیره میشود آب را بزیر رسانید اگر بمقدار
اول مرتبه شستن میتواند آب برساند باز کردن لازم نیست و الّا لازم است
و بالجمله در جاهایی که تکلیف مسح روی جبیره است اگر با دست تر روی آنرا
مسح کند کافی است و میان ریسمانهای آن اگر بدقت دیده میشود لازم نیست مسح
نماید بلکه همینکه دست بروی آن بکشد رطوبت دست بهر جا رسیده باشد
کافی است بلی اگر میان ریسمانها خیلی فاصله از هم و گودی داشته باشد پس
رسانیدن آب بآن لازم است و چنانچه آب باندازه اول مرتبه شستن رسیده که
عرفا دیگر او را مسح نگویند بلکه شستن بگویند نیت مسح را نکند بلکه
نیت کند امتثال آنچه را خدا در این حال باو واجب کرده است **فروع**
اول هرگاه در موضع مسح سر یا مسح پا جبیره باشد و ممکن است آب بزیر رسانند
احوط جمع میان مسح روی جبیره و آب رسانیدن بزیر آن است دوم لازم
نیست مسح موضع بباطن کف دست باشد بلکه جایز است با پشت دست یا قلم
دست یا پیشانی و سایر اعضا سوم جبیره باید طوری باشد که عرفا خیلی از اطراف
عضو مجروح را شامل نشود و در مقام استعمال آب اطراف آنرا بشوید

فروع جبیره است

بونباید در مسح کردن جزو صحیح را ضمیمه جبیره نماید چهارم اگر تمام یک عضو جبیره داشته باشد باید تمام آن عضو معامله جبیره نمود پنجم هرگاه کف دست که بآن مسکنند مسح را خود آن جبیره داشته باشد با رطوبت همان جبیره دست نماید اعم از اینکه مو مسح صحیح باشد یا آنهم جبیره داشته باشد پس در ثانی جبیره روی جبیره را مسح نماید پنجم هرگاه موضع جبیره نجس باشد پارچه طاهر روی آن بگذارد و روی آن را مسح نماید ششم هرگاه غصبی باشد و زوال آن ممکن نشود مسح روی آن ساقط است پس اطراف آن را بشوید و تیمم هم بکند بلی اگر زیر این جبیره پارچه غصبی باشد و بواسطه دست مالیدن روی جبیره اثری بر آن نرسد یعنی رطوبت بر آن نرسد یا فشار بر آن یا یا متحرک نشود روی آن جبیره غیر غصبی را مسح نماید مثلاً پارچه غصبی هرگاه زیر آهن یا چوب باشد در این صورت مسح بر جبیره متعین است اما اگر این پارچه غصبی بالاواقع شود حال بخواهد چیز دیگری روی آن بگذارد برای مسح بر روی آن چون خود همین کار تصرف در غصب است جایز نیست پس همان طور که گفته شد مسح بر آن ساقط است ششم اگر ممکن است باز کردن و آب رسانیدن بعضو لکن ضیق وقت است تا این کار را بکند نماز فوت بشود هرگاه موضع تیمم جبیره نداشته باشد تیمم متعین است والا وضوی جبیره بگیرد اگر بعد تیمم هم وقت دارد احتیاطاً تیمم را هم انضمام کند هفتم اگر برای مسح سر و پا تمام آب وضو حتی آب موی ریش تمام شود و در دست جبیره باشد با رطوبت جبیره مسح نماید هشتم اگر موضع نجس باشد و تطهیر ممکن نباشد و ممکن است پارچه روی

وضوی حال تقیه

اینکه بگذارد مسح کند بلکه تکلیف شما است **بحث دویم** در وضوی تقیه است
و در این سه مسئله مهم است اول اینکه اگر ممکن باشد در خفیه وضوی صحیح بگیرد
آیا اینکار متعین است در وضوی صحیح یا اینکه مخیر است احوط و اقوی عدم تخییر است
بلی واجب نیست در وقت عبادت فرار کردن بجای دیگر اگر چه بسیار سهل باشد
و واجب نیست مالی بدهد که بگذارد برای دفع خوف دوم اینکه اگر حال او معلوم است که
شیعه میباشد و به ترک تقیه فعلاً ضرری وارد نمیاید لکن همین قدر که باعث جلب
محبت و ترک کینه و عداوت اگر هم نسبت بغیر او شود تقیه واجب است و اگر هیچ احتمال
این مطالب هم نمیرود واجب است وضوی صحیح و گاهی است که تکلیف او جمع میانه
هر دو است و در این موارد باید رجوع بوجدان خود نماید سوم هرگاه تقیه متحقق بشود
بیکی از دو امر که مسح بروی کفش باشد و شستن پاها دویم مقدم است علی الاقوی بحث
سوم در وضوی ناقص العضو است بدانکه اگر موضع در عضو ناقص شود مثل اینکه انگشت
دست یا پا از پوست بیرون آمده باشد که پوست خالی باقی باشد اگر چه پوست هم بریده
شده باشد که مقداری از آن باقی باشد که آویخته باشد ببدن و همچنین اگر در عرض
قطع شود مثل اینکه از وسط یا از میان انگشتان تا ساق دو نیم شده نیمی افتاده باشد و
نیمی باقی باشد متعین است شستن در موضع شستن بقیه یا مسح بقیه در موضع مسح
و اگر از طول قطع شود همینطور است و اما اگر دست از مرفق قطع شود و یا از کعب
احوط شستن همان مفصل است و کذلک کعب و اگر بالاتر قطع شود غسل و مسح آن

ساقط است نه اصل وضو و تبدیل به تیمم نمی‌شود اگرچه منحصر باشد بشستن صورت
و مسح سر را با رطوبتی که بتوسط باز و از صورت گرفته نماید و اگر این هم ممکن نشود مسح
را دیگری با رطوبت صورت او بنماید و اگر بعد از پوست محل وضو از جا کنده و
آویخته شود هم جای آن را بشوید در موضع شستن و مسح کند اگر موضع مسح باشد
و همان پوست آویخته را او اگر بالا رفته و در عضو بالا جوش خورده باشد بطوری
که عضو بالا محسوب است جای آن را بشوید و شستن پوست لازم نیست اگرچه حدث
قبل از جدا شدن حاصل شود **فرع** هرگاه پوستی از حیوانی بریده وصل بمحل
وضوی انسان کنند مثل آنکه قطعه پوست از بز و گوسفند بریده وصل بسر یا دست
انسان نمایند بطوری جوش خورده که جزو عضو انسان شود غسل و مسح آن واجب
است و اگر از حیوان غیر مأکول بوده باشد یا از نجس العین بوده باشد بعد از آنکه
عضو بدن انسان شود استحاله شده است بحث سوم در وضوی تولیه است یعنی
هرگاه کسی عاجز از وضو باشد دیگری وضوی او را بگیرد اگر ممکن شود با دست
خود عاجز صورت او را و دستهای او را بشوید و مسح کند و اگر ممکن نشود کلاً او بعضاً
با دست نایب عمل را بجا آورده برطوبت دست عاجز مسح کند و اگر ممکن نشود برطوبت
دست نایب نماید اگر شستن بدست او است و قول بکفایت دست نایب در تمام این افعال
هست لکن آنچه گفته شد اقوی و احوط است و بعضی فرموده اند که نیت را نایب بکند
یا هر دو و لکن اقوی نیت خود عاجز است و احوط نیت هر دو **فرع** هرگاه طوری

وضوی ناقص الاعضای

که شخص در مقداری از افعال قادر است و در مقداری از آن عاجز است پس اگر
اول را خود بجا آورد آخر را نمیتواند بجای آورد یا وسط را و هر گاه اول یا وسط را
عاجز باشد در آخر عجز پیدا اقوی اینست تا میتواند خود بجا بیاورد و نائب نگیرد اگر
همه یا پس از تمکین باشد چون هنوز عاجز بر او صادق نیست **فرع** در وضوی
تقیه و جبیره و عاجز هر گاه بر او حاصل شود و رفع عذر شود اگر نماز خوانده اگر همه
یک رکعت باشد آن وضو باطل نیست و با حدث نشکند وضو خراب نمیشود و اگر بعد
از شروع در نماز رفع عذر شود باید وضو را تجدید کرد بعضی تفصیل میان عاجز و
غیر آن از صور اعذار گذارده اند و وضوی کسی که متولی شده بعد از رفع عذر کافی
نمیدانند لکن اقوی عدم است و احتیاط در تمام صور تجدید است بحث پنجم در وضوی
دائم الحدث است مثل دائم النوم و دائم البول و دائم الغائط در آن چند صورت
متصور است اول اینکه یابد وقتی معین در اول اوقات یا آخر یا وسط ممکن است که
وضوء بگیرد و نماز بر اقل واجب بجا بیاورد اگر وقت کمتر از اینست تیمم بگیرد
و اقل بجا بیاورد در همان وقت متعین است که نماز بجا بیاورد اگر در آخر وقت
است تعجیل آن موجب بطلان است چنانچه اگر در اول یا وسط است هیچ وجه مانعی
نیست که زیاده بر اجزاء واجبه باقل وجوب بجای آورد اگر چه بلکه تکبیر مستحبی باشد
والا نماز او باطل است بلی اگر معصیت کرد و نماز را تا آخر انداخت بطریقی که خواهد
است نماز را بجای آورد و تیمم فرصت طهارت و نماز اضطراری که در حال غرق

وضوی عاجز

وضوی دائم الحدث

و معطارده بجا باید بیاورند دارد آیا نماز اضطراری را با تیمم بخوانند یا همان طور
که در حال عروض این عذر تکلیف دارد بجا بیاورد احوط جمع میانه هر دو است سیم اینکه
بتبعیض برای او ممکن باشد مثلا وضو را با دو رکعت نماز بجا بیاورد بعد از آن منتظر نماند
و کار دیگری که منافی نماز باشد بجا نیاورد تا وقتی آن رسیده باشد که وضو گرفته باقی
عمل را بجا بیاورد ولی احوط اعاده است بطریق اول چهارم اینکه این مجال را هم ندارد
اگر بعضی فرموده اند در خصوص بول که حکم با قسمت و الحقن بولی ندارد لکن قوی نیست اگر
کالناقض نیست پس در تمام افراد سلس الحدث علی الاقوی وضو گرفته بلافاصله نماز
بخواند و برای هر نمازی وضوی علیحده بگیرد و برای هر نافله نیز وضو بگیرد و برای
قضای اجزاء فراموش شده نماز وضوی دیگر لازم نیست و در نماز احتیاط که عمل شک
در رکعات باشد اکتفاء بهمان وضو نماید و در صورتیکه وضوی صلوة بعمل نمایند
احتیاطا تجدید وضو کند و لازم است برای سلس البول و مبطون که کیسه و چرم یا آلت
دیگری که در میان آن پنبه گذارده باشند بموضع بول و غائط قرار دهند که نجاست
تعدی ننماید و برای هر نماز تبدیل واجب نیست بخلاف مستحاضه با استحاضه
قلیله که پنبه را باید برای هر نماز تغییر دهد فرعان راجع بجمیع اعذار هر گاه بداند
بعد از این برای او عذر حاصل میشود تعجیل در وضوی اختیاری لازم است یا نه
اقوی فرق میانه قبل از دخول وقت است که تعجیل لازم نیست و میانه بعد از آن
که تعجیل لازم است دویم اگر بداند یا ظن داشته باشد که در آخر وقت رفع میشود

عدد و قطرها و ترشح ادرار مستمر که روی [illegible] تقاطر طبیعی [illegible]

فصل یازدهم از باب دوم

اقوی وجوب تاخیر است حتی در صورت احتمال رفع بلکه احوط تاخیر است **فصل** یازدهم از باب دویم در شکیات و سهویات وضو است اگر سهواً عضوی یا جزوی از وضو را فراموش کرد اگر موالات باقیست بر میگردد و آن عضو را بجا میاورد و اگر موالات برهم میخورد وضو را از سر میگیرد و اما شک در وضو در سه مبحث تکلم میشود اول شک در خود وضو پس اگر شک دارد که وضو گرفته است یا نه اگر سابقاً وضو داشته است اعتنا نکند و اگر سابقاً محدث بوده واجب است وضو بگیرد و همچنین اگر یقین بهر دو دارد و شک در تقدیم و تاخر دارد و اگر غفلة نماز خواند و بعد از نماز شک کرد که وضو داشته است یا نه اگر این شک را قبل از دخول در نماز داشته در فرض دوم و سوم نمازش هم باطل است و وضو هم باید بگیرد و در فرض اول اگر ملتفت بوده که تکلیفش اعتنا نکردن باین شک است وضو دارد و نمازش صحیح است و اگر ملتفت این معنی نبوده یعنی نمیدانسته که تکلیفش اعتنا نکردن باین شک است وضو دارد و اقوی اعاده نماز است و اگر قبل از نماز این شک را نکند و حال که بعد از نماز است شک کند

اجزوی از وضو نماید در هر حالی که هنوز مسح پای چپ را نکرده است باید برگردد و از همان محل که شک دارد شروع نموده اگر موالات باقیست وضو را اتمام نماید سوم در چیزی از افعال وضو در وقتی که فارغ شده و مشغول کاری دیگر شده است و این شک اعتبار ندارد بلی اگر شک در خود مسح پا است حتی پای راست حتی پای چپ اگر در مکان وضو نشسته است و هنوز منصرف نشده است باید مراجعت نماید و

وبجا آورد و اگر کثیر الشک باشد و مشغول رفتن است یا نشسته مشغول کار دیگری است
اعتنا نکند **فرع** هرگاه بعد از فراغت از وضو و قبل از دخول در نماز یا بعد از
دخول یا بعد از فراغت از نماز علم بهم رساند که سابقا دست یا صورت او نجس بوده
و شک دارد که اول طاهر کرده و وضو گرفته یا نه اگر این یقین و این شک را هر دو قبل
از وضو داشته و غفلة وضو ساخته و نماز خوانده است نماز و وضو باطل و هرجا این
آب سرایت کرده نجس است و هرگاه در حال بعد از وضو و قبل از نماز یقین و شک
بهم رساند و نماز را غفلة خواند بعضی فرموده اند وضو صحیح و نماز باطل و بدن
نجس است چون حکم شک بعد از محل در نماز جاری نیست زیرا که این شک قبل
از نماز بوده و در وضو جاری است پس وضو صحیح و بدن نجس است و هرگاه بعد
از نماز این شک را بهم رساند وضو و نماز بواسطه حکم شک بعد از محل صحیح است
ولی صحت وضو و نماز دلالت بر طاهر کردن دست یا طرف آب ندارد ولکن اقوی
و احوط اعاده وضو است در تمام صور و اعاده نماز است اگر خوانده باشد

باب سیم در غسل است و در آن چند فصل است فصل اول در
اسبابیکه باعث وجوب غسل میشود و آن چند چیز است اول جنابت است که محقق میشود
به انزال منی یا دخول حشفه و حد آن یا محل ختنه گاه است و او باعث جنابت است
برای وطی کننده و وطی شونده چه مرده باشد یا طفل باشد و در زن هم چه داخل
در دبر او باشد چه در قبل و وطی کننده طفل یا بالغ و وطی شونده هم طفل باشند

۱ یقین د

باب سیم در غسل است

۲ چه زن انقدر فرو نشود

همین حکم دارد بلی خطاب وجوب غسل در آن بالغ شدن بر او تعلق بگیرد
و دخول در فرج حیوان زنده و مرده غیر از انسان هم همین حکم را دارد علی
الاحوط بلی دخول ختنهٔ خنثی مشکله که مرد یا زن بودن او معلوم نباشد در
یا دبر هر کس که باشد حکمی ندارد و همچنین دخول مذکر در قبل خنثی سبب دوم
مس بدن انسان یا عضوی از اعضاء میت که بدن آن بمرد و بالتمام سرد شده و
هنوز غسل شرعی باو داده نشده و فرقی نیست میانهٔ عضو زنده یا مرده که هر دو
ظاهر باشند یا هر دو باطن باشند یا مختلف باشند حتی عضوی که روح حیوانی
ندارد مثل استخوان و ناخن مگر ملاقات سایر اعضای زنده بموی میت یا بعکس
که موجب غسل نمیشود و اگر عضوی از زنده بریده باشد و مشتمل بر استخوان باشد
مس آن موجب غسل است حتی برای خود صاحب عضو و همچنین سقط اگر چهار ماه
بر او گذشته باشد و قبل از آن اگر استخوان ندارد باعث غسل نیست و اگر استخوان
دارد احتیاط در غسل مس آن ترک نشود **فروع** اول اگر طفل مرده متولد
شود و بر چهار ماه رسیده باشد غسل بر مادر او بجهة مس بفرج واجب است یا نه
اقوی عدم وجوب است **فروع** اول در غسل مس میت که غسل بعض اعضا
تمام شده است ولکن باقی اعضاء غسل داده نشده است مس آن جزو هم که غسلش
تمام شده علی الاقوی موجب غسل است دویم در غسل مس اجزاء جدا شده از حی
چنانچه قبل از سرد شدن باشد محل تامل است سوم گوشت بی استخوان که از زنده

خدا
بلکه اقوی عدم وجوب غسل است م

در حال اتصال بابدن
و در استخوان داخل پوست
در حال انفصال علی الاحوط

جدا میشود نجس است لکن مس آن موجب غسل نیست و استخوان خالی از میت اگرچه بدندان
باشد علی الاحوط مس آن موجب غسل است چهارم استخوانی که از مقابر مسلمین بیرون بیاید
چون محمول بر اینست که غسل داده اند این احتیاط در مس آن جاری نیست پنجم ملاقات
بدن میت قبل از غسل آن اگر برطوبت باشد باعث وجوب شستن موضع ملاقات
هست علاوه بر وجوب غسل مس میت اگر در حال خشکی باشد بعضی شستن را واجب
میدانند اقوی عدم وجوب است اگرچه موافق احتیاط است ششم شهید کردن
معرکه جهاد که باذن امام یا نائب خاص او شهید شده غسل ندارد مس آن موجب غسل
نیست و کسی هم که بحق بعنوان حد یا قصاص شرعی کشته میشود همین حکم را دارد لکن باید غسل
از کشته شدن غسل میت بکند سبب سوم حیض است سبب چهارم

کرده باشد

نفاس است وسبب پنجم استحاضه است [illegible] شرح هر کدام انشاءالله
تعالی در محل خود خواهد آمد **فصل دوم** در باب سوم در احکام غسل جنابت
است و در آن چند بحث است بحث اول در اینکه خلاف در این است که غسل جنابت واجب
است یا مستحب یا اینکه فقط مقدمه عبادات است مثل ازاله نجاست از بدن حق این است که فی
نفسه مستحب است علاوه بر مقدمه بودن از این هم [illegible] بر وضو بر آن دیگر [illegible]
حالت بودن بر طهارت از حدث اکبر یا از حدث اصغر شامل همه این هیچ غسل شود
شامل وضو هم شود در نزد شارع مقدس مطلوب است و دیگر [illegible] خود
شستن ها که در این غسل ها است و شستن و مسح کردن که در وضو هست مطلوب

فصل دوم
از باب سیم

ومحبوب است و آن حالت طهارت را نمی فهمیم و علی ای حال وضو یا غسل را بقصد قربة
مطلقه میتواند بجا بیاورند قبل از دخول وقت و در نظر گرفتن کارهای دیگر که غرض
از این عملها وضو باید کرد لازم نیست پس بنابر اول نیت میکند که وضو یا غسل بجا می آورم
برای بودن بر طهارت قربة الی الله و بنا بر دوم غسل جنابت یا مس میت یا حیض یا نفاس
لازم است سابقا گذشت که قصد وجوب و استحباب لازم نیست بلکه اگر عمل واجب بر ذمه
او باشد اگرچه نماز قضا باشد اگرچه قصد بجا آوردن آن هیچ چه ندارد در قصد استحباب
مضر است و فرقی نیست میان نماز واجب یا واجب دیگر که موقوف بطهارت بوده باشد
فرع اگر باعتقاد اینکه وقت داخل شده غسل را بقصد وجوب بجا آورد و بعد معلوم
شود که وقت داخل نشده اگر نماز قضا بر ذمه دارد یا واجب دیگر مشروط بطهارت است
صحیح است اگرچه قصد آن را هم نداشته باشد والا فاسد است **بحث دوم**
در شبهای ماه مبارک رمضان یا روزه واجب دیگر اگر شب غسل جنابت کند اگر هم اول
شب باشد نیت کون بر طهارت یا عمل دیگر یا بر ذمه داشتن واجب دیگر ضرور نیست
برای صوم فردا صحیح است روزه مستحبی هم اگر قصد دارد که صبح آن روز بگیرد هم
همین حکم دارد علی الاقوی **بحث سوم** در غسل جنابت برای طواف خانه کعبه
اگر جزو حج یا عمره مستحبی است قصد وجوب هم میتواند بکند ولی برای طواف مستحبی
غیر جزو نمیتواند قصد وجوب نماید **بحث چهارم** در کیفیت غسل جنابت
که ملحق به او است سایر اغسال دیگر اول باید سر و گردن تا گودی گردن را بشوید

و بعد از آن سمت دست راست را و بعد سمت دست چپ را و در شستن سر و گردن
من باب المقدمه قدری از عضو بعد را و در طرف چپ قدری از عضو قبل و هم قدری
عضو بعد داخل نماید و ناف و عورت را هم در طرف راست بشوید و هم طرف چپ
و قصد کند آنچه متعلق است بطرف راست همچنین آنچه متعلق است بطرف چپ
و میان چینهای شکم و ناف و اطراف مقعد و گوش و اگر سوراخی در گوش باشد برای
گوشوار باید شسته شود و سوراخ بینی لازم نیست و همچنین جوف دهان و اما حلقه
دهان اگر در حال روی هم گذاشتن پیدا است و همچنین حلقه بینی شستن آنها لازم است
و در بحث وضو گذشت که در غسل ترتیبی ما بین اعضا ترتیب لازم است بنحو مذکور
ولکن ترتیب در اجزاء اعضا شرط نیست و آن متحقق میشود با اینکه یا ظرف آب را
ببدن بریزد یا بدست آب بر داشته ببدن بطوری که فی الجمله جریان حاصل شود
بمالد و یا اینکه در آب کر یا جاری اول سر را فرو برد بعد طرف راست را بعد طرف
چپ را یا اینکه سه مرتبه زیر آب برود هر مرتبه بقصد عضوی از اعضاء
یا از آب خارج شود هر مرتبه بقصد عضوی از اعضا یا همین طور که در آب
است خود را سه مرتبه حرکت بدهد هر دفعه بقصد عضوی یا اینکه در حال
سکون زمان اول بقصد سر و گردن و زمان ثانی بقصد طرف راست و زمان
سوم بقصد طرف چپ این خالی از اشکال نیست و تلفیق میان اعضا هم مگر
که عضوی را بدست آب بدن بشوید و عضوی را بزیر آب رفتن بلکه تلفیق

میان اجزاء آن عضو هم ممکن است واما اگر سر وگردن را بقصد ترتیبی بشوید وباقی
را یکمرتبه بقصد ارتماس جایز نیست **فصل سیم** اگر بدن پاک باشد وحایلی هم
نباشد مکلف میتواند یکمرتبه بداخل آب جاری یا کر بقصد غسل شود یا یکمرتبه
زیر آب رود آن ایستاده که آب بدن او را فرا گیرد وهر عضوی که اول بعد از نیت آب
بر او برسد غسل آن محقق میشود وترتیب ندارد واین را غسل ارتماسی مینامند
واول آن بعد از نیت شروع برسیدن آب است ببدن وآخر آن تمام رسیدن آب
باو واین بنابر اینست که دفعی الحصول باشد واما اگر آنی الحصول باشد اول و
آخر ندارد همان آنی که آب تمام اعضا را فرا گرفت غسل حاصل است اما معنی دفعی
الحصول این معلوم شد لکن آنی الحصول یعنی در آن واحد که از یک چشم بهم زدن
هم کمتر است غسل تمام اعضاء حاصل میشود در آن هم دو احتمال است یک احتمال
اینست که غسل عبارت باشد از آن حالت طاهر بودن وآن کیفیتیست که در نفس
مکلف حاصل میشود واحتمال دوم اینکه غسل عبارتست از آن کار وعمل که باید
در یک چشم بهم زدن بلکه کمتر از آن از شخص بواسطه این فرو بردن بدن صادر شده است
وما بین دو قسم اول که تدریجی حاصل شدن یا یکدفعه حاصل شدن باشد وطرح
سخن بلندی نمائیم که ثمره هم دارد اما فرق میان دو قسم آنکه دفعه حاصل شدن چون
[illegible] اهمیت نمیدهیم در اگر دفعی الحصول است هر عضو که اول از آخر
آب شد غسل او حاصل است واگر آنی الحصول باشد در آن وقت که آب تمام

فصل سیم در بیان غسل ارتماسی

تحقیق معنی آنی الحصول [illegible]

[illegible]

اعضا را فرا گرفت غسل حاصل است و ثمره در این ظاهر خواهد شد که بنا بر اول اگر حایلی بر بدن باشد یا عضوی نجس باشد یا زیر اب کل الود شود عیب ندارد دیگر همان بس که حایل را زایل کند و حایل را پاک کند و نجاست بدن را زایل نماید بعد از رسیدن اعضا ان عضو را اگر حایل داشته یا نجس بوده زیر اب نماید در حالتیکه عضو دیگر هم خارج باشد و اما بنا بر ثانی باید تمام بدن در یکوقت داخل اب باشد در صورتیکه هیچ حایلی در هیچ عضوی نباشد و نجس نباشد صورت ندارد و اینکه در میان اب در صورتیکه اب تا زانو یا کمر یا بالاتر باشد و بقصد غسل باقی بدن را در اب فرو برد سیم اینکه در زیر اب نیت کند غسل را بابقای ماندن یا بیرون امدن یا بحرکت دادن بدن در غیر صورت اولی بعضی اشکال کرده اند لکن اقوی عدم اشکال است بلی اگر در زیر اب توقف نموده در هر زمان نیت غسل کند یا بحرکت بدن نیت یا غسل کند یا در اب جاری یا زیر ناودان در هر نقطه بدون نیت غسل کند اشکال دارد چهارم اگر دیگری اب را بقصد دیگر بریزد شخص مغتسل در زیر ان برود و دکر مثل ناودان تمام عضو را فرا گیرد اظهر جواز است و اینکه ذکر شد که بقصد دیگر اب بریزد برای اینست که انه صدق نکند **فصل چهارم** در بعض احکام مشترکه بین ارتماسی و ترتیبی و احکام مختصه بهر یک **فروع** اول در غسل ترتیبی اگر عضو اول را که شست حایلی برای عضو ثانی باشد یا نجس باشد بعد از فراغ از شستن ان عضو ثانی را تطهیر کند یا رفع حایل نماید غسل او صحیح است و همچنین

اگر در اثناء حدث واقع شود مبطل غسل نیست ملکه این احکام جاری است در عضو
واحد نسبت باجزاء آن اگرچه احوط اینست که در صورت حدث احتیاطا اعاده شستن
تمام عضو نماید لکن احوط استیناف غسل است با وضو و در ارتماسی بنا بر دفعی
الحصول بودن چون معلوم نیست در آن واحد تمام بدن را بدون حایل و با طهارت
باید آب فرا بگیرد و اما اگر همان فرا گرفتن آب بقصد غسل ازاله نجاست هم شود
غسل صحیح است یا نه احوط عدم صحت است دوم در غسل ترتیبی با آب قلیل کما
میکنند و سابق که آب بطوری بکرمه که در قلیلی جریان برای آب حاصل شود و در آن
از روغن خالی گردد و بعض مسائل آنها است همین است سوم آخر وقت نیت در غسل
ترتیبی وقتی است که قطره اول آب ملاقات میکند و در غسل ارتماسی بنا بر تدریجی
بودن اول ملاقات آب بهر عضوی که ملاقات مینماید و بنا بر آنی الحصول اول
وقتی است که آب بتمام بدن ملاقات مینماید و اگر قبل از این هم نیت کند ولی
استمرار حکمی داشته باشد اگرچه نیت همان خارج شدن از خانه بقصد حمام باشد
لکن بطوری باشد که اگر مکرر در زیر آب رفته باشد و سوال از او نمایند که بقصد غسل
کدام یکی بود بتواند تعیین کند والا غسل صحیح نشده چهارم اگر نیت غسل
نماید بقصد قربت قصد ترتیبی یا ارتماسی را نکند ولی یکی از آنها را بجا آورد
صحیح است و اگر بعد از اینکه قصد ترتیبی کرد و سر و گردن را شست باقی یا مجموع
بدن را بشوید بقصد ارتماس اقوی عدم صحت است چون غسل سر و گردن

حاصل شده بود و ارتماس سایر اعضا هم در شریعت نیست و همچنین اگر بقصد ارتماس
مقداری از بدن که شروع کردن صحیح است شست نمیتواند بعوض شروع کردن حساب
نماید و باقی را بطور ترتیب تمام نماید پنجم در باب وضو ذکر شد که هرگاه شستن جزوی
از اعضای بدن در غسل ترتیبی فراموش شود یا مانع داشته باشد بعد التفات
بان پیدا شود همان جزو را بشوید و اعاده شستن آن عضو بالتمام ضرور نیست
و بعد از آن شستن اعضا بعد را اعاده کند مثلا اگر بعد از غسل ملتفت شد
که در جزوی از طرف راست حایلی بوده همان جزو را بشوید و شستن تمام طرف
راست لازم نیست و بعد از آن طرف چپ را بشوید اگر چه مدتی هم طول بکشد و حدث
هم صادر شده باشد چرا که موالات در غسل شرط نیست و خشکیدن عضو
سابق در وقت شستن عضو لاحق معتبر نیست ششم بدانکه در بعضی از حالات غسل
ترتیبی معین است و ارتماسی جایز نیست در بعضی حالات مشکل است اما اول در
چند صورت است صورت اول در صورتیکه روزه دار باشد بروزه معین
بلی اگر سهوا بنیت غسل سر را زیر آب نمود هم روزه صحیح است و هم غسل و هم
چنین اگر سهوا سر را زیر آب نمود بغیر قصد غسل و بعد از آن ملتفت شد و
در حال خروج از آب قصد غسل کرد و اما اگر عمداً سر را زیر آب نمود بقصد
غسل هم روزه آن باطل است و هم غسل آن بلی در وقت خروج از آب اگر قصد
غسل نماید چگونه است اقوی قول بتفصیل است مثل اینکه در حال فرو رفتن

اگر ملتفت این معنی بوده است که این معصیت را بکند در وقت خروج از آب قصد غسل
غسل نماید هم روزه‌اش و هم غسل آن باطل است و اما اگر در حال فرو رفتن قصد داشته
که روزه را باطل کند و غسل را بفرو رفتن نماید بعد از فرو رفتن ندامت بهم رسانیده
و قصد غسل را در حال بیرون آمدن کرد روزه‌اش باطل و غسلش صحیح است
و صورت دوم اینکه آب تمام بدن را فرا نمیگیرد یا بدن نجس است و آب کمتر از کر است
اما اگر بدن طاهر باشد در آب کمتر از کر هم میتواند غسل ارتماسی نماید و صورت
سوم اینکه اگر بدن شخص جنب چیزی داشته باشد و امثال آن و در صورت ضیق وقت
نماز یا روزه است هشتم اگر شک بلکه مظنه نماید به انزال منی مثل اینکه در خواب
ببیند که انزال منی از او شده است و بعد از بیدار شدن اثری نه بیند غسل ننماید
بلی اگر رطوبتی در جامه یا بدن ببیند اگر حاصل کرد که منی است غسل کند و اما
علم پیدا نکرد چهار علامت برای او ذکر شده است یکی جهندگی دوم شهوت
و التذاذ سیم سستی بدن چهارم بوی شکوفه خرما لکن اقوی عدم اعتبار بچهارم
است و احوط کفایت یکی از علائم سه گانه است با وضو برای عمل در این فرض
و این برای صحیح المزاج است و اما برای مریض شهوت و سستی بدن کافی است
چنانچه دو نفر یک جامه را بپوشند یعنی بکشند در بدن این یک بود و یک
در تن آن یک و بعد منی در آن یافتند و علم پیدا کردند که یکی از آنها جنب شده
جامه را طاهر نمایند لکن حکم بجنابت و نجاست و وضع انزال هیچ کدام نمیشود

کرد لکن احوط عدم اقتدای یکی از این دو نفر است بدیگری در نماز جماعت و اما
یکی از اینها میتواند بدیگری اقتدا کند بلکه این شخص دیگر هر دو در دو نماز می
تواند اقتدا کند در یک نماز و تکمیل نماز جمعه به یکی از اینها ضرر ندارد دهم مسئله
بعد از انزال منی و آن متحقق میشود به بول کردن بعد از آن اگرچه یک قطره باشد و مشهور
اینست که استبراء بعد از بول که مسحهای مذکور در محل خود باشد خاصیت غسل
بعد از انزال دارد لکن برای احقر محل تامل است بلکه منع و فائده این استبراء اینست که اگر
بعد از نزول منی غسل کرده و استبراء نکرده بعد از آن رطوبتی خارج شد که معلوم
نیست آب منی است یا آب دیگر این غسل باطل است و همچنین است اگر مردد باشد
میانه بول و منی و ظاهر اینست که جنابت تازه باشد یعنی اگر بعد از غسل و قبل از
دیدن رطوبت نماز کرده صحیح است یازدهم اگر هیچ رطوبتی مشتبه بیرون نیامد فقط
بعد از غسل بدون استبراء بول کرد بعضی فرموده اند که چون ذرات منی داخل
در بول است محکوم بجنابت است و چنانچه در روز ماه مبارک رمضان محتلم
شود باید خود را حفظ از بول نماید تا مغرب و اگر حفظ نکند حکم جنابت عمدی
دارد لکن اقوی عدم حکم بجنابت است چون خروج ذرات منی معلوم نیست
بلکه بعید نیست که چون مستهلک در بول است بر فرض علم بآن هم اثر نداشته باشد
و اینکه در رطوبت مشتبه حکم بجنابت شده مجرد تعبد شرعی است پس از این
جهت حکم فرع بعد از این هم معلوم میشود دوازدهم اگر رطوبت مشتبه باشد

میباشد چیزی که بول و دوم ودی و سوم منی طاهر است و موجب غسل نیست
و موجب وضو هم نیست سیزدهم اگر علم بهم رسید که جنب شده و نمیداند چه وقت
و علم دارد که برای این جنابت غسل نکرده باید غسل کند اما در باب نمازهای
گذشته اش پس اگر احتمال میدهد که این جنابت بعد از تمام نمازهای قبل است
اقوی عدم وجوب قضا و اعاده است بر او و اگر علم دارد که بعض نمازها را در حال
جنابت بجا آورده اگر مردد است میان یک نماز و میان دو نماز اکتفا کند بقضا
و اعاده یک نماز اخری و در صورت که مردد میان دو نماز و سه نماز اکتفا کند بدو
نماز و در صورت تردد میان سه نماز و چهار نماز اکتفا کند بسه نماز ولی اگر احتیاطا
کند بقضا هرچه احتمال میدهد البته افضل است چهاردهم هرگاه چند
غسل واجب بذمه او باشد امتثال این چند کیفیت دارد اول اینکه برای هر کدام
غسل علیحده بنماید اگر اول غسل جنابت بجا آورد سایر اغسال و همچنین وضو
بری از اغسال ساقط میشود و احوط التفات باین معنی است در حال غسل که نیت
اغسال هم باین غسل ساقط شود و اما مقدم داشتن وضو و سایر اغسال در
انها درین حال اشکال دارد پس احوط اختیار شق اول است دوم اینکه قصد تمام
غسلها را بکند بیک غسل و این ممکن است بقصد هر یک علیحده باشد یا بقصد
اباحه صلوة یا رفع حدث یا بقصد قربت مطلقه و ظاهر اینست که اشکالی ندارد و
نیت وضو هم نمیبود درست علی الاقوی این در صورتیست که غسل جنابت با آنها

تداخل اغسال

باشد و اگر غسل جنابت در میان نباشد اکتفا بیک غسل به نیت همه میشود و در وضو
هم چه قبل از غسل باشد چه بعد از غسل اکتفا بیک وضو برای آن غایتی اگر در نظر
در نمی آید نباید گفت سوم اینکه چند غسل را جمع کند بیک شستن ثواب هر
یک غسلها علی حده بجا آورد و حکم این یا بودن غسل جنابت و تقدیم آن و تأخیر آن
و یا نبودن آن از احکام اقسام سابق معلوم شد پانزدهم اگر خطاب غسلهای مستحبی
متعدد براو متوجه شود برای هر یک یک غسل یا برای همه یک غسل بجا آورد با قصد
جمیع آنها مفصلا یا با قصد آنچه برای او مستحب است شرعا و اگر تعیین کند قصد
یکی را یا بیشتر را همان که قصد کرده واقع میشود و بعید نیست ثواب باقی دیگر را
دریافت نماید و اگر قصد کند یکی از آنها را به تعیین قصد ندارد شانزدهم اگر
چند غسل که بعضی واجب باشد و بعضی مستحب خواهد بجا آورد اگر غسل جنابت در
ضمن دارد همان غسل جنابت متعین است و در صورت مقدم داشتن آن بجا
آوردن باقی دیگر محل تأمل است و اگر واجب غیر جنابت باشد او مقدم بدارد باقی
دیگر را نیز قصد ننمود بلکه بقصد رسیدن ثواب بجا آورد و اگر غسل جنابت
را مؤخر بدارد معلوم نیست که رفع جنابت غسل دیگر از او صحیح باشد بلکه بنا
از هر غسلی که رفع حدث اکبر منماید و اگر قصد جمیع آنها در یک غسل کند اقوی
کفایت است بلی بعضی فرموده اند که غسل جنابت را اگر در روز جمعه بجا آورد
بدون قصد غسل جمعه کفایت از او نمیکند لیکن اقوی کفایت است و اما

تتمه بعد از غسل جمعه غسل جنابت محل تأمل است فصل پنجم از باب سوم در
میت است و اولی و انسب که تمام احکام موتی است و آن مشتمل است بر پنج بحث بحث اول
در احتضار است واجب است محتضر را رو بقبله یعنی بر پشت بخوابانند و دو پای
او را رو بقبله بکشند و دو کف پای او را رو بقبله نمایند و مستحب است که شهادتین
و کلمات فرج و اقرار به پیغمبر و الائمه صلوات الله علیهم را تلقین او نمایند و
احوط وجوب تلقین است شهادتین را اگر وجوب حتمی بر محتضر نباشد در منزلی
که عادت بنماز در آن منزل داشته نقل دهند و قاری قرآن ببالین او حاضر کنند و
اگر در شب باشد چراغ در منزل او روشن کنند و بعد از مردن چشم او را ببندند
و دهان او را روی هم بگذارند و دو دست او را از دو طرف بکشانند و تعجیل
در برداشتن آن مکروه است حاضر شدن جنب و حائض در بالین او و قطعه آهن
بر روی شکم او گذاردن بحث دوم در تغسیل آن است و آن واجب کفائی است و
اولی بمیراث است مقدم است بر غیر مگر شوهر که مقدم است بر غیر آن در غسل
و سایر امورات زوجه خود و اگر ولی متعدد باشد مرد مقدم است بر زن و در
این بحث چند مقام است مقام اول در غسل دهنده است باید آنکه باید عاقل
و بالغ باشد و همچنین میت بوده باشد از حیث مرد و زن بودن پس اگر مرد و طفلی
که از سه سال زیاد نداشته باشد یا زن و دختری که از سه سال زیاد نداشته
باشد همه دو هم جنس او که بالغ باشد یافت نشود و نگاه داشتن آن ممکن

و بعد مالک و بعد پدر و بعد مادر و بعد اولاد و بعد اولاد اولاد و بعد جد و بعد جده و در باقی ترتیب ارث ملحوظ است

مسئله غسل

نباشد یا سبب عفونت بدن میت شود غسل او را کفن نموده دفن نمایند و
شستن پس پرده و لمس نکردن و نگاه نکردن سبب جواز غسل در این مورد نمیشود
و در سه سالگی بدون زیاده و کمتر از آن این شرط نیست و غیر جنس هم میتواند غسل
دهد بلی چند مورد استثنا شده اول زن و شوهر هر کدام دیگری را میتواند
غسل دهد حتی در حال اختیار اگرچه زوجیت آنها بعقد انقطاعی باشد حتی بعد
از طلاق رجعی در زمان بقاء عده مناط بقاء زوجیت است در حال غسل نه در حال
مردن و بعضی حال مردن را مناط گرفته‌اند اگرچه در حال غسل شوهر دیگر داشته
باشد و احوط رعایت است در حال نبودن هم جنس و محرم دیگر دوم کنیز مملوکه مولی
خود را میتواند غسل دهد و همچنین بعکس و اگر چند نفر شریک باشند و ولی ترکش اولی
تر است سوم محرم میتواند محرم خود را غسل دهد پس برادر میتواند غسل دهد
خواهر را و بر عکس و همچنین محارم لکن مشروط است که او را برهنه نکند و از روی
پیراهن و لباس آب بریزد **فرع** خنثی مشکله که معلوم نیست زن است یا مرد بعضی از
علما فرموده‌اند که احوط اینست که او را محرمش غسل بدهد چه زن باشد و چه مرد
ولی چون غسل دادن غیر جنس محرم بعد از نبودن هم جنس است اگرچه نامحرم باشد
اکتفاء این حکم خلاف احتیاط است احوط اینست که او را یک غسل مرد بدهد از پس
پرده بدون لمس و برهنه کردن و یک غسل زن و همچنین عضو جدا که معلوم نیست
از زن است یا از مرد و بعضی فرموده‌اند که بقرعه معین شود لکن احوط و اقوی

خلاف اوست **فرع** اگر مسلم غیر جنس و غیر محرم باشد و کافر مجانس هم باشد همان کافر
صورت غسل او بدهد و احوط آنست که نیت آن مسلم نماید بلکه احتیاط بیشتر آنکه یکبار
غسل بدهند باین طریق که مسلم آب را بریزد و کافر میت را بگرداند و یکبار دیگر همان
کافر غسل دهد و مسلم نیت کند و بر او لازم نشود لکن تا ممکن است شخص غاسل باید دست
ظاهر میت را بگرداند که نجس نشود و اگر ممکن نشود ضرر ندارد که نجس شود مقام دوم
در میتی است که غسل دادن او واجب است بدانکه واجب است غسل مسلمان که
اعتقاد بشهادتین داشته باشد اگرچه غیر شیعه اثنی عشریه باشد و طفل ایشان هم که بچهار
ماه رسیده باشد اگرچه سقط شود و اگر یکی از پدر و مادر او مسلمان باشد
تابع مسلم است و همین طور کفن و دفن ایشان و کمتر از چهار ماهه را در پارچه پیچیده
دفن مینمایند **فرع** از فرق مسلمین کسانیکه خدا را جسم میدانند حکم بکفر ایشان
ضروری است بلی اگر شیعه اثنی عشری از روی جهل و نادانی خیال کند که خدا جسم
است لیکن قصوری است چون خیال کرده که این صفت کمال است بلی اگر باینها
فهمانند که این صفت نقص است فوراً نادم میشوند در حکم مجسمه نیستند یعنی این طا
که خدا را جسم میدانند گفتیم کافر میباشند نیستند غسل اینها واجب است
فرع اگر قطعه جدا شده از انسان سینه دار آن است یا خود سینه است قطعه
سینه است که دل در آن منضم است واجب است غسل و کفن و نماز آن و اگر بعض
سینه است و دل ندارد یا عضوی است غیر از سینه اگر استخوان دارد غسل آن

میتی که غسل او واجب است

واجب است کفن حتی آن احوط است ولی پیچیدن در پارچه و دفن کردن آنها
علی ای حال واجب است استخوان خالی هم همین طور است و نماز بر این دو قسم موافق
احتیاط است ولی اقوی ندادن آن زنده چه یا آن چه گوشت خالی است و اما قطعات
از یک مرده همه را باید جمع نمود و غسل و کفن و نماز و دفن نمایند و اما گوشت
خالی از زنده یا مرده که سایر بدن آن پیدا نشود یا قبل از این پیدا شده و غسل
و کفن شده باشد غسل و کفن متعارف شرعی ندارد و کذلک دندان مرده یا
زنده بلکه در پارچه پیچیده یا دفن نمایند **مقام سوم** در کیفیت غسل میت
است بدانکه واجب است اول ازاله نجاست خارجه از بدن میت اگرچه جمعی اکثر
فقها فرموده اند که ازاله نجاست از تمام بدن میت قبل از شروع بغسل واجب
است و مثل غسل جنابت نیست که نجاست خارجه هر عضوی را قبل از غسل
همان عضو ازاله باید بکنند لکن چون موافق با احتیاط است اگر مخالف با تحقیق
هم باشد ترک نشود بعد از آن نیت کند غسل دادن میت را قربة الی الله یا
برای هر سه غسل یا برای خصوص غسل اول پس از آن در آب قدری سدر
داخل نماید که اقل مرتبه آن اینست که آب سدر بر آن صادق شود و اعلی مرتبه
آن اینست که مضاف نشود پس از آن با آب سدر اول شروع کند بشستن
سر تا گودی گردن بعد از آن ابتدا کند از گودی گردن تا ناخن پا از طرف راست
میت و بعد از آن بهمین طریق طرف چپ میت را غسل دهد و از جهة

مقدم علیه در وقت شستن سر قدری پائین تر از گودی گردن را بشوید و همچنین
در طرف راست و چپ گودی گردن را داخل قرار دهند در شستن عورت را
هم در طرف راست بشوید هم در طرف چپ و بهمین قسم در دو غسل دیگر همان
طور که در غسل ترتیبی جنابت و غیرها گذشت و بعد از فراغت از غسل با آب
سدر قدری کافور در آب داخل نمود و بهمان طریق و همان کیفیت غسل دهند
بعد از آن غسل دهد میت را با آب خالص و چون داخل شدن سدر یا کافور را
مضاف نکرده پس اگر با آب هم سدر را داخل کنند و هم کافور را اول بقصد غسل
آب سدر غسل دهند و دویم با آب کافور و سوم با آب خالص غسل دهند و
بعد از فراغت از غسل سوم بدن میت طاهر است و مس آن باعث وجوب غسل
نمیشود و اگر یکنفر آب میریزد و یکنفر میت را میگرداند اگر ریزنده آب باین قصد
میریزد که آب را مهیا کند و کسی که میگرداند آب را به بدن برساند و جاری
نماید و اما اگر قصد ریزنده اینست که خود آب را به بدن میت برساند و غالبا مقصود
باین قصد باشد که بدن را مهیا میکند برای رسیدن آب باید ریزنده آب
نیت کند و اگر هر دو بقصد شستن آب بریزند بدن میت هر دو نیت باید
بکنند لکن احوط در تمام فروض مذکوره هر دو است و هرگاه کسی در حال احرام
فوت شود اما غسل دویم از او بالکلیه ساقط است و باید اکتفا بدو غسل
شود چنانکه بعضی فرموده اند یا هر سه غسل ثابت است و کافور آن ساقط است

در این صورت اگر هر دو قصد بنمایند

احوط

احوط بلکه اقوی دوم است **ثامن نیت** چون غسل باید مقرون بقصد قربت باشد
پس کسیکه قصد اجرت دارد هم اجرتی که میگیرد حرام است هم غسل میت بلکه جواز بودن محل
اشکال است بلی اگر اجرت را برای مقدمات بگیرد اگرچه بعضی فرموده اند که غسل صحیح
است و اجرت حرام است لکن اقوی در اینصورت حلیت اجرت و صحت غسل است **فرع**
غسل بدون اذن صریح ولی باطل است و اگر ولی بدون وجه صحیحی امتناع نمود حکم ولایت ساقط
و ولی در مرتبه بعد از آن اذن میدهد بنا بر این در ولایت اولویت در ارث است و
در هر طبقه ذکور مقدم بر اناث است بلی مگر شوهر که بر زن خود مقدم است از همه کس
و اگر ولی کسی را اجبار بغسل نماید معلوم نیست جواز این اجبار و ولی اگر قصد قربت
از غاسل محقق شود غسل بی اشکال است **مقام چهارم در احکام حال اضطرار** است
و در آن چند فرع است **فرع** در صورت عدم تمکن از سدر و کافور یا یکی از آن دو اقوی
و احوط سه غسل است و غسل بدل از غسل سدر و کافور در صورت فقدان هر دو
و یکی با آب خالص شد یا از یکی در صورت فقدان یکی و احوط از این علاوه کردن
دو تیمم است در تقدیر اول و یک تیمم بر تقدیر ثانی و اقوی در فرض غسل بدل از کافور
و سدر این است که غسل مس میت بر مس کننده واجب نیست و بدن میت پاک است
ولی طریق احتیاط معلوم است و اما در صورت تیمم بدل از یکی یا بدل از زیاده بر
یکی محل اشکال است **فرع** هرگاه آب بقدر یک غسل است و کافور و سدر بقدر
کفایت هست هر سه را داخل در آب میکنند و بقصد ما فی الذمه غسل میدهند

در حکم غسل
در حال اضطرار میت

ودو تیمم هم بدهند احتیاطا فرع هرگاه آب بقدر کفایت یک غسل است و سدر
هم باین قدر قلیل است که اگر داخل آب کنند یک عضو بیشتر نمیشود یا اگر داخل در زیاد
تر از این مقدار آب نمایند از صدق عرفی آب سدر خارج میشود و همچنین کافور
احتمال دارد که سر را با آب سدر غسل دهند طرف راست را با آب کافور و طرف
چپ را با آب خالص و احتمال دارد که غسل با آب خالص نمایند و این مقدار قلیل از آ
کافور و سدر را اعتنا نکنند و برای بدل از هر دو تیمم کنند و احتمال سوم اینست که
هر دو را داخل آب نمایند و بقصد آنچه در واقع شارع مقدس خواسته غسل بدهند
و بعد دو تیمم هم بدهند احتمال چهارم اینکه سر را با آب سدر غسل بدهند بقصد
آنچه شارع در این باب خواسته و طرف راست را با آب کافور بهمین قصد و طرف چپ
را با آب خالص از همان قصد و دو تیمم هم بهمین قصد بدهند و این احوط است
فرع در صورت فقدان آب یا عدم امکان استعمال آب شخص غسل دهنده دو کف
دست خود را بزمین بزند و پیشانی میت مسح نماید و بظاهر دو دست میت مسح کند
و بعد از آن باز بزمین بزند و بظاهر دو دست میت ثانیا مسح نماید و این قسم احوط
است همانطوری که در تیمم شخص جنب احوط است و نیت نماید که این میت را تیمم میدهم
قربة الی الله و احوط سه تیمم است فرع اگر آب بقدر دو غسل باشد یکی غسل
سدر بدهند و بدومی غسل کافور و برای آب خالص تیمم بدهند فرع اگر آب
نیست بعض موضع تیمم از میت قطع شده همان موضع باقی را تیمم میکنند

مقام پنجم در شرایط غسل میت است اول اباحه چند چیز است اول اباحه مکان
و اباحه تخت یا سنگی که میت را روی آن میگذارند و اباحه فضای محیط بر بدن میت
دوم اباحه مکان و اباحه فضا که غسل دهنده بر آن تصرف دارد سوم اباحه آب چهارم
اباحه ظرف آب اگر در برند و قصد غسل کند نه کسی که میت را میگردانند و دست بر بدن
آن میکشد پنجم طلا و نقره نبودن ظرف بهمین شرط سابق ششم اباحه سدر هفتم
اباحه کافور هشتم اباحه آن مکانی که آب غسل بعد از شستن میت بآنجا میریزد
یا اینکه اگر اول آب بریزد بمحلی و از آنجا جریان بر بدن میت نماید اگر در برنده آب قصد
غسل کند نه کسی که دانسته ولی اگر بعد از غسل علم بغصبیت یکی از اینها بیابد تمام این غسل
صحیح است مگر خود غاصب یا اعوان او بنسیان نماید غسل دهنده که باطل است
لکن غاسل ضامن اجرت آن است در هر صورت فرع اگر میت در مکان غصبی باشد
که نتوانند از آنجا بیرون بیاورند اگر چه غسل او هم تصرف است غسل و تیمم ساقط است
و اگر آب غیر مباح یافت نشود متعین است تیمم دادن او چه اگر در غسل تصرف
زیاد است هم در آب تخمین و هم در دادن میت شرط دوم طهارت آب است شرط
سوم پاک بودن بدن میت از نجاست خارجیه قبل از غسل و اگر سر را بشویند در
حال نجاست سایر بدن غسل صحیح نیست بلکه باید نجاست خارجیه بدن را جمیعا
زایل نماید بعد از آن شروع بغسل نماید فروع اول لباس حایل نیست بعضی گفته
اند مستحب است که از روی لباس آب بریزند و وقت دادن لباس هم لازم نیست اگر چه

احوط است دوم وضو دادن و نیت بعد از غسل یا قبل از غسل بقصد امید ثواب
عیب ندارد چون در اصل مشروعیت آن جماعتی اشکال کرده اند مثل علامه حلی
در کتاب تذکره و ابن ادریس در سرائر و غیر اینها سوم اگر میت جنب باشد یا غسل دیگر
بر او باشد از قبیل غسل مس میت یا حیض و نفاس همان غسل میت کافی است لکن غیر
از او تابع است و قصد خصوص یکی از اینها باعث فساد غسل است و ضمیمه
کردن قصد یکی از اینها با قصد غسل میت محل اشکال است علاوه بر تشریع
چهارم غسل ارتماسی میت در آب کر یا جاری که سدر و کافور باندازه لازم در او
بریزند مشروعیتش اگرچه علامه حلی در قواعد فرموده و جماعتی هم متابعت قول
آن کرده اند شاید امر عضوی به عضو بر ترتیب یا ارتماس کردن ضرر ندارد بلی اگر غسل ترتیبی
ممکن نباشد ارتماس بطور ترتیب ممکن نباشد غسل ارتماسی مقدم است بر
تیمم و احوط اضافه تیمم است پیش از آن یا بعد از آن پنجم اگر بعد از تغسیل میت
نجاستی بر بدن یا کفن آن از خارج یا داخل عارض شود ازاله آن واجب است و اگر
بعد از دخول در قبر عارض شود اگر در بدن است عیب ندارد و اگر در کفن است مقراض
کنند **فائده** دو صنف است که غسل از اینها ساقط است اول کسانیکه بحکم
قصاص یا بحکم حد شرعی باید کشته شوند چه بکشتن باشد چه بسنگسار کردن یا
پیش از کشته شدن بترتیب غسل میت باید غسل بدهند و همان امر شرعی نیت او است
اگر مباشر غسل شود و نیت نکند و اگر او را دیگری غسل دهد احوط اضافه نیت

غسل داده شده است همان کفایت میکند و ترتیب غسل میت و را غسل میدهند اولی قول بکفایة
غسل ارتماسی در چنین کسی بیشتر از قول بکفایة غسل ارتماسی میت است اولی محل اشکال
است و دو پارچه کفن که قطعه پیراهن باشد بر او بعد از غسل میپوشانند لیکن لفافه
که عوام او را سرتاسری میگویند نه بعد از کشته شدن بر او می پوشانند و اگر کشتن
طولانی کشد حدث واقعه در بین ضرر نیست ولیکن بشرط اینکه کشته شود بهمین سبب
نه اینکه بمرض خود بمیرد یا بسبب دیگر یا بهمین سبب نه لیکن اگر حاکم یا ولی دم بکشند که
در اینصورت بعد از کشته شدن امر بغسل میت دارد چند فرع در اینجا ذکر میشود
اول بدن او را لازم نیست از خون بشویند واما نجاست خارجیه بدن اگر نجاست
حاصله بضرب کشتن نیست اقوی شستن است واما اگر بالفعل نجاستی بکوبند
او برسد اگرچه تا اثر بعد از کشتن ظاهر شود احوط ازاله است دوم در قصاص
ظاهر اینکه حاکم شرط نیست باید غسل دادن او و کشتن او بحکم ولی دم باشد سیم
در مرتد فطری که توبه کرده است و ما اختیار کرده ایم اینکه توبه او باعث عفو او هست در
احکام باطنیه نه ظاهری کشتن او داخل در حدود است و باید بامر حاکم باشد و غسل
در حال حیات دارد لکن اگر توبه نکرده است از فرمایشات اکثر علما معلوم میشود که داخل
در حدود است ولکن ملحون او را مهدور الدم میدانیم فقط حکم حاکم شرع برای این
لازم داریم که فتنه در عالم ظاهر بهم نرسد پس این حکم را ندارد و همه کس او را می
توانند بکشند بلی اگر قول اول را اختیار کنیم معلوم نیست غسل داشته باشد بضعف

دوم شهید است که غسل ندارد و همان لباس و خون بدن او را بعد از نماز بر آن دفن میکنند اگر اورا از لباس بیرون کرده باشند کفن لازم است و مقدار معلوم از اخبار و کلمات علما شهید کسیست که در رکاب امام علیه السلام یا نائب مخصوص آن در میدان جنگ کشته شود و در همان میدان روح از بدن مفارقت کند یا رمقی داشته باشد که اورا خارج کنند و هنوز جنگ بر پا باشد که بمیرد اما اگر بامر امام جهاد کند یا بامر نائب خاص آن حضرت ولی در رکاب اینها نباشد و یا اینکه در رکاب اینها باشد و خود از جنگ بعد از زخم فرار کند و یا اینکه همان روز زخمی باشد و بعد بمیرد اما اصل جنگ هنوز برپا باشد یا اینکه در خارج صف یا در خانه او و اینکه غفلةً بکشند یا اینکه با ریسمان او را خفه کنند اگر چه در میدان جنگ باشد یا اینکه اورا باسیری ببرند ولی در میدان او را حاضر کرده بکشند یا در خارج مجروح شود و در جنگ بمیرد یا از اسب افتاده بمیرد یا زیر سم اسبها پامال شود یا بعنوان رسالت از جانب امام علیه السلام یا نائب و بمیان برود او را بکشند اینها فروعی است خفیه و محل تامل است و چون محل ابتلا نیست مراجعه باحکام آن اهمیت ندارد و اما کسیکه در دفاع از حوزه مسلمین یا برای دفع از عیال و مال خود کشته شود اگر چه ثواب شهید را دارد و لکن این حکم را ندارد **مبحث سوم** در تکفین میت است بدانکه کفن باید از اصل مال میت اخراج شود اگر چه وصیت نکرده باشد حتی اینکه از مستثنیات دین هم باشد و همچنین سدر و کافور و قیمت زمین برای

مبحث سوم در تکفین میت

دفن او علی الاقوی لکن در صورت عدم امکان دفن با آب مباح و بکر ولی متعدد کفن
متعارف و کفن زن اگرچه مطلقه باشد بطلاق رجعی در حال بقاء عده بر زوج آن است
اگرچه خودش هم مال داشته باشد و در حکم غیر دائمه و ناشزه تامل است و اگر مال
بمقدار کفن نداشته باشد انفاق آن بر مؤمنین واجب نیست و مستحب است و اگر انفاق
نکنند برهنه او را دفن نمایند و همچنین است سدر و کافور و در این بحث چند مقام است
مقام اول در خود کفن است بدانکه واجب است کفن سه پارچه باشد و زیاده بر آن
تا پنج پارچه مستحب است باذن وارث و اول آن سه پارچه واجب مئزر است که از ناف
تا زانو است که زانو و ناف را بپوشاند و تا قدم پا جایز است باذن وارث بلکه مستحب
است از سینه تا قدم باذن وارث و دوم قمیص است که حد آن از گودی گردن است تا نصف
ساق بلکه مستحب است تا قدم باذن وارث و سوم ازار که از سر تا ناخن پا بحدی که از
بالا و پائین بشود او را ببندند و واجب است هفت موضع سجده او را بکافور مسح نمایند
مگر اینکه میت در حال احرام باشد که جایز نیست استعمال غیر کافور از سایر عطریات
و اقل مقدار فضیلت در کافور یک درهم است و افضل آن چهار درهم و افضل از آن
سیزده درهم و ثلث است فرع چنانچه از میت چیزی ساقط شود اگرچه یک موئی باشد
واجب است در میان کفن میت گذارده باشند مقام دوم در دفن است واجب است
میت را در زمین پنهان نمایند بطوریکه از خوردن حیوانات و انتشار بوی آن
محفوظ باشد و کسیکه در میان دریا بمیرد و رسیدن بصحرا بزودی ممکن نباشد

یکی از دو طریق در جواز معمول دارند اول اینکه در میان خنبه یعنی خمره کذارده
راه او را مسدود نموده بدریا افکنند دوم اینکه جسم ثقیلی مثل آهن بپای او
ببندند بدریا افکنند و اول افضل است و واجب است میت را بر پهلوی راست
رو بقبله در قبر بخوابانند مکر اینکه زنی باشد کافره که از مرد مسلمان حامله باشد
که او را باید پشت بقبله بخوابانند چون روی طفل در شکم مادر بطرف پشت
است مقام سوم در مستحبات غسل و کفن و دفن است اما مستحبات غسل چند
چیز است اول خوابانیدن میت را روی تخته سنکی یا چوبی دوم اینکه او را مثل
حال احتضار رو بقبله در حال غسل بخوابانند بلکه احتمال وجوب هم دارد پس
احتیاط ترک نشود سوم غسل در زیر سقف چهارم مکانی را کودال نمایند که آب
غسل در آنجا جمع شود و مکروه است که در مبال یا در کنیف غساله را جاری نمایند
پنجم پیراهن او را از عقب پاره نموده بطور مندرا از زیر پایش بیاورند لکن پاره
کردن آن باید باذن وارث باشد ششم انکشت هارا بمدارا بکشند که جمع
باشد هفتم شستن سر و عورت را با کف سدر و اشنان قبل از غسل
هشتم شستن دستهای او را سه مرتبه قبل از غسل تا نصف ذراع نهم ابتدا
کردن در غسل بطرف راست سر دهم شستن هر عضوی در هر یک از اغسال
سه کانه سه مرتبه یازدهم شکم میت را دست بمالند در غسل اول و دوم مکر
در غسل زن آبستن دوازدهم ایستادن غاسل طرف راست میت در وقت غسل

مستحبات غسل

سیزدهم شستن غاسل دستهای خود را تا مرفق قبل از غسل سه مرتبه چهاردهم کرفتن آب
های غساله باقی مانده در بدن را با پارچه یا به پنبه پانزدهم ستر کردن عورت میت و این
بطور مطلق فقهاء فرموده اند لکن بنظر میاید مخصوص وقتی است که نظر کننده نامحرم نباشد
والا واجب است و اما مکروهات غسل چند چیز است اول سوار شدن غاسل بر میت
یعنی یک پا را به یک طرف او بکذارد و پای دیکر را به طرف دیکر او دوم نشانیدن میت سوم ناخن
او را کرفتن و موی او را ستردن بلکه در بعض فروض مثل کندن مو و تراشیدن به
زحمت حرام است چهارم شانه بر سر و ریش او زدن و اما مستحبات کفن اول مقدم بدارد
مباشر غسل مس میت را بر کفن کردن او وضو کرفتن او دوم زیاد کردن برد یمانی روی تمام
کفن ها لکن سزاوار نیست با نخ زری بافته و یا دوخته شده باشد سوم زیاد کند پارچه
برای پیچیدن دو ران که سه ذراع نیم درازی و یک وجب پهنای آن باشد و بدان ران
ها را محکم بپیچیدن چهارم قبل از پیچیدن دو ران پنبه دو ران بکذارد پنجم پارچه
بدور سر او بپیچند مثل عمامه و دو طرف او را بطور تحت الحنک عمامه از زیر چانه میت
بیاورند دو سر آنرا بروی سینه بیندازند و در زن یک پارچه دو پستان او را به پیچد
و نمط که پارچه بوده است که خط خط در آن بافته شده بروی بدن بالای کفن او اضافه
کنند و اکر آن پارچه نباشد پارچه دیکر و بعوض عمامه مرد مقنعه برای او قرار دهند
ششم قرار دادن کفن از جنس پنبه هفتم پاشیدن کیاه سائیده خوشبو که اسم آن ذریره
است بر پارچه های کفن هشتم نوشتن اسم او با تربت حضرت سید الشهداء

شهادت دارد بخدا و به پیغمبر و بر ائمه ... و قرآن ... و بهتر است
که محفوظ از سرایت نجاست شد عادة و افضل آنست که ... حبره باشد
اگر برد یمانی یافت نشود پس از کتان بپوشانید و اگر برد یمانی یافت نشود پارچه دیگر بجای آن
قرار دهند دوم خرقه کفن است که بجای ازار قرار دهند سوم قرار دادن برای میت جریدتین
یعنی دو چوب تر خرما و اگر نباشد از چوب سدر باشد و اگر نباشد از بید
و اگر نباشد از چوب تر دیگر یکی از آنها را در طرف راست زیر کفن متصل بگردن کرده
نمایند و دیگری را از جانب چپ میان پیراهن و ازار یعنی لنگ قرار دهند چهارم
گذاردن زیادتی کافور حنوط بروی سینه و اما مکروهات کفن اول قرار دادن
کفن را از جنس کتان دوم قرار دادن آستین برای کفن مگر اینکه با پیراهن او رد
نمایند که آستین را لازم نیست قطع نمایند سوم پوشیدن کفن های ابریشم سیاه
چهارم گذاردن کافور در سوراخ های گوش های او پنجم ترکردن کفن است از آب دهان
اما مستحبات تشییع جنازه و دفن کردن اما اول چند چیز است اول راه رفتن مشیعین
پشت سر جنازه یا دو طرف جنازه و روایت شده از امام جعفر صادق که در تشییع
جنازه فرزندش اسماعیل پیشاپیش جنازه راه میرفتند و از این جهت بعضی فرموده اند
صاحبان مصیبت پیشاپیش جنازه بروند دویم اینکه مشیعین خاشع باشند و متذکر
مرگ شوند و خنده نکنند سوم اینکه حاملین جنازه تربیع نمایند یعنی زیر تمام
چهار پایه تابوت علی التبادل بروند باین قسم که حامل تابوت اول زیر پایه دست

مکروهات کفن

مستحبات تشییع جنازه

مستحبات دفن

راست از طرف سر برود و زیر پایه راست از پایین پا بعد زیر پایه طرف چپ از پایین پا
بعد زیر پایه چپ از سمت سر نعش چهارم حاملین جنازه کمتر از چهار نفر نباشند پنجم
ندا کردن و اعلام کردن بموت میت ششم هر کس که جنازه را مشاهده نماید بگوید الحمد
لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم هفتم نعش مرد را پایین پای قبر بگذارند و مانند
کنند و نزدیک به قبر ببرند تا سه مرتبه اما نعش زن را پیش قبله قبر بگذارند و بعد ب
ابند و نزدیک به قبر پیش بقبله بگذارند که قبر در مقابل نعش واقع شود هشتم مرد را
در عرض جنازه داخل قبر کنند و زن را از طرف سر داخل کنند نهم کسیکه داخل
در قبر میشود برای گرفتن جنازه پاهای خود را و سر خود را برهنه نماید و تکمه‌های
جامه را باز نماید دهم دعا خواندن در وقت نازل کردن میت در قبر و اما مستحبات دفن چند
چیز است اول گود کردن قبر بقدر یک قامت شخص متوسط القامه یا تا چنبر گودی
گردن دوم قرار دادن لحد برای قبر سوم باز کردن بندهای کفن از بالای سر و پایین پا
چهارم گذاردن تربت امام حسین ع همراه او در قبر پنجم تلقین دادن و دعا خواندن به
آنچه وارد شده ششم آجر یا سنگ مسقف کردن هفتم بیرون آمدن کسیکه داخل
در قبر شده از طرف پایین پا هشتم خاک ریختن حاضرین با پشت انگشت‌های دست
و گفتن انا لله و انا الیه راجعون نهم بلند کردن قبر بقدر چهار انگشت باز و اما زاید
بر آن تا یک وجب عیب ندارد و اما از آن بلندتر مکروه است دهم صورت قبر را چهار گوشه
بسازند یازدهم ریختن آب بر روی خاک قبر دوازدهم انگشت‌ها را بروی قبر گذاردن

وطلب مغفرت کردن حاضرین سیزدهم تلقین دادن ولی بعد از مراجعت سایر مردم
بصدای بلند چهاردهم تعزیت وتسلیت دادن کسان میت را قبل از دفن وبعد از
دفن واما مکروهات آن چند چیز است اول فرش کردن میان قبر را بجامه وچوب ساج مسقف
ودر میان تابوت دفن کردن آن وفرش دیگر گستردن زیر میت از قبیل حصیر بوریا و
بیرون نمودن بلکه فرش قیمت دار اسراف حرام است بلی اگر زمین رطوبت داشته
باشد ضرر ندارد وچیزی که قیمت چندانی نداشته باشد هم بکنند چنانکه چند خبر
باین مضمون رسیده است که در قبر حضرت رسول الله قطیفه فرش کرده اند دوم گچ
مالیدن سوم نجابه که در قبر والعیاذ از مقدس شدن چهارم خاک ریختن ارحام میت
بپشت دست ها اگر در حق دیگران مستحب است پنجم دو میت را در یک قبر دفن کردن
ششم نقل جنازه از شهری بشهر دیگر مگر از غیر اماکن مشرفه بآن هفتم داخل شدن
ارحام میت در قبر آن مگر مرده زن باشد ودر این مقام تنبیه چند چیز واجب است
اول حرام است نبش قبر مگر در چند موضع اول اینکه زمین یا کفن غصبی باشد دوم
اینکه بی غسل دفن شده باشد اما اگر بی تیمم دفن شده جایز نیست نبش آن
سوم آنکه بی کفن دفن شده باشد چهارم اینکه از قبله زیاد منحرف دفن شده باشد
پنجم هرگاه مال زیادی در قبر آن باشد بلکه اگر در شکم او جواهر گران بها باشد
ووارثان صغیر باشد واجب است شکم او را پاره نموده بیرون بیاورند برای ادای شهادت
در اینکه همان است که مرده است اگر مرافعه واقع شود تنبیه دوم شهید را اگر ذکر شد

مکروهات دفن

مواضع نبش قبر

در باب غسل باللباس دفن میکنند لکن لباسی را اگر از پوست دارد و همچنین پا افزار
او را باید بیرون بیاورند اگرچه آلوده بخون باشد و طفل و مجنون هم اگر در رکاب امام
کشته شود حکم شهید دارد و بعضی بران بدون اذن امام و ولی ممکن است تنبیه سوم
اگر طفل در شکم مادر بمیرد و بیرون کردن آن ممکن نشود او را قطعه قطعه کرده بیرون
بیاورند لکن در صورت عکس که مادر بمیرد و طفل زنده باشد طرف چپ مادر را باز
کرده طفل را بیرون بیاورند و بعد شکاف را بدوزند **فائده** در میت را
وقتی بعد از گذشتن مدتی که بدن پوسیده باشد واجب است سنگ قبر را بردارند تا مسلمانان
در آن مکان اموات خود را دفن نمایند و اگر مدتی طول کشید که مرده وارثان معلوم نیست
سنگ آن مجهول المال است بلی مکروه نیز باشد که ابقاء آن تعظیم شعائر الله است
مثل قبور اولیا **فصل ششم** از باب سوم در بعض غسلهای مستحب است و آن
بسیار است حتی اینکه صاحب جواهر رحمه الله عدد آنرا سی نقل کرده اند و شهید در
نفلیه عدد آنرا پنجاه شمرده اند و در شرایع بیست و هشت عدد نوشته و معروف از آنها
چهار قسم است زمانی یعنی مخصوص بزمان است و مکانی یعنی مخصوص بمکان است
و فعلیه قبل یعنی قبل از شروع بعمل مخصوص و فعلیه بعد یعنی بعد از عمل مخصوص
اما زمانیه اول آن غسل جمعه است که در شرع تاکید زیاد بان شده و وقت آن از
اول صبح است تا ظهر و بعد از ظهر تا غروب احوط آوردن بقصد قربت مطلقه است
و بعید نیست تا غروب شنبه بقصد قضاء جایز باشد دوم غسل عیدین است

غسلهای مستحبه

وقت آن از طلوع صبح عید تا وقت نماز عید است و بعید نیست تا غروب آفتاب هم باشد
سوم غسل شب عید فطر چهارم غسل عرفه پنجم غسل ترویه یعنی هشتم ماه ذی الحجة
ششم غسل عید غدیر هفتم روز مباهله که روز بیست و چهارم ذی الحجه باشد
هشتم روز هفدهم ربیع الاول که روز مولود پیغمبر است نهم دحو الارض که روز
بیست و پنجم است که روایت شده در آن روز خداوند تبارک و تعالی زمین را پهن
نموده از زیر خانه کعبه دهم روز مبعث شدن که هفدهم رجب است یازدهم
دهه آخر و شب بیست و سوم رمضان و غسل ها دو یکی اول شب و یکی آخر شب و
حدث باعث غسل های زمانیه نیست و غسل جمعه را در روز پنجشنبه و شب جمعه
میشود تقدیم انداخت اگر خوف عدم امکان داشته باشد و چنانچه در روز خود
ممکن شد مجدداً بجا بیاورد و قضای آن در وقتی است که عمداً بجا نیاورد و اگر ادا
ممکن نشود ظاهراً قضا اندر روز جمعه تا آفتاب بالاتر بیاید افضل است اما مکانیه اول
دخول زمین حرم مکه و دخول شهر مکه و دخول مسجد الحرام و دخول خانه کعبه و دوم
دخول شهر مدینه و دخول مسجد پیغمبر سیم دخول مشاهد ائمه مشرفه و اما غسلی
که پیش از شروع بفعل باید بجا بیاورند اول غسل احرام دویم غسل طواف سوم
غسل وقوف در عرفات چهارم غسل وقوف مشعر پنجم غسل هدی در منی ششم
غسل حلق هفتم غسل منی هشتم غسل زیارت معصومین نهم غسل برداشتن
تربت امام حسین دهم غسل مباهله با دشمن که ظلم بشخص کرده یا میخواهد بکند

یازدهم غسل عمل ام داود دوازدهم غسل توبه [illegible] زیارت امام حسین سیزدهم
غسل زیارت ائمه از دور چهاردهم غسل دعای طلب باران پانزدهم غسل استخاره
وحدوث خلل مثل غسل و این اعمال و تفصیل این است که مستحب باشد و اما قسمی که بعد از
عمل مستحب است پس غسل بعد از توبه و غسل کشتن وزغ که چلپاسه باشد
سیم غسل مس میت بعد از غسلهای آن چهارم غسل نگاه کردن بکسی که بر سر دار
باشد و او را بدار کشیده باشند و از جمله غسلهای مستحبی غسل طفل است که تازه متولد
شده است و قول بوجوب این غسل اقوی هم هست **باب چهارم در تیمم**
و در آن چند فصل است فصل اول بدانکه باعث بر تیمم عدم امکان
استعمال آب است در وضو و در غسل باعتبار شرع و عدم امکان گاهی بواسطه
نبودن آب است و گاهی بواسطه ضرر داشتن بر نفس مثلا مثل اینکه باعث
میشود یا مکلف طاقت نمی آورد یا باعث شدت مرض یا باعث طول آن میشود یا
عدم امکان عادی میگویند و گاهی بواسطه اینکه آب مغصوب است یا ظرف آن
مغصوب است یا قیمت آن زیاد از اندازه وسعت و مکنت مکلف است یا بواسطه
ضیق وقت نماز که مجال وضو و غسل نیست اینها را عدم امکان شرعی میگویند و بنا
این موارد در چند صورت است اول نبودن آب است پس هرگاه علم دارد
بنبودن آب یا دو نفر عادل شهادت داده اند بنبودن آن و امید هم ندارد که
تنگی وقت آب بدست آن نیاید تکلیف او تیمم است در وسعت وقت و اگر شک دارد

باب چهارم در تیمم است

در زمینهای پست و بلند بقدر یک پرتاب تیر از چهار جانب تفحص نماید و در
زمین مستوی و هموار بقدر دو پرتاب تیر و این بر دو طریق است یکی اینکه از یک
جانب تا منتهای مسافت مذکور برود و مراجعت نماید و بعد از آن بجانب دیگر برود تا
چهار جانب تمام شود و طریق دیگر اینکه بقدر دو تیر پرتاب از یک جانب برود
و از همان مکان بطور دایره گردش کند تا بنقطهٔ اول که رفته بود برسد اگرچه
بعضی ثانی را تجویز ننموده‌اند اولی اول است مشهور است ما برای این احقر محل تامل است
اگر چند قدم این زمین هموار است و چند قدم این زمین بلند و پستی است در
خود تقسیم نماید مثلا نصفه که نا هموار است بنصف نسبت بیفزاید و من باب
المقدمه هم بیفزاید و اگر یک شخص شود یا هیچ تفحص نکند یا امید پیدا
شدن آب داشته باشد در آخر وقت ولی نماز را اول وقت بجا آورد یا اینکه
آدمی را برای تفحص بفرستد که از قول او یقین نکند و عادل نباشد نماز او باطل
است **فرع** اقوی کفایت قول واحد عدل است در این باب **فرع** اگر در سعهٔ وقت
با جمیع شرائط مذکوره بر تیمم نماز کرد و بعد از آن آب پیدا شد احتیاط در اعاده
نماز را ترک نکند **فرع** اگر عمدا بدون تفحص صبر نمود تا ضیق وقت شد و نماز کرد
صحیح است ولی معصیت کرده است صورت دوم ضرر داشتن آب است مثل آنکه
باعث ضرر است یقینا یا خوف ضرر دارد اگر مشقه حاصل شدن در دست ما شد
تکلیف این تیمم است و وضوی او باطل است و اگر ضرر در عضوی مخصوص

از بعض وضوء است تکلیف جبیره است مثل اینکه در صورت درد چشم که هرگاه ریختن
آب در شستن صورت بر اطراف موجب زیادتی درد چشم است و گاهی است نم آب به همان موضع
خود چشم باعث زیادتی درد است در ثانی مورد جبیره است و شرط علاوه کردن
تیمم است صورت سیم خوف ضرر بر خود یا مال یا رفیق مثل اینکه اگر عقب آب
برود رفیقش تنها می‌ماند و محل خطر برای اوست در همچو صورتی تیمم است ولی اگر رفت
و آب آورد معصیت کرده باید وضو بگیرد و اگر در راه آب خوف خون دزد و غیره
باطل است همچنین با خوف از رفیقش وضو بگیرد باید تیمم کند مدت توقف برای
وضو این خطر حادث شود صورت چهارم عدم قدرت بر قیمت آب است تکلیفش
تیمم است و اگر آب را خرید او در تکلیفش وضو است اگر چه کسی دیگر طالب خریدن
این آب به چندین قیمت زیادتر باشد پنجم اگر استعمال آب باعث تشنگی خودش باشد
یا رفیقش یا حیوان او که صاحب قیمت است یا حیوان دیگر یا کافر ذمی اگر چه بداند
بعد از چند روز دیگر این خطر حاصل میشود اگر چه باعث هلاک تشنه و باعث
ضرر بدنی آنها میشود موجب تکلیف بر تیمم است **فروع** اول هرگاه یقین
بخطر آب بعد از این ندارد پس اگر شک دارد وضو بگیرد و اگر خوف دارد آب را
نگاه بدارد و تیمم کافر حربی هم اگر دلیل راه است و وجود او برای قافله لازم است
حکم ذمی دارد که آب را باید به او داد لکن در صورت خوف تلف نه در صورت
خوف حدوث مرض و ضرر یا او سوم اگر حیوانی از رفقای او بجهت پر بستگی آب

در معرض تلف باشد پس اگر قیمت سوقیه دارد و کشتن او باعث تلف قیمت او
میشود بعید نیست واجب باشد دادن آب بصاحب حیوان اگرچه به قیمت دهند
چهارم اگر آب نجس دارد باز هم باید تیمم کند و آب طاهر را برای خوردن نگاه
بدارد پنجم اگر با علم بنبودن آب یا ضرر داشتن آن عمداً خود را جنب کرد تکلیفش
تیمم است و نمازش صحیح است پس اگر این کار را بعد از دخول وقت کرده معصیت
نموده و اگر قبل از آن بوده معلوم نیست ششم احتیاج باب است برای
ازاله نجاست مثلا مقداری آب هست که کفایت ازاله نجاست و وضو یا غسل
را ندارد ولیکن کفایت یکی از آن دو را دارد ازاله نجاست مقدم است هرگاه
محل نجس در بدن یا لباس متعدد است و آب برای ازاله یکی از آنها هست و
برای یکی دیگر نیست اظهر وضو گرفتن است هفتم در صورت ضیق وقت که
نتواند غسل جنابت یا غسل از حدث دیگر کند یا وضو کند و یک رکعت از وقت
نماز را ادراک کند تکلیفش تیمم است و اگر تیمم گرفت نماز بجای آورد و لیکن
بعد از آن آب بدست او نیامد و همین حال مستمر شد تا ضیق وقت نماز بعد
یا بحال مأیوسی از پیدا کردن باقی ماند با همان تیمم میتواند نماز بجای آورد
و اما اگر آب بدست او آمد در وقت نماز بعد بمقدار زمانی که بتواند در آن
زمان وضو بجا بیاورد آن تیمم باطل میشود و اگر در وقت نماز بعد آب پیدا
کرد اما بمقدار وضو گرفتن طول نکشید که آب از دستش بیرون رفت مثل

اینکه بعد شستن صورت و دست راست طول کشید اما بعد شستن دست
چپ طول نکشید که آب از دست او بیرون رفت همان تیمم صحیح است **فرع** اگر آن زمانی
که آب برای او پیدا شد وقتی بوده که زمان نماز سابق فوت شده بوده یا وقت
برای وضو نماز نبوده و زمان نماز بعد هنوز داخل نشده و بعد از آن قبل
از دخول وقت واجب آب از دست او بیرون برود ظاهر بقاء تیمم است بلی اگر
پیدا شدن آب در وقت نماز نافله یا نماز دیگر غیر معینی باشد اگرچه زیاده از آن
نداشته باشد که بجا بیاورد آن تیمم باطل است **فرع** اگر امر دایر باشد میان
تمام نماز در وقت با تیمم و میان ادراک یک رکعت از آن در وقت با وضو اقوی
دوم است **هشتم** اگر ظرف آب غصبی باشد و آب دیگر نباشد یا ظرف آب طلا و
نقره باشد و آب و ظرف هر دو منحصر بوده باشد اما اگر ظرف مباح دیگری در
اگر ظرفی که آب در آن است طلا یا نقره است تکلیف خالی کردن آب است از آن ظرف
واما اگر مغصوب است خالی کردن هم برای او جایز نیست مگر بقصد تو بر گرد
و بصاحبش رسانیدن که در این صورت باید وضو بگیرد **تنبیه** حکم
چیزهایی که باعث تکلیف تیمم است دانسته شد اما در صورتیکه یکی از آنها
باعث تیمم با وجود آب مکلف مخالفت کرد و وضو گرفت آن وضو صحیح است
یا باطل میگوییم حکم آن موارد مختلف است اگر آن عذر که آن بود قیمت آب باشد
اگر مخالفت کرد و آب را خرید وضو صحیح است و حکم آن گذشت و اما اگر

در صورت ضرر داشتن بر بدن استعمال آب وضو باطل است و حکم آن هم
گذشت اگر در صورت تنگی وقت نماز را غصب نکرد و وضو گرفت اگر بجهت بودن بر
طهارت یا عمل واجب یا مستحب دیگر وضو ساخته اگر بقصد وجوب وضو گرفته باطل
است و اگر در همین صورت بقصد امر شرعی و رجحان ذاتی وضو گرفته صحیح است و اگر
برای همان نماز که وقت آن تنگ است وضو گرفته است بهر قصد بوده باطل است
و اگر در صورت احتیاج آب برای ازاله نجاست برای ازاله نبود و وضو ساخت اگر
برای همین عبادتی که ازاله نجاست برای آن واجب است بقصد وضو کرد باطل است
و اگر برای عمل دیگر یا بودن بر طهارت وضو ساخت صحیح است اگر بقصد رجحان ذاتی
و بقصد امر شرعی وضو بسازد بغیر قصد وجوب ولی در این صورت و صورت
پیش از این معصیت کرده اگر در صورت لازم بودن آب برای نجات نفس محترمه خود یا شخص
یا دیگری وضو ساخت معصیت کرده و اما وضویش اگر بقصد امر شرعی بوده
صحیح است و اگر در صورت غصبی بودن ظرف آب در ظرف دیگر ریخت و وضو ساخت
معصیت کرده مگر در فرضی که گذشت **فصل دوم** در بیان چیزهایی که تیمم
بانها میتوان کرد بهمین ترتیبی که ذکر میشود که واجب است رعایت این ترتیب اول خاک
و خشت خام و کلوخ و زمین صاف دیوار که بگل اندود کرده باشند و ظاهر
عدم تقدیم یکی از اینها بر دیگری است اگر چه احوط تقدیم خاک بر دیگر است اگر چیزی
مخلوط باشد بغیر سنگ و رمل و کاه که از صدق عرفی نیفتاده باشد ضرر

فصل دوم

ندارد دوم رمل است سوم سنگ است چهارم زمین معدنی پنجم غبار جمع شده
ششم سفال و احوط ترک پخته هفتم چیزی که غبار از آن بلند شود اگرچه جمع نشود مثل یال اسب
و نمد و قالی و جل اسب و احوط با امکان غبار و احوط ترک چیزهایی که در
ششم ذکر شده است جمع میان دو تیمم است هشتم غبار و احوط نهم گل است که فی
الجمله رطوبت داشته باشد که بدست اثر نماید و احوط ترک است و احوط دهم برف را ذکر
کرده اند لکن معلوم نیست و احوط مسح آن است مرتبه وضو اگر طری است که
بدیده اثر میکند بعد از آن تیمم بدان و اضافه کردن قضای نماز و مکروه است تیمم
بر رمل و زمین شوره زار و زمین گود و مستحب است تیمم بر بلندیهای زمین فضل
سوم در کیفیت تیمم است و صورتش آن است که کف هر دو دست با هم بر زمین بزند
اگر از هم جدا هم باشند درست و بهتر با هم بر زمین بیاید بزنند بعد از آن به
میکند و مستحب است کف هر دو دست را بتکاند که خاک چسبیده بآن بریزد پس
از دو طرف دست انگشتهای کوچک را بهم متصل نماید بطوری که میان دو دست
از یکدیگر جدا نشود که مبادا یک خطی از پیشانی بی مسح بماند بعد از آن زند دو دست
را بر حد رستنگاه موی سر میگذارد از جهت عقب و قدری هم بالاتر از آن بزند
و بالاتر از رستنگاه بعد از آن تمام کف را باهم بطوری که هیچکدام از انگشتهای دست
بالاتر از دیگری نباشد که تمام کف دو دست تمام پیشانی مسح نماید و همچنین
طرفین دو دست تا پائین بکشد تا ابرو و احتیاطا ابرو را بلکه گودی دماغ را هم

در بعض تیمم است

داخل نماید و در هنگام پائین آوردن دست اگر احتیاطاً کف دستها را فی الجمله بچپ
و راست حرکت بدهد که یقین بمسح تمام پیشانی نماید بهتر است و باید طوری نماید
که دست به پیشانی مالیده شود نه پیشانی بدست و احوط اینست که در تیمم بدل از
غسل و بدل از وضو کف دستها را یکبار بر زمین بزند و تیمم را تمام کند و بعد از آن
یکبار دیگر بر زمین بزند و ثانیا با کف دست چپ ظاهر دست راست را از زند تا مسح نماید
تا آخر انگشتها و همچنین با کف دست راست ظاهر دست چپ را مسح نماید و اگر
در ضربت اول اکتفا بهمان مسح پیشانی نماید و در ضربت دوم ظاهر دو دست را مسح
کند در بدل از غسل و در بدل از وضو اکتفا بیک ضربت برای مسح پیشانی و
ظاهر دو دست کند هم عیب ندارد و اقوی همین است لکن طریق اول احوط
است و در تیمم مطلقا ترتیب و موالات شرط است **فرع** اگر شک کند در
بعض اجزاء تا مادامیکه مشغول است بهر اگر شک کرده است بجا بیاورد و بعد
جزو بعد را تا تمام شود و اگر بعد از فراغت شک کند اعتبار ندارد **فصل
چهارم** در تیمم اضطراری است بدانکه اضطرار چند قسم است اول آنکه
خود تیمم کننده نتواند بمباشرت خود تیمم نماید مثل شخص فالج پس باید معینی برای
خود قرار بدهد اگرچه با اجرت زیاد باشد ولی بتواند از عهده اجرت آن بر حسب
وسعت حال تمکن خود برآید و کیفیت اعانت معین اینست که اگر ممکن است عاجز
را بر زمین بزند و اگر ممکن نیست با کف دست خود بر زمین بزند و محل مسح شخص

تیمم اضطراری است

عاجز را منع نماید دو نیم تیمم در حال تقیه است که موافق مذهب اشخاصیکه از
انها تقیه میکنند باید تیمم بگیرد و بعد از این مراتب اضطرار حکم فاقد الطهورین
دارد که نماز از ان ساقط است ولی احوط قضای ان است در منهج الرشاد فرموده
محبوس در مکان غصبی تیمم همان زمین نماید حضرت اقای صدر در حاشیه فرموده
حکم نماز در مکان غصبی دارد لکن اقوی جریان حکم فاقد الطهور است در نماز
نقد بتصرف در حال ایستادن مجبور است و باقی را باشاره میکند و اما تصرف
زیادی است پس نه وجه جواز رای فهمیم که در متن فرموده و بتوجه اتحاد احکام
نماز و اگر در حاشیه فرموده بعد از تمام مراتب بحال محبس هم میتواند تیمم نماید

فصل چهارم در فروع متعلقه بتمام است **فرع** تیمم قبل از دخول وقت
جایز نیست مگر تیمم جنب برای خوردن و اگر در ان حال شرط تیمم متحقق شود و همان
حال باقی ماند تا وقت نماز بهمان تیمم میتواند نماز کند و همچنین اگر تیمم سابق
برای نماز قبل بوده و حکم ان سابقا گذشت **فرع** احوط با تحقق عذر ترک تیمم است
تا ضیق وقت مگر در صورت مایوسی از رفع عذر و ترک نماز قضا و تاخیر ان اگرچه قضا
نمازی باشد که در حال تکلیف تیمم فوت شده باشد و همچنین نذر مطلق را
احتیاطا تاخیر بیندازد بخلاف نذر معین و نمازهای مستحبی **فرع** تیمم در مورد
عذر مثل وضو است پس جایز است او دخول در مسجدین و وقوف در مساجد
و مس کتابت قران **فرع** اگر جنب بعد از تیمم محدث بحدث اصغر شد برای

عبادت های بعد بعضی فرموده اند که وضو بگیرد تا عذر باقیست لکن اقوی عدم
تیمم است **فرع** اگر در اثناء نماز آب یافت شود اگر قبل از رکوع است نماز باطل
است و اگر بعد از رکوع است نماز را تمام کند و احتیاطاً اعاده یا قضا نماید و
نماز مستحبی بعد از رکوع تا آخر هم بیافت شدن آب باطل میشود **فرع** هرگاه
چند سبب برای تیمم یافت شود یک تیمم بنیت بدلیت از همه کافیست و اگر هم جنب
باشد و هم حائض و هم در روز جمعه باشد و هم مس میت کرده باشد اگر تیمم بدل از
غسل جنابت کند از همه آنها و وضوهای آنها مجزی است لکن اگر تیمم بدل از
جنابت را تا آخر انداخت برای هر وضوئی یک تیمم بکند **فرع** اگر آب برای حائض بقدر
یکی از غسل و وضو هست احوط آنست صرف در غسل نماید و برای وضو تیمم
بکند و تیمم را مؤخر بیندازد و اگر بقدر وضو هست نه بقدر غسل بنیت وضو
را میتواند مقدم بر تیمم بدل از غسل بکند اگر برای هیچ کدام بنیت دو تیمم
بکند و افضل تقدیم تیمم بدل از وضو هست **فرع** هرگاه محدث بحدث اصغر
و جنب و میت با هم باشند و آبی که بقدر یکی از غسل و وضو باشد بیشتر نیست
پس اگر جنب و محدث با هم جنازه را وارد بر آب نمایند یا سه نفر باشند یکی از آنها
هم ولی میت است و آب را هر سه شریک باشند و قسمت هر کدام کفایت نکند یا آب
مباح است و هیچ کدام سبقت بر تصرف نکرده اند غسل جنابت مقدم است
و اما اگر یکی مبادرت نمود و آب را حیازه و تصرف نمود ایثار و بخشش بغیر

خودش از زنده ها جایز نیست برای وضو و غسل انها اما میت چیست اگر جنب در وقت غسل خود صرف کند اگر اب برای وضو لازم دارد غسل میت مقدم است

باب چهارم در ذکر نجاسات است و ان مشتمل است بر چند فصل فصل اول در

فصل اول در عدد نجاسات است

عدد نجاسات اول و دوم انها بول و غایط از هر حیوان که صاحب خون و غیر ماکول اللحم باشد و در مرغهای غیر ماکول اللحم احتیاط شدید در اجتناب است و غیر ماکول اللحم که بالعرض حرام است همین حکم را دارد مثل حیوان که انسان او را وطی کرده باشد و همچنین حیوان جلال یعنی خورنده عذره انسان نجاست بول و غایط. و خون منی که بعد ذکر میشود در صورت خارج شدن است پس اگر چیزی بجوف حیوان داخل شود یا رنگی یا هسته خرما مثلا خارج شود و برطوبت ملاقات با انها کرده باشد اگر ملوث بعین نجس شده باشد پاک است سوم خون از هر حیوان که خون جهنده داشته باشد ولی خون هر گاه بعد از تذکیه باقی مانده باشد اگر چه در میان اجزائی باشد که خوردن ان حرام است مثل طحال خصیتین طاهر است و همین طور است خون جنین که در شکم حیوانی تذکیه ان مذکی شده است و غالب فقها رضوان الله علیهم در خون بدن جنین اشکال کرده اند نظر باینکه در اخبار وارد شده است که تذکیه جنین تذکیه مادر ان است و این مطلب اعم از طهارت خون زائد است چرا که ممکن است که این تنزیل فقط بملاحظه میته نبودن بوده باشد لکن جواب اینست که در چندین حدیث بعد از حکم مذکور بخوردن

آن دارو و امر بخوردن ظاهر در طهارت نمی باشد و نمی شود گفت که مراد از خوردن
آن از حیثیت مذکی بودن آن است نه از حیثیت طهارت آن چرا که این جزو احکام
احکام فعلیت هستند نه احکام اقتضائی و ثانی دو خون باقی مانده در بدن
حیوان غیر ماکول اللحم که قابل تذکیه است مثل سمور و سنجاب و خز اشکال است
فروع اول هرگاه شک شود در خون جوف حیوان که خون باقی مانده است یا خونی
است از گاو بنفس کشیدن یا او جهیدن پس مشکل است اقوی طهارت است دوم هرگاه
در لباس یا بدن خونی یافت شود و شک شود که محکوم بطهارت است یا محکوم بنجاست
است اقوی طهارت است سوم هر خون در میان تخم مرغ محکوم بنجاست است چهارم
خون اگر از پستان با شیر خارج شود محکوم بنجاست است پنجم خوردن خون که محکوم
بطهارت است نه بنابر حرام است مگر خون همراه با گوشت و آبگوشت شده باشد که
عرفا مستهلک شود در آن چون نماید ششم از نجاسات منی از هر حیوانی که خون جهنده
دارد اگرچه ماکول اللحم باشد هفتم میته از هر حیوانی که خون جهنده دارد فروع
سقطی که قبل از حلول روح خارج شود حکم میته دارد و همان طور است جوجه
در تخم مرغ که هنوز حلول روح در آن نشده است فرع اجزاء حیوان میته که روح
حیوانی ندارد مثل استخوان و پشم و شاخ و منقار و چنگال و کرک و مو محکوم
بطهارت است بلی اگر بعد از کندن قدری از پوست نازک بر آن چسبیده باشد
باید کنده و اگر در وقت کندن رطوبت در بیخ آن باشد باید تطهیر کرد فروع

شری که از پستان میته بیرون میاید قول بطهارت دارد لکن اقوی نجاست آنست
فرع در حکم میته است عضوی که از زنده جدا میشود بلی اگر پوست نازکی از لب یا
جای دیگر از بدن جدا شود مثل پوست خشک شدن زخم و دمل و ثالول اگر در وقت جدا شدن
درد ندارد نجس نیست والاحوط اجتناب از آن است ششم و هفتم سگ و
خوک صحرائی غیر دریائی هشتم کافر است بجمیع اقسام آن چه کافر اصلی چه مرتد ملی
و مرتد فطری حتی بعد از توبه و چه حربی و چه ذمی و چه بت پرست و مجوس و چه
کتابی علی الاقوی و الاحوط و اجزائی که روح حیوانی ندارد مثل مو و ناخن از
سگ و خوک و کافر نجس است فرع اگر سگ یا خوک مقاربت کنند با حیوان
طاهر و حیوانی از آنها متولد شود اگر عرفا اسم سگ یا خوک بر آن صادق بوده یا شد
و آثار و خواص یکی از آن دو را دارد نجس است علی الاقوی و همچنین اگر سگ با خوک
مقاربت کنند و حیوانی از آنها متولد شود که اسم هیچکدام بر آن صادق باشد
لکن بسیار مشکل است زیرا که لازم میاید که اگر سگ با سگ مقاربت کنند و حیوانی
از او متولد شود که عنوان سگ بر او صادق نشود باید همین حکم بر او شود و خیلی
مشکل است نهم خمر است و ملحق است به او فقاع و هر مست کننده که بالذات مایع
و آبکی باشد نه اینکه خشک باشد و او را با آب مخلوط کنند و مشهور است که آب
انگور بجوشیدن در آتش نجس میشود و طهارت آن موقوف است بجوشیدن در
آتش بقدری که دو ثلث آن بجوشیدن برود و یک ثلث باقی باشد و همچنین

خرما و مویز لکن اقوی عدم نجاست آنها است بلی اب انکور بجوشیدن در آتش حرام
میشود و حلیت آن موقوف باین است که بجوشیدن در آتش دو ثلث آن برود **فصل**
دوم در ثبوت نجاست است آن شرعا ثابت میشود بچند چیز اول علم و یقین
از هر راهی که حاصل شود دوم قول صاحب ید یعنی کسیکه متصرف بحق باشد
خواه از مال خود خواه از عاریه و امانت و غیر آنها و اما کسیکه تصرف عدوانی دارد
قولش اعتبار ندارد سوم اخبار دو نفر عادل بلکه یک نفر عادل هرگاه دو نفر عادل
برخلاف هم شهادت بدهند یکی بگوید نجس شد دیگری بگوید نجس نشد اگر
شهادت بنفی راجع باثبات نشود قول آن کسیکه گفته نجس شده مقدم است مگر
شهادت بنفی راجع باثبات شود مثل اینکه دو عادل بگویند سگ در ظرف آب
ولوغ کرد و دو نفر عادل بگویند ولوغ نکرد که بیرون بود اقوی طهارت است و همچنین
تعارض در دو خبر یکی دو نفر شهادت داده باشند **فرع** هرگاه علم اجمالی داشته باشد
که یک کاسه آب از میان چند کاسه نجس شده یا یک ظرف روغن از میان چند ظرف
نجس شده کلام در آن در دو مقام است پس مقام اول اینکه اگر یکی میان چند چیز
غیر محصوره مشتبه است مثل یک کاسه ماست میان کاسه های ماست یک شهر
شود محکوم بطهارت است مگر اینکه همه در یک جا جمع شود و همه را استعمال
کند و اما مقام دوم اینکه یک کاسه نجس میان دو کاسه یا پنج کاسه یا ده کاسه هم
مشتبه شود این را شبهه محصوره میخوانند پس در آن چند بحث است اول

در ثبوت نجاست است

در شبهه محصوره است

هرگاه بعد در معلوم بالاجمال از محل ابتلاء خارج باشد پس از علم اجمالی
مثل اینکه دو کاسه آب است نجس و یا نه ده کاسه طاهر مشتبه شد و اول دو
کاسه آن بزمین بریخت یا فروخته بکسی که برد در قریه دوری که محل ابتلاء
نیست یا به یار دیگر ریخت و بعد علم پیدا کرد بنجاست دو کاسه از زیاده کاسه در
اینصورت اجتناب از باقی کاسه ها واجب نیست و در حکم آنست که اگر پیش از
علم بنجاست آن دو کاسه و کاسه آب است معین نجس بود که احتمال میدهیم آن
نجاست واقع شده در این دو کاسه نجس معین در این فرض هم اجتناب از باقی
واجب نیست واما اگر علم بنجاست دو کاسه داشته باشد و یک کاسه آن ریخته شد
یا بقریه دور برده اند یا یک کاسه آن سابقا نجس بوده در اینصورت اجتناب
از باقی واجب است و همچنین اگر اول علم پیدا شد بنجاست یکی از آنها و بعد
از ان یکی از انها ریخت یا معینا نجس شد در اینصورت هم اجتناب از باقی
واجب است بحث دوم اگر مضطر شد بخوردن یکی از ان کاسه ها که علم دارد
که یکی از آنها نجس است یا متنجس است مثل اینکه شخصی او را مجبور کرده یا بواسطه
مشرف شدن بهلاکت مضطر بخوردن یکی از انها شد پس اگر این اضطرار از قبل
از علم بنجاست یکی از انهاست باقی دیگر را هم میتواند باختیار بخورد و اگر
اضطرار بعد از علم است یا مثل فرع سابق است که دیگر تاثیر نمیکند در رفع حرمت
یا فرق دارد و در اضطرار مطلقا از باقی دیگر اجتناب لازم نیست اگرچه بعد

از علم حاصل شود مرحوم شیخ مرتضی ره قول اول را اختیار فرموده اند و مرحوم استاد ره قول ثانی را اختیار فرموده اند و خالی از قوت نیست لکن احوط اول است بحث سوم در ملاقی مشتبه بنجس است بدانکه اگر چیزی ملاقات کند بر تمام اطراف نجس میشود و اگر ملاقات کند بر بعض اطراف اگر چه باستثناء مقدار معلوم بالاجمال باشد طاهر است مثلا اگر ملک ده کاسه را زده کاسه نجس است اگر نه کاسه را ملاقات نمائیم طاهر است و اگر ده کاسه از ده کاسه نجس است اگر هشت کاسه را ملاقات نمائیم لکن در همین فرض اگر نه کاسه را ملاقات نمائیم که بعبارة اخری مقدار معلوم بالاجمال استثنا نکرده باشیم نجس میشود لکن لازم است تنبیه به دو مطلب مطلب اول دقیقی است که مشهور بران نرسیده اند و آن اینست که علم اجمالی بر نجاست دو قسم دارد اول اینست که پیش از علم اجمالی اطراف طاهر بوده و علم بنجاست یکی از آنها حاصل شده مثل اینکه دو خمره آب انگور طاهر بوده یکی از آن دو منقلب بخمر شده در این فرض احکام مذکوره در ملاقات که من جمله بملاقات یکی از آنها ملاقی نجس نمیشود صحیح است و قسم دوم اینست که قبل از علم اجمالی هر دو نجس بوده و علم پیدا کردیم بطهارت یکی از آنها مثل اینکه یکی از دو خمره خمر سرکه شد و نمیدانیم کدام است در این فرض ملاقی هر کدام نجس است علی الاقوی مطلب دوم تحقیقی است در باب ملاقی که جمعی از مشهور هم متفطن شده اند و آن اینست که ملاقی مشتبه بنجس هم

لکن ظاهر است ملاقی مشتبه نجس نیست

حکم یکی از خود اطراف بالاصالة دارد و سبب طهارت آن اینست که بعد از علم
اجمالی بنجاست ملاقات حاصل شده والا هرگاه پیش از علم اجمالی ملاقات
بنجاست حاصل شود ملاقات کننده با آنکه ملاقات با او شده مجموع بیک ظرف حساب
میشود مثلا میگوییم یا این کاسه آب نجس است یا آن دو کاسه که یکی ملاقی باشد و دیگری
ملاقات کرده شده پس هرگاه پیش از علم اجمالی ملاقات کرده شده بود و ملاقی
موجود باشد جای او را در حکم میگیرد و نازل منزله او میشود بعین مثل اینکه اگر
یک کاسه را قسمت میکردیم بدو کاسه چگونه میگفتیم که یا این کاسه نجس شده
یا آن دو کاسه پس در این تمام فروع غریبی معلوم خواهد شد و آن اینست که اگر
یکی از آب دو کاسه مسی نجس شد و ملاقات کرد یک کاسه چینی یکی از آن دو کاسه
مسی و بعد از آن کاسه مسی که ملاقات با آن حاصل شده بود مفقود شد کاسه چینی
نازل منزله او است پس واجب است اجتناب از کاسه مسی و از کاسه چینی و بعد
از مدتی آن کاسه مسی که این کاسه چینی ملاقات با او کرده بود پیدا شد آن کاسه
مسی که از اصل محل اشتباه بوده دیگر طاهر است و کاسه چینی که ملاقات با او کرده
واجب الاجتناب است و بعینه همین حکم در قسمت یک کاسه بدو کاسه هم ظاهر
میشود مثلا علم داریم که یا کاسه چینی نجس است یا کاسه مسی و کاسه چینی را
تقسیم کردیم در دو کاسه چینی یکی از آن دو کاسه چینی مفقود شد بعد علم پیدا
کردیم که یا کاسه مسی نجس است یا دو کاسه چینی که یکی مفقود شده است باید

اجتناب کرد از کاسهٔ مسی و کاسهٔ چینی که موجود است و آنکه مفقود شده اجتناب
از آن لازم نیست حتی بعد از پیدا شدن آن با وجود اینکه هر دو کاسهٔ چینی
از آب یک کاسه بوده است و تمام این فرقها بواسطهٔ پیشتر بودن علم از اول است
و بعد نبودن آنست نه بجهة اینکه ملاقی حکم مخصوصی دارد بحث چهارم یکی
از مسائل مهمهٔ علم اجمالی انحلال است بدانکه اگر بدون نشانه و بدون عنوان
علم پیدا کنیم که یکی از دو کاسه نجس شده مثل اینکه دو نفر عادل خبر دهد
که یکی از این دو کاسه نجس است تکلیف در اجتناب هر دو است هرگاه بعد از
آن دو نفر عادل خبر دهند که این کاسه بخصوص نجس است تکلیف معین میشود
در همین یکی بخصوص و باقی دیگر محکوم بطهارت میشود اگرچه این خبر دوم بعد از
اول باشد و اما اگر با نشانه علم پیدا کنیم بنجاست یکی از آن کاسه‌ها مثل اینکه دو
نفر عادل بگویند کاسهٔ فلان زید نجس شده و کاسهٔ فلان مشتبه شده است پس
تکلیف بالاصاله در وجوب اجتناب کاسهٔ زید است بر حسب واقع و از باب مقدمه
علمیه باید اجتناب از باقی دیگر هم کرد پس اگر بعد از آن دو نفر عادل بگویند فلان
کاسه بالخصوص نجس است چون احتمال میدهیم کاسهٔ فلان زید غیر از این باشد
وجوب اجتناب از هر دو بحال خود باقیست و فرق این با اول اینست که در اول عنوان
واقعی نداریم که گفته شود شاید اگر دو عادل اول خبر داده غیر از آن باشد که
دو عادل دوم خبر داده ولکن در دوم میتوانیم بگوئیم **فصل سیم** در

در بیان علم اجمالی

در احکام نجاست

احکام نجاست واجب است ازالهٔ نجاست از مسجد و حرم مشاهد معصومین و
ضرایح انبیا و اسماء الله و انبیاء و معصومین و ملائکه و قرآن و تربت امام حسین و هر چه
در شریعت احترام و تعظیم دارد و از لباس و بدن نماز گذار حتی در نماز مستحبی تا
صحیح شود و از لباس و بدن طواف کننده اگر چه مستحبی باشد و از برای بجا آوردن نماز
های احتیاطی و قضاء اجزاء فراموش شده و لکن در سجده سهو معلوم نیست و هم
چنین واجب است ازالهٔ نجاست از محل سجده که پیشانی یعنی ما یصح علیه السجود بلی
اگر بقدر حصول مسمّا از محل سجده پیشانی طاهر باشد کفایت میکند اگر چه باقی
پیشانی بر نجس واقع شود و اگر ما یصح السجود علیه منحصر بنجس باشد سجده بهمان در
ضیق وقت ضرر ندارد و بعید نیست که لحاف و رخت خواب کسیکه خوابیده با ایما
و اشاره نماز میگذارد بحکم لباس او باشد لکن در فرش و بوریای او اقوی عدم الحاق
بلباس او است و همچنین اعیان نجسه غیر متعدیه را باید از اماکن مقدسه بیرون
برد مثل جلد میته و شیشه شراب و غیر ذلک بخصوص اگر بودن آن باعث هتک حرمت
است اما متنجس معلوم نیست که بودن آن باعث هتک باشد و احوط در فرش و
بوریای مسجد و طرف بیرون از دیوار مسجد یا سایر اماکن مذکوره الحاق آن بمسجد
است و حکم بجا آوردن نماز با بدن یا لباس نجس عمداً معلوم شد و اگر سهواً بجا
بیاورد در وقت ملتفت شد باید اعاده نماید و اگر در بین نماز ملتفت شود اگر
ممکن است بدون حصول منافی و ماحی الصلوة بیرون بیاورد و احتیاطاً نماز را تمام

کند و بعد اعاده نماید و اگر بعد از وقت ملتفت شود معلوم نیست اگرچه احوط آن
است و اگر جاهل بنجاست بوده در وسط نماز ملتفت شد اگر بدون منافی الصلوة بتواند
طاهر کند یا بیرون بیاورد ضرری ندارد یا اگر در ضیق وقت واجب است بیرون آوردن
و اگر منحصر است نماز را مکشوف العوره در صورت عدم ناظر محترم بجا آورد و اگر ممکن
نیست بیرون آوردن بدون منافی الصلوة و وقت هم دارد نماز را بهم زند و هرگاه
لباس او منحصر باشد بدو ساتر که یکی از آنها نجس است و مشتبه شده است بهر کدام
باید نماز بجا بیاورد و هم در زیاده از دو ساتر در حالتیکه بواسطه سردی هوا نمی تواند
اکتفا بساتر نموده باشد در این احکام شریک است آن چیزیکه از غیر ماکول اللحم باشد
علی الاقوی و از احکام نجاست عدم جواز بیع و شرای آنها است بتفصیلیکه ان شاء
الله در کتاب بیع خواهد آمد ثالث **مطلب** در چند مورد عفو از بعض نجاست
در شریعت وارد شده است اول خون جروح و قروح اگرچه بیشتر از مقدار درهم
بوده باشد و ملحق بآن است خون بواسیر و نواسیر حتی در صورتیکه ازاله آن سهل
باشد و تبدیل آن بلباس دیگر ممکن باشد حتی در صورتیکه از محل تجاوز بکند لکن
عمداً تجاوز ندهد و تجاوز کردن آن باید بطوری باشد که بر حسب عادت این قسم
تجاوزات متعارف باشد و اما اگر تجاوز فاحش نمود دائرمدار لزوم عسر و حرج
و عدم لزوم است و احوط عدم الحاق رطوبت ملاقی است بآن در عفو
علی الاقوی دوم هر خونیکه مقدار آن کمتر از درهم بغلی باشد که حد آن

در موارد عفو از نجاسة

بقدر گودی کف دست و بند اول انگشت دست است و آن در غیر خون حیض و استحاضه و نفاس است و غیر خون نجس العین باشد که مطلق حیوان غیر ماکول اللحم سوای آدمی است علی الاحوط و در خون میته هم احتیاط ترک نشود و اقوی عدم الحاق متنجس بخون است آن مثل عرق و اگر خون از یکطرف جامه بطرف دیگر سرایت کند یک خون است اگرچه جامه نازک نباشد و اگر قطرهای در بدن یا جامه یا متفرق در دو باشد اقوی اینست که همه را جمیعاً ملاحظه کنند که اگر بقدر درهم است معفو نیست و اگر کمتر است معفو است و اگر خونی است که مردد بین معفو و غیر معفو است محکوم بعفو است و اگر بعد معلوم شود که خون حیض بود مثلاً حکم جاهل بنجاست دارد علی الاشبه و اگر دو خون باشد یکی معفو و یکی غیر معفو و یکدیگر مشتبه شود اقوی عدم عفو است و نیز عدم وجوب اجتناب است در صورتیکه ملاقات آن در مقدار آن نماز ضرر ندارد سوم حمل نجاست در نماز ضرری ندارد اول در چیزی است که ساتر عورت نمیتواند باشد مثل دستمال کوچک و عرقچین و بند زیر جامه و کلاه و جوراب در صورتیکه لباس نباشد یعنی عرقچین در سر نباشد و جوراب در پا نباشد بند زیر جامه در جامه نباشد و اگر لباس باشد در عنوان حمل داخل نیست و در تحت عنوان بعد میاید دوم اینکه چیز است که نه ساتر است اما لباس نیست و محمول است و اگر لباس باشد در تحت عنوان بعد میاید سوم در حمل نجاست خصوص میته و دماء ثلث چهارم در ریسمان نجس که پوست بدن

دو ختنه و خرج و مبنز که خورده و در باطن اوست یا غذای نجس در میان دندانهای
اوست یا دانه سنگی یا جواهری در دهان اوست احوط در غیر اخیر اجتناب است خصوصا
در عین و مشهور عفو است از تمام اقسام این و چهارم در لباس نجس که بتنهائی
ساتر نیست مثل جوراب پا و بند زیر جامه و زیر جامه شب کلاه و عرقچین
در سر اگر از جنس نجس العین است مثل پوست میته و پشم خوک ساکت اقوی وجوب
اجتناب از آن است و اما در متنجس احوط اجتناب است پنجم لباسیکه بول طفل در
بدن مربیه آن نجس میشود شست روزی یکبار برای نماز باید بشوید اگر بعد از آن نجس
شود ضرر ندارد و فرقی نیست میان مادر طفل و غیر آن از زنها ولی احوط اینست
که در دختر و خنثی این حکم جاری نباشد و همچنین در طفل خصی و بعض بمرض نیا
بول و فرقی نیست میان تربیت کردن بکفالت پدر یا و میانه رایگان لکن در زمن
که مرد باشد و در نجاست غیر بول مثل غائط و خون طفل این حکم جاری نیست و
همچنین در بدن غیر از لباس هم جاری نیست ولی اگر از لباس تجاوز بدن نماید عفو است
لکن در تجاوزها متعارف و مناسب با محل نجس از جامه و همچنین در صورتی است
که لباس او منحصر باشد ولی لازم نیست خرید دیگری لباس یا عاریه یا اجاره آن و در عفو
فرقی میانه مشقت آن نیست علی الاقوی و وقت معینی در یکشبانه روز نسبت باشد
چه قبل از نماز باشد چه بعد یا اقوی حکم عفو است در نمازهای قضا چه از خود
چه از غیره و نمازهای مستحبی **دهم از نجاسات** واعرق جنب از حرام شمرده اند

لکن اقوی عدم نجاست آن است بلی با آن عرق نمیتواند نماز کند چه در لباس باشد
چه در بدن و در هر دو صورت مراد دخول مقدار حشفه است بحرام چه در قبل چه در دبر
چه در زن چه در مرد اگر چه انزال نشود و اگر چه مفعول باشد لکن اگر طفل نابالغ
باشد یا عرق او نجس است تا وقتی که بالغ شود و غسل کند آن وقت عرق او پاک
میشود یا مطلقا پاک است اقوی عدم صدق جنب بحرام است بر طفل اگر چه باختیار
او بوده باشد مراد از حرام اعم از حرام عارضی است پس شامل میشود وطی در حال
حیض و روز رمضان را و همچنین طلب منی کردن بدست خود و هرگاه عرق قبل
از جنابت بوده و مخلوط شود با عرق بعد از آن باید اجتناب کند و هرگاه جنب بحلال
بوده و بعد از آن جنب بحرام شود همین حکم را دارد علی الاقوی فرع هرگاه در وسط
غسل ترتیبی عرق کند تا غسل را تمام نکرده باشد از عرق همان عضوی هم که غسل
کرده باید اجتناب کند علی الاقوی یازدهم عرق شتر نجاست خوار و شرح آن گذشت باب
پنجم در مطهرات است و آن چند چیز است اول آب دوم خاک بلکه مطلق اجزاء زمین
سوم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم اسلام نهم نقص
دهم زوال عین نجاست از ظاهر بدن حیوان یازدهم غایب شدن مسلم با احتمال تطهیر
آن و استعمال آن بطور طهارت دوازدهم سنگ و کهنه استنجا و هر چه آن محل غائط را
پاک میکند و شرح آن گذشت سیزدهم تبعیت چهاردهم استبرا که مطهر رطوبت مشتبه
بمنی یا بول است پانزدهم خارج شدن غساله است که مطهر رطوبت باقی مانده است

شانزدهم ریختن خون از محل ذبح گوسفند و محل نحر شتر که مطهر خونهای متخلف
است و از جمله مطهرات چند چیز دیگر را شمرده‌اند اول غسل دادن امام یا نائب
او کسی را که امر بقتل او میفرماید دوم برطرف شدن تغییر آب نجس که منبع دار
باشد که از اوصاف سه‌گانه او بنجاست متغیر شود سوم طاهر شدن آب چاه بعد
از کشیدن مقدار معین چهارم تیمم دادن میت بنا بر قول بمطهریت آن
پنجم خشک شدن آب غسل میت یا آنکه آب تازه بجای آن ثانی شمردن بسیاری از
از جمله مطهرات خالی از مسامحه نیست مثل اینکه خون و نجاست تا در باطن است
حکم بنجاست آن نمیکنند قبل از خارج شدن نه بحکم نجاست است نه بحکم
طهارت تا انتقال بیرون آمده باشد و همچنین آتش و انتقال و انقلاب
و نقص بعضی باشند از استحاله و استحاله هم در حقیقت مطهر نیست بلکه زایل
شدن موضوع حکم است عرفا و معنی این چهار چیز را اول باید بیان کنیم مثلا خاکستر
شدن جسم با آتش زایل شدن موضوع است و رفتن دو ثلث شیره چون بجوشد همان
معنی استحاله است پس آتش مطهر نیست بلکه استحاله و نقص مطهر شد استحاله
هم مطهر نشد بلکه موضوع از میان رفته است عرفا و انتقال یعنی نقل خون از بدن
انسان ببدن پشه و کیک و امثال آن از قبیل تغییر اسم و موضوع است پس استحاله را
این کافی است انتقال حاصل شده لکن تغییر اسم نیست باعث طهارت نیست مثل
مکیدن زالو خون انسان را بلکه در پشه گر فوق العاده خون انسانرا مکیده

باشد همین نحو است علی الاحوط بل الاقوی و معنی غساله منقلب شدن [illegible]
بنجس و اخراج از اداء استعمال است و بیان آن در باب طهارت ماء قلیل گذشت
اما آب در طاهر کردن این بشرط چند شرط است اول سرایت نمودن [illegible]
اجزاء نجس باقی بودن آن بحالت [illegible] اگر متغیر شود [illegible]
کردن مضاف شود [illegible] شرط [illegible] مطلق [illegible] سوم
شستن دو مرتبه [illegible] خارج [illegible]
الحاصل مثل اینکه [illegible] غساله [illegible]
غساله از [illegible] جسم نجس [illegible] البدن
سوم [illegible] یعنی انگشت [illegible]
اول آن [illegible] و حرکت دادن [illegible]
دادن غالی و فرش سوم کوشش از اکثر [illegible] نجس [illegible]
در [illegible] محکم [illegible] هفتم او [illegible] هشتم خشک کردن [illegible] آب
یا هوا [illegible] در کوزه نجس و در چوب نجس است و هر صورت خارج نمودن
بانشار [illegible] جسم [illegible] نجس [illegible]
و این سه شرط اخیر مخصوص است باب قلیل [illegible] بعض اقسام نجاسات احکام مخصوص
است و بیان آن در طی مطالب است اول بول پسر شیرخوار که اغلب غذای او شیر است
و سن او کمتر از دو سال است که در فرش یا جامه بریزد و بجز آب [illegible] کافی است

که غسل بعد از آن شرط نیست دوم تطهیر محل بول باید با آب شود و دو مرتبه باید شسته
شود و غسل اول اولی بلکه احوط است سوم تطهیر محل غایط که سرایت بخارج از اطراف
دبر نکرده و نجاست دیگری داخل آن نباشد از خارج بآن نرسیده بتفصیلی
که در محل خود گذشت بسنگ و کلوخ و نحو آن بتفصیلی که گذشت شرعاً جایز است
لکن آب افضل است و غسل آن بشرایطی که ذکر شد نجس نیست چهارم تطهیر ظرف
که بولوغ سگ نجس شده یعنی زبان بخورد در آن ظرف و مایعی را آشامیده باشد باید
که اول خاک مال کنند اگر بواسطه تنگی گلوی آن خاک مال ممکن نباشد خاک را
در آن ریخته حرکت دهند و بهم بزنند بعد خاک را بیرون آورده دو مرتبه با آب بشویند
و ظاهر اینست که لیسیدن سگ نیز همین حکم ولوغ دارد و همچنین آشامیدن بدون
زبان مثل اینکه اگر زبان او قطع شده باشد و اما ملاقات کردن سایر اعضای
آن این حکم ندارد و اگر آبی را که سگ ولوغ کرده در ظرفی بریزند این حکم ندارد
اگرچه لعاب سگ هم ریخته شده در آن و لیسیدن سگ غیر ظرف را این حکم ندارد
بلکه در ظرف پوستین مثل خیک این حکم جاری نیست و اگر در ظرفی چند سگ ولوغ
نموده باشند یا یک سگ چند مرتبه ولوغ نماید یکمرتبه تطهیر کردن آن کافی است پنجم
تطهیر ظرفی که خوک از آن آب خورده باشد اول خاک مال کردن است بعد از آن
هفت مرتبه شستن و در هر جا که خاک مال باید لازم است بعضی فرموده اند که در
صورت نبودن خاک با سبوس و اشنان مال کنند بلکه بعضی فرموده اند بدل آن

یکمرتبه برشستن بیفزاید لکن اقوی عدم بدلیت آنها است و احوط مقدم داشتن
برشستن و احوط اینست که اگر موش صحرائی در ظرفی بمیرد در تطهیر ان بعد از خاک
مالیدن هفت نوبت آب بشویند مثل لیسیدن خوک ششم در غساله که نجس است
هرگاه ملاقات چیزی نماید حکم مطلق متنجس اینست که دارد پس اگر اصل ان تخفیف
داشته مثل خون کمتر از درهم و بول طفل حکم غساله ان شدت دارد و اگر اصل
ان شدت داشته مثل ولوغ کلب حکم ان خفت پیدا میکند هفتم نجاست
در محل نجس اثر نمیکند بلی اگر شدت دارد در ان شدت تأثیر میکند مثلا اگر
ظرف متنجس بغیر نجاست ولوغ سگ دران واقع شود خاکمال آن باید کرد و اما
خاک بلکه مطلق اجزاء زمین که بر او صدق میکند علاوه بر تحقق استنجاء بان بطوری که
گذشت تطهیر میکند زیر پا و کفش و چکمه و نعلین و آنچه بان راه میروند چه ان
چوب باشد چه پارچه کهنه باشد چه ریسمان باشد چه چرم باشد لکن جوراب
که در راه رفتن بان متعارف نیست مشکل است و همچنین زانو و کف دست
کسی را که بزانو و کف دست راه میرود و ته عصا و ان کفشی که برای زانو ساخته
باشند و همچنین چوبی که بجای پای بریده بزانو وصل کرده باشند جمیعا محل
اشکال است و در حواشی کف پا که در حال رفتن بالطبیعه بزمین مسح نمیشود
مگر انکه پا را منحرف بگذارد که بزمین وصل شود ایضا محل اشکال است و
حدی در نجاست حکمیه ندارد بلکه بمجرد گذاردن پا بزمین طاهر میشود و لی

در نجاست عینیه باید عین بر راه رفتن زایل شود پس اگر عین نجاست غیر رطوبت است
اگر زایل شود و اثر رطوبت باقی بماند محکوم بطهارت است و اما اگر عین نجاست
رطوبت است مثل بول اقوی اینست که بالکلیه خشک شود و کسیکه شدن مقدار رطوبت
ظاهراً کافی نیست و زمین باید طاهر باشد اگر نجس باشد اگرچه نجاست آن بهمین
راه رفتن حاصل شود مطهر نیست و دیگر اینکه باید خشک باشد و اگر فی الجمله رطوبت
غیر مسریه داشته باشد ضرر ندارد فرع زمین الید کفش در صورتیکه پا در آن
باشد و زمین الید خود کف پا بعد از راه رفتن واتم شود فرع اگر
نجس با رطوبت نجس به اعماق کفش داخل شد لیکن در وقت راه رفتن زمین متصل
باعماق کفش نشود بعضی فرموده اند طاهر است که بنظر ایشان به تبعیت بود
ولی حق اینست که طاهر نمیشود سوم از مطهرات آفتاب است و آن طاهر میکند
زمین و دیوار و درخت و زراعت و میوه‌های درخت و آنچه را اگر نقل آن ممکن
نیست از قبیل در و پنجره و میخ چادر و تخته در حصیر و بوریا ۳ احتیاط آنست
نشود و باید عین آفتاب خشک کند آنچه را اگر بر او هست تا بداند اگرچه وزیدن باد
هم ممد باشد حرارت آفتاب از مقابل شیشه مطهر نیست بلی اگر سطح زمین را
آفتاب خشک کند و زیر آن آنچه که با رطوبت متصل بان است حرارت آفتاب
بخشکاند بالتبع پاک میشود ولی در صورتیکه متصل باشد پس اگر یکورق از زمین
با رطوبت و زیر آن یکورق زمین خشک باشد و بعد از آن یکورق

زیرا که تابش حرارت در سطح اول و دیگر سوم هم خشک شود حکم بتبعیت جاری نیست
و نجس است و همچنین حاشیه زمین که آفتاب می‌تابد اگر نجس باشد و رطوبت آن بواسطه
حرارت جرم آفتاب که در وسط تابیده و در حاشیه نتابیده بلکه بکوچک خشکیده
حکم تبعیت در آن نیز جاری نمی‌باشد باید زمین تر باشد قبل از تابش آفتاب عمداً
ترکرد آن بدست خشکیده تابش آفتاب آن را خشک نمایند پس اگر رطوبت کم نداشته
باشد کافی نیست بلکه باید آب خارج جاری و تر نمود و اگر رما و ریگ و خاک
زمین باشند جزو منقولات قرار دهند آفتاب مطهر آن نمی‌باشد و اگر چیزی
که در زمین حکم تبعیت دارد مثل آن کمین و قطعات هموار امثال آن برای مقصود
در حال نجاست آن زمین بیندازند تا خشک شود ظاهر آن طاهر میشود چهارم آنکه
که هر چیز را استحاله عوده طاهر میکند فرع هرگاه در میان شراب بنفسه
سرکه شود که مستحیل است که شود پاک است لکن اگر بقطره شراب در سرکه بریزند
که مستهلک شود تمام آن نجس میشود پنجم از مطهرات اسلام است یعنی
آنکه شهادتین مطهر کافر است چه اصلی چه مرتد ملی یعنی کسیکه اول کافر بوده
بعد مسلمان شده بعد کافر شده و غیر مرتد فطری یعنی آنکه از اول مسلمان
بوده بعد مرتد شده پس تمام اجزاء بدن او حتی عرق بدن او علی الاقوی
طاهر میشود بجهت تمام شدن دلیلین ولی اگر کفر بواسطه سب باعث باشد
مثل لگد زدن یا العیاذ بالله ملوث کردن کعبه را بنجاست اسلام

نوبه است اقرار نشهادتین ولی فرد مرتبه فطری تو بر شرط اهم احتمال نیست هر گاه
علم داریم بنفاق انکسیکه کلمتین را بگوید یعنی میدانیم در باطن عقیده ندارد و ظاهراً
محکوم باسلام است علی الاقوی ششم تبعیت است مثال اینکه اگر کسی مسلم شود
بچه نابالغ او هم محکوم باسلام است چه پدر باشد چه زن و همچنین لعاب دهان و عرق و
واب چشم وآب دماغ ان که در حال کفر جاری بوده است اقوی کفایت است
حدیث طفل است و طهارت آن اگرچه در حال کفر پدرش باشد و دیگر از مثال
تبعیت اینکه هر گاه خمر در میان خمره در حین بود بعد از انکه بعلاج سرکه شده
پایین تر آمده و همچنان شیره انگور هر گاه کفیده بجوشد در آتش نجس میشود اگر دو
کرباتش جوشیده که دو ثلث ان رفت پاک میشود و جب پایین تر میان حاشیه خمره یا
ان ظرفی که شیره در ان جوش خورده بالتبع پاک میشود و دیگر از مثال تبعیت است
کراب عسالة الاستنجا طاهر است بالتبع یعنی اگر از دست مباشر استنجا مرتین باشد
است و دیگر از مثال تبعیت اینکه زیر زمین که رطوبت نجس داشته و بعد آفتاب
خشک نموده باشد بلکه بحرارت آفتاب خشک شده باشد بالتبع پاک میشود و از این
قبیل مثالها زیاد است بدانکه بعضی از علمای اعلام و مجتهدین کرام رضوان
الله علیهم طهارت لعاب دهان کافر و عرق او و آب چشم و آب دماغ او را اگر در
حال کفر جاری بوده از باب تبدل نسبت قرار داده اند نه از باب تبعیت و معنای
تبدل نسبت اینکه آن وقت که بگفتند آب دماغ کافر است و لا میگویند

دهان و دماغ مثال آن است و اما بودن در حقیقت مثال انتقال است که خون انسان و
خون گوسفند بشود و در حقیقت راجع باستحاله است حتی اینکه بعضی اسم نگیرند بل
نسبت را اعم از تبعیت قرار داده است چراکه معنای تبعیت اینست که برحسب عادت
طهارت ملزوم بدن و طهارت لازم ممکن نباشد مثل طهارت سرکه یا شیره که تا
حالت باقی مانده نجاست مقدار بالای بوی ظرف ممکن نیست چون بحسب عادت
ممکن نیست خالی کردن آن بدون لاامات حد بالای ظرفها بر مثال بار و طوبت
دهان کافر ظاهراست الا مثال رطوبت دماغ و رطوبت چشم و عرق این ها
نیست چراکه ممکن است مسا شود و رطوبت دماغ و چشم و عرق را شستن با آلت
نماید لهذا باید فتوی بطهارت این قبیل فضولات نداد مگر بدلیل دیگر بعضی از علما
فرموده اند یا باید منضمات شد طهارت بالتبعیت مثل قول است مثال دیگر
تبعیت طاهر شدن دست غسل دهنده میت و ظرفهائی که بآن میشویند و تخته
و ظرفان بعد از حصول غسل میت طاهر میشود هفتم زایل شدن نجاست از ظاهر
بدن حیوان اگرچه بدست نجاست آلوده باشد مادام که استعمال عمدا با آن ننمایند و بعضی از علما
اعلام زایل شدن نجاست را از باطن انسان مثل دهان از جمله مطهرات شمرده اند
لکن حق اینست که باطن نجس نمیشود و اما تاثیر نجاست تا در باطن است در آن بعضی مثل
مثل خونی که از دندان پیدا شود مادامیکه ظاهر نشده حکم نجاست ندارد
و اما اگر غذای متنجس داخل در دهان باشد یا چیزی متنجس یا نجس خارجی در باطن

پیدا شود تا آن متنجس و نجس ازاله شود حکم نجاست بر آن جاری است مثلا اگر
در دهان خون باشد و شخص انگشت خود را داخل در دهان نماید و آن انگشت
بخون برسد لکن وقت بیرون آوردن اثر خون در آن نباشد نجس نمیشود اما اگر
لقمه متنجس در دهان باشد یا گوشت نجس در دهان باشد و انگشت برطوبت
بان ملاقات نماید نجس میشود اگرچه متنجس شدن لقمه نجس بواسطه همان خون دهن
باشد یا خون بالطبع همان متنجس نمیشود هشتم غایب شدن مسلم با احتمال اینکه
و در حقیقت همان مسئله حمل افعال مسلم بر صحت است پس سه شرط دارد یکی
اینکه مسلم بفهمد که بدن یا لباسش یا طفل که مربی است او یا آلت یا ظرف آن
نجس شده دوم اینکه نظر و طهارت استعمال در آن ظرف یا لباس یا بدن نماید
یا با آن طفل مشغول خوردن و آشامیدن باشد سوم اینکه احتمال تطهیر بدهد
یعنی ممکن باشد که در حال غیبت شسته باشد **تنبیه**. در ثبوت زایل شدن
بعد از علم نجاست است بدانکه بعد از ثبوت نجاست هر چیزی شرعا محکوم است
بنجاست تا آنکه طهارت آن ثابت شود بیکی از وجوه اول اینکه یقین بطهارت آن پیدا
کنیم از روی حس یا بسببی دیگر دوم شهادت دو نفر عادل است بر حصول طهارت
و اقوی کفایت شهادت یکنفر عادل است سوم خبر صاحب ید بلکه گذشت اینکه
استعمال صاحب ید در آن بشرائط مذکوره و هرگاه صاحب آن کسیرا وکیل در
تطهیر کرد یا اجیر کرد اقوی اعتبار قول او است برای صاحب مال و غیر آن و

تفریع در طریق ثبوت طهارت

حاشیه بعضی رسائل بعضی فرموده اند که اگر ماء غساله در قبول ندارد و حق
اینست که اجتناب کل چون داخل در تحت عنوان صاحب ید است و قولش معتبر است
اگرچه صاحب ید دیگری است پس هر گاه بر دست شود که نجس است طاهر کن و
بعد بگوید طاهر کردم محکوم بطهارت است و اگر نگوید یا نگوید ظن داریم
خارجی از قرائن و عدم یقین باطل است مگر عند تعارض و خبر ذی الید و
خبر عادل با خبر عادل دیگر و الید مرجح حصول اطمینان ببقاء نجاست حکم ببقاء
آن میشود باب ششم در احکام دماء ثلثه است و در آن چند فصل است اول
در خون حیض است و در آن چند مقصد و چند مقدمه است مقصد اول در احکام
حیض است بدانکه حرام است مس کتابت قرآن و اسماء الله قبل از غسل حیض چه
اسم ذات باشد چه اسم صفت باشد اگر بقصد حقیقت الله نوشته شود چنانکه
در باب حدث اصغر گذشت و الحاق اسامی انبیا و اوصیا و ملائکه بی وجه نیست
دوم توقف در مساجد سیم مطلق دخول در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و اما
در آنها عبور از آن مکروه است چهارم نماز و روزه و طواف بدون غسل فرج
اول کسیکه وطی کند حلیله خود را در حال حیض کفاره بر او وارد است و مشهور
اینست که در اول آن هیجده نخود طلا در راه خدا بفقرا بدهد و در وسط آن
نه نخود و در آخر آن چهار نخود و نیم و قول باستحباب آن هم معروف است و لحیا
ثلث شود و در کفاره مد طعام وارد است و این حکم در زنا نیست دوم باید

در احکام حیض

او را تعزیر کرد همین طور دیگر به مطابقه عاصی تعزیر خالی از قوت نیست و در
اول آن بیست و پنج تازیانه و در وسط و آخر دوازده تازیانه سوم وطی در حال حیض
از کبائر است چهارم قول زن در طهر و حیض حجة و معتبر است پنجم علاوه بر غسل
وضو واجب است و افضل مقدم داشتن وضو است ششم قضای نماز بر
حائض واجب نیست مگر دو رکعت نماز طواف احتیاطا و قضای روزه رمضان
واجب است اگر در آخر روز حائض شود و قضای نذر معین واجب نیست هفتم
اگر اول وقت بقدر وضو و نماز گذشت بعد از آن حائض شد قضای آن عبادت
مر او را واجب است و اگر بعد از پاک شدن ادراک یک رکعت از وقت را با تیمم نماید
واجب است بلکه [illegible] ادا است هشتم اقوی امکان حیض است
در حال حمل اگر چه [illegible] است مقصد دوم در علامت حیض است
بدان که گاهی شک میانه حیض و بکارت است یا میانه حیض و زخمهای دیگر است
و گاهی شک میانه حیض و استحاضه است اما علامت اول این است که اگر شک در
خون بکارت باشد باید پنبه را داخل نماید در فرج در حالتیکه سر بالا خوابیده
باشد و پاها را به دیوار بزند و قدری صبر کند و پنبه را بیرون بیاورد پس اگر خون
در اطراف پنبه حلقه زده بکارت است اگر چه بصفت حیض باشد و اگر چه
سابقا حائض بوده باشد و الا بکارت نیست و در شک در اصل زوال بکارت
آیا این حکم جاری است یا نه اقوی عدم است و احوط و اقوی عدم جریان این

علامت است که زخم در اطراف باشد واما علامت سوم پس بدانکه علامت خون
حیض اینست که غالبا گرم است سیاه و غلیظ و خارج میشود بسوزش بخلاف استحاضه
که سرد است و زرد و صاف است و سوزش ندارد و گاهی علامت نسبتی قائم مقام
حقیقی میشود مثل اینکه قرمزی بالنسبة بزردی و زردی بالنسبة بتیره گی علامت
خون حیض است **مقدمه ثانیه** خون حیض از سه روز کمتر نیست اگرچه ملفق بوده
باشد لکن از جنس روز نه از جنس شب و از ده روز زیادتر نیست و سه روز باید متصل
و مستمر باشد یعنی هر ساعت که بخواهد با انگشت یا پنبه بتواند بیرون بیاورد بلکه
اقوی اینست که اگر از اثنا بهم بستن در محل باشد و از فضای فرج خارج نشود نیز
حکم بحیض کافی است اما اگر سه روز متصل نباشد یعنی متفرق باشد میانه پنج روز
یا بیشتر یا مستمر نباشد اگرچه یک دقیقه قطع شود یعنی با پنبه هم بیرون نیاید حیض نیست
بلی اگر از سه روز اول این طور باشد لکن بعد از آن یک روز یا دو روز یا بیشتر رؤیت دم نکند
منافات با حکم حیض ندارد پس اگر سه روز اول خون دید و سه روز ندید و سه
روز بعد دید و بکلی قطع شد مجموع این نه روز محکوم بحیض است **مقدمه ثالثه**
اول سن حیض نه سال تمام است و آخر آن پنجاه سال است در غیر هاشمی نژاد و لکن در
هاشمی نژاد تا شصت سال هم امکان این خون هست پس دختر یکه کمتر از نه سال دارد و زنی
که زیادتر از پنجاه سال دارد محکوم بحیض نیست شرعاً اگرچه با خواص و علائم حیض باشد
و مراد از هاشمیه زنی است که از طرف پدر از آل هاشم باشد و در الحاق کسیکه مادر

بلا واسطه اش هاشمیه است وجهی است قوی و ما بین آخر حیض اول و اول حیض
دویم باید ده روز طهر واقع شود و این مقدار اول طهر است و این ده روز با
استحاضه هم جمع میشود پس جمع میان این مقدمه و مقدمه دویم نتیجه میدهد عدم
امکان را اگرچه مقدمه اول هم نباشد که بعد از ده روز از قطع شدن حیض اول
پیدا شود و سه روز متصل مستمر نشود و از ده روز تجاوز نکند محکوم بحیض
اگرچه علامات حیض را هم نداشته باشد و لکن بعد از اینکه پنجاه و نه سال تمام دارد
نه اینکه در مورد شک در نه سالگی این خون را اگر بعلامات حیض است علامت بلوغ
قرار دهیم یا دلیل دیگر بر اینکه سن این زن کمتر از پنجاه سال است نزاد است کمتر است
از شصت سال یا اینکه در هاشمیه بودن او شک داشته باشیم بخونی که علامات
حیض دارد پس از شصت سال حکم کنیم که هاشمیه است و مراد از امکان امکان وقوع
است یعنی از فرض وقوع او بر حسب قواعد شرعیه محال لازم نماید یا مراد احتمال
است یعنی نظر بقواعد شرعیه احتمال حیض بودن آن برود نه امکان ذاتی که در مسائل
میفرماید **مقصد رابعه** اینکه اگر اول خونی است که از زن بعد از بلوغ پیدا
میشود و همچنین است خون دویم و همچنین هر گاه مدتی بطور اتصال خون از او
خارج میشده و مرض او قطع شده و یکماه خون از او خارج نشده و این خون اول
است یا دویم که از او خارج شده مبتدئه است هر گاه چندین بار از او خون خارج
شده لکن عادت برای او مستقر نشده و در هر بار یکوقت بوده و در هر بار چند

یعنی اگر خونی ببیند

دور بوده است آنرا مضطربه میگویند و هرگاه قبل از این عادت معینه داشته
باشد لکن فراموش کرده است آنرا ناسیه میگویند پس اگر عدد را فراموش کرده
ناسیة العدد است و اگر وقت را فراموش کرده است ناسیة الوقت و **قسم**
چهارم اینست که بحسب وقت و عدد عادتش معلوم بوده باشد و قسم پنجم
اینکه بحسب وقت عادت او معلوم است لکن بحسب عدد معلوم نیست مثل
اینکه یکماه از اول تا پنجم خون دیده است و یکماه از دویم ماه تا هشتم خون دیده
و یکماه از چهارم ماه خون تا دوازدهم پس وقت او معین است که سوم و چهارم و
پنجم ماه است اما عدد آن معلوم نیست و در این فرض میشود که عدد را نساء سر
حیض را معیار قرار بدهد و بگوید عدد حیض او چهار روز است **قسم ششم**
اینکه عدد ایام خون معلوم باشد اما وقت آن معلوم نباشد و معین میشود
عادت به دو مرتبه عقب هم پس مرتبه سوم محکوم بحکم عادت است پس اقل حیض
که برای زن معین است سیزده روز است که آنرا ماه حیضی میگویند و معیار در
استقرار وقت عادت در دو ماه عقب هم ماه حقیقی است نه ماه حیضی ولی استقرار
عدد ایام بهر کدام از ماه حیضی و ماه حقیقی ممکن است پس این مقدمات که معلوم
شد شروع میشود بمقاصد مقصد اول هرگاه بعد از انقضاء ده روز کامل
از تمام شدن حیض سابق برای زن خونی دید یا اینکه مبتدئه است و خون ببیند اگر
علامات خون حیض دارد دست از عبادت بر دارد چه بحسب فرض اول ایام

عادت او باشد یا نه باشد پس اگر قبل از اینکه سه روز مستمر تمام شود در یکساعت
یا کمتر یا بیشتر خون مرئی بود بکلی قطع شد که با انگشت و پنبه هم خون حتی به بوی
خارج نشود این خون محکوم بحیض نیست اگرچه ایام عادت او باشد و اگرچه بعد از آن
هم خارج شود و هرگاه تا سه روز مستمر متصل تمام شد محکوم بحیض است مطلقا
و اگر بعد از تمام شدن سه روز مذکور دو روز یا سه روز خون نه بیند و بکلی پاک
شود بعد از چند روز خون دیده و در تمام شدن ده روز هم خون با و تمام شد در
تمام این ایام حکم حیض بر او جاری است حتی آن چند روزیکه بکلی پاک بوده است
و همچنین اگر بطور استمرار تا ده روز خون دیده و روز دهم قطع شد تمام آن محکوم
بحیض است و وجود علامت خون حیض هم لازم نیست بلی وجود علامت برای حکم
بحیض است در اول دیدن خون آنهم در غیر عادت و دیگر حکم بحیض در صورت اتصال
در سه روز و در زیاده نبودن از ده روز و حکم حیض نبودن در صورت اینکه در
کمتر از سه روز قطع شود اگرچه در یکساعت باشد فرقی میانه صاحب عادت و غیر
آن نیست **مقصد** و هرگاه صاحب عادت وقتیه و عددیه یا خصوص صاحب
عادت وقتیه در وقت حیض خود یا یکروز زیاد و دو روز کمتر از وقت خود خون بیند
فوراً حکم بحیض کند و ترک عبادت کند اگرچه علامت حیض را نداشته باشد
بلی اگر سه روز قبل از ایام عادت خود خون ببیند در حکم مشتبه است که اگر
علامت حیض دارد خون او محکوم بحیض است و الا فلا پس میگوئیم هر شخص که در

ایام عادت خود یا دو روز قبل بر آن خون دیده و محکوم شده بر اینکه حیض است
اگر در سه روز استمرار و اتصال بهم رسانید خون او حکم حیض دارد اگرچه علامت
حیض باشد و اگرچه بعد از آن خون ببیند بلی مگر آن خون که بعد ببیند حیض
تازه باشد و اما اگر وقت حیض تمام شده که روز یا دو روز بعد از آن خون دید
مشهور اینست مسامحه تا دو روز قبل از حیض جاری بود در این هم جاری است
لکن نظر باخبار مشکل است پس اگر علامت حیض دارد حیض قرار دهد والا فلا
یعنی حکم مستحاضه دارد مقصد سوم ذکر شد که هر گاه خونی که محکوم بود بحیض در
روز دهم قطع شد تمام آن محکوم بحیض است مطلقا در تمام اقسام حیض علی الاقوی
و اگر قطع نشد و مستمر ماند پس اگر مبتدئه هست یا مضطربة العدد هست رجوع
کند بتمیز پس در اینصورت ممکن است که آن ده روز اول که از روی قاعده امکان
حیض قرار داده بوده است حال معلوم شود که حیض نبوده و از روز پنجم بوده
یا از روز دهم شروع بحیض آن شده بواسطه اینکه علامت حیض در خون آخر است
نه در اول یا اینکه خون آخر شبیه تر است بحیض یعنی در ده اول زرد بوده و
در ده دوم قرمز بوده است و اگر تمیز ندارد یعنی اینکه خون تمام این ایام زرد است
یا خون تمام این ایام سیاه است یا آنکه خونی که علامت حیض دارد از سه روز کمتر
است رجوع کند بمادر و خواهر و عمه و خاله خود یا اولاد عمه و خاله و ایام
عادت آنها را در حق خود جاری بداند پس اگر تمام آنها از بلد غیبت دارند یکی از

از آنها هم کافی است تا جمیع مجال دیگران علی الاقوی و اگر هیچکدام نیستند تا
عالم با اختلاف میان آنها حاصل نماید رجوع بتخییر میان روایات کند و در اخبار
روایات اختلاف است بعضی مخیر میان سه روز و ده روز فرموده یعنی بتمام سه
روز قرار دهد یا همه ماه را هفت روز قرار دهد در بعض اخبار شش روز هم
فرموده استاد مرحوم جمع مقرون بتحقیق میان این اخبار میفرمودند و آن اینست
که تخییر میانه سه روز و ده روز در مقام بیان منتهی الیه است از حیث کم و زیاد
مثل اینکه فرموده باشد مخیر است میانه اعداد دیگر از سه روز باشد تا ده
روز هر کدام بخواهد پس با اخبار شش روز و هفت روز و غیرها جمع میشود
و اما اگر صاحب عادت [illegible] رجوع بعادت خود نماید و در باقی احکام
را جاری نماید لکن اگر بعد از تمام شدن عادت تا تمام شدن ده روز چند روز
صفت حیض داشته باشد و در خصوص ایام حیض صفت را نداشته باشد احوط
جمع است و اما اگر صاحب عادت وقتیه محضه است حیض خود را در همان وقت
قرار دهد و در تکمیل عدد رجوع کند بصفت حیض بشرط اینکه متصل
باشد بهمان ایام که وقت اوست و اگر تمیز یعنی تا صفت نباشد رجوع نماید در
تکمیل عدد آن با قارب خود و الا بعدد از سه روز تا ده روز هم جمع میان قطع حیض
و عمل استحاضه و میان تروک حائض نماید **مقصد چهارم** ناسیة الوقت و
العدد که بکلی وقت را و عدد را فراموش کرده است اگر خون از تجاوز از ده نکند

تمام آن حیض است و اگر بخواهد از کند رجوع بتمیز نماید و اگر ممکن نشود رجوع بروایات
نماید و اگر وقت را فی الجمله میداند هر گاه روز اول است دو روز دیگر اضافه کند و
اگر بداند وسط است یک روز از پیش اضافه کند و یک روز از بعد و اگر بداند آخر
است دو روز از اول را اضافه کند و در باقی دیگر تا ده روز دیگر هر قدر احتمال
حیض میدهد جمع میان تروک حائض و افعال مستحاضه نماید و هر قدر از
ده روز را احتمال نمیدهد که حیض باشد مثل اینکه میداند یقیناً از هفت
روز بالاتر نبوده است آنرا استحاضه قرار دهد و اما اگر در اول ماه میداند
که حیض بوده و لکن نمیداند اول آن بوده است یا آخر یا وسط همان یک روز یقین
بحیض بوده است دو روز دیگر بعد از آنرا حیض قرار میدهد و در هر قدر دیگر
که احتمال حیض میدهد احتیاط نماید بطریق مذکور **تنبیه** بعض امور
لازم است اول اگر زنی سه روز مستمر خون دید و دو روز ندید و بعد یک روز دید
و چند روز به همین طور شد آیا عادت این زن شش روز است یا چهار روز است
ولی اقوی شش روز است دوم اگر قطع خون شد بحسب ظاهر در بعض ایام
حیض نکرد و غسل کرد و نماز خواند و قصد قربت از او صادر شد از روی
غفلت یا رجاء و بعد معلوم شد که حائض بوده عیب ندارد ولی اگر بطور
تردید و تزلزل نماز کرد باطل است اگرچه واقعاً حائض نبوده باشد سوم
اگر کسی پیش از عادت و بعد از عادت و تمام عادت را خون دید و پیش

ولیس نماذن علامة حیض را دارا باشد و مجموع زیاده از ده روز باشد
لکن اگر پیش از عادت ضمیمه عادت کند مجموع آن بقدری ده روز زیاد
تر نیست در اینجا مشهور اینست که عادت را حیض قرار دهند و دو طرف را
استحاضه لکن مرحوم استاد یعنی سید المجتهدین آیة الله حاجی میرزا محمد
محمد حسن شیرازی گویا نظرشان اینکه اگر قبل از عادت بضمیمه عادت از ده
روز زیاد تر نیست و علامة حیض هم (داخل فرموده) جمع میان قاعده امکان و دلیل علامات
حیض و دلیل متابعت عادت نمایند و همه را حیض قرار دهند لکن نظر باجماعات
منقوله و بعض اخبار مخصوصه خصوصاً مرسله طویله که اکثر فقهاء در احکام
حیض و استحاضه اعتماد بر آن فرموده اند که صریح است به اینکه باید اکتفا
کند در حیض بایام عادت پس آن قول مشهور اقوی است چهارم
اگر صاحب تمیز کمتر از سه روز است و لکن محض تجاوز از ده روز بنا گذارد ده روز رجوع
با قارب یا روایات قوی اینست که آن دو روز را ضمیمه آن نماید که حیض قرار داده عمل
کرده مهما امکن از تمیز تخلف نکرده باشد پنجم عادت مرکبه (در وقت و عدد) مثل اینکه یکماه در
اول ماه و در آخر ماه خون دیده و در ماه دوم هم همین قسم باد در عدد مثلا در
یکماه چهار روز خون دیده و یکماه پنج روز و باز در ماه سوم چهار روز خون
خون دیده و در ماه پنجم پنج روز و ممکن است دو ماه عقب هم چهار روز در اول
ان واقع شود و دو ماه عقب هم پنج روز و بر حسب مکان هم ممکن است مثل

[illegible]

اینکه هر ماه توقف در بغداد کرده خون وی ده روز بوده و هر ماه در نجف اشرف
توقف داشته است پنج روز خون می دیده و همچنین بر حسب فصل مثل آنکه سه ماه
زمستان پنج روز عادت او شده و سه ماه بهار ده روز ولی ظاهر عدم اعتبار است
اگرچه بعید نیست که اگر مکرر واقع شود بجهت آنکه خلق او شود معرف ایام قرء که در
اخبار است برای او صادق باشد پس هر گاه نوبت را فراموش کند بنا بر مقدار کمتر گذارد
و در باب الاستظهار تا مقدار زاید جمع میانه عمل انقطاع حیض و عمل استحاضه نماید
ششم اگر متحیّره علائم حیض را نداشته باشد و عدد را بخاطر داشته باشد مخیّر است
در قرار دادن اول ماه یا وسط ماه یا آخر ماه و اولی قرار دادن در اول ماه است
و شوهر و مالک نمیتوانند مانع بشوند این در صورتی است که عدد مذکور در تمام
ماه مردد باشد اگر در بعض آن باشد پس عدد مذکور یا بقدر نصف آن است
که مردد در آنست یا کمتر از نصف آنست یا زیاده بر نصف آنست مثال اول اینکه عادت
پنج روز مردد در ده روز اول است مثال دوم چهار روز مردد در ده روز اول است در
این دو فرض هم مخیّر است اما در سوم که شش روز مردد در ده روز اول است روز
پنجم و ششم یقین بحیض است که آن دو روز را معیّنا حیض قرار دهد و در باقی نسبت بسابق
ولاحق مخیّر است هفتم اخبار رجوع بنمونه اقارب دلالت دارد بر اینکه اینها اماره
بر تعیین حیض هستند پس حکومت دارند بر تمام احکام حیض و استحاضه حمل بر اینها
میشود لکن از روایات هم همین طور است در تعیین تمام احکام یا ظاهر اینست که اهم

حکومت دارد نه مکرر در استقرار عادت که بر بکر و اختیار یکی از روایتها معنی بدارد
و روزه بر بدترین حالات یعنی شوهر در تمام ماه اجتناب از وطی نماید و ممنوع از مسجد
و قرائة سور العزائم باشد و برای هر نماز غسل نماید و تمام ماه رمضان را روزه بگیرد
و قضای بیست یک روز را بگیرد مجتهد احتیاط غیر لازم و مستلزم حرج است و هر که
بخواهد اجمالا احکام اقسام حائض را بداند رجوع به جدول نماید **فصل**
ششم در استحاضه است و در آن چند بحث است اول علامات استحاضه گذشت که
عکس حیض است و آن بر سه قسم است قلیله و آن در وقتی است که پنبه را ملوث نماید دوم
متوسطه و آن در وقتی است که نفوذ نماید در عمق پنبه و کثیره و آن وقتی است که
نفوذ در پنبه تجاوز نماید و به اقوی این بسند و اقوی این است که بعد از علم به نبودن
حیض اگر چه از علامات عادت و قاعده امکان و علائم شرعیه باشد و نبودن نفاس
اصل این است که خونی که خارج میشود از زنها محکوم باستحاضه است خصوصا با علم
این که مرد دمیتا خون زخم و دمل و میانه استحاضه باشد علی الاقوی الی اگر مردد
باشد میانه و خون بکارت علامت تشخیص آن گذشت دویم در احکام مشترکه بین
اقسام استحاضه و آن چند حکم است اول عدم تحدید آن است به سن پس غیر بالغه و یائسه
هم مستحاضه میشوند و هم نبودن حد برای اقل و اکثر آن در زمان پس یک دقیقه ممکن
است و ما دام العمر هم ممکن است باستثنای ایام حیض پس از این معلوم شد که فصل
با قل طهر هم شرط نیست میان آن با حیض و میان دو استحاضه سوم خون استحاضه

فصل ششم در استحاضه است

جدول صفحه بعد است

اذا جاوزت [illegible] بیدیل در احکام حیض عبب [illegible] دردو اقوی در روایات تمیز بیان هر کدام [illegible] در زیاده ده روز است و تمیز زیاده از ده روز بحکم عدم است و سه روز اول در حیض باید متوالی الایام و مستمر الساعات باشد حتی در ایام عادت حره لاحقر علی

بیاض	رجوع بتمیز	رجوع باقارب	تخییر در روایات	ترک عبادت بدیدن خون	انتظار تا سه روز	قطع در روز دهم	تجاوز از ده روز
وقتیه عادیه	ممنوع مطلقا	ممنوع	ممنوع	لازم لکن با فرض تخلف زیاد از دو روز حکم تمام او ساقط [illegible] حکم [illegible]	ممنوع	جمیعا حیض	المم عادت حیض اگر چه تمیز در غیر آن باشد و مجموع تمیز و عادت از ده نگذرد
وقتیه مضطربه العدد	بعد از سه روز لازم	با فقد تمیز لازم	با فقد تمیز و اقارب لازم	لازم حتی با تخلف در سه روز	ممنوع	جمیعا حیض با عادت احتیاطا [illegible] سه روز	سه روز حیض و بعد احتیاطا از آن تمیز و با فقد تمیز [illegible]
وقتیه ناسیه العدد	بعد از سه روز لازم	مشکل است	لازم با فقد تمیز	لازم حتی با تخلف [illegible]	ممنوع	جمیعا حیض احتیاطا [illegible] سه روز	مثل فوق
مبتدئه	لازم	لازم با فقد تمیز	لازم با فقد تمیز و اقارب	ممنوع مگر با تمیز	لازم با فقد تمیز	جمیعا حیض	رجوع بتمیز پس اقارب پس روایات
مضطربة الوقت و العدد	لازم	لازم با فقد تمیز	لازم با فقد تمیز و اقارب	ممنوع مگر با تمیز	لازم با فقد تمیز	جمیعا حیض	رجوع بتمیز پس اقارب پس روایات
ناسیة الوقت و العدد	لازم	مشکل است	لازم با فقد تمیز	ممنوع مگر با تمیز	لازم با فقد تمیز	جمیعا حیض	رجوع بتمیز پس روایات
عددیه مضطربه الوقت	لازم برای تعیین وقت	ممنوع	ممنوع	ممنوع مگر با تمیز	لازم با فقد تمیز	جمیعا حیض	قرار دادن ایام عادت را در اول تمیز و با فقد تمیز تخییر در اوقات
عددیه ناسیه الوقت	لازم برای تعیین وقت	ممنوع	ممنوع	ممنوع مگر با تمیز	لازم با فقد تمیز	جمیعا حیض	مثل فوق

مطلقاً بعد از بیرون آمدن اگر چه به پنبه و انگشت باشد حدث است ولی اگر با
خود خارج شود لکن در فضای فرج بماند بیرون نیاید معلوم نیست که حدث باشد
چهارم خون استحاضه مطلقاً قبل از بلوغ هم حکم خود را دارد ولی بعد از بلوغ
باید مستحاضه در صورت وجوب غسل غسل نماید پنجم در عدم عفو کمتر از درهم
همه اقسام شریکند ششم واجب است معلوم کردن حال استحاضه قبل از نماز
بدون استعلام آن نماز بجا بیاورد یا اگر بقصد رجاء باشد و معلوم شود مطابقت آن
با واقع صحیح است و همچنین اگر فراموش نماید و همچنین اگر ممکن نشود بنا را بر حالت
سابقه بگذارد اگر معلوم باشد هفتم تغییر دادن پنبه ملوث و لته ملوث روی
آن را قبل از نماز و تطهیر کردن آن علی الاشهر الاحوط و همچنین تطهیر ظاهر
فرج که در وقتی که روی دو پا می‌نشیند نمایان شود هشتم تجدید وضو برای هر
نماز واجبی و استحبابی علی الاحوط و در سجده سهو که بلافاصله بجا بیاورد و قضاء
اجزاء فراموش شده و نماز احتیاطی در شک در رکعات قطعاً تجدید وضو لازم
نیست ولی شکی نیست در اینکه اعاده نماز احتیاط و برای ادراک جماعت حکم
نماز دیگر دارد نهم حفظ مستحاضه از خروج خون به محکم بستن فرج را با پارچه و
پنبه در زیر آن بلکه مملو کردن فرج خود را به پنبه دهم اعاده نماز در صورت سیلان
دم و ترک تغییر پنبه و لته روی آن علی الاحوط و ترک تحفظ از بیرون آمدن خون
علی الاحوط و الاقوی یازدهم حرمت مس کتابت قرآن دوازدهم جواز وطی آن

وجواز لبث و توقف برای ان در مساجد حتی کعبه و قرائه سور عزائم اگرچه احوط
در صورت عدم غسل الحاق است بحایض دوازدهم باید وضو و غسل در هر
مورد دیگر واجب است بلا فاصله طویله با نماز بوده باشد عرفا **بحث سوم**
در مقابله غسل واجب نیست فقط وضو واجب است و واجب است برای متوسطه
در شبانروز یکغسل چنانچه قبل از صبح حادث شده باشد برای نماز صبح غسل
نماید و وضو هم بکند و احوط و افضل تقدیم وضوء است بر غسل واما اگر
بعد از نماز صبح حادث شود یا غسل واجب است اگرچه جمعی از اعاظم مجتهدین
فتوی بر عدم وجوب داده اند لکن تحقیق حق موقوف است بر مقدمه و ان اینست که در
استحاضه متوسطه چهار احتمال بلکه چهار قول است اول اینکه استحاضه متوسطه
حدث اکبر است مطلقا و در تمام شبانروز یکغسل کافی است برای او مثل اینکه در
کثیره برای نماز ظهر و عصر یکغسل کافی است پس اگر بعد از نماز صبح عارض شود قبل
از ظهر باید غسل نماید و اگر بعد از ان عارض شود برای مغرب غسل نماید بلکه
بعید نیست که در صورت فصل مابین ظهرین اگر بعد از ظهر عارض شود برای عصر
واجب شود و اینکه خصوص صبح را در اخبار و فتاوی ذکر نموده اند بعنوان
مورد غالب است که استحاضه مستمره در شبانروز داشته باشد و چون نماز صبح
اول نمازها است پس کسیکه در تمام شبانروز استحاضه متوسطه داشته باشد
باید غسل را قبل از نماز صبح بجا بیاورد نه برای کسیکه در بعض از روز استحاضه

بحث سوم در متوسطه

تحقیق لطیفی است در استحاضه متوسطه

داشته باشد این مسئله نظیر مسئله کثیره است که برای نماز ظهرین یک غسل فرموده
اند و برای عشائین هم یکی و برای صبح هم یکی و معلوم است که نظیره مورد غالب
دارد که تمام روز استحاضه کثیره داشته باشد پس باید توهم کرد که اگر در موقع
عشائین قطع شود باز هم سه غسل واجب باشد احتمال دوم اینکه هر وقت حادث شود
فقط برای صبح حدث اکبر است مثلا اگر ظهر حادث شود و شب قطع شود یا مستمر نماند
تا شب یا شب حادث شود و قبل از صبح قطع شود برای نماز صبح باید غسل نماید و
برای سایر نمازها واجب نیست چنانچه شهید اول ره در بیان فرموده که استحاضه
متوسطه بالنسبه بنمازهای دیگر غیر از نماز صبح حدث اصغر است و بعبیر دیگر برای
این قول این است که غسل استحاضه متوسطه برای نماز صبح شرط است زیرا که وجوب
نفسی در این موارد معنی ندارد و این هم دو قسم تصویر دارد یکی اینکه همان نماز صبح
اول بعد از عروض استحاضه قبل از غسل مشروط بغسل است که اگر یکبار دو غسل
نکرده باشد نماز صبح دیگر غسل نمیخواهد دوم اینکه اگر خون قطع شود و برای
نماز صبح اول غسل نکرد برای قضای آن یا نماز صبح روز دیگر غسل کند والاصح
دیگر یا قضای آن محتمل است که در قضا لازم نباشد احتمال سوم اینکه استحاضه
متوسطه که در صبح حادث شود حدث اکبر است مطلقا یعنی اگر بین الطلوعین حادث
شود اگرچه بعد از آن تا صبح باشد یا نماز صبح را هیچ بجا نیاورد یا اینکه شب آن صبح
حادث شود مستمر بماند تا صبح یا مستمر نماند و همین قدر در شب باشد پس اگر

برای نمازهای بعد هم در اصح است

بعد از طلوع آفتاب تا غروب مستمر باشد یا استمرار و تا شب پیدا نکند حدث صغر
است و این قول منسوب است بفخر المحققین د احتمال چهارم اینکه نماز صبح مشروط
نیز است از برای استحاضه که در صبح حادث شود یا مستمر بصبح بماند پس ثمره
این ظاهر میشود که اگر بعد از نماز صبح قبل از طلوع آفتاب متوسطه عارض
شود برای نماز صبح فردا غسل واجب است اگر چه قبل از مغرب قطع شود و اگر در
صبح روز بعد ... یا آنکه صبح دیگر لکن اقوی از فتاوی این اقوال قول اول است
تذنیب برای قطع استحاضه متوسطه و حاصل شدن برء از آن اگر خون بعد
از غسل که مقرر است حادث شود غسل لازم است یا نه بنا بر احتمال اول که ترجیح
دادیم واجب است اگر چه بعد از غسل ... خون به بیند و بنا بر احتمال دوم اگر بعد
از غسل خون به بیند برای صبح فردا واجب است و بنا بر احتمال سوم اگر بعد از غسل
صبح خون به بیند برای نمازهای بعد واجب است و بنا بر احتمال چهارم خون در صبح
بعد از غسل در صبح برای نماز صبح که بعد از آن است واجب است ج چهارم در کثیره علاوه
بر وضو برای هر نماز و علاوه بر امور واجبه در متوسطه یک غسل واجب است برای نماز
ظهرین و یک غسل برای عشائین و جمع میان ظهرین و عشائین بیک غسل مبنی بر رخصت است
نه عزیمت پس میتواند برای هر نمازی غسل کند ولی در نافله اشکال است و اگر فاصله
میان غسل و نماز بشود واجب است غسل و همچنین اگر عارض شود کثیره بعد از ظهر
یا بعد از مغرب واجب است غسل اگر چه حادث شود قبل از وقت نماز و در

وقت نماز قطع شود اگرچه نمونه باشد علی الاقوی بعضی فرموده‌اند مناط در کثیره و
متوسطه اینست که در شبانه روز یکساعت در هر وقت چه وقت نماز باشد چه غیر
از آن وصف کثرت پیدا کند کفایت میکند برای وجوب سه غسل اگرچه بعد از
آن متوسطه شود یا قلیله بلی بشرط اینکه برء پیدا نکند والا یک غسل کافی است پس
بنابر این مبدل شدن کثیره به متوسطه و قلیله فائده ندارد بخلاف عکس و همچنین
اگر یکساعت وصف متوسطه عارض شود کفایت میکند یک غسل و این قول در
متوسطه صحیح است و در کثیره صحیح نیست و قول دیگر مقابل این قول اینست که باید
در وقت نماز کثیره باشد پس اگر میان طلوع آفتاب و ظهر خون کثیره ببیند و در
حال ظهر متوسطه شود حکم متوسطه دارد و این قول هم صحیح نیست که بعد از غسل
برای کثیره اگر مبدل شد بغیر آن حکم آن جاری است و همچنین بعکس پس اگر
قلیله قبل از نماز صبح مبدل شود بمتوسطه یا کثیره و همچنان متوسطه مبدل
شود بکثیره قبل از نمازهای چهارگانه دیگر غسل واجب است و همچنین اگر در وسط
نماز عارض شود باطل میشود پس باید غسل نموده نماز بجا بیاورد اگرچه در ضیق وقت
که بتواند ادراک یکرکعت نماز از وقت را با تیمم و وضو بکند بگیرد و تیمم بلی اگر بعد
غسل برای متوسطه کثیره عارض شود قبل از نماز صبح همان غسل برای متوسطه
کافی است بحث ششم غسل برای صبح و سایر نوافل لازم نیست بلکه غسل برای
نمازهای واجبی کافی است مگر بعد از غسل مغرب و عشا خون دیده باشد و برء

حاصل شده باشد واقوی شستن وپنبه وخرقه است برای هر نماز در تمام اوقات
واما در جمع میان طواف ودو رکعت آن احوط عدم اکتفاء بغسل واحد است فرع
در نجات العباد فرموده است که گاهی پنج غسل برای کثیره واجب میشود وآن در وقتی
است که صبح خون ببیند وقطع شود وظهر ببیند وقطع شود وعصر ببیند
وقطع شود وهمین قسم در مغرب وعشا واین خوب بنظر نمیرسد چه اگر مراد
حدوث آن بعد از صبح غسل واجب نیست مضمون عبارت نجات العباد
وهرگاه کسی ایراد کند که حدوث خون اگرچه استحاضه جدیده باشد با استمرار
آن فرق ندارد چه اگر در اخبار فرموده مطلقا برای دو نماز یکغسل کافی است
جواب اینست که این اخبار منزل است بر موارد غالبه که خون مستمر است وبر
نمای جدید غسل هم حاصل نشود وگذشت اینکه بعد از برء هم غسل واجب است
با گذشت اینکه در متوسطه هم اقوی اینست که حدوث آن قبل از ظهر یا عشا
موجب غسل است در برء هم در بعض موارد فرع جواز نماز قضا برای مستحاضه
خالی از وجه نیست بلی در کثیره اگر در یک مجلس نماز چند روز نماید یا برای هر
ظهر وعصر یکغسل نماید ومغرب وعشاء یکی وصبح یکی یا آنکه ملاحظه وقت
کند یعنی از ظهر تا مغرب بیک غسل اکتفا کند لکن احتیاط در ترک قضا است تا نشود
بلی اگر ظن بمرگ نماید اکتفا قوی اینست که برای هر نماز یکغسل کند چه اگر اخبار جمع
میان دو نماز در موارد اداء است وهم چنین است در مطلق نمازهای آیات

نقل عبارت نجات العباد

علی الاقوی چه متعدد باشند وچه با یومیه جمع شود پس برای او غسل دیگر واجب
نیست اگر متصل باشد بحث هفتم صحت روزه موقوف است بر غسلهای نهاری
واحوط تقدیم است آن غسل صبح است بر صبح اما غسل مغرب وعشا اگر ترک شود
برای روز قبل مضر نیست بلی در صورت ترک غسل تا صبح روز بعد مضر است و در
استحاضه متوسطه معلوم نیست که ترک غسل مفسد باشد وقدر معلوم از اجماع غسلهای
کثیره است و اما کفاره افطار روزه بسبب حدث بودن منشا کفاره بر قیاس جنابت
عمدی است لکن چون اقوی اینست که وجوب غسل من باب تعبد است و در صحیح علی
بن مهزیار وغیر آن ذکر شده است اقوی عدم وجوب است اگرچه احوط است فصل
هفتم در نفاس است و در آن چند بحث است اول معنی نفاس خونی است که خارج
باشد با طفل یا بعد از خروج آن یا قطعه از آن اگرچه سقط باشد که مضغه یا علقه باشد
در صورتیکه مبدء خلقت آدمی بودن آن باشد بموجب آن اهل عرف است و در مورد شک
قول چهار نفر قابله عادل حجت است بلکه یک نفر از آنها در غیر مورد مرافعه کافی است
والا حکم نفاس ندارد واکثر آن ده روز است واز برای اقل آن حدی نیست و باید فاصله
میان آن وحیض اقل طهر که ده روز کامل است بوده باشد **فرع** هرگاه شک در اصل
ولادت باشد یا شک در بیرون آمدن خون باشد با علم بولادت محکوم بنفاس نیست
وفحص واجب نیست **فرع** اصل اینست که هر خونی که خارج شود بعد از ولادت
یا مقارن آن نفاس باشد نه حیض ونه استحاضه ونه قروح ونه جروح تا علم بوجود

در نفاس

جرح حتی با علم بخروج خون از ان قبل از ولادت یا که بعد از ولادت احتمال
مقداری از ان زمان که خارج شده نفاس بوده است در صورت علم بر خلاف این بحث
دوم هرگاه مابین خون نفاس و خون دیگر ده روز فاصله بطهر باشد چه قبل از نفا
چه بعد از نفاس و حیض بودن ان ممکن باشد حیض است مثال اول اینکه ده روز
قبل از ولادت خون سابق قطع شود مثال دوم اینکه بعد از قطع خون نفاس ده رو
کامل بگذرد و سه روز متصل خون ببیند ان خون از حیثیت اینکه از سه روز
و کمتر از سه روز نبودن و بیشتر از ده روز نبودن ممکن الحیض باشد اگرچه در ایام عادت
هم نباشد صفات حیض را هم نداشته باشد حیض است و در صورت مقارنه با
عادت و وصف بطریق اولی حیض است و در حکم اول است اینکه تمام سیزده روز قبل
از ولادت خون ببیند پس سه روز اول حیض است زیرا که اگر زیاده از سه روز را
حیض قرار دهند اقل طهر فاصله نشده است و این مطابق است با مشهور و لیکن ممکن
است شرعا مابین نفاس و حیض مقدم بر نفاس اقل طهر که باشد این در وقتی است
که در اول ولادت خون ببیند و اگر خون نبیند تا دهم ولادت نفاسی در این فرض
نیست بلکه رجوع باحکام سابقه حیض و استحاضه باید کرد و ایضا بنا بر این است
که حیض با حمل جمع شود و الا جمیعا استحاضه است و هرگاه بعد از ولادت مستمرا
تا ده روز خون دید و قطع شد جمیعا نفاس است اگرچه با وقت عادت حیض جمع
شود و علامت انرا هم داشته باشد و هرگاه زیاده از ده روز شد در تعیین عا

رجوع بعد ایام حیض نماید و زیادی آنرا تا اقل طهر که ده روز است استحاضه
قرار دهد و در صورت جمع با اوقات حیض و علامات آن و ثانیه اگر ممکن است حیض
قرار دهد خصوصاً با اجتماع وقت عادت حیض و وصف آن و اگر عادت نداشته
باشد زاید از ده روز را استحاضه قرار دهد لکن احوط در صاحب عاده در
متجاوز از آن تا هیجده روز و در غیر صاحب عادت از یازده هم وضع حمل با هیجده جمع
میانه نفاس و استحاضه است و از اینکه ذکر شد که حیض قبل از نفاس ممکن است
ده روز با نقاس فاصله نرسیده لکن معلوم شد که هرگاه سه روز قبل از ولادت
خون ببیند و مستمر شد تا ده روز بعد از آن و روز دهم قطع شد سه روز قبل
حیض است و آن ده روز نفاس است لکن با رعایت احتیاط در سه روز بحث سوم خون
نفاس بعد از ولادت است و اتصال شرط نیست محل (؟) اینست که اگر از ده روز
استمرار خون تجاوز کرد در صاحب عادت وقتیه عددیه از اول ولادت تا آخر
عادت هر روز خون ببیند نفاس است و پاکی میان دو خون هم نفاس است و اما
پاکی میانه ولادت و میانه خون اول نفاس نیست و در غیر صاحب عادت در تمام اقسام
در ظرف ده روز هر خون که خارج شود و پاکی میان دو خون نفاس است و اگر
از ده روز تجاوز نکرد چه صاحب عادت چه غیر صاحب عادت خون خارج در این ده
روز را نفاس قرار میدهد با پاکی میانه پاکی میان ولادت و خون اول است
هست هیچ نفاس ندارد مثلا بعد از ولادت سه روز نما خون دیده و عادتش

هم همان سه روز است و بعد از آن دو روز دیگر هم گذشت و خون ندید بعد از آن
خون دید اگر روز دهم قطع شد این پنج روز نفاس است اگر تجاوز کرد نفاس همان
و آنکه که گفتیم دو روز هم گذشت برای اینکه تا آخر به دو روز از عادت متخیّر نیست
و در غیر صاحب عادت اگر تا ده روز خون ندید بعد از آن خون دید نفاس نیست و
اگر همان روز دهم دید همان یک روز نفاس است اگر روز اول ولادت خون دید و
دیگر خون ندید تا دهم قطع شد در تمام اقسام از صاحب عادت و غیر آنها جمیع ده
روز نفاس است بلی صاحب عادت عددیه محض اگر در ده روز اول از روز دیدن
خون تا عدد عادت تمام شود همه را خون دید باید در ما بعد عدد مذکوره پاکی فاصله
شد همه نفاس قرار دهد در صورت تجاوز خون از روز دهم ولادت و در صورت
عدم تجاوز جمیع آن ایام را هم نفاس قرار دهد بحث چهارم مناط در اکثر نفاس
که ده روز است ساعت فراغ شدن از تمام ولادت است نه ساعت شروع پس بیست
روز هم ممکن است اگر دو طفل بفاصله خارج شود یا این طفل دو سه قطعه شود
پس اگر طفل دوم ده روز بعد از طفل اول خارج شود و عقب خروج آن پاکی تا
ده روز طول بکشد تا روز دیگر خون ببیند در حکم طهر است چون اکثر ایام
نفاس اول گذشته نفاس دوم مانده است و اگر ده روز گذشت آن پاکی نظر به نفاس
اول در حکم طهر است لکن نظر به نفاس دوم در حکم نفاس است و اگر فاصله ما بین
دو ولادت اکثر از ده روز باشد مصادف با ایام حیض شود و خصوصاً عادت

حیض را داشته باشد یا حیض است یا نفاس است بنابر مشهور حیض نیست و
نفاس است اما بنابر اینکه فاصله شدن اقل طهر را شرط ندانستیم حیض است بنابر
قاعدهٔ امکان و حکم عادت پس اگر علامهٔ حیض را هم نداشته باشد و عادت هم نباشد
حیض است بلی اگر ممکن نباشد مثل اینکه سه روز مستمر باشد بعد از پنجم نفاس دیده
ایام استظهار و ندارد لزوم محض در صورت قطع ظاهری و در تمام احکام حیض
حکم حیض را دارد باب هفتم حرام است استعمال ظروف طلا و نقره برای خوردن
و آشامیدن و غیر ذلک اما خارج کردن از ظرف حرام نیست و برداشتن از ظرف
برای خوردن بقصد خارج کردن اگر بکند فعل محقق شود و یا یک لقمه بیشتر یا
خارج کردن صادق است یا صادق نیست اصل نگاه داشتن ظرف و نقره بدون
استعمال ظاهراً حرام نیست اگرچه احوط اجتناب از آن است و مرجع در ظرف و
استعمال آن عرف است ولی ظاهر اینست که بادگیر قلیان و غلاف ساعت و غلاف
خنجر و شمشیر از این قبیل نیست و در کفگیر و قاشق برای مجرد بهم زدن قند در
فنجان چاهی احوط اجتناب است و اگر قند را با قاشق برداشته بدهان بگذارد حرام
است اگرچه سوراخ باشد و در ظروف مطلی و مفضض اگر نقره و طلا را بطور روکش بر روی
ظرف کشیده باشند که متعارف است ضرر ندارد و اگر ورق نازک روی تمام آن
قرار داده باشند حرام است و اگر روی بعض آن قرار داده باشد و همچنین
بطور شیره و شکو یعنی یک پارچه از نقره یا یک پارچه از برنج وصل هم نمایند ضرر

ضرر ندارد لکن در وقت آشامیدن دهان را در موضع نقره یا طلای از آن کنار کند
کراهت دارد و اما اشیائی که مرکب از طلا و نقره باشد قطعاً حرام است و
طلای سفید هم حکم طلا دارد و اما زینت قرار دادن بطلا و نقره ضرر
ندارد مگر لباس قرار دادن مرد طلا را یا جزو لباس قرار دادن مثل انگشتر و
دکمه قبا و لباده و پیراهن بلکه زنجیر ساعت در گردن یا سینه ولی زنجیر که فقط
متصل میان ساعت و کلید است ضرر ندارد بلکه اگر حمائل او بجنس سینه یا گردن
باشد ولی توجیب بغل پنهان کرده باشد لباس بر آن صادق نیست و عیب ندارد

کتاب صلاة (کتاب صلاة) و در آن چند مقصد است مقصد اول در مقدمات و آن شش است
اول در شماره نمازهای واجب و مستحب و اوقات نمازهای واجب و نافله‌ها
و در آن چند بحث است بحث اول نماز یا واجب است و یا مستحب است واجب یا
یومیه است و آن عبارت از نمازهای پنجگانه است و نماز جمعه و یا غیر یومیه که عبارت
است از نماز آیات و طواف و نذر و شبه نذر مثل نمازیکه بقسم و عهد واجب میشود
و نماز میت و نماز عیدین و نماز قضای از غیر که بالعرض واجب شود و نماز یومیه
پنجقسم است اول نماز صبح و آن دو رکعت است دوم نماز مغرب و آن سه رکعت است
و سوم و چهارم و پنجم نماز ظهر و عصر و عشا و آن چهار رکعت است برای حاضر
و کسیکه ایمن باشد و دو رکعت است برای مسافر و کسیکه خوف داشته باشد
و نماز جمعه دو رکعت است که قائم مقام ظهر میشود بشرائط و اما نمازهای مستحبه

در عدد نمازها و نافله

پس اهم منقسم است بیومیّه و غیر یومیّه یومیّه نمازهای نافله است و اما غیر یومیّه پس اقسا
آن بشماره نمی آید و نافلهها در غیر جمعه سی و چهار رکعت است هشت رکعت قبل از ظهر
و هشت رکعت قبل از عصر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته بعد از
عشا که یک رکعت حساب میشود و اسم آن وتیره است و دو رکعت نافله صبح و یازده رکعت
نافله شب است که اول هشت رکعت است بعد دو رکعت شفع است و یک رکعت از
وتر و این سه رکعت افضل نمازهای شب است و آداب و مستحبات آن زیاده است
که در جای خود مذکور است پس نماز یومیّه واجبه و مستحبّه پنجاه و یک رکعت است برای
حاضر و اما در سفر هشت رکعت ظهر و هشت رکعت عصر و نماز وتیره ساقط
است علی الاقوی و اما در روز جمعه چهار رکعت اضافه میشود بر شانزده رکعت
نماز ظهر و عصر و اما نماز غفیله از آنهائیست که علاوه بر نوافل یومیّه است و مورد
آن ما بین مغرب و عشا است که در رکعت اول آن بعد از حمد این آیه مستحب است
وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ
وَكَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت دوم بعد از حمد این آیه را بخواند وَعِنْدَهُ
مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا
يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و احتیاط
بعض از مجتهدین در ترک آن و قرار دادن غفیله را یکی از دو نماز نافله مغرب

حجتی ندارد حتی این قراینی که در اخبار برای این نماز وارد و وجه تسمیه‌اش نیز ذکر شده که چون
ساعت میان مغرب و عشا ساعت غافل کردن شیطان است و اینکه همان ساعتی
است که در قرآن فرموده ودخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و دیگر اینکه نافلهٔ
مغرب را علی حده فرموده‌اند و سوره برای آن ذکر فرموده‌اند و کیف کان بعد از این
قراین چگونه میشود گفت یکیست و اگر منشا این احتیاط تطوع در وقت فریضه است
همانطور که دلیل سایر نوافل در وقت فریضه تجویز سایر نوافل کرده این اخبار هم تجویز
مینماید مبحث دوم در اوقات نماز است بدانکه وقت مختص بظهر بقدر ادای چهار
رکعت از اول زوال ظهر است و وقت مختص بعصر بقدر چهار رکعت باقی مانده به
است و باقی وقت مشترک میانه هر دو است و در اول مغرب بقدر سه رکعت نماز وقت
مختص بمغرب است و بقدر چهار رکعت باقی مانده بنصف شب مختص بعشاء است و
در باقی اوقات نماز مغرب با عشاء شریکست و این حکم بالنسبه بحال اختیار است و
اما شخصی که مضطر است پس اگر اضطرار بواسطهٔ زایل نشدن حدث حیض است یا فراموشی
یا خواب بودن شخص تا نصف شب شکی نیست که بعد از نصف شب ممتد است وقت نماز
مغرب و عشا مشترک هستند تا چهار رکعت باول صبح صادق باقی مانده باشد لکن
اول وقت اضطراری اختصاص بمغرب ندارد که اگر اول نصف دوم شب سهوا عشا را
بجا بیاورد ضرر ندارد و نمازش صحیح است بلی کلام در دو جهت بحثست اول اینکه
وقت اضطراری مختص همین موارد است که در اخبار ذکر شده یا هر عذری که باشد همین

حکم محقق میشود دوم اینکه اگر عمداً بطور معصیت تاخیر انداخت تا نصف شب
باید قضا نماید یا اینکه معصیت کرده ولی حکم اداء در حق او جاری است که اگر چهار
رکعت بصبح باقی بماند مختص بعشا است و اداء هم میباشد بعید نیست که از هر دو جهت
قضا داده شود و گفته شود که اداء است خصوصاً از جهت اول و اما وقت نماز صبح از
از اول صبح صادق است تا اینکه یکرکعت از نماز را قبل از طلوع آفتاب ادراک نماید پس

تنبیه

در این مقام تنبیه بچند امر واجب است اول اینکه مطلقاً اگر بشهادة عدلین یا عدل واحد
یا یقین خود نماز با عتقاد دخول وقت آن بجای آورد بعد از آن منکشف شود که هنوز
وقت آن داخل نشده بوده است اگر یکقدر از نماز را داخل در وقت بجای آورده باشد اگر چه
تشهد و سلام باشد بلکه اگر چه خصوص سلام واجب باشد این نماز اداشده است دوم مراد
از اختصاص اختصاص نسبی و اضافی است نه در حال علم پس در فرض مذکور که نماز ظهر را
خوانده بوده میتواند در وقت اختصاص آن نماز عصر را بجا آورد یا اینکه سهواً نماز
عصر را مقدم بیندازد میتواند نماز ظهر را در چهار رکعت بوقت عصر باقی ماند بجا
بیاورد و همچنین میتواند در اول وقت نمازهای سابق را بجا بیاورد اگر سهواً نماز بخواند
قبل از وقت و بعد معلوم شود بعض از نماز خارج از وقت بوده است نمازش باطل است
و در صورت شک در آن و بجا آوردن در حال تزلزل بطریق اولی باطل است چهارم حد شب از
اول مغرب است تا طلوع صبح صادق و حدی برای ثلث و نصف شب وارد نشده است
بلکه با اختلاف اوقات مختلف خواهد شد و مناط در رکعات نماز ملاحظه حال شخص

نماز کذا راست پس از جهت شرائط واجزاء وغیر آن مختلف میشود وهمچنین هرگاه سهواً نماز
عصر را قبل از ظهر بجا آورد هرگاه در اثناء متذکر شد اگرچه قبل از سلام بوده باشد
عدول از قصد عصر بظهر کند واگر بعد از تمام آن متذکر شد اگر در وقت مشترک بوده
است نماز عصر صحیح است ونماز ظهر را بجا باید آورد وترتیب ساقط است واگر در وقت
مختص بظهر بوده باطل است ومحتمل است بر همین تقدیر هم صحیح بوده باشد وآنکه
بقصد عصر آورده بجای ظهر محسوب شود مثل قصد روزه شعبان در اول رمضان
چون در بعض اخبار فرموده وانما هی اربع مکان اربع پس نماز دوم را بقصد عصر بجا
آورد واحوط در صورت وقت اختصاص بجا آوردن چهار رکعت بقصد ما فی الذمه و
چهار رکعت دیگر بقصد عصر ودر وقت غیر اختصاص چهار رکعت بقصد نیت ظهر و
عصر ششم در شناختن صبح صادق است بدانکه چون آفتاب غروب کند تا محاذی سمت
القدم که از طرف فوق مقابل نصف النهار است نرسیده است بعض آسمان که در مغرب
است روشن تر است از بعضی که بمشرق است وهمچنین که بجاهای نزدیک بآن منتهی شود بطرف مشرق روشن
میشود و هرچه نزدیک بافق که میرسد تا وقتی که دور است سمت بالای افق روشن میشود
ومتصل بافق تاریک است چون بواسطه زیادتی دوری این سمتها از آفتاب و حایل
بودن زمین هر مقدار از آسمان که دورتر است حایل در آن کمتر است وروشنی در آن بیشتر
می تابد تا وقتیکه صبح کاذب مشهور روشنی مثال عمودی از افق بالا میرود ولکن بیخ آن
عمود که متصل بافق شرقی است سیاه است از این جهت او را تشبیه بدم گرگ کرده اند

در شناختن صبح صادق

اقسام وقت

وچون باین نزدیک میشود صبح صادق میشود در افق مثل نهر آب رخشنده پید
میشود مثل اینکه عمود شب بالا اراده افق بر خواباننده پس نماید این عبادت از صبح
صادق است مبحث سوم وقت پنج قسم است وقت اجزائی و وقت اختصاصی و وقت فضیلت
و وقت اضطراری و وقت تنزیلی و دو مورد است یکی در حال علم و مفادش همان روایت است
که هرکه ادراک یک رکعت از وقت نماید بمنزله این است که تمام وقت را ادراک کرده باشد
دوم در حال جهل و آن عبارت از این است که اگر کسی قبل الدخول وقت مشغول
بنماز شود و بعد از تمام شدن علم بهم رساند که قدری از آن اگرچه تشهد اول یک کلام باشد
در حال دخول وقت جا آمده صحیح است و کلامی که در این مقام است در چند فرع است
اول اینکه تاخیر از روی تقصیر تا وقت اضطراری حرام است یا تاخیر عمدی تا وقت تنزیلی
هم حرام است یا نه ثمره آن ظاهر میشود در وقتی که اگر چهار رکعت بنصف شب باقی مانده
باشد قضای نماز مغرب را میتواند بجا بیاورد اگر تاخیر عمدی جایز باشد والا فلا و
مسئله محتاج است بتامل دوم اینکه دوم از وقت تنزیلی آیا اختصاص دارد بکسی که
روی اجتهاد خطا کرده باشد یا شامل میشود مورد تقدیم بطور سهو و غفلت را
وجهل نظر محل تامل است بلی جهل بحکم شرعی را قطعا شامل نمیشود سوم جریان حکم تنزیلی
در موردیکه قبل از وقت در اثناء نماز علم بهم رساند که تا در نماز است وقت داخل
شده مشکل است بلکه بعید نیست اختصاص بصورة علم بعد از فراغ چهارم برای
وقت تنزیلی مورد دیگر ذکر شده است و آن اینست که هرگاه اعتقاد کرد که وقت

عصر بیشتر از مقدار چهار رکعت باقی مانده نماز عصر را بجا آورد بعد معلوم
شد که وقت چهار رکعت دیگر از عصر باقی است نماز ظهر را بجا بیاورد بقصد
اداء پس این وقت اختصاصی عصر در این حال بمنزله وقت ظهر است لکن در صورتست
که بر حسب فرع پنجم سابق گفته شود که نماز عصر قهراً بعوض ظهر محسوب شده و اما
وقت فضیلت اما در صبح از اول است تا ظاهر شدن سرخی در مشرق اما در
ظهر سه وقت فضیلت است اول از زوال ظهر است تا اینکه سایه بقدر دو هفت یک
شاخص شود دوم تا آنکه بقدر چهار هفت یک شود سوم آنکه بقدر شاخص
شود اما در عصر از وقتی است که سایه مقابل شاخص شود تا وقتی که دو مقابل
آن شود و باقی دیگر از رجاء و عقب وقت اجزاء است و اما در مغرب سه وقت
فضیلت است اول از وقت زایل شدن سرخی مشرق که وقت اول مغرب است بنابر
مشهور میان شیعه تا وقت زایل شدن سرخی از مغرب دوم تا ربعی از شب بگذرد سوم
تا ثلثی از شب بگذرد و اما در عشا دو وقت فضیلت است اول بعد از زوال سرخی
است از مغرب تا ربع شب دوم از ربع شب است تا ثلث آن و باقی دیگر از رجاء و عقب وقت
اجزائی است **تنبیه** هرگاه چهار رکعت آخر وقت عصر باقی مانده برای مسافر
که دو رکعت اول آن مختص بظهر و دو رکعت آخر آن مختص بعصر است چنین اتفاق
افتاد که بعد از دخول در نماز ظهر قصد اقامه حاصل شد قهراً این وقت که چهار
رکعت است وقت اختصاصی بعصر خواهد شد تکلیف چیست چند احتمال دارد

بیان اوقات فضیلت

این

در احکام اوقات نماز است

اول عدول بنماز عصر و در اینجا عدول از سابق بلاحق ضرر ندارد چون وقت مختص است دوم ابطال نماز ظهر و شروع بعصر سوم تمام کردن نماز ظهر و قضا کردن عصر اقوی اول است اما در صورت عکس یعنی اگر مسافر به قصد اقامه دا خل نماز چهار رکعت عصر در وقت مذکور شد بقصد اینکه نماز ظهر را قضا کند بعد قصد حرکت کرد در حالتی که هنوز باین نماز تمام در آن مکان نکرده است عدول از عصر بظهر معین است مبحث سوم در احکام اوقات نماز است و آن در طی فروعی است اول جایز است تقدیم نافله بر وقت خود مگر نافله ظهر در روز جمعه که تمام بیست رکعت را میتواند قبل از ظهر بکند ولکن افضل است و تقدیم نافله شب بر نصف شب برای کسانیکه سخت است برایشان بیدار شدن در وقت مثل جوان یا مرد پیر یا مریض یا کسیکه خایف از عروض احتلام است پس باید بقصد تعجیل بجا آوردن نه بقصد ادا دوم اگر از اول وقت هر یک از نمازها مقداری بگذرد که بر حسب حال خود از سفر و حضر یا نسبت باختلاف سهل بودن یا اوردن سایر شروط و مقدمات و صعب بودن بتواند نماز را با شرایط بجا بیاورد و بجا نیاورد و عذر عارض شود از قبیل حیض و جنون و غیر ذلک قضا بر او واجب است و شبهه در این نیست کلام در این است که بعضی فرموده اند که اگر بقدر خود نماز بگذرد مادامیکه طهارت نکرده تکلیف او است و گذشتن زمان ادراک سایر شرایط را اگر قادر باشد شرط نکرده اند ولی اقوی اعتبار آنست اگر چه احوط اول است و هرگاه در آخر وقت رفع عذر شود اگر بتواند نماز بجا بیاورد اگر چه با

تمیم باشد واجب است سوم مراد از تکبیر گفتن که در بعض موارد داده زوال متعلق احکام
گذشته است از ابتداء تکبیرة الاحرام است تا فارغ شدن از ذکر واجب سجدهٔ دوم چهارم
در کتاب قضا ذکر کرده ایم که دلیل اعتبار بینه و خبر عادل فقط برای حاکم شرع مجتهد
می نماید نه برای هر کس پس بنابر این خبر عادل برای دخول وقت کافی نیست و عدل
واحد بطریق اولی لکن اقوی اعتبار خبر عدلین بلکه عدل واحد است و آنچه در این
مقام ذکر نموده ایم راجع بمقام مرافعه است باین معنی که اگر در موردیکه محتاج بمرافعه
و حکم حاکم است دو نفر عادل شهادت بدهند در نزد غیر او نمیتوانند اکتفا
نماید مثلاً اگر کسی مدعی عینی است در دست بکری و دو نفر شاهد در نزد کسی اقامه
نموده و بان شخص آن عین را بفروشد جایز نیست و اما در این موارد که مقام حاجت
بحکم شرعی نیست کافی است پس جمیع موارد اختلاف و مرافعات مجتهدین همین
وجه ممکن است و اما مظنه بلکه از اذان که عادل بگوید اعتبار ندارد بلی مشهور است
که برای صاحب عذر مثل محبوس و اعمی مظنه معتبر است و بعضی وجود ابر را هم از
موارد عذر قرار داده اند و در اخبار کثیره صدای خروس ها را کافی دانسته لکن
محل تامل است پنجم در چند مورد تقدیم و تاخیر نماز از وقت فضیلت مستحب است
اول تعجیل نماز عصر جمعه و عرفه بعد از ظهر دوم تاخیر عشای کسیکه از عرفات حرکت
نموده برای مزدلفه اگرچه تا ثلث شب باشد سیم تاخیر نماز ظهر است در وقت شدت
گرما تا تخفیف هوا چهارم تاخیر نماز در حال نبودن حضور قلب پنجم تاخیر منتظر

انعقاد نماز جماعت ششم تاخیر صائم نماز مغرب را در وقتی که برای افطار بی تاب است
یعنی تاخیر نماز را در حالتی که منتظر او نشسته اند در ضیافت یا افطار یا مهم دیگری
تاخیر مستحاضه یا سلس البول و مبطون و زنی که تربیت کننده طفل است برای جمع
میانه دو نماز یا جماع و نماز شب اعنی یا اختلاف موارد نقم ناید کسی که بول یا غائط یا
باد در شکم او زحمت میدهد مکروه است شروع بنوافل غیر معینه در چند وقت
اول وقت طلوع آفتاب دوم وقت غروب آن سوم وقت رسیدن آن بسمت بالای سر
چهارم بعد از نماز صبح پنجم بعد از نماز عصر و این سه وقت آخر که ذکر شد در
صورتیست که شروع بنافله شود اما اگر قبل از این مشغول بوده که وقت کراهت
رسیده ضرر ندارد و این حکم در نمازهای مستحبی بدون سبب است نه در مثل نماز
زیارت و طواف و حاجت و غیر ذلک است مقدمه سیم در قبله است مراد از
قبله عین کعبه است و فضائیکه مساوی آنست تا آسمان و تا زیر زمین و برای قریب و بعید
فرقی نیست و جهت قبله نیست بلکه مناط در استقبال توجه بمقابله کعبه هست عرفا
پس این توسعه در نفس معنی استقبال است نه در قبله یعنی تصرف در معنی حرفی است
نه در معنی اسمی بلکه در حقیقت تصرفی نیست بلکه از لوازم صدق توجه بنقطه بعیده
این قسم از وسعت می باشد مثلا مملکت حجاز با آن وسعت برای کسانیکه در بلاد
بعیده ساکنند بمنزله یک ستاره است که ممکن نیست مقابل یک جزو آن باشد و مقابل
سایر اجزای آن ایستاده باشد همین طور که در ستارهها و ماه و آفتاب ممکن

علائم قبله

بسمت نقطهٔ انتها او در استقبال از هم منفک نمایند و کیف کان تحقیق کلام در چند
مبحث است مبحث اول در آنکه قبله بچند چیز معلوم میشود اول مشاهده کردن عین کعبه
یا مسجد الحرام یا حرم را بچشم دوم علم و یقین پیدا کردن مثل محراب که معصوم در آن و
نماز کرده باشد یا علم بعدم انحراف و عدم تغییر بناء سوم علامتی که شرعاً مقرر شده
مثل اینکه اهل عراق ستاره جدی را بر پس دوش راست بگیرند در وقت غایت
بلند شدن یا غایت پائین آمدن آن و اهل موصل مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب
راست بگیرند و علامت بعض بلاد شام اینست که سهیل را در وقت غایت بلند شدن
پائین دو چشم قرار دهند و بعض بلاد دیگر شام جدی را بر دوش چپ گیرند و علامت
اهل یمن اینست که سهیل را در وقت غایت بلندی بر پشت سر ما بین دو شانه بگیرند
و در این علائم رجوع بعلم هیئت نمایند و بعضی فرموده مطابق اخبار صحیحه است
سوم قول دو نفر عادل بلکه یک نفر عادل چهارم مظنه از قبور مسلمین و محراب
مساجد مسلمانان و غیر ذلک از چیزهائیکه مظنه از آنها حاصل میشود چرا که در
اخبار تصریح بکفایت تحری وارد شده پس مظنه کفایت میکند و اگر ظن حاصل
نشود بچهار جانب نماز بخوانند مگر علم بهم رسد که بیرون از سه جهت یا دو جهت
نیست و اگر وقت مضیق باشد یا نماز بچهار جهت باعث عسر و حرج باشد بیک
جانب نماز نماید مبحث دوم هرگاه بدون تفحص و تحری نماز بخواند اگرچه سهواً باشد
و بعد از آن انحراف از قبله معلوم شود که زیاده از حد متعارف است اگر بین المشرق

والمغرب باشد وجوب اعاده در وقت وقضا در خارج آن خالی از قوت نیست واگر
بتحصیل علم یا ظن کرده وبعد معلوم شد که ما بین مشرق ومغرب نیست اعاده وقضا دارد
این در صورتیست که قبله ما بین مشرق ومغرب باشد مثل ساکنین عراقین واما برای غیر ایشان
مناسب ما بین شانه راست وچپ بودن است واگر معلوم شود که مقابل نقطه مشرق یا مغرب
است یا مقابل شانه راست وچپ است اگر در حال بقاء وقت عالم شود اعاده دارد والا قضا
ندارد واگر پس مشرق ومغرب است وعبارت اخری پشت بقبله ادا کرده باشد اعاده
نماید واگر در خارج وقت است قضا کند این تفاصیل از جمع میان اخبار اهل بیت بنحو
رای مرحوم استاد استفاده شده وتفاصیل دیگر هم اکابر مجتهدین فرموده اند وطریق
احتیاط هم واضح است **فرع** هرگاه تکلیف در نماز بچهار جانب باشد فوت چهار قسمت
متساوی قسمت نماید ولازم نیست که ظهر را بهر نقطه بجا آورد وعصر را هم همان نقطه بجا
بیاورد بلکه میتواند برای عصر افق را به قسم تقسیمات متساویه دیگر نماید مبحث سوم واجب
است استقبال برای چند چیز اول نماز چه واجب چه مستحب وتوابع نماز مثل قضاء اجزاء
فراموش شده ورکعات احتیاط وسجده سهو علی الاقوی مگر در موارد اضطرار دوم
استقبال شخص محتضر سوم میت در حال نماز وخوابانیدن در قبر چهارم در تذکیه حیوان
مبحث چهارم در کیفیت استقبال است اما در نماز ایستاده باید مجموع پیش سر وازصورت
وشکم وران ها روبقبله باشد وپنجه های پا علی الاحوط ودر صورت وچشم اگر اندکی التفات
نماید مکروه است نه بتمام صورت والا مشکل است ودر نماز نشسته اگر زانو را بلند کرده است

باید ساقهای پا رو بقبله باشد اگر بر سر زانو نشسته باشد باید سر زانو را رو بقبله نماید
و در نماز خوابیده بر پشت باید پاها را روی بقبله نماید با کف پاها و در نماز خوابیده
بر پهلو باید استقبال کند بصورت و زانو و انگشتهای پا مثل میت را اگر در قبر بخوابانند
و کیفیت قبله میت در حال نماز اینست که پهلوی راست رو بقبله باشد واو را بر پشت بخوابانند
و سر او طرف راست نماز کننده باشد و پاهای او طرف چپ نماز گذار و اما کیفیت استقبال
در نحر و ذبح اینست که محل ذبح و نحر و پیش بدن رو بقبله باشد بدانکه در استقبال تمام احکام
خمسه جاری است قسم واجب او گذشت و اما قسم مستحب آن در چند مورد است اول
حال دعا دوم قرائت قرآن سوم حال ذکر چهارم حال تعقیب نماز پنجم حال مرافعه نزد
حاکم شرع ششم حال سجده شکر بلکه مطلق سجده هفتم در تمام حالات نشستن هشتم
در حال خوابیدن نهم در حال استماع وعظ و خطبه دهم در نشستن مجلس علم یازدهم در
حال وضو و شاید در موارد دیگر هم باشد و اما قسم مکروه آن اول در حال مجامعت دوم
در حال پوشیدن زیر جامه سوم در حال انداختن آب دهان و آب دماغ و اما قسم حرام او در
حال طواف چون باید خانه کعبه در پهلوی چپ باشد دوم در حال تخلی بحث پنجم در موارد
سقوط وجوب استقبال است اول در حال جهل که بجهند طرف نماز میکند دوم در
حالیکه سبع یا دشمن از عقب او در آید سوم در حال نماز خوف چهارم در نماز غریق
پنجم کسیکه مشغول شناوری در دریا است ششم کسیکه میخواهد از مال غصبی در
وقت مضیق خود را خلاص نماید که در حال رفتن نماز میکند هفتم کسیکه سواره

در بعض مواضع استقبال

مواضع سقوط استقبال

نماز میکنند در حال اضطرار دشمن در حال حرکت کشتی و انحراف آن و بعضی از مجتهدین
حال اسیری و حبس زن و حالتی که از مرض خوابیده باشد ذکر نموده‌اند لکن استعمال مریض تمام
اقسام ذکر شد و اما اول پس اگر بواسطه عقیده بودن علم نداشته باشد ملحق بجاهل است و اگر
قدرت نداشته باشد مثل مریض است که حکم آن ذکر شد و بعضی از مجتهدین فرموده‌اند
که در موارد اضطرار باید تکبیرة الاحرام رو بقبله واقع شود البته ترک این احتیاط نشود و هم
هرگاه خوف فوت ذبیحه داشته باشد و هم در وقتی که مرکب عقب است مثلا شتر یا گاو یا غیره
فرار کرده باشد و گرفتن آن ممکن نباشد یا در چاهی افتاده که نشود او را بیرون آورد یا نحر او
قطعه قطعه نمایند مقدمه سوم در لباس نماز گذار است و در آن چند بحث است اول در ستر
عورت است بدانکه واجب است ستر عورت در نماز واجبی و نماز مستحبی اگرچه شب تار باشد و
ناظر محترمی هم نباشد بلی در نماز میت هم رعایت این احتیاط باید بشود و مقصود از عورت
بشره است و اما حجم آن پس اگر در زیر لباس کلفت بر آمده گی آن دیده شود ضرر ندارد و اگر
شبح آن از زیر جامه نازک دیده میشود لکن رنگ آن نمایان نیست احوط وجوب ستر است
و آنچه در مرد باید ستر کند همان ذکر است و بیضتین است و حلقه نشیمن گاه و اما در زن
پس باید تمام بدن را ستر کند مگر صورت و دستها از مفصل و قدم پا از محلی که متصل بساق
است تا پنجه ها لکن در کف پاها احوط اجتناب است و لیکن پا را از نظر کننده نامحرم باید
بپوشاند و نپوشانیدن آن حرام است لکن باعث بطلان نماز نیست و احوط الحاق زیر زنخ
است بسینه و گردن در وجوب پوشانیدن و اینکه بعضی از مجتهدین فرموده‌اند که هر

عضوی که نظر بر آن حرام است باید در نماز هم مستور باشد معلوم نیست که آنچه
در کف پا ذکر شد مثل باطن دهان از جوف لب و زبان و دندان و زینتها اگر در صورت
است از قبیل خضاب و سرمه و سرخاب و سفیداب و زیور و حلی و موئی که بموی خود
وصل کرده است اما در کنیز پس تمام اقسام آن میتواند سر خود را مکشوف دارد مگر
آزاد شده باشد (فرع) هرگاه مستور باشد از غیر لکن بواسطه گشادی لباس خود آن
شخص در حال رکوع به بیند احوط ترک آنست و هرگاه لباس سوراخ باشد در حال نماز
دست خود را بر آن سوراخ بگذارد و هرگاه پاره باشد و با دست بهم جمع نماید و لباسی که از بدن
تمام اعضا زیرین نپوشانده باشد مثل چیزی که ملصق ببدن نیست بواسطه آنکه زیر بدن دور است قوت
عدم کفایت است بلکه بمنزله نماز برهنه است مثل طاق کوچک یا جوف صندوق و بر زمین مبحث
دوم در احکام خلل است هرگاه بواسطه باد یا غیر آن در بین صلوة کشف عورت شود
تا ممکن است ستر عورت نماید نماز صحیح است و اگر ممکن نشد نماز را تمام نموده اگر تو
وقت است احوط اعاده است و همچنین اگر از روی جهل یا غفلت و نسیان باشد اگرچه از اول
نماز بوده باشد بلی اگر نداند که ستر عورت در صورت نبودن نامحرم شرط است و ستر
نکند باعث بطلان نماز است و هرگاه کنیز از اول نماز آزاد بوده یا در بین آزاد شود و
نداند یا بداند و در آن حال قدرت ستر پیدا نکند نماز آن صحیح است مبحث سوم در شرائط
ساتر است اقوی عدم اختصاص ساتر است بخصوص لباس بلکه هرچه از نظر بپوشاند کافی
است مثل علف و برگ درخت بلکه گل اندود کردن با گل و امثال آن مشروط بچند شرط است

احکام لباس حال نماز

در شرایط ساتر است

اول طهارت دوم غصبی نبودن لباس و محمول که متحرک میشود بحرکتهای نماز علی الاقوی
و مطلقا علی الاحوط سوم اگر از حیوان است باید از جنس ماکول اللحم باشد و این شرط در
مطلق لباس است حتی محمول علی الاقوی چهارم طلا و ابریشم خالص برای لباس مرد حرام است
اگرچه انگشتر باشد پس برای نماز مشکل است مگر آنچه استثنا شده و آن چند چیز است
اول خنجر و شمشیر هرگاه در آن طلا باشد برای مرد دوم پوشیدن ابریشم برای حرب و
برای دفع سرما در صورت انحصار چهارم پوشیدن لباس غیر ماکول اللحم و متنجس و
ابریشم که بقدر ساتر نباشد علی الاقوی **فرع** هر یک از این شروط در حال سهو و غفلت
و اضطرار ساقط است و همین طور در صورت نسیان علی الاقوی بلی در نسیان نجاست اقوی
وجوب قضا و اعاده است و بعید نیست در تمام موانع این حکم در نسیان جاری باشد
دوم اگر لباس یا بدن غصبی نباشد ظاهر جریان حکم محمول غصبی است در اشکال نماز
در آن و در محمول ابریشم و طلا اقوی جواز است اگرچه طاقه ابریشم باشد و در عین نجاست و
میته اقوی بطلان است سوم لحاف و روپوش کسیکه در حال خوابیده نماز میکند بمنزله
لباس است در تمام احکام بخلاف فرش در زیر پای آن چهارم حریر مخلوط و طلای مخلوط
بجنس دیگر تابع صدق اسم آن است پس اگر باندازه ایست که اسم طلا و حریر بر آن صادق است
حکم آن را دارد پنجم در لباس میته غیر ماکول اللحم که صاحب خون جهنده نباشد برای نماز
اشکال است اگرچه طاهر است ششم محمول غیر ماکول اللحم در نماز جایز نیست علی الاقوی
مگر لباسیکه بقدر ساتر نباشد مثل جوراب و بند زیر جامه و عرقچین اگر در موضع

خود باشد مثل اگر جسد الباس است یا قفیز یا دو ختر چسبیده با لباس باید ان است قطعا مبطل نماز است ما حاجیوان زنده عیب ندارد مثل اینکه موش یا گربه در لباس نماز گذار سوار شود و اما فضلات انسان حکم اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم را ندارد و هفتم در لباسیکه مشکوک باشد میانه اجزاء ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم اقوی جواز نماز است در ان حتی در صورتیکه معلوم باشد از چه قسم حیوان است لکن حکم ان معلوم نبود باشد [illegible] ماکول اللحم این در صورتیست که جزئی باشد که حیات حیوانی در ان حلول کرده باشد [illegible] کرک و مو و امثال در پوست و سایر اجزائیکه حیات [illegible] باشد میان قوایکه میان غیر ما باشد که محکوم [illegible] غیر ماکول اللحم حیوانیست که عرفا گوشت دار باشد [illegible] موم و ابریشم و خون شپش نیم اگر لباس باشد باشد که روی [illegible] حرکت نکند در مقدار زیادی اهم این شروط جاری است علی الاقوی و هم پوست کرک و پشم خز و سنجاب از غیر ماکول استثنا شده است و در [illegible] انها رجوع بابواب خیره باید کرد بحث چهارم هرگاه ساتر ممکن نشود در صورتیکه ناظر محترم نیست برهنه نماز کند و هرگاه ناظر محترم باشد در حال نشسته نماز کند و برای رکوع و سجود اشاره نماید و باید خم شدن برای سجده زیادتر باشد و بودن امام [illegible] در صف واجب است حتی در وقت خلوت علی الاقوی فروع اول اقوی وجوب انتظار است در صورت [illegible] امکان ساتر و در این حال جواز نماز معلوم نیست بلی

اگر در حال امید پیدا شدن ساتر باشد با امید اینکه شاید پیدا شود و تکلیفش فعلا این باشد
نماز را برهنه کرد و در واقع اگر پیدا نشد تا آخر وقت نمازش صحیح بوده دوم اگر عریان در
اثناء نماز بدون اینکه نمازش را باطل کند ساتر پیدا کرد واجب است بر او ستر و آنچه گذشته
صحیح است و احوط با وجود این اعاده است اگر وقت باقی باشد و اگر محتاج بباطل کردن است
نماز را از سر بگیرد سوم اگر ساتر منحصر است بلباس ممنوع و مضطر بپوشیدن
است برای حفظ بدن از سرما و نحو آن یا گرمی در غیر [illegible] اگر مضطر بپوشیدن باشد اقوی
موخر داشتن غصب است [illegible] در عرفات [illegible] و طلا را
بر غیر آنها چون در هر حال حرام است [illegible] صورت
ترجیح نیست و میان مغشوش [illegible] چهارم اقوی جواز پوشیدن و نماز
کردن با ساتر لکن مردد باشد میان مباح و میان غیر او [illegible] و در صورت اشتباه
میان مباح و میان غیر از آن در شبهه محصوره واجب است نماز را مکرر نماید مگر دون
علم اجمالی بر غصب که باید برهنه نماز کند پنجم اگر با نجاست لباس نماز کند و بعد معلوم
شود چه غصب کرده باشد و چه نکرده باشد چه سابقا شک کرده باشد و چه شک نکرده
باشد نمازش صحیح است و قضا و اعاده ندارد على الاقوى لكن احوط اعاده است در وقت
و اما اگر عالم بوده و بعد از آن فراموش کرده قضا و اعاده آن واجب است بحث پنجم
در مکروهات لباس است در نماز و آن چند چیز است اول لباس سیاه مگر عمامه و عبا
دوم لباس قرمز سوم زعفرانی رنگ چهارم هر لباس که رنگ تند داشته باشد پنجم

خود نباشد و اما اگر حامل لباس است یا فقط باد و خته را چسبیده به لباس باید است قطعاً
مبطل نماز است اما حمل حیوان زنده عیب ندارد مثل اینکه موش یا گربه بر دوشانش نماز گذار
سوار شود و اما فضلات انسان حکم اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم را ندارد و همچنین در
لباسیکه مشکوک باشد میانه اجزاء ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم اقوی جواز نماز
است در آن حتی در صورتیکه معلوم باشد از چه قسم حیوان است لکن حکم این معلوم بودن
باشد که غیر ماکول اللحم است یا ماکول اللحم این در صورتیست که جزئی باشد که حیات حیوانی
در آن حلول نکرده باشد مثل پشم و کرک و مغز و اما در پوست و سایر اجزائیکه حیات
حیوانی در آن حلول کرده است اگر مرده باشد میان تذکیه و میان غیر آن یا غیر مذکی حکم
میته و نجس است هشتم در اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم حیوانی است که عرفاً گوشت دار
باشد مثل پشه و مگس و زنبور عسل و موم و ابریشم و خون شپش نهم اگر لباس بلند باشد که روی
زمین افتاده و حرکت نماز گذار حرکت نکند در مقدار زیادی اهم این شروط جاری است
علی الاقوی و هم پوست و کرک و پشم خز و سنجاب از غیر ماکول استثنا شده است و در
شناختن اینها رجوع باهل خبره باید کرد بحث چهارم هرگاه ساتر ممکن نشود در صورتیکه
ناظر محترم نیست برهنه نماز کند و هرگاه ناظر محترم باشد در حال نشسته نماز کند
و برای رکوع و سجود اشاره نماید و باید جای سجده زیادتر باشد و بودن امام
داخل در صف واجب است حتی در وقت حالت علی الاقوی فرع اول اقوی وجوب
انتظار است در صورت امید بمکان ساتر و در این حال جواز نماز معلوم نیست بلی

در نماز برهنه

اگر در حال امید پیدا شدن ساتر یا امید اینکه شاید پیدا شود و تکلیفش واقع این باشد
نماز را برهنه کرد و در واقع اگر پیدا نشد تا آخر وقت نمازش صحیح بوده دوم اگر عریان در
اثناء نماز بدن و اینکه نمازش را باطل کند ساتر پیدا کرد واجب است بر او ستر و آنچه گذشته
صحیح است و احوط با وجود این اعاده است اگر وقت باقی باشد و اگر محتاج بباطل کردن است
نماز را از سر گیرد سوم اگر ساتر منحصر است بلباس ممنوع و مضطر بپوشیدن
است برای حفظ بدن از سرما و غیر آن [illegible] اگر مضطر بپوشیدن باشد وجوب
مؤخر داشتن غصب است [illegible] و طلا را
بر غیر اینها چون در هر حال حرام [illegible] ابریشم [illegible]
ترجیحی نیست و میانه میته و غیر ماکول ترجیحی نیست [illegible] اقوی جواز پوشیدن و نماز
کردن با ساتر نجس مرد باشد میانه مباح و میانه غیر آن [illegible] و در صور اشتباه
میانه مباح و میانه غیر آن در شبهه محصوره واجب است نماز را مکرر نماید مگر در
علم اجمالی بر بعضی که باید برهنه نماز کند پنجم اگر با نجاست لباس نماز کند و بعد معلوم
شود چه فحص کرده باشد و چه نکرده باشد و چه سابقا شک کرده باشد و چه شک نکرده
باشد نمازش صحیح است و قضا و اعاده ندارد علی الاقوی لکن احوط اعاده است در وقت
و اما اگر عالم بوده و بعد از آن فراموش کرده قضا و اعاده آن واجب است مبحث پنجم
در مکروهات لباس است در نماز و آن چند چیز است اول لباس سیاه مگر عمامه و عبا
دوم لباس خز سوم زعفرانی رنگ چهارم هر لباس که رنگ تند داشته باشد پنجم

عمامه بی تحت الحنک ششم رخت نازک که زیر آن نمایان باشد و چیزی زیر آن باشد
لکن نه بطوری باشد که عورت کشف شود و الا باطل است هفتم پیراهن تنها اگر
چه بلند باشد هشتم در سنجاب هم ابریشم خالص برای زن و مخلوط برای مرد نهم
در لباس کسیکه اجتناب از نجس بلکه مطلق حرام ندارد یازدهم در لباس نجس که به تنهائی
ساتر نیست مثل عرق چین و جوراب دوازدهم خلخال صدادار برای زن سیزدهم انگشتر
که صورت داشته باشد چهاردهم نقاب برای زن پانزدهم لثام یعنی دهان بند برای
مرد شانزدهم لباسی که موجب تبختر و تفوق در نظر صاحبان است هفدهم
پوشیدن لباس زن برای مرد و لباس مرد برای زن و احوط حرمت است هیجدهم
پوشیدن بر لباس حیوان را نوزدهم لباس کفار و دشمنان دین و احوط حرمت است
بیستم انداختن دامن عبا را از راست بشانه چپ یا بعکس یا پیچیدن دامن عبا از یکطرف
بزیر بغل از طرف دیگر بیست و یکم جورابی که ساق نداشته باشد بیست و دوم آهن
عریان همراه داشتن بیست و سوم لباس چرک سفید بیست و چهارم قبای تنگ
دکمه دار مبحث ششم در مستحبات لباس در نماز و آن چند چیز است اول تحت الحنک
در عمامه دوم عبا خصوصا برای امام جماعت سوم زیر جامه چهارم تعدد لباس پنجم
اینکه لباس پنبه یا کتان باشد ششم اینکه سفید باشد هفتم داشتن انگشتر عقیق
در دست مقدمه چهارم در مکان نماز گذاردن است و در آن چند مبحث است اول
در شرایط مکان و آن چند چیز است اول اباحه مکان اعم از فرش و حصیر و امثال مفروش

مستحبات لباس

در مکان نماز

وسترهای خران و زمین تا آخر قد هفتم و مانند چنانکه سابقاً گذشت دوم برقرار بودن و
تزلزل نداشتن آن سوم اینکه مقدم بر قبر امام نباشد بدون حائل علی الاقوی و ضریح
حایل نیست بلکه پرده هم عرفاً مگر دیوار فاصله شود و بعض مجتهدین چند شرط دیگر
فرموده اند یکی اینکه مخوف نباشد دوم اینکه اداء افعال نماز در آن ممکن باشد سوم
اینکه زن مقدم بر مرد و محاذی او نباشد چهارم اینکه نجاست در مکان سرایت
نکند پنجم اینکه محل پیشانی ما یصح السجود علیه باشد ششم اینکه محل پیشانی پاک باشد
هفتم اینکه فیما بین پیشانی و محل فاصله نباشد لکن مخفی نماناد که در اول اگر قصد وجوب
نکند و قصد رجحان ذاتی نماید نماز در مکان مخوف هم جایز است باقی دیگر از
شرایط مکان نیست و تفاصیل هم در مکان غصبی ذکر فرموده اند که شرح احکام غصب
که انشاء الله تعالی در کتاب غصب ذکر خواهد شد در اینجا بیان چند فرع لازم است اول
در چند مورد اذن مالک برای نماز لازم نیست اول در بیابانها و صحراها اگر فعلاً زراعتی
و حصاری نداشته باشد اگرچه مالک صغیر یا مجنون باشد بلکه بعضی فرموده اند با منع
صریح هم جایز است لکن محل تامل است دوم در کوچه منسده در حالتی که مانع عبور نشود
لکن در جمیع کوچه ها این حکم جاری است و جهت اختصاص این است که کوچه منسده ملک
همان صاحبان کوچه است و شارع عام ملک کسی نیست سوم خانه های اشخاصی از اقارب
که خداوند تعالی اجازه از خوردن از خانه های ایشان داده است لکن این حکم و حکم خوردن
در صورت عدم منع صریح است و آن اشخاص نه صنف هستند چهارم هرگاه کسی شخصی را

در خانهٔ خود حبس بکنند بگوید راضی بنماز نیستم یا کسی از خوف جان خود بی اجازه
در خانهٔ کسی پنهان شود ششم هرگاه در خانه که نماز کند ملک است یا ماذون از
دیگری بطور غصب فرش کرده باشد یعنی از آن و نماز گذارند و آنرا بردارند پس هرگاه
صریحاً صاحب فرش بگوید راضی نیستم باز هم نماز جایز است فرع دوم حکم کسیکه او
در مکان غصبی حبس کرده باشند سابقا گذشت سوم هرگاه کسی با علم و اختیار داخل در
مکان غصبی شود واجب است بسرعت بیرون بیاید و اگر وقت مضیق است در حال دویدن
نماز را بجا آورد و بعوض رکوع و سجود اشاره کند پس آن در زمان و همچنین هرگاه او را
جبراً داخل کنند یا جاهل باشد و بعد از علم و اختیار واجب است آن خارج شدن بلا
اول واجب عقلی است یا بمعنی که خارج شدن فعل حرام است علی الاقوی لکن عقل
حکم میکند که من باب اقل القبیحین در عین خارج شود پس سرعت لازم است در فرض دوم و
واجب شرعی است نه بیرون آمدن بطور حرکت متعارفی باشد که عسر و
حرج لازم نیاید بحث دوم اقوی صحت نماز مرد و زن که محاذی هم در نماز ایستاده باشند یا
زن مقدم باشد بلی کراهت دارد و رفع آن بحایل است اگر پالان شتر و عصا و نیزه مضروب
در زمین باشد اگر چه احوط ترک است برای هر کدام از آنها که بعد داخل در نماز میشوند
مگر آنکه پرده یا حایل دیگری فاصله شود که آن حایل مستبد نباشد و طول او بقدر
قامت یا آنکه ده ذراع فاصله میان آنها باشد و ذراع از مرفق است تا سر انگشتهای
دست و ده ذراع از محل سجده مرد تا مقام ایستادن زن محدود کرده‌اند بحث سوم

در مکان خصوص مسجد شرائطی است که در بحث تنجیس مسجد خواهد آمد بحث
چهارم در مکانهائیکه نماز در آن فضیلت دارد اول مسجد الحرام که یک نماز در آن
ثواب هزار هزار نماز دارد دوم مسجد پیغمبر که ثواب ده هزار نماز دارد سوم روضهٔ
مطهرهٔ پیغمبر چهارم مساجد معینهٔ مخصوصه مانند مسجد کوفه و مسجد اقصی که مقابل
هزار نماز است و مسجد سهله و غیر آن که روایات بخصوص وارد شده در فضیلت
آن پنجم مساجدی که صفت خاصه دارد اول مسجدی که [illegible] است دوم مسجدی که
خراب شده و مهجور مانده سوم مسجد جامع شهر که یک نماز در آن مقابل صد
نماز است چهارم مطلق مساجد مثل مسجد بازار و مسجد محله و برای هر یک اجر
معین شده است ششم روضات باقی پیغمبران و شهداء و صلحاء و علماء و عباد
اتفاقی که معتبر برای نماز است بحث پنجم در احکام مسجد است اول حرام است نجس کردن
مسجد دوم واجب است ازالهٔ نجاست از مسجد فوراً اگر کسی نجاست مسجد به بیند
تا ازاله نکند در وسعت وقت نماز نمی تواند بکند حتی در مکان دیگر مگر از قدرت او
خارج باشد و در صورت تعدد نجاست هر قدر از آن را که مقدور او است باشد
واجب است طاهر نماید و اگر کسی که نتواند طاهر نماید شروع در مقدمات آن
نمود غیر آن شخص میتواند مشغول نماز شود و هرگاه در بین نماز نجاست را
علم بهم رساند در وسعت وقت نماز فوراً نماز را بشکند و مسجد را طاهر کند
سوم حرام است توقف جنب بلکه حائض و نفساء در مسجد و هرگاه در [illegible]

باشد از یکی داخل شود و از دیگری خارج مکروه است مگر مسجد الحرام و مسجد پیغمبر که حرام
است دخول در آن و هرگاه مسجد یک در داشته باشد گردش در آن و مراجعت از
همان در مشکل است **مسئله** هرگاه جنب علم بهم رساند که مسجد نجس
شده اگر میتواند در حال عبور طاهر کند واجب است آن و الا مشکل است بیرون
مسجد باشد پس داخل آن **مسئله** هرگاه زمینی که مبال در آن است بخواهد
مسجد نماید خاک در آن بریزد که ظاهر نباشد عیب ندارد و از این حیثیت حکم به
ازاله در آن جاری نیست چند چیز مستحب است در مسجد اول چراغ در آن روشن
کردن در شب‌ها دوم اگر یکی از مسجد بر داشته باشند مستحب است رد آن لکن رد
اجزاء لازمه آن واجب است سوم ساختن مناره در جنب دیوار نه در داخل حیاط مسجد
چهارم زیاد رفتن در مسجد پنجم دورتر بمسجد رفتن ششم سبقت گرفتن بمسجد پیش
از وقت هفتم چراغ افروختن در مسجد و زیاد کردن چراغ هم ثواب دارد هشتم
داخل کردن پای راست در وقت دخول و اول خارج کردن پای چپ در وقت خروج
بعکس رفتن بیت الخلاء نهم جاروب کردن و پاکیزه کردن مسجد دهم کفش کردن که نجاست
در آن نباشد یازدهم در وقت دخول رو بقبله کند و صلوات بفرستد و در وقت
بیرون آمدن دعا بکند بحث ششم مکروهات راجع بمسجد چند چیز است اول بلند
ساختن دیواران دوم کنگره برای آن قرار دادن سوم نقش کردن دیواران بصورت
حیوانات و بغیر طلا و بطلا و بصورت حیوان حرام است چهارم راه عبور قرار دادن

مستحبات مسجد

مگر آنکه دو رکعت نماز در آن بکند پنجم انداختن آب دهان و آب دماغ در آن ششم داخل
شدن کسیکه بوی سیر و پیاز بواسطه خوردن آن از دهان او بیاید هفتم بیع و شرا در آن
هشتم فریاد زدن برای گمشده نهم کشتن شپش دهم سنگ ریزه زدن یازدهم خواندن
مگر برای عربی دوازدهم خواندن شعر لغو سیزدهم مطلق صدای بلند چهاردهم منبر
مرافعه و اجراء حدود قرار دادن پانزدهم حرف دنیوی زدن شانزدهم شمشیر از غلاف
بیرون آوردن هفدهم اطفال و دیوانه ها را در آن جای دادن هیجدهم سقف
ساختن برای مسجد **متن باب** مثل طاهر اجزاء مسجد فضای تحتش طاهر است پس
اگر خاک مسجد را بیرون ببرند و بعوض آن خاکهای دیگر بیاورند و در آن بریزند
احکام مسجد بر آن خاکها که از مسجد برده اند جاری نیست و بآنکه فضای که در فضای
مسجد است جاری است تحت هفتم در بیان مکانهائیکه نماز در آن مکروه است
اول گرم خانه حمام دویم قبرستان سوم روی قبر چهارم میان دو قبر و رفع کراهت بگذاردن
حائل است [illegible] پنجم روی قبر و رفع کراهت بحائل میشود ششم در طویله
ها هفتم محل خوابیدن گاو یا گوسفند هشتم در مزبله ها نهم در محل ذبح حیوانات
دهم در محلی که محل بول کردن است اگرچه خشک باشد یازدهم در شارع اگر بعابرین
عرصه تنگ نشود والا حرام است دوازدهم در محل سیل و رودخانه خشک سیزدهم
در زمین شوره زار چهاردهم در مکانی که معد برای آتش است مثل کوره و آتشکده
و مطبخ پانزدهم در خانه مجوس شانزدهم برروی برف و یخ هفدهم در مقابل چراغ

وشمال اذان هیچیک هم در مقابل صورت نقش ذی روح بلکه مطلق نقش نوزدهم مقابل
صفحه قرآن باز بستم در مقابل روی انسان بیستم آنکه در خانه که شراب در آن باشد بیست
دوم مقابل دیوار که رطوبت مبال در آن تشح باشد تنبیه اقوی جواز نماز است
در جوف کعبه و پشت بام آن و باید در حال سجده بعضی از فضای کعبه مقابل باشد
اگرچه نقشه نزد انگشت باشد **فرع** مطلقا مستحب است حایل مقابل شخص نماز کند
اگرچه عصا یا تسبیح یا نیزه و یا ریسمان یا خطی که روی زمین کشیده باشند که اثر آن باقی
باشد **مقصد هفتم** در بیان اذان و اقامه است و در آن چند بحث است اول اذان و
اقامه مستحب موکد است تاکید استحباب اقامه زیادتر است بحدی که هرگاه کسی اذان
و اقامه را فراموش کند تا داخل نماز شود مستحب است برهم زدن و ادراک
اذان و اقامه نمودن لکن بصورت فراموش هردو نه یکی از آنها و نه در حال ترک
هر دو عمدا و ظاهر اینست که بر هردو صورت که فورا مراجعت کند نه اینکه بعد از
التفات اعتنا نکند تا مشغول نماز باشد و بعد از آن برگردد و اگر مقداری بجا
آورده باشد اقوی جواز برگشتن است اگرچه بعضی مجتهدین در این هم اجازه نداده
اند **بحث دوم** در اقسام اذان است بدان که اذان و اقامه بر دو قسم است اول
آنکه داخل نماز نیست و آن در سه مورد است اول گفتن اذان و اقامه در گوش نو
مولود دوم اذان کسیکه در بیابان و وحش گرفتار شده سوم در گوش کسیکه چهل روز
گوشت نخورده باشد قسم دوم آنکه داخل در نماز است و آن بر دو نوع است اول

در اذان و اقامه است

اذانیکه جزو نماز نیست آن بر دو نوع است اول اذان حکایتی و در اذان و اقامه هر دو ثابت است
چونکه مستحب است هر کس اذان و اقامه را بشنود کلمات آنرا بگوید لیکن بعوض حی علی الصلوة
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید دوم اذان اعلامی است و در وجوب آن
با اذان که جزو نماز است یکی است لکن چند فرق دارد اول اینکه باید در اول
وقت گفته شود بلکه در نماز صبح قبل از دخول وقت هم جایز است دوم اینکه اتصال
به نماز در آن شرط نیست سوم اخذ اجرت بر آن جایز است بخلاف اذان جزء نماز
که اخذ اجرت بر آن حرام است یا مکروه بکراهت شدید نوع دوم اذانیست که جزو
نماز است و آن بر چند قسم است اول اذان تمام است و اذان منفرد و آن در دو حال است
یکی در حال تعجیل نماز گذار و دوم در مرضی که درد دارد اکتفا بیکی از آنها می
تواند بکند در اذان و در اقامه قسم دوم اذان اقتصار و آن بر چند قسم است اول
اول برای نماز وارد شده است که میتواند قضا کند در قول اذان یک تکبیر
و اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله دوم در نماز عیدین و نحو
آن که بعوض اذان و اقامه سه مرتبه بگوید الصلوة سوم کسیکه در مقام تقیه
در نماز جماعت با مخالفین میکند و خوف آن دارد که اگر اذان و اقامه بگوید جماعت
از او فوت شود شروع میکند بگفتن قد قامت الصلوة تا آخر اقامه را میگوید
قسم چهارم اذان اکتفاء است و آن در چند مورد است اول در موارد یکه عصر را
عقب ظهر بلا فاصله بجا می آورد و همچنین عشاء را بعد از مغرب بجا می آورد و

ودر بعضی از موارد جمع که گفتند اذان دوم شبهه بدعت دارد ولی برجاء ثواب عیب
ندارد اول در روز جمعه بعد از نماز جمعه یا نماز ظهر دوم در عصر روز عرفه سوم
در عشاء مشعر الحرام که نماز مغرب و عشا را با هم در آنجا تاخیر میاندازند و بعضی در عصر
و در جمعه حتی در صورت تفریق هم اذان دوم را ساقط میدانند چهارم در استحاضه
و سلس البول پنجم در مطلق جمع میانه دو نماز مورد دویم مورد یکه وارد بر نماز
نماز جماعت شود که اهالی نماز جماعت متفرق نشده باشند و در این حکم اذان
و اقامه شریکند فروع اول سقوط اذان و اقامه در مورد مذکور مخصوص بمسجد
ودر غیر آن معلوم نیست پس بعضی ابعید ثواب عیب ندارد دوم باید عرفا مکان
کسیکه وارد میشود با مکان جماعت یکی باشد سوم اگر جمعی از جماعت باقیست
و مشغول به تعقیب هستند منصرف از نماز نشسته‌اند اگرچه یکنفر باشد در سقوط
اذان و اقامه کافیست اگر منصرف از نماز و تعقیب ان باشند اگرچه جمیعا باقی
باشند ساقط نیست چهارم ظاهرا سقوط اذان و اقامه از باب عزیمت است نه رخصت
پنجم فرقی نیست میانه اینکه وارد قصد جماعت داشته باشد اگرچه جماعت دیگر یا
بخواهد فرادی و فرقی نیست که هر دو نماز از یک جنس باشد یا دو جنس اگرچه وقت هر
کدام مختص باشد مثل اینکه نماز اولی نماز عصر باشد که در وقت اختصاصی ان
کرده باشد و دیگری نماز مغرب در وقت مختص ان باشد یا یکی قضا باشد و دیگری
اداء اگرچه جماعتا ولا جماعت نسوان باشد ششم از جماعت سوم هم که وارد

شوند ساقط است بلی اگر معلوم شود که جماعت اوّل اذان و اقامه نگفته باشند سقوط آن
معلوم نیست هفتم هرگاه وارد بن علم بفسق امام داشته باشند باز هم ساقط است
مامومین جمیعًا عالم باشند که در حقیقت عنوان قصد نماز جماعت حقیقی نبوده باشد
مورد سوّم اذان و اقامه یکنفر از اهل جماعت کفایت از امام و سایرین میکند و آیا شرط
استماع امام و لحی تکلم نکردن آن شرط نیست بلی روایت وارد از امام محمد باقر است که فرمود
شنیدم اذان و اقامه امام جعفر صادق را و تکلم نکردم از این جهت در جماعت خود
اذان و اقامه نگفتیم لکن مقصود این نیست که تکلم مبطل اذان و اقامه است بلکه اگر شخص گوینده
اقامه هم تکلم کند بعد از آن باطل نمیشود بلی چون اگر تکلم کند اعاده اذان و اقامه مستحب
میشود از این جهت فرموده است ایراد شکی نیست که مستحب است که اشخاص متعدد
در صف جماعت اذان بگویند بلکه این مطلب با سقوط منافات دارد بلی یکنفر از آنها نمی
تواند بدون فاصله زمان طویل یا فاصله کلام آدمی تکرار در آن نماید جواب
اینکه فرق است میان سقوط از شخص و سقوط از جماعت پس بقصد جماعت تکرار عیب
ندارد اگرچه گوینده اوّل بقصد شخص خود گفته بخلاف عکس و ممکن است سقوط بطور
رخصت باشد پس مسئله محتاج بتامل است مورد چهارم در نماز قضا اگر در مجلس
واحد چند نماز بجا بیاورند اکتفاء باذان برای نماز اوّل میشود و در سایر آن هر نمازی
را باقامه بجا بیاورد مگر مجلس متعدد شود یا طول زمان فاصله شود پنجم هرگاه
کسی اذان و اقامه دیگری را شنید میتواند اکتفاء بآن کند اگرچه هر دو فرادی باشند

فرع باهم میانه آنچه شنیده با آنچه خود میگوید در فصول اذان و اقامه جایز است
فرع اگر گوینده اذان و اقامه بعد از آن مرتد یا دیوانه شود باید بر ظاهر اعتماد شود
اکتفاء کردن **تذنیب**. در موارد مذکوره اکثر مجتهدین تعبیر کرده اند بسقوط اذان
و اقامه و بعضی از مجتهدین تعبیر فرموده اند باذان اکتفاء و این احقر هم متابعت آن
مرحوم کردم چرا که اگر این موارد اذان و اقامه دیگری باعث سقوط آن شده نه اینکه بدون
جهت ساقط شده پس چون بدل داشته است همین اصطلاح اولی است بحث دوم
فصول اذان شانزده است اول چهار تکبیر دوم دو مرتبه شهادت بر توحید بعد از آن
دو مرتبه شهادت بر رسالت و بعد از آن شهادت بر ولایت علی و بر امارت مؤمنین
آنحضرت را من باب تیمن بگوید قصد جزء نکند که حرام است و همچنین در اقامه و
بعد از آن حی علی الصلوه و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل هر کدام دو مرتبه و
دو مرتبه تکبیر و دو مرتبه لا اله الا الله و در اقامه همین ترتیب است لکن دو تکبیر
از چهار تکبیر اول ساقط است و لا اله الا الله را اکتفاء بیکی بکنند و اضافه کنند
دو مرتبه گفتن قد قامت الصلوه بعد از حی علی خیر العمل و مستحب است صلوات
بر پیغمبر بعد از گفتن یا شنیدن اسم آنحضرت مطلقا و مکرر کردن جعلات و
شهادتین بقصد اعلام مردم و جمع مردم ضرر ندارد بحث سوم در شرایط اذان و
اقامه است و آن چند چیز است اول قصد قربت و قصد عنوان یعنی کدام و کدام جماعت
در صورت اشتراک دوم عقل سوم اسلام چهارم ایمان علی الاحوط و بلوغ شرط

نیست پنجم رجولت از برای اکتفاء غیر آن ششم تمیز در اذان و اقامه غیر [illegible]
برای غیر نیست هفتم دخول وقت هشتم ترتیب ما بین اذان و اقامه نهم ترتیب میان
فصول هر کدام دهم موالات میان اذان و اقامه باندازه دو رکعت نماز و کذلک میان
فصول هر کدام بمعیار صدق اهل عرف یازدهم طهارت از حدث و خبث در خصوص
اقامه علی الاحوط دوازدهم قیام در خصوص اقامه علی الاحوط سیزدهم تکلم نکردن چهاردهم
ستر عورت در اقامه در بین فصول اقامه و بین اقامه و نماز علی الاحوط و در نماز جماعت
بعد از قد قامت الصلوة احتیاطا حکم وجوب دارد بحث چهارم در مستحبات است
اول طهارت دوم استقبال رو بقبله سوم ستر عورت چهارم قیام پنجم تکلم نکردن
بطریق مذکور ششم وقف در آخر فصول آنها لکن در اذان قدری تانی و تامل
ما بین فصول کند و در اقامه مجرد وقف در آخر کلام شروع بفصل دیگر هفتم اظهار
الف الله وهاء آن و عدم وصل بما بعد هشتم فصل ما بین اذان و اقامه بدو رکعت
نماز مگر برای مغرب که مشکل است و فصل بیک گام برداشتن برای منفرد یا بیک
سجده یا سکوت و در نماز صبح سکوت بهتر است و در مغرب گام برداشتن یا سکوت نشسته
بهتر است نهم بلند نمودن صدا است در اذان و اقامه و در اول زیادتر بلند کند دهم
انگشت دست را بالای دو گوش گذاردن یازدهم کشیدن صدا است در اذان نه اقامه
ششم در تکبیرات افتتاحیه است و آن شش تکبیر علاوه بر تکبیرة الاحرام است که
مجموع آن هفت باشد و به پنج تکبیر و سه تکبیر هم برای مجموع اکتفاء میشود تنبیه

دقیقی است در اصول حقوق داشتیم که هرگاه قلیل از یک چیزی واجب باشد و
کثیر آن مستحب باشد بدون عنوان ممیز مثل تکبیرات در دن واجب است و زیاده بر
آن مستحب که اصلا اعتبار تمیزی و تعیینی در میان نباشد قهرا منطبق میشود واجب
بر همان اولی که اگر قصد وجوب غیر از اول کند لغو است بنا بر اینکه قصد وجه شرط
نباشد و دلیل بر این اینست که بیاوردن اولی مواخذه ساقط است اصلا پس لازمه
این کلام اینست که تکبیر اولی قهرا تکبیرة الاحرام بوده باشد اگرچه قصد وجوب آخر
یا غیر از آن نماید لکن چون در تکبیرة الاحرام علاوه بر وجوب و ندب عنوان دیگر
که ممیز است در میان است نه فقط وجوب و ندب باشد و آن عنوان دخول در نماز است
پس هرگاه قصد دخول در نماز بهرکدام کند می تواند بلی اگر قصد کرد که بطور ابهام
یکی از آنها تکبیرة الاحرام باشد از قبیل فرض مذکور میشود و قهرا تکبیرة الاحرام
همان اول است و لاغیر و این تکبیرات در تمام نمازهای واجبه و مستحبه وارد است
و علاوه مستحب است که تمام تکبیرات نماز را قبل از تکبیرة الاحرام بگوید و دعاها
ماثوره در بین تکبیرات افتتاحیه و بین اقامه و تکبیرة الاحرام ماثور است مقدمه
هفتم در نیت است و در باب وضو ذکر شد که گذرانیدن در دل شرط نیست بلکه
کفایت میکند داعی تقرب و داعی اخلاص و مستحب است کمال خضوع و خشوع و
حضور قلب در نماز چرا که نماز عمود دین است و در قیامت نظری بهیچ عملی نیست مگر
بنماز که اگر قبول شود باقی عبادات قبول میشود و اگر رد شود باقی دیگر رد شود

مراتب ثلث

ونماز هم قبول نمیشود مگر بحضور قلب و در نیت چند بحث است بحث اول در مراتب
قصد قربت است بدانکه برای قصد تقرب مراتبی است مرتبه اولی اینکه جلب نفعی
و رفع ضرری نسبت بخود اصلاً منظور نداشته باشد بلکه چون باری تعالی
مستوجب ستایش است عبادت میکند بلکه نظری بامر خدا هم ندارد که اگر نهی کند هم
۳ امر طریق ستایش می نمود می کرد و این از قبیل حرکات عشقیه است که از عاشق بمعشوق سر
میزند که خود را فانی میداند زیرا اگر هر حرکتی را که صاحب اراده باختیار میکند لابد
از جهت تصور فائده برای خودش میکند لکن این مقام مقامی است که فائده خود منظور
نیست بلکه خود را نمی شناسد مرتبه دوم برای تقرب بخداست نه برای بهشت و نه ترس
از جهنم و مقصود از قرب نزدیکی مکانی و زمانی و جهتی و غیر ذلک نیست بلکه قرب
برحمت و تحصیل منزلت است و اینجا است اول مدتی که خود را دیده و برای تصور فائده
خود کرده است و داخل در افعال عقلائی شده که منوط باغراض است مرتبه سوم فرار از
عذاب و تحصیل بهشت و حور و قصور است و این از قبیل منافع دنیویه است مثل اخذ
اجرت است و من باب تعبد با نماز کردن برای مزد گرفتن فرق دارد و الا فی الحقیقة
فرقی ندارد بلی یکمرتبه نماز میخواند برای گرفتن اجرت و مرتبه دیگر برای اینکه خدا راضی
شود و اجرت اخروی بدهد که اجرت از قبیل داعی داعی میشود و این قسم تعبداً ضرر
ندارد پس با اجرت دنیوی هم فرق ندارد مثل اینکه زیارت عاشوراء میکنند برای
اینکه خدا راضی شود و مال باو بدهد چون غایت عمل رضای خداست و غایت

رضای خدا تعالی باید شد حال است ضرر ندارد بلکه اولی است بدون توسط داعی دیگر نماز
میکرد برای مال باطل بود لکن بعد از این قسم ضرر ندارد بلکه بهتر است از مراتب قصد
تقرب است اول از این مقدمات معلوم شد که ریاء مبطل نماز است و ریاء در بعض هم
مبطل است اگر در جزء واجب باشد و اگر در جزء مستحب باشد بطلان صلاة معلوم
نیست اما بطلان عبادت بعجب معلوم نیست و شرط اتمام صلاة است با
اعاده آن **فروع** اول هرگاه ریاء در جزء واجب شد اعاده همان جزء فایده ندارد
دوم اگر قصد ریا ندارد لکن خوش دارد که ببیند غیر بطلان نماز معلوم نیست لکن
این نماز فقط رفع عقاب کند فایده دیگر ندارد سوم ریاء بخصوصیات مقارنه مثل
نماز با جماعت یا در مسجد یا تحت الحنک یا در کیفیت مثل قرائت یا طول دادن
و غیر ذلک مبطل است و اگر چه احتیاط اجتناب است مثل رفتن راه دور و اختیار فلان مسجد
و همچنین اگر ریاء قبل از عمل باشد موجب بطلان نیست و همچنین اجرت برای طی مسافت و
وظیفه گرفتن برای امامت مسجد و غیر ذلک چهارم ریاء بعد از فراغت از عمل باعث
بطلان نمیشود **تنبیه** العیاذ بالله ریاء در کار دیگر نکرده است شرک خفی است
مثل اینکه چنین وانمود نماید که نماز شب میخواند و واقعا دروغ باشد در اعمال دیگر
با نماز است و از مخصصات نماز نیست مبطل نیست مثل پوشیدن عبا و عمامه و تحت
الحنک بحث دوم چند چیز مربوط به نیت است که تشخیص آنها از دیگر لازم است و
باید معلوم شود که کدام یکی معتبر است و کدام یکی معتبر نیست اول قصد قربت و معا

قصد اینست که هرکار را عاقلا بجا میخواهد که بکند تصور آن باعث شود در عمل مشهود پس معنا
اینست که در عبادات باید تصور معنی محض وصفی باعث شود نه تصور هر قسم فائده باشد
ومعنی داعی بر فعل همین است دوم قصد عنوان مثل عنوان نماز ظهر وعنوان نماز عصر
وعنوان روزه رمضان وعنوان روزه شعبان ودر این معنا بعض توصلیات هم با
قصد عنوان
عبادات شریک است نظیر خم شدن برای تعظیم زید یا توهین زید که گاهی خم شدن بعنوان
محقق میشود مثل اینکه خم میشود بقصد تعظیم زید که این تعظیم زید یا توهین عمر
حاصل شود یا اینکه بقصد استهزاء زید خم میشود که این استهزاء زید یا تعظیم عمر است
وآن در عبادات قصد به واجب است حتی در صورت انحصار یا در صورت اتحاد قصد
اجمالی کافی است مثل قصد ما فی الذمه لکن موارد استثنا هم دارد چرا که در بعض موارد
اگر عنوان غیر را هم قصد کند واقع میشود الا اینکه واجب مثل قصد روزه مستحبی
قصد جزم
دیگر در ماه رمضان سوم قصد جزم یعنی در حال نماز جازم باشد که واجب است یا
مطلوب است و اقوی عدم اعتبار است پس نمازی را که نمیداند واجب است باید
بامید اجر میتواند بجا بیاورد پس هرگاه در بین نماز امری حاصل شود که شبهه کند
که نمازش صحیح است یا باطل برجاء صحت تمام میکند که بعد از فراغ از آن از صحت و
فساد آن سوال نماید چهارم قصد وجه وبرای آن دو معنی است یکی وجهی را که متکلمین
قصد وجه
میگویند یعنی سبب وجوب حسن عقلی و مصلحت باعثه بر وجوب آن ولکن نمیشود
لکن گاهی بعوض قصد وجوب کافی میشود مثل اینکه هرگاه عبادتی فعلاً بالعرض ان

وجوب بقصد ممکن است قصد رجحان ذاتی آن را نماز گذار نماید مثلاً هرگاه ترک ازاله نجاست در وسعت وقت نموده یا ترک جواب سلام واجب را نموده یا ترک اداء دین خود را در وسعت وقت با حالت دارائی نموده مشغول نماز شود اگر بگوئیم نماز در این حال حرام است علاجی از فساد آن نیست و اگر بگوئیم حرام نیست اما وصف وجوب از این نماز زائل شده پس اگر بجا بیاورد بقصد اینکه ذات این عبادت رجحان عقلی دارد و مصلحت واقعی دارد عیب ندارد و ما در این کتاب چند جا ذکر این مطلب نموده ایم و معنی دوم قصد وجه نیست که قصد کند وجوب را یا ندب را و آن دو صورت دارد یکی وصفی دوم غائی وصفی آنست که قصد نماید نماز واجب میکنم و غائی آنست که قصد کند نماز بجا میاورم برای اینکه واجب است و هر کدام از آن دو یا در تمام عبادات است یا در بعض آن مثال اول عبد الله نماز اول ماه واجب است یا مستحب اقوی عدم وجوب قصد وجوب قصد ندب است حتی در صورت علم بوجوب مثال دوم اینکه عبد الله تسبیحات اربعه یکمرتبه واجب است یا سه مرتبه و در اجزاء اقوی عدم وجوب قصد وجه است پنجم قصد تمیز و تعیین مثل اینکه در موقع اشتباه قبله چهار نماز بچهار طرف میکند در این مقام تعیین مأمور به از عمل غیر مأمور به نمیتواند بنماید و در این موارد بعضی از مجتهدین بلکه اکثر تغییر فرموده اند که قصد وجه بجا نیامده و این اشتباه است باید بفرمایند قصد تمیز بعمل نیامده چرا که یکی از این چهار نماز مأمور به است و باقی لغو است نه اینکه

قصد تمیز

یکی

نه اینکه یکی واجب است و یکی مستحب تا گفته شود نیت استحباب و وجوب بعمل نیامده و
خواهیست که قصد تمیز هم لازم نیست بلی مرحوم شیخ مرتضی رحمة الله علیه میفرماید
در مورد یکه می تواند تشخیص بدهد و معین کند اگر معین نکند و چهار نماز بکند
از جهت اینکه عرفا مردم میگویند این شخص در معرض اطاعت است بلکه میگویند این
شخص مشغول بازی است پس بالعرض این قصد واجب شده نه بالذات ولکن در اصول
جواب داده ایم اولا گاهی میشود که شخص در ترک تشخیص واجب از غیر آن یا غرض عقلائی
دارد که عرفا نمیگویند مشغول بازی است مثل اینکه اگر از اطاق بیرون بیاید و فحص
کند سردی هوا اثر میکند یا اگر محتاج باشد بروشن کردن چراغ باید برای تحصیل شمع
یا کبریت ببازار برود یا از همسایه اطاق مدرسه یا اطاق کاروانسرا طلب کبریت کند و
خجلی بدانست که در این حال برای روشنائی یا تحصیل طلب نماید طلب از غیر کند خصوصا از بعض اشخاص خصوصا
اگر طلب کننده مرد محترمی باشد یا اینکه باعث اذیت همسایه بشود یا حیا میکند اظهار کردن
یا باعث خجالت آن شخصی که از او طلب کرده میشود و غیر ذلک از اغراضی که اگر واجب بود
عذر نبود و ثانیا بازی در خود اطاعت نکرده بلکه در بعضی از کیفیت تحصیل علم باطاعت
بازی کرده است مثلا اگر همان نماز اول رو بقبله باشد اطاعت همان است و بازی در
آن سه نمازی که لغو است کرده و همچنین اگر نماز آخری رو بقبله باشد و یا اگر وسطی نیز
هر کدام اطاعت باشد بازی در آن نشده است بحث سوم در احکام عدول در اثناء
نماز و آن بر چند قسم است اول عدول از قصد عنوانی بعنوانی دیگر مثل عدول از نماز

اقسام عدول

از اداء بعکس و عدول از قصر باتمام در مواضع تخییر بالعکس دوم عدول از وجهی بوجه
دیگر مثل اینکه عدول از مستحب بواجب کند یا از واجب بمستحب سوم عدول از جزئی
بجزء دیگر مثل عدول از سوره بسوره دیگر یا عدول از تسبیح بتسبیح دیگر یا عدول از
قیام بجلوس مثل نشستن در شک میان چهار و پنج در حال قیام چهارم عدول از
وصفی مثل عدول از جماعت بفرادی پنجم عدول از موضوعی بموضوعی مثل قصد
اقامه مسافر در اثناء نماز یا قصد سفر در حال اقامه در بین نماز ششم عدول از اضافه
باضافه مثل عدول از اقتدا بزید در حال اقتداء بعمرو پس بدانکه موضوع عدول متصف
میشود بهمه احکام خمسه باختلاف موارد در بعض موارد واجب است و در بعضی مستحب است
و در بعضی حرام است و در بعضی جایز است و در بعضی مرجوح و احکام هر کدام در موارد
خود مذکور است لکن بعض امثله برای این موارد ذکر میشود اما اول عدول از عنوانی
باشد بعنوان دیگر پس قسم واجب آن آنست که هر گاه قصد عصر کرد بطور غفلت یا اشتباه
اینکه ظهر را کرده و بعد معلوم شد که نماز ظهر را نکرده تا هر وقت باشد عدول کند
خصوصا در وقت مختص بظهر مگر در وقت مختص بعصر باشد و اما عکس آن که قصد
ظهر کرده باشد و بعد معلوم شود که ظهر را کرده جایز نیست بلکه عدول از لاحق
بسابق مطلقا جایز است و عکس آن حرام است پس همین طور عدول از اداء بقضاء
جایز است و عکس آن حرام است و اما دوم وجهی برای عدول از مستحب بواجب
ظاهرا بنظر نمیاید ولی عکس آن جایز است مثلا اگر مشغول نماز فرادا است و

چنانچه نخواهد تمام کند ادراک جماعت نمیکند عدول آن از واجب بمستحب در رکعت
دوم سلام بدهند ادراک جماعت کند و اگر باز هم ادراک نمیکند بعد از آنکه قصد
نافله کرد هم برند و ظاهر اینست که برای ادراک فضیلت ادراک اول جماعت هم جایز باشد
و مختص ادراک تمام نماز نیست مثال دیگر هرگاه در ظهر جمعه سوره غیر از جمعه را سهواً
تلاوت کرد اگر بقدر نصف آن سوره را خوانده است محل عدول بسوره جمعه نیست بلکه
مستحب است که قصد نافله نموده نماز را از سر گرفته قرائت سوره جمعه کند و اما سوم
در بعض موارد واجب است مثال اینکه بسمله برای یکی از سور عزائم باشد بطور غفلة
واجب است شروع بسوره دیگر نماید و اکتفاء بآن بسمله نمیتواند بکند بلی اگر بسمله
را بدون قصد تعیین سوره مخصوص بگوید ظاهراً اکتفاء بآن میتواند بکند لکن
ترک عدول نباید نمود در بعض موارد مستحب است مثال عدول از سوره دیگر در نماز روز جمعه بسوره جمعه تا
بقدر نصف سوره نرسیده باشد اگرچه هم از شروع بآن سوره نموده است در بعض موارد جایز است مثل
مثال مذکور بعد از نصف شد خصوصاً در حال [illegible] بجا آورد و بعضی از مجتهدین اشکال کرده اند و اما چهارم
پس آنکه عدول از فرادی جایز نیست اما عکس آن در همه موارد جایز است و اما پنجم در بعضی از اوقات تعین نماز
میشود مثل اینکه مسافر قصد اقامه کرده و هنوز نماز تمامی بجا نیاورده است که قصد او مبدل شد
بحرکت پس هرگاه محل عدول باقی است یعنی برکوع رکعت سوم را نکرده است واجب است بنشیند و نماز
قصر بجا آورد و اما بعد از دخول در رکوع دیگر حکم او حکم صلوة تمام است حتی برای نمازها
بعد مادامیکه در آن بلد است تا اینکه ثانیا قصد ده روز نماید یا اینکه سیر

بکند بود در سایر موارد باعث تغییر حکم **فرع** عدول در هر جا که جایز نیست مبطل
نماز است **فرع** تعاقب عدولهای متعدده جایز است مثل اینکه از اداء عدول
بقضا کند بعد متذکر قضای سابق شده عدول بان نماید بعد متذکر قضای سابق
تر شده عدول بان نماید واما ششم موردان منحصر است بوقتی که برای امام اول
عارضه عارض شود و اماموم دیگر بجای آن نماز جماعت را تمام کند **مقدمه هشتم**
در مکروهات نماز است و آن چند چیز است اول بطور تعجیل خواندن دوم بطور
کسالت و غفلت بودن سوم آب دهان و آب دماغ خارج کردن چهارم مدافعه بول
و غایط و باد پنجم نظر باطراف و بطرف بالا ششم سنگینی بدن را باین طرف و آن طرف انداختن
در حالتی که دست روی [illegible] نکند هفتم با دست بریش و سایر اعضا بازی کردن
هشتم [illegible] نهم خمیازه کشیدن دهم کشتن شپش یازدهم چشم را روی هم گذاشتن
مقصد دوم در افعال نماز است و آن چند چیز است اول قیام دوم تکبیرة الاحرام سوم
رکوع چهارم سجود پنجم قرائت ششم ذکر هفتم تشهد هشتم سلام نهم ترتیب دهم
موالات و چهار چیز اول رکن است یعنی اگر بطور سهو و غفلت ترک شود یا زیاد
شود نماز را باطل میکند و در آن چند فصل است اول در قیام است و در آن چند
بحث است بحث اول در کیفیت آن است بدانکه واجب است در آن چند چیز اول اعتدال
قامت یعنی کمر و گردن و زانو و سینه و پشت و شکم را راست بگیرد بقدر تمام
دوم استقلال یعنی تکیه بدیوار و عصا نکند و اعتماد بدو پا کند بلی اگر هر دو کف

مکروهات نماز

بر زمین باشد ولی اعتماد بر یکی باشد ضرر ندارد سوم استقرار یعنی حرکت نکند و
بر جائی که متحرک است و لرزه بر اندام میاندازد نه ایستد بلی حرکت دستها تا باندازه که محو
صورت نماز نباشد ضرر ندارد چهارم اعتماد بر کف پاها نه بر پاشنه یا بانگشتهای آن
پنجم این قدر فاصله میان دو قدم نگذارد که از صورت قیام خارج شود بحث دوم بدانکه
بر دو قسم است اول رکن و آن در دو مقام است اول قیام متصل برکوع است یعنی از حال
قیام برای رکوع خم شود پس اگر سهواً در اثناء قرائت یا قنوت یا تسبیحات اربع خم شد و
در حال خم شدن قصد رکوع کرد یا اینکه برای کشتن عقرب خم شد یا سهواً نشست و قصد
برخاستن هنوز راست نشده قصد رکوع کرد نمازش باطل است بلی اگر سهواً برای
رکوع در این حال خم شد وقتی باطل میشود که بسجده برود و اما قبل از آن جای تدارک است
و اگر عمداً قصد رکوع کرد بعد از خم شدن سهوی همان وقت نمازش باطل است دوم قیام
در حال تکبیرة الاحرام قسم دوم قیام ها در سایر حالات که واجب غیر رکن است پس اینکه
بعض مجتهدین فرموده اند قیام در حال قنوت مستحب است و در حال سکوت مباح است موهم
اینست که در حال قنوت میتوانند بنشینند و همچنین در حال سکوت و این مقصود نیست
بلکه مقصود اینست که در حال قنوت هم قیام و هم قنوت را میتوانند ترک کنند ولی بجا آوردن
هر دو مستحب است و همچنین در حال سکوت میتوانند قیام را ترک نموده مشغول عمل
بعد شود ولی حق اینست که در هر حال که باشد قیام واجب است ولی این واجب را میتوانند
بیشتر امتداد بدهند و در آن حال مشغول بشغلی دیگر از اجزاء مستحبه صلوة بشود

قیام متصل برکوع است

بلکه تحقیق اینست که هیچ عملی واجبی یا مستحبی در نماز واجب نیست بلکه از اول دخول
نماز واجب الی آخر مشغول بعملی واجب است و معنی اینکه قنوت مستحب است یا ذکر دوم
در رکوع یا سجود مستحب است اینست که مکلف میتواند بامر خود واجبی را که افضل است
ترک نموده بعوض آن واجبی بکند که مقام آن نازلتر است بجا بیاورد بحث سوم در مستحبات
قیام است بدانکه برای هر یک از اعضا کیفیت مخصوصه مستحب است اما سر و گردن را
باید بطریق راست نگاه دارد و منحرف بچپ و راست نکند و اما چشم باید خاضع بوده
باشد و پایین نگاه کند نه آنکه آنرا ببندد و نه ببندد و اما دوش را بطبیعت خود سست
کند نه بالا ببرد و نه پایین بیاورد و اما انگشتان دست باید بهم وصل بوده باشد و اما
کف دست را بر روی ران بگذارد و بر روی زانو بگذارد هر دستی را روی ران محاذی خود
گذارده مرفق و ذراع را بر او راست بدارد و اما دو پا باید ران و زانو و ساق را مستقیم
نگاه داشته [illegible] و [illegible] بوده باشد و سر انگشتها را مساوی هم نماید و
فاصله میانه دو پا از عرض سه انگشت باشد تا یک وجب بحث چهارم در قیامهای
اضطراری است برای عاجز اول قیام با تکیه اگر ممکن است در بعض اگر ممکن نیست در جمیع
دوم قیامی که در بعض آن کج بایستد و اگر ممکن نشود در تمام آن سوم قیامی که در بعض
آن مستقر نباشد و اگر ممکن نیست در تمام آن چهارم نشستن مستقر در بعض اگر ممکن
نشود در کل پنجم نشستن با تکیه در بعض و اگر ممکن نشود در کل ششم نشستن بدون استقرار
در بعض و اگر ممکن نشود در کل هفتم خوابیدن بر پهلوی راست بطوری که در قبر رو

بقبله میت را میخوابانند هشتم خوابیدن بطور حالت احتضار با پاهای خود را بقبله
بکشانند نهم خوابیدن بر پهلوی چپ بطوریکه گوسفندان را رو بقبله ذبح میکنند
هر قسم ممکن دارد اگر چه از آن پهلو بآن پهلو افتادن باشد ترتیب میان مراتب مذکوره
شرط است **فروع** اول در هر یک از ایستادن و نشستن مردد شود میان ترک استقرار
و اعتماد مخیر است میان ترک هر کدام که خواهد علی الاقوی دوم اگر بسبب نتواند تمام قیام
یک رکعت را می تواند بایستد یا باید از اول بایستد تا آخر بعضی فرموده اند دوم را
اختیار کند تا اینکه رکوع را در حال ایستادن بجا بیاورد ولی اقوی اینست که تا عاجز شود
اختیار بدل نکند بلی اگر ممکن است ای برکوع بایستد و الا فلا و همچنین در تنزل از
نشستن بخوابیدن و همچنین اگر مردد است میان اینکه رکعت اول را بنشیند یا رکعت
دوم و همچنین اما اگر مردد است میان اینکه یک رکعت تمام را نشسته بجا آورد و میان اینکه در
هر کدام هر دو قسم را بجا بیاورد در رکعت اول ایستاده بجا بیاورد تا اینکه بعد از آن هر وقت
عاجز شد عمل بطریق عجز نماید سوم دوران امر میان فوت قیام تا اینکه رکوع و سجود
را بطریق اختیار آورد و میان فوت رکوع و سجود با قیام اختیاری ظاهرا مخیر است ولی
احوط اینست که تکبیرة الاحرام و رکوع را تا بتواند با قیام حقیقی بجا بیاورد چهارم هرگاه
در اثناء نماز قدرت از حالت مرتبه نازله بعالیه پیدا کرد واجب است اختیار آن و اگر در
حال حرکت برای برخاستن یا برای نشستن مشغول بقرائت باشد یا باید ساکت شود
تا بعد از استقرار بحالت بعدی نظر باینکه خود حرکت از قبیل عدم استقرار است باید ساکت شود

در تکبیرة الاحرام

ونظر باینکه تمام حالات بالنسبة بحالت بعد از آن مرتبه اعلی است باید مشغول باشد حتی بتفصیل
میانه انتقال از مرتبه بالا است پس باید تا مستقر نشود ساکت باشد و میانه انتقال از مرتبه
پائین است پس هر چه نزدیک بحالت ایستادن است در همان حال قرائت نماید تنبیه
بدانکه برای اضطرار حالات غیر معدوده است که امر دائر میانه بعض از آن با بعض دیگر
میشود مثلا گاهی مردد میشود میانه ایستادن با اینکه رکوع و سجود را باشاره نماید و
میانه نشستن با اینکه رکوع و سجود را بحالت اختیار نماید و گاهی امر دائر است میانه اینکه
در حال راه رفتن نماز کند و میانه نشستن گاهی میانه نماز کردن در حال ایستادن و
رکوع و سجود با ترک تمکن اگرچه فاحش باشد نه بطور راستند بار و میانه رعایت استقبال
در حال نشستن با رکوع و سجود حقیقی یا با ترک بعض از آن مثل اینکه برای شخص محبوس از
قبیل اتفاقات واقع میشود اقوی اینست که مکلف مخیر است کدام را میتواند اختیار نماید و احوط
تکرار نماز است فصل دوم در تکبیرة الاحرام است و در آن چند بحث است اول
تکبیرة الاحرام از جمله ارکان واجبه است و زیادتی آن و نقصان آن موجب بطلان است
اگرچه بطور سهو باشد پس هرگاه تکرار کند هر زوجی از آن باطل و هر فردی از آن صحیح است
یعنی دوم چون مبطل اول است ممکن نیست که صحیح باشد و سوم صحیح است بلی اگر در تکبیرة
الاحرام برای همین نماز و اما تکبیرة الاحرام سهواً برای نماز دیگر در اثناء نماز ظاهر عدم
بطلان نماز است بلی احتیاطا نماز را تمام نموده و سجده سهو بجای آورده و بعد از آن
اعاده نماید دوم معتبر است در آن قیام بتفصیلی که گذشت حتی در تکبیرات مستحبه

چنانچه استغراق در آنها هم بعمل نیاید یعنی در حال خم شدن و راست شدن بگوید چنانچه
رسم اکثر عوام است باطل است بلکه قضا در رود نمکنند و ترتیب یعنی تقدیم الله بر اکبر و مد
و عدم فاصله میانه آنها بسکوت طویل یا بکلمه دیگر که حرف لفظ تعالی باشد و وصل نکردن
عبارت خیر اول با اخر آن تا اینکه الف الله در درج ساقط نشود و ضمه با ظاهر نشود پس
اگر نیت را بزبان اداکند یا کلمات دعای توجه شروع نماید باید بنحوی تمام کند که وصل با الف
نشود یا به تکبیر در حال قیام صحیح و در حال نیت منفصل که در دو مقام ذکر شد ادا
نماید سوم در مستحبات حال تکبیر است اول بلند کردن هر دو دست است تا مقابل گوشها و
باید گشتن در حال بلند کردن باشد مقابل نمودن بصورت ایکردن هم کافی است
دوم مقابل داشتن کفهای دو دست در حال بلند کردن بقبله سوم چسبانیدن چهار
انگشت دست بهم در حال بلند کردن بلکه بعضی فرموده اند انگشت ابهام را
هم ضم نماید و این در تمام تکبیرات است حتی مستحبات از آنها هم مستحب است چهارم در تکبیرات
اضطراریه است اول اگر صحیح نتواند کلام در دو مقام است اول اینکه درست یاد نکرد
در اینصورت باید سعی کند در یاد گرفتن و اگر ممکن نشد در ضیق وقت تکلیف اضطراری
حال و جاری است مقام دوم اینکه زبان او قوه و قدرت ندارد پس آیا مرادف آن را از
لفظ عربی بگوید یا ترجمه آنرا از لغت دیگر بگوید یا عین آنرا بگوید بطور غلط اولی مثل
الله اعظم دوم مثل یزدان بزرگ است سوم مثل الله اکبل که بعوض را لام بگوید و اینها
من باب مثال است والا امثله این زیاد است و تحت عدد نمیاید چه اگر غلط گفتن که هم در کل اشکال

در بعض گاهی در کلمه است گاهی در مخرج است و گاهی در اعراب و ترجیح میانه مراد ف
یا ترجمه یا غلط گفتن آن دلیل ندارد پس اگر غلط گفتن زیاد فاحش نیست مثل ساقط
کردن تشدید الله یا ضمه هاء الله یا بدل العین است و الا ظاهر اخیر است میانه یکی
از این سه قسم نمیتواند ذکر دیگر بگوید در ترجمه این به لغات دیگر هیچ لغتی بر دیگر ترجیح
ندارد و هرگاه هیچ یا غلط نمیتواند نماید متمکن نیست تا مرا در دل بگذراند و ا
اول کند و بنیت تا آخر زبان را هم با صوتی که میتواند بگرداند و اگر متمکن نیست اکتفا
بگذرانیدن در دل نماید **فرع** صاحب عذر باید در ضیق وقت نماز کند حتی در حال
یاس از زیاد کردن یا رفع علت آن و اگر عمدا تأخیر انداخت معصیت کرده اما در ضیق وقت
بدل هارا اگر ذکر شد بجا بیاورد **فصل سوم در رکوع است** و در آن چند
بحث است اول در معنی رکوع است و مراد از آن خم شدن است باندازه که سر انگشت
های ابهام دست بزانو برسند و افضل رسانیدن کفهای دست است دوم معتبر است
در تحقق رکوع دو چیز اول قصد عنوان رکوع پس اگر خم شود برای کشتن عقرب و
ذکر رکوع بگوید کافی نیست دوم اندک درنگ و توقف و این شرط علاوه بر طمانینه رکوع
برای تحقق مفهوم رکوع است که هرگاه خم شود بدون درنگ یا بر نشستن یا خوابیدن
اصلا رکوع بر آن صادق نیست پس ثمره در این ظاهر میشود که اگر بقصد رکوع خم شود
همینکه بحد رکوع رسید توقف نکرده بسجده رفت نمازش باطل است و لکن بنا بر اینکه
توقف از جمله محققات رکوع نباشد بلکه شرط علیحده باشد رکوع محقق شده و ذکر

در رکوع

فراموش شده است و آن هم رکن نیست پس اگر بعد از رکوع خشوع و استقرار فراموش کند هر گاه ملتفت شود در حالتیکه باندازه رکوع است توقف کند و ذکر بگوید و نمازش صحیح است و اگر پایین تر از مقدار رکوع رسیده باشد که متذکر شود برگردد بمقدار رکوع و توقف کند و ذکر بگوید و بعد اعاده نماز کند یا اینکه بحال قیام برگردد و دو رکوع کند و اعاده نماز کند و بعضی از مجتهدین فرموده اند که از جمله چیزهائیکه در تحقق اصل رکوع شرط است اینست که از حال قیام خم شود لکن معلوم نیست چرا که اگر در نماز کسی تا اینست رکوع صادق است که چه از نشستن برخیزد و خم شود یا از قیام متصل برکوع بعمل آمده باشد **فرع** کسی که قامتش باندازه رکوع خم است قدری برای آن زیادتر خم شود و اگر زیادتر خم است اشاره کند برای آن **فرع** اقوی اینکه حد خم شدن زن برای رکوع همان حد خم شدن مرد است و واجب است در آن چند چیز اول ذکر و آن عبارتست از سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله و در حال ضرورت و ضیق وقت اکتفا بیک ذکر صغیر میشود کرد و زاید بر آن سه مرتبه ذکر کبیر یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه مستحب است بلکه تکرار آن یا ما فوق از هر دو و بعضی چنین گفته اند هر اندازه که بخواهد مستحب است بلی مستحب است که بعدد طاق بگوید و از امام جعفر صادق شصت تسبیح در رکوع و سجود شمرده شده است و قول بکفایت تهلیل و تحمید و تکبیر و بعوض تسبیح که بمقدار سه تسبیح صغیر یا یک تسبیح کبیر باشد خالی از وجه نیست **فرع** در صورت تکرار ذکر اگر همه بقصد قربت بگوید یا بعضی بقصد وجوب و اول را بقصد وجوب عیب ندارد و در فرض اول یا

با فرض تعیین واجب بغیر ذکر اول قهراً واجب انطباق با اول پیدا میکند و قصد استحباب
اول و وجوب غیر آن بی ثمر است بواسطه تحقیقی که سابقاً ذکر شد علی الاقوی مگر اینکه
اول را بقصد مطلق ذکر گفته باشد نه بقصد ذکر رکوع دوم از واجبات طمأنینه است از
اول ذکر تا آخر آن حتی ذکرهای مستحبه سوم قیام بعد از رکوع چهارم طمأنینه در حال قیام

بحث سوم در رکوع اضطراری و برای آن مراتبی است که با قدرت آوردن مرتبه اعلی
دوم باطل است اول خم شدن بهر اندازه که ممکن دارد اگرچه اندکی کمتر از قیام باشد دوم
خم شدن بطرف راست یا چپ و اگر مانع از خم شدن افتادن است تکیه کند بچیزی در حال خم
شدن سوم رکوع در حال نشستن اگرچه قادر بر حال ایستادن باشد چرا که ممکن است که برای
قیام بایستد ولی برای خم شدن ممکن نشود مگر بر نشستن چهارم ایماء بسر پنجم ایماء به چشم
بروی هم گذاردن و برای سر برداشتن چشم باز نماید و اگر ممکن نشد بقلب بگذراند
خم شدن را و هر کدام از این مراتب مترتب است فرع هر گاه در اثناء قدرت پیدا کند بما
فوق اختیار آن واجب است و هر گاه بعد از بجا آوردن این مرتبه قدرت حاصل شود بالاتر
واجب نیست بلکه زیادی عمدی است و مبطل نماز است بحث چهارم مستحبات رکوع چند
چیز است اول تکبیر قبل از آن دوم گذاردن دو کف دست روی زانو سوم بردن زانو
ها را بعقب چهارم پشت خود را راست بدارد بحدی که اگر قطره آب بریزند بجای
خود بماند پنجم اینکه گردن را مساوی پشت بدارد ششم اینکه نگاه او بما بین
دو قدم باشد هفتم اینکه اول دست راست را روی زانو بگذارد بعد دست

بحث سیم در رکوع

سخن در سجود

چپ را هشتم برای زن مستحب است که کف دستها را بالای زانو بگذارد اگرچه در
مقدار انحنا شدن باید بمقدار رکوع باشد نهم خواندن دعای ماثور قبل از شروع بکن
و سمع الله لمن حمده بعد از برداشتن سر از رکوع **فصل چهارم**
در سجود است و در آن چند بحث است اول در حقیقت سجده است و آن گذاردن پیشانی
است بر زمین بقصد تعظیم و باقی دیگر شرایط و واجبات است دوم هفت عضو
بدن باید بر زمین قرار بگیرد اول پیشانی است محل آن در حال اختیار در طول از محل رستن
موی است تا ابرو و در عرض مجموع استخوان پهن است که از دو طرف منتهی به جبین
میشود دوم و سوم کفهای دو دست است و واجب نیست تمام کف دو بر زمین باشد
بلی اکتفا نمی شود به انگشتهای دست علی الاقوی چهارم و پنجم دو زانو است ششم
و هفتم دو انگشت بزرگ پاها است و اقوی سجده بر سرهای این انگشتها است
و در گذاردن مواضع مذکوره بر زمین چند شرط است بعضی از آنها مختص به پیشانی
است و بعضی مشترک بین تمام اعضا است و آنکه مختص به پیشانی است چند چیز است اول
طهارت موضع سجده دوم اینکه از جنس باشد که سجده بر آن صحیح است و آن منحصر است
بدو جنس یکی زمین و اجزاء زمین از قبیل سنگ و خاک مگر معادن مثل زغال سنگ
و گچ و جواهرات و آهن و مس و غیر ذلک دوم آنچه از زمین می روید و شرط اول اینکه
از جنسی نباشد که معتاد است خوردن آن برای انسان و آنچه که حیوان میخورد مثل کاه
سجده بر آن جایز است و خوردن انسان برای دوا هم مانع است لکن اگر معتاد باشد دوا را

بان نه اینکه بر حسب ندرة اتفاق بیفتد پس بر سنا و ریشه کتان نمیشود سجده کرد شرط
دوم پنبه و کتان و دراجزاء زمین شرط است که استحاله نشده باشد پس بر مثل شیشه
واجر و کوزه نمیشود سجده کرد و افضل از تمام ما یصح السجود تربت حضرت سید الشهداست
و بعد از ان خاک و کل و زمین و سنک فرع اگر در چیزی شک شود که معدنیست یا نه و
خوردنیست یا نه و پوشیدنیست یا نه باید بغیر ان سجده کند تنبیه باب استحاله در این
مقام با استحاله در باب نجاست فرق دارد و استحاله در این مقام زودتر حاصل میشود و ان
انکه مشترکست میانه تمام اعضاء است چند چیز است اول استقرار یعنی تکان و لرزه نداشته
باشد لکن بر رشتن عضوی دیکر در حال سکوت از ذکر واجب و مستحب مانند کردن هریک از
انها بلکه تمام انها و دوباره بر زمین کذاردن عیب ندارد بخلاف پیشانی دوم طمانینه از اول
ذکر تا اخر ذکر واجبه و مستحبه سوم استقلال یعنی اعتماد بر هفت موضع و مشهور نسبت
که بر تمام مواضع تکیه نماید اکر تکیه بر بعضی زیادتر باشد از دیکری لکن اقوی کفایت
صدق عرفی کذاردن مواضع مذکوره است بر زمین چهارم مساوی بودن انها یا موقف بلندی
هر کدام تا چهار انکشت کسته شده ضرر ندارد و اکر پیدایش بلند و پست شده بیش از این هم
ضرر ندارد در صورتیکه از متعارف خارج نشود پنجم اباحه مکان و حکم این کذشت فرع
کفایت میکند در عضو پیشانی و در وضع پیشانی حصول مسمای عرفی اکرچه بقدر
یک درهم از پیشانی روی درهم از خاک طاهر باشد و باقی پیشانی روی چیز دیکری واقع
شود فرع نماز کردن بروی پنجره مشبک اکر شرائط دیکر محقق شود بی اشکال است علی

در شرائط مسجد است

الاقوی بحث سوم انچه رکن است دو سجده است پس زیادی یکسجده یا نقصان ان اگر
چه در تمام رکعات باشد بطور غفلت مضر نیست ظاهرا بلکه زیادی یکسجده بعنوان قصد
نماز عمدا و زیادتی دو سجده بغیر قصد نماز عمدا هم سهوا مبطل نماز است و هرگاه بی اختیار سر از
سجده برداشته باشد و بی اختیار یا بطور غفلت بزمین امد دو سجده بنیت بلی احتیاطا دو
سجده سهو لازم است و کشیدن پیشانی را و رسانیدن بزمین دیگر برای ادراک ما یصح السجود
یا وضع افضل بدون اینکه بلند کنند ضرر ندارد بحث چهارم واجب است ذکر در سجده و
کفایت میکند یکذکر کبیر که سبحان ربی الاعلی باشد یا غیر ان علی الاقوی یا سه ذکر صغیر
و زیاده بر انها مستحب است و در باقی اشکال تا به جمع شود با انچه در ذکر رکوع گفته شد
و احکام شک و سهو ان در احکام خلل انشاء الله تعالی خواهد امد بحث پنجم در سجده
اضطراری است بدانکه اضطرار گاهی در موضع پیشانی است گاهی در اعضاء دیگر اما اول
پس راجح برای انست که با امکان حفره بکند ولی وجوب ان جایز نیست اول هرگاه هیچ طور نشود
به پیشانی سجده کند بیکی از دو جبین سجده بکند دوم سجده بر چانه سوم بالا اوردن محل
سجده چهارم خمشدن بقدر میسور پنجم ایماء بچشم ششم گذاشتن بقلب یعنی تصور سجده
واما اضطرار بغیر موضع کفین پس اگر بکف دست نتواند سجده کند با انگشتهای دست
سجده کند و اگر ممکن نشود بر پشت دست و اگر ممکن نشود بر بند و اگر ممکن نشود بقلم دست
و بعد از ان مرفق و اما اضطرار در پا اگر ممکن نشود گذاردن ابهامها را بزمین بالاتر
از ان را بزمین بگذارد و اگر انگشت او قطع شده باشد کف پا را بزمین بگذارد و اگر

در سجدهٔ اضطرار

آداب مستحبات سجده است

ملاحظه وضع ابهام است در گذاردن بر زمین و همچنین تا منتهی شود بلندیهای پیشانی
بحث ششم در مستحبات و مکروهات سجود است بدانکه در حال قیام قبل از خم شدن
برای سجده مستحب است تکبیر و مستحب است که در حال تکبیر دستها را بالا برد و در حال
سجده اول دستها را بر زمین گذارد و بعد از آن زانو را و در حال برخاستن از سجده عکس
کند و برای زن مستحب است که اول زانو را بر زمین بگذارد و در حال سجده برای مرد مستحب است
که مرفق ها را مثل بال گشاده دارد و در زن تمام اعضا را جمع نموده خود را بر زمین
بچسباند و در حال برخاستن یکمرتبه برخیزد و نیز مستحب است برای مرد و زن که دستها
را بهم ضم نموده مقابل صورت روی زمین بگذارد و پائین بینی را بر روی محل سجود
بگذارد و در حال برخاستن پشت دستها را بر زمین نگذارند و بطور تورک بنشیند
یعنی بر روی ران چپ و بعد از نشستن و استقرار تکبیر بگوید و استغفر الله ربی و اتوب
الیه بگوید و بعد از آن تکبیر بگوید و بسجده بعد برود و بعد از سجده دوم بنشیند و این
جلسه استراحت گویند که قول بوجوب آن هست و احوط مراعات آن است و وقت
برخاستن دو کف دست را روی زمین بگذارد و در حال برخاستن بگوید بحول الله
و قوته اقوم و اقعد اما مکروهات بدانکه مکروه است خواندن قرآن در سجده و همچنین
در رکوع و بطور اقعاء نشستن ما بین دو سجده یعنی دو زانو را بلند کردن بطوری که
رانها روی پاشنه پا باشد و اما اگر رانها روی زمین باشد ظاهرا اقعاء نیست و
دیگر اینکه باد بدمد محل سجده را و سایر سجده ها است و آن چند قسم

سجده‌ها

اول سجده تلاوت قرآن و آن در چهار سوره واجبست که الم تنزیل و حم سجده و النجم
و اقرأ باشد که بواسطه خواندن یا شنیدن مجموع آیه واجبست و در بعض آن احتیاط
ترک نشود و در بعضی از آن و نوشتن آن وجه نیست اقوی وجوب نیست بر حائض و
نفسا و در یازده آیه که در ده سوره باشد مستحبست و در این سجود ظاهراً غیر از گذاردن
پیشانی بر زمین شرط دیگر از شرایط نماز نباشد فروع اول وجوب این سجده فوریست و هرگاه
فراموش کند هر وقت متذکر شود بجا آورد و اقوی وجوب تدارک آنست در صورت
ترک عمدی یا اضطراری دوم وجوب مکرر میشود بتکرار شنیدن یا خواندن سوم هرگاه در
یک آن از چند نفر چند سوره های متعدده بشنود احوط تعدد است بعدد آنها چهارم هرگاه
در حال نماز واجب آیه سجده را شنید احوط آنست که ایماء بسجده کند و بعد از نماز سجده
حقیقی بعمل آورد و احوط اعاده نماز است پنجم هرگاه در حال سجده آیه را خواند یا تلاوت
کرد احوط آنست که سر را بلند نموده ثانیاً سجده کند ششم هرگاه نابالغ آیه خواند بر
بالغ واجب میشود هفتم اگر بعض آیه را بشنود و تتمه را نگوید وجوب سجده بعید نیست و
همچنین هرگاه هر کلمه را از یک نفر بشنود هشتم شنیدن آیه سجده از مجنون که قصد معنی
ندارد و از جعبه نقل الصوت موجب سجده نیست دوم از اقسام سجده ها سجده سهو است
که در باب خود انشاء الله خواهد آمد سوم سجده شکر که در موارد دیگر مقتضی پیدا
شود مستحب است و در هر حال مطلوب است مسئله سجود برای غیر خدا در تمام
شرایع حرام است و سجده ملائکه برای آدم نبود بلکه آدم را قبله خود قرار دادند با امر

خدا او سجده یعقوب و اولادش بر یوسف نبود و بر خدا بود برای شکر بعد از تجدد
اجتماع بعد از تفرق و سجده متعارف در برابر ضرایح ائمه برای خداست بقصد شکر و اگر
منظور نباشد فعل حرام است و بوسیدن آستانه خالی از اشکال نیست **فصل پنجم**
در قرائت است و تحقیق آن در چند بحث است بحث اول در حکم آن است بدانکه در رکعت اول و دوم
در هر نماز واجب است قرائت حمد و بعد از حمد سوره واجب است لکن وجوب آن
باصطلاح اهل علم مشروط است بنداشتن مرض که خواندن برای شاق باشد و
نداشتن شغل مهم که برای ادراک آن تعجیل داشته باشد از قبیل رفتن مهمانی یا آمدن
مهمان یا مسافر در نزد او و اگر چه شغل مذکور واجب شرعی نباشد بلکه واجب عرفی هم نباشد
و بعبارات اخری وجوب آن مشروط به بیکاری قلب سوره قرآن باید تمام خوانده شود
مکر در موارد عذر و جمع میانه دو سوره قرآن یا آیات سوره و بعض آن مکروه است
و بسم الله جزو سوره است و مشهور آنست که الضحی و الم نشرح یک سوره است و الفیل و
لایلاف یکی است پس جمع میانه آنها مکروه نیست و اکتفا بیکی جایز نیست و در صورت
جمع میانه آنها بسم الله سوره دوم را بقصد قربت مطلقه بخواند و اگر هر دو را فراموش
کند برای حمد دو سجده سهو و برای سوره دو سجده سهو واجب است علی الاقوی
ایراد هرگاه گفته شود واجب بودن سوره مشروط است بنبودن عذر فراموشی
جواب میانه حالات جهل و غفلت و نسیان و سهو و میانه اینها که از قبیل
اضطرار و مرض فرق است در قسم دوم اگر وجوب عبادت مشروط به عدم بودن

انها شود ضرری ندارد و اما در قسم اول ممکن نیست اول اینکه موافق مذهب اهل
سنت است که حکم خدای را تابع علم مکلف میدانند دوم اینکه باعث لزوم دور است
و عقلا نقل ندارد و در رکعت سوم و چهارم مخیر است نماز گذار میان حمد تنها و تسبیحهای
اربعه که صورتش این است که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
و قصد در آن شرط نیست و ترتیب چهار نیست بحث دوم قواعدی که علمای تجوید ذکر کرده‌اند
قبیل اشباع و اماله و ترقیق و تفخیم و ادغام و اخفات و اظهار واجب نیست مگر اینکه
ضرر باداء کلام برسد یا چیزی که مراعات آن مطابق لغت است مثل ادا کردن حروف
از مخارج خود که معنی کلمه تغییر پیدا نکند مثل اینکه اگر سوره لایلاف میخواند صیف بجای
دستانا بسیف بمعنی شمشیر فرق کند یا لفظ تغییر پیدا بکند اگرچه معنی دو
کلمه مرادف بوده باشد یا باهم چندان فرقی نکند مثل الضال با ضاد که بمعنای
گمراه است با الذال با ذال و با دال و زاء که بمعنی ... است ... شود و
در آن است که عرب و اهل لسان ضبط نکنند اگرچه از این مواضعی که قراء تعیین
کرده‌اند رسیده باشد دوم حفظ و مراعات وصل بحرکت و وقف بسکون سوم
آن سوم ادغام در موارد نون در هر موردی از آنها اگر غنه لازم دارد مراعات آن
ترک نشود و احتیاطاً چهارم مد در موارد یکه لازم است اما نسبت به غیر ذلک عنا
بعلم قرائت ندارد و راجع است به غائل در اصل ماده کلام بحث سوم واجب است
در نماز ظهر و عصر اینکه حمد و سوره و تسبیحها بطور اخفات خوانده شود و در

مغرب و عشاء و صبح اینکه حمد و سوره بطور جهر خوانده شود و تسبیحات بطور
اخفات مگر بسم الله حتی برای ماموم حتی در حمد رکعت دوم و سوم در ظهر و عصر
که مستحب است بطور جهر خوانده شود و مناط در جهر اینست که جوهر صوت بیرون
بیاید و در اخفات اینکه جوهر صوت بیرون نیاید اگرچه در شنیدن غیر بلند
تر باشد و بعضی میزان اخفات را این قرار داده اند که گوش خود بشنود یا صوری
باشد که اگر شنوا کسی بگیرد و گوش از دهان گوینده بقدر دوری گوش گوینده
باشد از دهان گوینده لکن اولا دلیلی بر این میزان نداریم و اینکه در صحیحه زراره
فرموده نوشته نمیشود از قرائت و دعا مگر چیزی که گوش گوینده بشنود علامت ثبت
از سیاق آن ظاهر است که تعبیر به اینکه نوشته نمیشود دلیل است بر اینکه ثواب آن
نوشته نمیشود پس مرجع در این در کیفیت عرفست و ثانیا اینکه اگر میزان اندازه اقل
مرتبه اخفات است نه کمتر از آن هم محقق باشد که همین قدر گوینده بتواند ادای کلام نماید
و اما در سایر اذکار واجبه و مستحبه مخیر است میانه جهر و اخفات در تمام نمازها بدانکه
حکم جهر و اخفات در حق مرد است و زنها مخیر هستند در جهر و اخفات حتی در ظهر و
عصر اگر شنونده نامحرم نباشد بلکه اگر هم باشد در صورت نبودن
ریبه بلکه با ریبه هم فعل حرام کرده و نمازش باطل نیست ولی احتیاط مطلقا ترک شود
تذنیب اگر کسی بطور سهو یا ندانستن مسئله اگرچه از روی تقصیر باشد جهر
را بطور اخفات خواند یا بعکس نمازش باطل نیست بلی اگر در اثناء کلام متنبه

شود

شود فوراً تغییر بدهد واگر تغییر دادن محتاج شود باینکه کلامرا اعاده کند جایز است
بقصد احتیاط بلی اگر اصل جهر واخفات را واینکه در بعض نمازها جهر واجبست
ودر بعضی اخفات لکن محل ایراد اند و مجال برای یاد گرفتن مسئله دارد و مسامحه کند
معذور نیست انتهی مشکل است **بحث چهارم** کیفیت تسبیحات ذکر شد اقوی
کفایت یکی از آنها است و افضل واحوط سه بار است و احوط اضافه استغفار است
بعد از آن و در صورت گفتن سه بار قهراً واجب منطبق میشود بر اول و تعیین لازم نیست و
ممکن است مجموع آن متصف بوصف وجوب شده از قبیل تخییر میان اقل واکثر باشد
بحث پنجم در فروعات است اول هرگاه سوره یاد نگرفته باشد اگر وقت مضیق است عیب
ندارد دوم حمد وسوره را میتواند از روی قرآن بخواند حتی در حال اختیار سوم سوره
عزیمه یعنی آنکه آیه سجده دارد خواندن در نماز جایز نیست اقوی اینکه بمجرد شروع در
آن نماز باطل میشود نه بعد از سجده و نه بعد از آیه سجده و هرگاه بشنود یا اینکه سهواً
بخواند برای سجده اشاره کند و بعد از نماز سجده کند و اگر سهواً بخواند تا قبل از آیه
سجده اگر بعد از تجاوز از نصف باشد عدول نماید و بعضی فرموده اند بقصد قربت
مطلقه سوره را اتمام کند و بعضی اعاده کند لکن چون شبهه تحریم دارد مورد احتیاط
نیست و خواندن طفل ممیز هم باعث وجوب سجده است و اما شنیدن از دیوانه که شعور
واراده ندارد و مثل شنیدن از جعبه ناقل الصوت باعث وجوب نمیشود و سجده عزیمت
واجب فوری است واگر سجده نکند معصیت کرده و قضاء ندارد و سوره سجده در

نماز مستحبی جایز است و باید در وسط نماز سجده کند سوم هرگاه نذر کند که در نماز مستحبی
سوره سجده بخواند جایز است چهارم اگر نذر کند نماز مستحبی را و تعیین سوره عزیمه نکند
جایز است برای او خواندن سوره عزیمه سوم اگر در نماز نافله سوره مخصوصی شرعاً
وارد شده باشد و شخصی نذر آن نماز را نماید باید همان سوره را بخواند اگرچه در حال
نذر غفلت داشته باشد بلی اگر ملتفت باشد و قصد عدم آن سوره را نماید چهارم
هرگاه از اول در بسم الله قصد سوره معین نکند بعد از آن شروع بهر چه بخواهد
نماید ضرر ندارد و اما اگر قصد سوره مخصوصه کرده باشد و عدول بسوره دیگر
کند اکتفا بآن سوره مشکل است پنجم اگر بعادت یا غفلت شروع بسوره کرد که از روی
عادت یا غفلت عیب ندارد و در مسئله سوم و چهارم اگر بطور غفلت بسم
را بی قصد خوانده باشد ضرر ندارد اگر بعد قصد کند عدم قصد جاری باشد بلی اگر قصد غیر
از آن را کند لکن بعد ملتفت شود بسم الله را اعاده کند و هر چه را بخواهد شروع کند
و دو سجده سهو بجا بیاورد ششم هرگاه در بین سوره فراموش کند که چه سوره
بوده یا بعد از بسم الله فراموش کند که قصد چه سوره بوده ضرر ندارد هر سوره
بخواهد شروع نماید هفتم عدول از سوره بسوره دیگر هرگاه قبل از نصف آن باشد
و اشکال داشته باشد که به نصف رسیده یا از نصف گذشته است یا نه جایز است
و باید بسم الله را اعاده کند مگر در عدول از توحید و قل یا ایها الکافرون که
مطلقاً بغیر آن جایز نیست و این بر دو قسم است اول اینکه از اول قصد سوره توحید

یا قل هو الله داشته باشد و دوم اینکه قصد نماز کند در اول حال سوره غیر از
این دو سوره بوده و بعد از آن اشتباهاً یکی از این دو سوره را بخواند صریح الفتاوی
اینکه در هر صورت عدول از این دو سوره بغیر آن نکند اگرچه آن غیر که حالا میخواهد
عدول کند مقصود بالاصالة باشد لکن واجب است که مقید بدارند بفرضیکه خواندن
یکی از این دو سوره بطور سبق لسان نشده باشد فی الاکثر چه که در آن صورت مطلقاً
فائده ندارد باید مراد از اخبار این باشد که اراده غیر از این دو سوره داشته بعد
از خاطر رفته بین خیال و اراده محو شده شروع بیکی از آنها کرده و هرگاه علی ای تقدیر
که بقدر نصف خوانده است عدول جایز نیست مگر در نماز جمعه یا ظهر روز جمعه
که از این دو سوره هم میتواند عدول کند به منافقین و جمعه بدو شرط اول اینکه هنوز
بقدر نصف نرسیده باشد دوم اینکه [illegible] را که مشغول بآن است
نکرده باشد بدانکه اخبار در رسیدن به نصف [illegible] است و در جمله از اخبار
میزان عدم جواز عدول را رسیدن بنصف گرفته اند و در بعضی میزان را التجاوز
از نصف قرار داده است و مقتضای احتیاط این است که تا بحد نصف نرسیده میتواند عدول
کند هشتم مشهور بطلان نماز است بشروع در سوره طولانی که باعث فوت وقت
شود لکن اگرچه معصیت کرده است لکن باعث بطلان نماز نیست خصوصاً اگر ادراک
یک رکعت نماز بنماید مگر باعث فوت نماز بعد از این شود که در این صورت مثل ادراک
یک رکعت است خصوصیت نداشته شده است نهم هرگاه جمعه را در رکعت سوم [illegible]

اینکه در رکعت اول را است بخواند دهم شنیدن سوره سجده مثلا گوش دادن بار است روز
سجده بایدش هم بر حائض هم سجده واجب است بعلت آیت مخصوص در شرایع و علامه در قواعد
منع نموده برای امام قرائت حمد در دو رکعت سوم و چهارم افضل از تسبیحات است و نسبت
جمع کثیری داده اند اخبار صحیحه و اقوال علما بسیار مختلف است و حتی اینکه بعضی قول
در مسئله میباشد چون اخبار صحیحه هست باعتبار یکدیگر است جمع دلالتی هم ممکن
اینهایت چیزی که میشود گفت اینست که این مطابق قول شافعی وجوب تعیین قرائت
است در تمام چهار رکعت مطابق احمد بن حنبل در سه رکعت اول پس برای محافظت
شیعه در وقت نماز جماعت بر امام معین کرده است چون محل انتظار قرائت امام است مأموم معتبر
بر امام بود در رکعت سوم و چهارم خصوص قرائت را اختیار نمائیم در مستحبات قرائت
است و آن چند چیز است اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قبل از بسم الله در حمد
رکعت اول سنه اخفات است بخواند دوم اختیار سوره متوسط در نماز
صبح مثل هل اتی و اقصر از آن مثل والشمس مغرب و عشا و اقصر از همه اینها در ظهر
و عصر مگر در ظهر جمعه سوم مؤکد است سوره توحید و حمد قل در تمام نمازها
چهارم جهر در بسم الله و بیان آن گذشت پنجم ششم ده بیان کردن کلمات و ادا
بر طریقه نیکو ششم دعاهای مناسب آیات رحمت و نقمت هفتم پذیرفتن وعظ هشتم
گفتن کذلک الله ربی بعد از توحید سه مرتبه نهم گفتن الحمد لله رب العالمین
بعد از فراغت از حمد **فروع** اول مشهور است که قصد خطاب را در ایاک نعبد

بحث تشهد

و ایاک نستعین باعث فساد است چرا که از تلاوت قران خارج میشود و باید معانی
کلمات مقصود و مراد نباشد اگرچه شخص نماز کننده معنای آنرا فهمیده باشد لکن ممکن است
قصد معنی در ضمن تلاوت قران مثل تعبیر کردن شخص مطلب خود را در کتابت یا در لفظ
بعنوان قصد عبارت قران و تمثیل بفلان شعر و هیچ منافات ندارد دوم صلوات بر
پیغمبر و ال انحضرت در وقت شنیدن نام ان بزرگوار سنت موکد است حتی در حال نماز سوم گریه
از خوف خدا و از عذاب اخرت ضرر ندارد و همچنین تکرار کلمات ان بقصد برفتن
موعظه چهارم اگر عبارت مردد باشد میان دو وجه که باید نداند کدام است و باعث بطلان است
اکتفا بیکی بکند تا بعد از ان معلوم شود و اگر احتمال میدهد که هیچکدام سبب بطلان
نماز نیست احتیاطا مکرر کند فصل ششم در تشهد است و ان واجب است بعد
از تمام شدن دو رکعت و قبل از سلام دادن ای نماز چهار رکعتی و سه رکعتی
و صلوات بر پیغمبر و ال انحضرت جزو واجب است که بی ان نماز باطل است و در نمازهای
یک رکعتی هم قبل از سلام واجب است مثل نماز احتیاطی و نماز وتر و کیفیت ان اینست
که بعد از سجده بطور طمانینه و استقرار بنشیند و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و ال محمد و اگر
قبل از ادا کردن حرفی انرا بگوید عمدا نماز باطل است و اگر در اخر عمدا در حال حرکت
بگوید باطل است و اگر سهوا در اول یا اخر چنین کرد بعد از استقرار اعاده کند حتی
اینکه اگر بعد از برخواستن متذکر شود بنشیند و تدارک نماید و مستحب است نشستن بحال

قول یعنی وقتی از رجوع و در اول هر تشهد بگوید بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله
بگوید الاسماء الحسنی کلها لله و اگر اکتفا کند بالحمد لله و مستحب است نگاه او بدامن خود
باشد در تشهدها و بروایتی آنکه دستها را بر رانها گذارد و انگشتها متصل بهم باشد و بعد از صلوات
در تشهد اول بگوید و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته و گفتن حسبنا را و سبحان
قبل از برخاستن و گفتن بحول الله الخ در حال برخاستن و آنکه زانوها را هم
بلند کند مکروه است نشستن بطور اقعا و معنی آن گذشت **فصل هفتم** در سلام
است بنابر آنکه مستحب است گفتن السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته باشد از
مستحبات تشهد مستحب و دوم گفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین باشد و سیم
سوم گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته باشد و در آنها اختلاف بسیار هست یک
خلاف در اصل وجوب یا استحباب سلام است که جمعی بنابر استحبابند هم از نماز خارج
نمیشود الا بگفتن آن اگر شرح از علما و اظهر شد اقوی وجوب آنست و خلاف در
در تعیین واجب است بآنکه اقوی وجوب السلام علینا و علی الخ یا السلام علیکم باشد لکن اکتفا
بگفتن همان نماید جایز است و بعد از گفتن آن در نماز خارج است اما اگر اراده گفتن السلام
علیکم نماید مستحب است ولی قبل از گفتن آن از نماز خارج نیست پس شک در رکعات
قبل از آن شک در محل است و حدث و غیر آن از مبطلات نماز باعث بطلان نماز است
همچنانکه در مطلق سلام اگر قائل باستحباب آن شود بجهت آنکه اجماعی است که آخر
نماز بتسلیم است و اما اگر بعد از السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته

بگوید

بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته اکتفاء بآن بعید نیست و دیگر گفتن السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین جایز نیست و همان از نماز خارج شده است و بعید نیست السلام
علیکم کافی باشد و رحمة الله و برکاته واجب نباشد لکن در صورت گفتن هر دو در سلام اول
مستحب است بچشم راست بپهلوی راست صورت و بینی را محل نظر قرار دهد و در سلام
آخر صورت و پهلوی چپ بینی را و اینکه از بعض اخبار استفاده میشود امام قصد سلام
کند بر مأموم یا بعکس یا بر ملائکه گویا علماء مشهور قصد نکرده‌اند و ممکن است محمل خفی است حقیقة
قصد سلام نماید والا از سلام جز رسم بیرون رود و باعث بطلان است بلی در آن کس
را آگاه باشد ضمنا بداند مستحب است **تنبیه** اگر سلام آخر را بگوید در اول دخول
در نماز از اجتهاد در دخول وقت کرده باشد بعد معلوم شود که و بین سلام آخر که مستحب است
ادراک وقت کرده است یا این نماز داخل در وقت است یا این که در خصوص سلام
واجب است اقوی عدم اختصاص است لکن بهتر در صورت گفتن این سلام را نداشته است
و بجهت فرار از همین حکم اراده بگفتن او را نماید **تنبیه ثالث** سهو از ارکان است تا
نماز گذار فرق میکند یکی عنوان فراموشی از سلام است پس اگر کسی سلام را فراموش
کند و مشغول نماز دیگر شود یا منافیات بعمل بیاورد نمازش باطل نیست و اگر منافی
است که صورت عمد منافی است در صورت سهو مثل تکلم هر گاه او را سهواً بگوید یا عمداً
بگوید باعتقاد فراغت از نماز و هنوز منافی الصلوة بعمل نیامده باشد بعد ملتفت
شود سلام را بگوید و دو سجده بازیادتی با اختلاف موارد برای موجبات بجا بیاورد و اگر

ثالث سهو و فراموشی در سلام است

ملتفت نشود بعد از ماحی الصلوة یا از اول آن مبطل مطلق است مثل حدث یا
استدبار دو سجده سهو برای سلام فراموش شده بجا میآورد و هرگاه سلام
قصد داشته فراموش کند مبطل مطلق را بجا آورد عیب ندارد و اگر قصد آوردن آن
داشته حدث یا مبطل مطلق بعمل آید نماز او باطل است عنوان دوم اینکه سلام را فراموش
نکرده است لکن در حال نسیان یا غفلت منافی بعمل آورد حکم آن معلوم شد که منافات
در اثناء نماز است حتی بنا بر استحباب سلام یا فرض آن قبل از سلام مستحب عنوان سوم
فراموشی هر دو یعنی هم گفتن سلام را فراموش کند و هم منافی بطور فراموشی بعمل آید
حکم آنهم معلوم شد **فصل هشتم** در ترتیب است آن واجب است در افعال
و در رکعات پس اگر جزء قبل را عمداً مؤخر بعد بدارد نمازش باطل است اما
اگر سهواً خلاف ترتیب واقع شود یا داخل در رکن بعد از این نشده میتواند رکوع کند و
آنچه که در جای خودش بجا نیاورده بجا بیاورد و آنچه را که بیجا بجا آورده اعاده آن را بکند و
برای آنچه بیجا آورده دو سجده سهو بجای آورد مثلاً هرگاه سوره را قبل از حمد سهواً
خوانده و بعد از آن اگر هنوز حمد را نخوانده و ملتفت شد باید حمد را بخواند و دو سجده
سهو برای زیادی سوره بجا بیاورد و هرگاه شروع بحمد نموده بفرض منکور حمد را
تمام کند و برای سوره بیجا دو سجده سهو بجا بیاورد و اما اگر بعد از دخول در رکن
ملتفت شد دیگر نمیتواند تدارک کند بلکه دو سجده سهو برای زیاده سوره پیش
از حمد دو سجده سهو برای فوت سوره بعد از حمد پس از آنکه نماز را تمام کرد بجا بیاورد

فرع هرگاه در رکعت دوم باعتقاد اینکه سوم است اکتفا به تسبیحات کرد هرگاه پیش از رکوع
متذکر شد حمد و سوره بخواند و برای زیادتی تسبیحات اربع بعد از نماز احتیاطاً از برای هر یکی
دو سجده سهو بنماید که اگر سه مرتبه خوانده سه بار دو سجده کند و اگر حمد نخوانده بعقیده رکعت
سوم و قبل از رکوع متذکر شده سوره را بخواند و اکتفا بهمان حمد نماید و تدارک آن
نیست و اگر بعد از دخول در حد رکوع متذکر شد عیبی ندارد و برای ترک حمد و سوره بعد از
نماز دو سجده سهو کند و برای زیادتی تسبیحات هم بطریق مذکور سجده سهو کند فصل سیم
در موالات است و آن هم شرط اجزاء است و هم شرط کمال پس اخلال بکلی به موالات گاهی باعث
خلل در قبول است گاهی باعث خلل در صحت و خلل در قبول گاهی که اجزا را بهم وصل میکنند
فاصله میان اجزاء یک جمله چون فاصله میان الحمد و میان لله و فاصله میان رب و میان
العالمین و گاهی کلام را از ظهور وجود میاندازد یا او را احتمال میکند با ظهور او را تغییر میدهد
مثل فاصله میان دو جمله از یک آیه مثل فاصله میان الحمد لله و میان رب العالمین
و گاهی از هیئت تصدیق بحمد یا اینکه فلان سوره است میاندازد که دیگری میگوید تو
حمد خواندی یا فلان سوره دیگر را خواندی یا تسبیحات اربع خواندی و اما هیئت موالات میان
حمد و سوره داخل در خلل فعلی است و قولی و اخلال فعلی در موالات گاهی بسکوت است
و گاهی بخواندن اذکار زیاد در میان صلوة است که عرفاً محقق ماحی الصلوة است فصل
دهم در مستحبات نماز است و آن چند چیز است اول قنوت و آن مستحب مؤکد است و محل آن
در رکعت دوم است بعد از قرائت و برداشتن دو دست مستحب علیحده است و معنی

قنوت دعا خواندن است و کیفیت سنت در باشتن این است که دو دست را باز نموده برابر روی خود پهن نموده شکم دست ها را رو باسمان و پشت انها را رو بزمین بدارد و انگشتان بزرگ را از باقی انگشتها جدا نگاه بدارد و هرگاه فراموش کرد بعد از رکوع هم تدارک کند و اگر بخاطرش نیاید بعد از نماز قضا کند حتی در بین راه رفتن و اگر عمداً ترک کرده قضا ندارد و جواز قنوت بفارسی بعید نیست هر چند احتیاط در اختصاص بعربی است و در آن دعا برای مؤمنین و برای خود نماید در امور راجع بآخرت و دنیا و دعای فرج غلط باعث فساد او نیست مستحب است که بیشتر از قنوت در آن دعای مخصوص کلمات فرج و افضل دعاها دعای فرج است و دوم تسبیح حضرت زهرا علیها السلام بعد از نماز بلا فاصله و افضل نیست که بعد از قنوت حضرت سید الشهدا علیه السلام باشد اگر

فصل

چه حتم باشد سوم تعقیبات نماز است که مفصلا در کتب ادعیه نوشته شده است

یازدهم در مبطلات نماز است بدانکه فرق است میان مانع و قاطع اول چیزی است که با بودن آن منعقد نشود شروع بنماز کرده و اگر هم در اثنا عارض شود تا موجود است باید مشغول باعمال نماز نشود لکن فوراً نماز را فاسد نمیکند بخلاف قاطع که آن چیزی است که بکلی نماز را از کار می اندازد پس مثل لباس نجس یا غیر ماکول اللحم و نجاست بدن از قبیل اول است که هرگاه در وسط نماز حاصل شود باید نماز کند در ساکت شده رفع آنها نماید لکن استدبار و ماحی الصلوة و حدث از قبیل دوم است و مبطل اعم از دو هم است بالجمله کلام در مطلق مبطل است و آن چند چیز است اول حدث اصغر و اکبر دوم دست بستن بطریقی که متعارف

در مبطلات نماز است

تمامه است عمداً اما سهواً یا در حال تقیه عیب ندارد سوم گفتن آمین بعد
از حمد اما در موارد دیگر نماز را تمام کند احتیاطاً اعاده کند چهارم سخن گفتن دو
حرف اگرچه بی‌معنی باشد مثل هو و پف و اح و آه در حضور بتکرار در وی خوف از خدا باشد
و به قصد دعا نباشد اما اگر یکی از این دو قصد باشد ضرر ندارد اگرچه متعلق از آنها ذکر
نکند مثل آه من نار جهنم و آه من ذنوبی و غیر ذلک و اما یک حرف که معنی داشته باشد مثل ق که در
لغت عرب یعنی نگاه دار و ل یعنی دوست بدار است اگر تکلم باشد که نظر این دو قرار داده
باشد و در گفتگوی متعارف میانه مردم هم باشد پس مناط در را بظاهر گوینده است
و سلام کردن هم مثل سایر سخنها است مثل صبحکم الله بالخیر بیانات اول
هرگاه برای اعلام کسی ذکر یا قرائت بلند بخواهد بکند مثل اینکه نماز گزار بخواهد اعلام کند
که محل قیام است نه تشهد بلند بگوید یا حی یا قیوم یا اینکه قصد ذکر کند و در بلند کردن
صدا قصد اعلام باشد و اگر تشهد یا قرائت یا اجزاء واجب باشد که لازم شد در آن
بر امام محل اشکال است چنانکه در مبحث خود خواهد آمد بقصد مطلق ذکر بگوید و
در عروة الوثقی فرموده اند که چون دعای بر مؤمنین در نماز جایز است پس اگر شخص حاضر
خطاب کند در کلام مشتمل بر دعا و بگوید غفر الله لک مثل اینست که گفته اللهم
اغفر لفلان و در چند سطر قبل از این فرموده است دعای بفارسی ضرر ندارد اگرچه
احوط ترک آن است و ضم این دو عبارت نتیجه میدهد که اگر خطاب کند بکسی بفارسی
که خدا طول عمر بتو بدهد ضرر ندارد لکن این فرمایش محل وحشت است اولا اینکه این

کیفیت سلام کفتن

عبارت بدون شبهه کلام ادمی و مذاکره کردن با غیر است خصوصا در وقتی که مخاطب از اهل همان لغت باشد پس علاوه بر عنوان کلام ادمی عنوان ماحی الصلوة را دارد و ما هم دعای بفارسی را با خفظ احتیاط تجویز کردیم لکن نه در صورت خطاب و مواجهه غیر و ثانیا بعربی هم عنوان مخاطبه جایز نیست و قیاس کردن بر دعای بدون خطاب مثل اللهم اغفر لفلان قیاس مع الفارق است سوم هرگاه خود نماز گذار عطسه کند مستحب است که حمد و صلوات بفرستد و اگر دیگری عطسه کند هم مستحب است لکن در اکثر اخبار عبارت الحمد لله و صلی علی محمد و اله وارد شده اما بطور خطاب عطسه کننده جایز است که بگوید یرحمک الله یا جایز نیست اگر چه ابن ابی خلف نبود که از امام محمد باقر روایت میکند که در جواب بگو یرحمک الله هر اینه کمال اشکال داشت مثل جواب سلام است و استثناء از خطاب با ادمیین چهارم از جمله موارد استثناء از کلام جواب سلام است ان واجب است اگر چه گوینده عمل مکروه کرده و تحیت در مطلق سلام که تحیت است بطور استطراد اعم از حال نماز و غیره ان بسیار مناسب موقع خود است پس کلام در چند فرع است اول جواب سلام واجب است اگر چه خود سلام در موردی باشد که مکروه است مثل در حالت تخلی و در حالت نماز و در جواب سلام طفل ممیز هم واجب است حتی در حال نماز و همچنین جواب سلام زنها سوم باید در حال نماز جواب مطابق با سلام باشد مراد مطابقه از غیر جهت جمع و مفرد و مذکر و مؤنث است پس اگر زن سلام بدهد باید جواب علیکم بکسر کاف گفت و اگر سلام کننده متعدد باشد و هر کدام از انها سلام علیک بگوید یا علیک السلام بگوید در جواب اول میتواند

اکتفا کند به سلام علیکم و در دوم به علیکم السلام بلی اگر گوینده علیک را مقدم نماید باید در جواب هم علیک را مقدم بیندازد و اگر گوینده با الف و لام بگوید باید جواب هم با الف و لام باشد و همچنین مطابق باشند در حذف الف و لام چهارم در غیر حال نماز اگر سلام علیکم گویند در جواب زن بگوید السلام علیک بفتح کاف بگوید بقصد تعظیم یا بتنزیل زن بمنزله مرد یا تغلیبا اگر جماعتی سلام داده باشند و بعضی از انها زن باشد ضرر ندارد و مثل حذف علیک و بقصد تقدیر است پنجم اگر سلام کننده غلط بگوید و مصحح آن مثل نکات معانی بیانی یا نحوی نداشته باشد یعنی بنا بر اینکه عامی است واجب است جواب صحیح و اعاده نماز احتیاطا ششم مطابق با اخبار بر نیست سلام بر کافر و جواب انها علیک است و در نماز هم واجب لکن احوط اعاده نماز است [illegible] که مرسوم بوده قبل از سلام محل اشکال است هفتم جواب سلام فوری است و بعد از گذشتن موقع آن حکم سلام ابتدائی دارد هشتم اگر نماز گذار جواب سلام نداد به اندازه که از محل فوری آن عرفا بگذرد اگر ساکت باشد معصیت کرده ولی نمازش باطل نیست و اگر ساکت نشود هم اقوی عدم بطلان است اگرچه معصیت کرده بلی اگر بقصد امر فعلی آن جزئی را که مبادرت بنماید و زد اشکال عظیم دارد نهم هرگاه بر جماعتی سلام دهد که نماز گذار هم یکی از انها باشد جواب دادن بعض از انها از نماز گذار ساقط میشود لکن اگر این هم جواب بگوید اقوی صحت آن است دهم اگر شک کند که سلام دهنده او را هم بالخصوص یا در ضمن جماعت قصد کرده یا نه جواب آن جایز نیست و احتیاط بجواب دادن و اعاده نماز نیست چون

دراین امر میان وجوب و حرمت است یازدهم ظاهر اینست که صیغه سلام بر جملهای اسمیه
و بغیر از چهار صیغه معروفه سلام مثل و سلامی و سلام الله علیکم جایز است لکن در نماز باید
از جواب دادن بمثل آن احتیاط در اعاده آن ترک نشود دوازدهم اگر دو نفر با هم سلام بدهند
بر هر کدام جواب باید سیزدهم جواب سلام کسی که بر سخریه یا استهزا سلام میدهد واجب
نیست و در حال نماز باعث بطلان است و همچنین اگر نماز گذار بداند که سلام دهنده مقصودی
ندارد بغیر از زحمت بر او والحاصل در صورتی واجب است که قصد تحیت شده چهاردهم
جواب کسی را که در حال وداع سلام بدهد واجب است پانزدهم اگر در غیر موقع ورود یا لیکن
بمنزله اول ملاقات است مثل بعد از نماز یا فراغت از شغلی که یکی از آنها با هم بوده در دست
دارند و نیز در حال وداع سلام بدهند و قصد تحیت باشد لکن این قسم تحیت
که در عرف معمول نباشد ممکن است گفته شود بواسطه عدم صدق تحیت بر آن واجب نباشد
شانزدهم هرگاه کسی بر یکی از دو نفر سلام داده معلوم نیست بر کدام یکی سلام داده است
بر هیچ کدام جواب واجب نیست و جواب در حال نماز باعث بطلان است هفدهم جواب
سلام از پس دیوار و پس پرده واجب است هجدهم معتبر است در جواب سلام بطوری که اگر
سامع کر نباشد یا صداها هم داخل نشود یا بازار و مسکری نباشد بشنود نوزدهم اگر کسی
بصیغه متعارف پیغام سلام بدهد مثل اینکه بگوید بزید گفت سلام علیک ظاهر
سلام بر او صادق نیست ولی اگر بطور نیابت از غیر انشاء صیغه سلام کند واجب است
بیستم هرگاه نماز گذار شک کند که سلام کننده بچه صیغه سلام داد یکی از صیغه‌ها

جواب

جواب بدهند عیب ندارد و چون دو دان امر مبانز وجوب حرمت است مخیر است و
بعض مجتهدین فرموده اند سلام علیکم بقصد قرآن اینها بگوید محل اشکال است
بیست و یکم هرگاه کسی بر جمعی سلام دهد عموماً یا خصوصاً یکی جواب سلام بدهد
کافی نیست بیست و دوم اگر چند نفر باهم سلام کنند یک جواب بقصد همه ایشان کافی است
بیست و سوم هرگاه یک نفر چند مرتبه عقب هم سلام بگوید بدون انتظار جواب یک جواب
کافی است بیست و چهارم هرگاه سلام دهنده سواره مرکب باشد که بتعجیل میرود و آنقدر که تلفظ
بشنود از مکان شنیدن گذشته باشد گوید جواب ساقط باشد و این مثل شخص کر
نیست زیرا که در آن فرض حاضر است و عرفاً طرف مخاطبه است و در این فرض عرفاً طرف از
مخاطبه خارج شده است و در عروة الوثقی حکم از اینکه قرار داده در وجوب جواب
بیست و پنجم مستحب است سلام کردن سوار اسب بسوار قاطر و سوار قاطر بسوار الاغ و
سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و جماعت قلیل بر جماعت کثیره و کوچک بر بزرگ
واجب است جواب سلام روضه خوان بالای منبر مستمعین علی الکفایة بیست و ششم
هرگاه مرد بر زن سلام دهد جواب آن واجب است اگر چه در حال نماز باشد و اگر اینکه نیز مبتلا
باشد بکج کردن بدن کلیه بطور استدبار اگر چه سهواً باشد موجب بطلان است و همچنین
در وجوب اعاده اگر مساوی شانه راست یا شانه چپ علی الاقوی بود در وقت و اگر در میان
دو شانه باشد از طرف پیش رو و اگر عمداً باشد موجب بطلان است و اگر سهواً باشد عیب
ندارد و بر گردانیدن صورت اگر بجهت پشت سر بر گردد موجب بطلان است مطلقاً

علی الاقوی واگر اندک باشد مطلقا عیب ندارد واگر چند شانه باشد در صورت سهو
عیب ندارد و بطور عمد خالی از اشکال نیست ششم خنده بصدا دار با اینکه دهان
خود را در حال خنده بگیرد که لرزه در بدن افتاده باشد هفتم گریه بصدا دار اگر
از خوف خدا نباشد مجرد اشک جاری شدن مطلقا عیب ندارد چون این دو مبطل
هم از عناوین ماحی الصلوة است اگر بی اختیار هم صادر شود مبطل است هشتم مطلق
ماحی الصلوة از قبیل اکل و شرب و برجستن و حرکات بکر و طولانی که عرفا مصلی را
از عنوان نماز گذار بیرون برد نهم بعضی شکوک که در محل خود ذکر میشود دهم زیاد کردن
یا ترک کردن جزئی عمدا و مشهور اینست که زیادی جزء مستحب اگر بقصد ورود باشد
مبطل نماز است لکن اقوی صحت است اگر بر هر تقدیر بقصد قربت در باقی داشته باشد
و شرح قصد قربت تقدیری در مباحث سابقه ذکر شد **فرع** چون عنوان اکل و
شرب از باب ماحی الصلوة است فرو بردن چیزی که در دهان باشد ضرر ندارد **فرع** بعضی
افعال را شارع رخصت داده است که در نماز عیب ندارد با وجود اینکه بنظر ماحی
الصلوة است اول کشتن مار و عقرب دوم خم شدن برای گرفتن عصا یا بستن پیره مرد
بدهد سوم برداشتن زن طفل خود را بغل کردن و شیر دادن او و بر زمین گذاردن
لکن اگر باعث محو صورت شود در تمام این موارد اشکال دارد **تذنیب** بدانکه
قطع نماز واجب از روی اختیار حرام است لکن در بعضی موارد واجب است که اگر قطع
نکند نماز او اشکال دارد در صورتیکه ضرر مالی یا جانی بر خود و یا ضرر جانی

در ماحی الصلاة

در موارد ... قطع نماز

در نماز آیات

بر مسلمان دیگر وارد میاید و آن وقتی است که ضرر کلی از جهت مال بر او وارد آید
و در بعض موارد مستحب است و آن در جاهای خود مذکور است مثل بر گشتن برای درک
اذان و اقامه و غیر ذلك **فصل یازدهم** در نماز آیات است و در آن چند بحث است
اول بدانکه سبب نماز آیات بر دو قسم است اول آنکه مختص بوقت است و در آن وقت اداء است
و بعد از آن قضاء است و آن در گرفتن آفتاب و ماه است اگر چه بعض آنها گرفته باشد و
در قسم بعد هم اگر طول بکشد همان طور اداء و قضاء دارد مثل ظاهر شدن ستاره غریبی
که سبب واهمه اغلب شود دوم آنکه مختص بوقت نیست و همه وقت اداء است و هر وقت تاخیر
کند معصیت کرده و در زمان ثانی باز واجب است پس باعث نیست که کسی که بر ذمه او نماز و تعاق
بگیرد ما دام العمر مشغول بمعصیت خدا باشد و آن در موارد دیگر اسباب آن فوریه
دارد که مجال نمیدهد برای نماز کردن و آن بر دو قسم است یک قسم آنکه بشرط حصول
ترس و واهمه برای اغلب مردم نماز واجب میشود و قسم دوم آنکه مطلقا واجب میشود
اول در صورت رعد شدید یا برق شدید خارج از متعارف و باد سیاه و سرخ و بسیار
شدن چیزهای آسمانی دیگر که باعث خوف غالب مردم است دوم در حصول زلزله
پس بتعدد این اسباب متعدد میشود حکم وجوب نماز بجمیع و مناط در وجوب نماز
برای گرفتن ماه و آفتاب دیدن نیست که بر حسب حس بگیرد و اما اگر تحت الارض واقع شود
که یا دو منجم عادل خبر بدهند یا آنکه قطع حاصل شود یا اگر جزئی باشد که بچشم دیده نشود
ولی علم بآن باسباب مذکوره حاصل شود اقوی عدم وجوب است و همچنین اگر آیات دیگر

بیان حکم کسوف

در بلاد دیگر واقع شود نماز واجب بر اهالی همان بلاد است و اما اگر حس نباشد و شخص عالم
دران حال پیدا نکند پس اگر خسوف کلی یا کسوف کلی باشد یا اسباب دیگر عارض شود
نماز واجب است اما در خسوف و کسوف جزئی واجب نیست اگر و در آن حال عالم شود و
همچنین در آیات دیگر که وقت آن امتداد دارد بلی اگر عالم شود و مسامحه کند تا وقت منقضی
شود یا فراموش کند یا اینکه نماز نکند و بعد از آن عالم شود بعد از آن نماز قضا واجب
است مطلقا و اگر در وقت خسوف و کسوف جزئی باو خبر بدهند لکن دران حال شرعا
ثابت نشود و بعد ثابت شود در حکم جهل است و احوط اینست که قبل از شروع باز
داشتن مشغول نماز شدن بنیت اداء نماید و بعد از شروع باز داشتن متعرض اداء و
قضاء نشود و در وقتیکه تمام آن باز شده دیگر قضاء است سوم هرگاه وقت نماز آیات
صاحب وقت و نماز یومیه وسعت داشته باشد مخیر است مکلف هر کدام بخواهد شروع کند و
اما اگر وقت یکی از آنها ضیق باشد آنرا مقدم بدارد و اگر اعتقاد کرد که وقت نماز
یومیه وسعت دارد شروع کرد در نماز آیات و در اثناء منکشف شد ضیق وقت نماز
یومیه بطوریکه ادراک یکرکعت از یومیه را بعد از آیات نمیکند نماز آیات را موقوف
بدارد و شروع بنماز یومیه بکند و بعد از اتمام نماز یومیه از همان محل که نماز آیات ترک
کرده است بدون اینکه منافی دیگر بعمل بیاورد بجا بیاورد و این حکم را برای ادراک فضیلت
نماز یومیه هم فرموده اند لکن محل تامل است یا عمدا با علم بضیق وقت نماز یومیه بنماید
این کار را بکند یا نه محل منع است و اگر وقت هر دو مضیق باشد نماز یومیه مقدم است

و اما میتواند یک رکعت بجا بیاورد و بعد از آن نماز یومیه را بجا بیاورد و بعد از آن بقیه آیات
را کرد و هر کدام یک رکعت از وقت را ادراک کند جواز آن بعید نیست لیکن احوط ترک است
و اگر در ضیق وقت کسوف باعتقاد اینکه وقت وسعت دارد مشغول نماز یومیه شد
در وقت سعت وقت نماز یومیه بعد از آن علم بهم رسانید که وقت آن مضیق بوده است
واجب است قطع نماز یومیه و شروع در آیات **چهارم** در کیفیت نماز آیات است

کیفیت نماز آیات است

و آن بر سه قسم است اول اینکه در قرائت حمد و سوره و رکوع و قنوت ده رکعت است
برابر یک تکبیرة الاحرام مگر در سجدات و گفتن سمع الله بعد از رکوع و تشهد و سلام حکم دو
رکعت بر مجموع آن جاری است قسم دوم اینکه در تمام اجزاء دو رکعت است حتی در حمد و سوره
مگر در قیام و در رکوع و قنوت در هر قیام چنانکه از این جهت ده رکعت است و محل رکوع
بعد از قرائت بعض از یک سوره است که بر پنج قیام تقسیم میشود و کمال آن اخری با حمد
میخواند قبل از رکوع اول یا بعض سوره و برکوع میرود و برمیگردد و بعض دیگر سوره را
میخواند و در هر قیام دومی بعد از بعض سوره قنوت میخواند و همین دستور تا پنج رکوع تمام
شود که تا رکوع پنجم یک سوره تمام شود و همچنین در رکوع دهم قسم سوم ملفق از هر دو
قسم است یعنی هر دو قسم را بود دارد اول اینکه قبل از دو سجده اول یکی از دو قسم سابق
را عمل کند و قبل از دو سجده دوم قسم دیگر را دوم اینکه در همان رکعت اول یعنی پیش از
دو سجده اول هر دو قسم را معمول دارد و پیش از دو سجده دوم یا یکی از آن دو طریق را
معمول دارد یا اینکه در همان هم هر دو را ولی اگر یک سوره را تمام کرد و شروع ببعض

سوره دیگر کرد و برکوع پنجم رفت با بسمله از بر خواستن از رو و بعد حمد را اعاده نمود
تتمهٔ همان سوره را بخواند **و قدر** مشترک تمام این اقسام چند چیز است **اول**
آنکه در اثناء قیامهای پنجگانه اول یک سوره تمام و در اثناء قیامهای پنجگانه دوم یک سوره
تمام خوانده شود و اگر در هر کدام زیادتر هم شود عیب ندارد **دوم** دو سوره
تمام در پنج قیام که قرآن بین سورتین است احتیاط دارد **سوم** در قیام اول و قیام
ششم باید حمد خوانده شود اگر چه در قیام ششم تتمه سوره را بخواند که در قیامهای پیش از
سجدتین بعض از آن خوانده باشد **و قدر** مشترک میانه دو قسم اخری اینست که در هر
قیامی که شروع با ابتدای سوره در آن شد حمد هم خوانده میشود مگر قبل از رکوع ششم
که ذکر شد **تنبیه** در اجزاء رکنی و غیر رکنی و اجزاء واجبه و غیر واجبه و در شرایط
و موانع و قواطع همان حکم نماز یومیه دارد و همچنین در قضا سجده و تشهد فراموش
شده پس بجماعت میتوان خواند و حمد و سوره ساقط است و محل ادراک آن قبل از رکوع
اول یا در رکوع اول است هرگاه رکوع اول از رکعت اولی را ادراک نکرد احوط آنست
که اقتداء نکند الا در رکوع ششم از رکعت اول خود قرار بدهد و رکعت دوم را
فرادا بجا بیاورد و همچنین در باب شک و سهو مثل نماز یومیه است پس اگر در عدد رکوع
ها و سایر اجزاء شک کند اگر قبل از دخول در جزء بعد است جزء مشکوک را بجا آرد
و اگر بعد از دخول در آن است شک بعد از محل است و اعتنا نکند پس از حیث شک
هر یک از رکوع ها حکم شک در اجزاء دارد و اما اگر در رکعت شک کند که عبارت

ازانچه که مشتمل است بر دو سجده از این حیث شک در نماز دو رکعتی است باطل است
وجایز است اکتفاء بدو قنوت یکی در قیام پنجم و دیگری در قیام دهم بلکه جایز است اکتفاء بهمان
قنوت اخر و مستحبست تکبیر بعد از هر رفعی که در نماز یومیه مستحب است و مستحب است طول
دادن نماز خصوصا در گرفتن افتاب و خواندن سورهای طویل و خواندن سوره کامل در
هر قیام و جهر در قرائت حتی در گرفتن افتاب و بودن نماز در مسجد و نماز ایات از حایض و نفسا
ساقط است علی الاقوی و احوط تدارک ان بعد از طهر در غیر صاحب وقت مثل زلزله

فصل دوازدهم در خلل در نماز است و ان سه مبحث است اول در خلل
عمدی دوم در باب سهو سوم در باب شکوک اما اول پس بدان که یا خلل از جهة زیادی
است یا از جهة نقصان اگر چه فی الحقیقة زیادی باعث بطلان نیست بلکه چون زیادی باعث
نقصان است باعث بطلان میشود چرا که شرط از زیادی رکن از این جهة باعث بطلان است که عبادت
مشروط است بزیاده نکردن پس زیاده چون باعث نقص شرط شده باعث بطلان شده
نه خود زیادی در حد ذات خود باعث بطلان شد الحاصل هر کدام یا در جزء است یا در
شرط و جزء هم یا واجب است یا مستحب و در هر کدام از اینها یا عمدی است یا سهوی یا جهلی زیاده
در شرط تصور نمیشود و اما زیاده و نقصان عمدی در اجزاء و نقصان عمدی در شرایط مطلقا
باعث بطلان است اگر چه در یک حرف یا اعراب باشد یا مد بوده باشد یا تشدید یا
حرفی مجزی باشد حتی در جاهائیکه تغییر معنی هم نمیدهد در صورتیکه عبارت مخصوصه
وارد شده باشد و زیاده در مستحبی اگر بقصد ورود باشد یا حفظ قصد قربت مطلقه

در باقی چنانکه سابقا گذشت مبطل نیست اگرچه حرام است **مبحث دوم** در باب سهو است
پس هرگاه جزو واجبی سهواً زیاد شود عیب ندارد مگر زیادی رکن و اقوی وجوب سجده سهو است
بعد از نماز و اما اگر نقص شود و قبل از دخول در رکن متذکر شود رجوع کند و تلافی
کند و برای آنچه بعد از محل آن جزء فراموش شده بجا آورده هر کدام دو سجده سهو بجا
بیاورد و اگر متذکر نشد تا داخل رکن دیگر شد پس اگر جزء فراموش شده رکن نیست نماز
صحیح است و از برای فراموشی آن دو سجده سهو بکند و اگر رکن است نماز باطل است و هرگاه
از روی جهل باشد مساوی است که زیاده و نقصان جزو از روی جهل بحکم است و از روی
جهل بموضوع سهو برندارد پس جهل بحکم هم یا از روی قصور است یا از روی تقصیر اگر از
قصور باشد مثل اینکه از شخص موثقی حکم مسئله را شنید و بعد خلاف آن ظاهر شد
معذور است بلی در جهل بحکم از روی تقصیر معذور نیست مگر در کیفیت جهر و اخفات
که سابقا ذکر شد ثالث آنکه زیاده و نقصان در جزو از روی جهل بحکم شرعی حکم سهو
را دارد پس اگر از روی شرف و رحمات را دو بار خواند یا سوره را دو بار خواند یا ترک کرد با قول
جریان حکم سهو است در آن پس سجده سهو بر او واجب است و زیاده و کم از روی خطا در
اعتقاد نسبت بموضوعات یعنی اعتقاد اینکه سوره را نخوانده بار دیگر بخواند یا با اعتقاد
اینکه خوانده اکتفا نماید آنهم حکم سهو را دارد بلی در جهل بحکم اگر از روی تقصیر باشد
حکم عمد را دارد و اما سهو در شرایط مبطل نیست مگر در ترک استقبال بر کیفیتی که
در باب خود ذکر شد و اخلال بوقت در جمیع نماز بتفصیلی که گذشت و طهارت از

حدث

خدشه كه مكلف بوده است و بالجمله شرح خلل هاى ناقص اجزاء و شرائط محتاج به
بيان چند شرح است اول هرگاه يك سجده از نماز فوت شود يا چندين سجده از چند ركعت فوت
شود همه آنها را بعد از نماز بلا فاصله قضا دارند واگر تشهد فوت شود يا بعضى آن
فوت شود قضا دارد و در قضاى بعض اجزاء اقوى جواز قضاى خود او است بلى اگر كلام
تمام نمى‌شود مگر با اعاده كلمه پيش پيش از آن بايد اعاده كند اگرچه احوط اعاده تمام تشهد است
و هرگاه تشهد و سجده فوت شود در تقديم يا تاخير هر كدام از آنها چيزى از لحاظ روايت نيست
لكن احوط تقديم قضاى آنست كه سابق فوت شده است دوم هرگاه فراموش كند سجده
اخرى را تا بعد از سلام محتمل است نماز صحيح باشد و ممكن است گفته شود به بطلان نماز بواسطه
ترك ركن پيش از خروج از نماز به گفتن سلام و ممكن است گفته شود صحت آن بواسطه اينكه
اين سلام شخص را از نماز خارج نكرده است پس محل تدارك ركن باقى است اگرچه در كتاب فقه
شرح بر نجات العباد اختيار و جلول را كرده‌ام لكن اقوى صحت نماز است چه اگر اين سلام
صحيح نيست سلام باطل از نماز خارج نمى‌كند پس بطلان نماز توقف دارد بر ممكن نبودن
تدارك سجدتين و ممكن نبودن تدارك سجدتين توقف دارد بر بطلان نماز يا تمام شدن
آن اما بطلان نماز توقف دارد بر ممكن نبودن تدارك سجدتين پس دور لازم مى‌آيد و اما
تمام شدن نماز توقف دارد بر سلام صحيح و سلام صحيح موصوف به تدارك سجدتين محال است
يا چنين بگويم كه ترك ركن موقوف است بر مشروع نبودن تدارك آن و مشروع نبودن
تدارك موقوف است به بطلان نماز يا فارغ شدن از نماز اما بطلان نماز در اين مقام

موقوف است به ترک رکنی پس دور لازم میاید و یا فارغ شدن از نماز موقوف است بر اینکه صحیح باشد و صحیح بودن آن موقوف است بر ترک نشدن رکنی پس ترک شدن رکنی موقوف است بر ترک نشدن آن پس از فرض وجود ترک رکن لازم میاید عدم ترک آن سوم اگر علم دارد به ترک دو سجده و عدد آنها از یک رکعت است یا دو رکعت اگر بعد از دخول در رکوع است قضا هر دو را بکند و بعد نماز را اعاده کند و همچنین است اگر علم پیدا کند بآن بعد از تمام شدن نماز و اگر قبل از رکوع است هم دو حالت دارد یکی در حال جلوس قبل از تشهد و اقوی در این صورت بجا آوردن دو سجده و صحت صلوة است و دوم بعد از شروع به تشهد یا بعد از رکوع در حال قیام بنا بر آن واجب است سجده و تمام کردن نماز و قضاء یک سجده و سجده های سهو برای هر زیادی و بعد از آن اعاده نماز چهارم هرگاه در اثناء نماز نجاست بر جامه یا بدن او عارض شود یا کشف عورت از او بشود یا پشم غیر ماکول اللحم بر بدن او بچسبد فوراً از خود رفع کند و اگر ممکن نشود اگر وقت وسعت دارد نماز را برهم زده ثانیاً ابتدا کند و اگر وسعت ندارد پس اگر مانع در بدن است یا در جامه و محتاج شود به بیرون آوردن همان حال نماز کند و اگر ممکن است و ناظر محترم نیست نماز کند بطوریکه شخص عریان نماز میکند و در جای خود ذکر شد پنجم هرگاه ما یصح السجود منحصر است به متنجس سه احتمال دارد اول سجده بهمان متنجس دوم سجده با لباس پنبه و کتان سوم خم شدن باندازه که پیشانی روی ما یصح السجود بیاید احتمال اول راجح است ولی احتیاط بجمع میان هر سه ممکن است پس خم شود باندازه مذکور و ذکر سجده بگوید و بعد پیشانی را روی همان ما یصح السجود

بگذارد

متبحش گذارده و ذکر دیگری نگوید و بعد پیشانی
را بکشاند و بیاورد روی جانماز و هرگاه جامه
ممکن باشد روی پشت دست سجده نموده ذکر سجود بگوید ششم محل مخصوص سجده
سهو پنج مورد است اول سلام بیجا دوم کلام بیجا سوم تشهد فراموش شده چهارم
سجده فراموش شده پنجم شک در میان چهار و پنج ولکن اقوی اینست که در هر زیاد و
کمی که موجب بطلان نیست سجده سهو لازم است و در فروع سابقه ذکر شد که
هرگاه ترتیب فراموش شده یا جزئی فراموش شده و برگشته و بجا آورد آنچه را اگر بطور
زیادی بجا آورده برای او سجده سهو نماید بلکه احوط اینست که برای اجزاء مستحبه
که سهواً زیاد شده سجده سهو کند **فرع هفتم** هرگاه در حال سجده علم بهم
رساند که یا رکوع را فراموش کرده یا قرائت را نماز را تمام کند و دو سجده سهو بجا
بیاورد هشتم هرگاه در حال سجده علم بهم رساند که یا رکوع فوت شده است یا
یک سجده اگر طرف احتمال او یعنی بعد از سجده دوم داخل در سجده شده و بعد
شک کرد که اولی را کرده بوده و رکوع از او فوت شده یا رکوع را کرده بوده و این سجده
سجده اول است یک سجده را بجا بیاورد و نماز را تمام کند و هرگاه شک کند که
یا سجده از رکعت سابق فوت شده یا رکوع سابق بر این سجده نماز را تمام کند
و قضاء یک سجده بجا بیاورد و دو سجده سهو هم بجا بیاورد و نماز را اعاده کند
و همچنین اگر علم مذکور حاصل شود بعد از اتمام نماز و هرگاه در حال قیام شک دارد

کرده و سجده از او فوت شده یا حمد و سوره را نخوانده اکتفاء بقرائت نماید و اما اگر
در حال قنوت یا پیش از آن شک نماید بنشیند و هر دو سجده را بجا بیاورد و قرائت حمد
و سوره نماید و نماز را تمام کند و دو سجده سهو بجا بیاورد و اعاده نماید دهم اگر
یک رکعت آخر را فراموش کند چند صورت دارد اول اینکه بعد از تشهد متذکر شود
تکلیف او برخواستن و بجا آوردن رکعت است بعد از آن دو سجده سهو برای
زیادی تشهد دوم اینکه بعد از سلام متذکر شود و قبل از فعل چیزی که مطلقاً منافی
نماز یا بعد از فعل چیزی که در حال عمد منافی است در حال سهو مثل حرف زدن پس
برخیزد و نماز را تمام کند و دو سجده سهو برای تشهد بیجا و دو سجده سهو برای سلام
بیجا بجا بیاورد سوم اینکه متذکر شود بعد از فعل چیزی که مطلقاً منافی است البته
نماز در این فرض باطل است یازدهم هرگاه بعد از رکعت چهارم برخواست یک رکعت
دیگر بجا آورد بعد از تشهد یا قبل از آن بقدر تشهد نشست و بعد از آن برخواست
یا آنکه ننشست علی الاحتمال نماز او باطل است و این را نمیشود از قبیل فراموشی سلام
یا فراموشی سلام و تشهد قرار داد چرا که آن وقتی است که اعراض از نماز کند بطور
غفلت یا از روی اعتقاد بفراغت از نماز و اما مفروض این مسئله اعراض از نماز نکرده
است حکم فرع بعد از این هم از همین معلوم میشود دوازدهم هرگاه بعد از دو سجده
رکعت اخری حدث واقع شود قبل از تشهد یا بعد از آن نماز باطل است و این خالی
باخلال در تشهد و سلام ندارد چرا که فرضاً اعراض از نماز نداشته بلی اگر سهواً

در نقصان یک رکعت

در زیادتی یک رکعت

اعراض از نماز نماید و سببا از آن حدث واقع شود صحت نماز بعید نیست لکن احتیاط
شدید را اعاده است سیزدهم هرگاه بعد از رکعت اخری و قبل از سلام با اعتقاد اینکه فارغ
شده است برخواست و نماز دیگر بجا آورد ظاهر اینست که حکم آن با حکم حدث بعد از
اعراض از نماز قبل از سلام که در فرع هفتم ذکر شد یکی است پس احوط اتمام نماز دوم
است و سجده های سهو برای آنچه از نماز اول سهواً ترک شده و اعاده هر دو نماز است
چهاردهم هرگاه در رکعت اول یا دوم نماز عصر شک کرد که نماز ظهر را تمام کرده سلام داده
و مشغول عصر شده یا بطور غفلت داخل در عصر شده نمازش صحیح است و قضای تشهد
و سجده سهو لازم نیست و هرگاه شک کند که این رکعت پنجم از روی غفلت سهو در نماز
قبل یاد شده یا سلام نماز اول داده است این رکعت متعلق بنماز عصر است اقوی بطلان
این نماز است پس اگر در حال قیام است بنشیند تدارک سلام اول بکند اگر بعد از رکوع
است نماز را بهم بزند و قضاء تشهد و سجده های سهو را بجا بیاورد و احتیاطاً نماز را
اعاده کند و منشأ اینست که چون فراغت از نماز اول محقق شده است حکم شک
بعد از فراغ جاری نیست که بعضی از مجتهدین خیال فرموده اند و اگر هم جاری شود اثبات
نمیکند که این رکعت پنجم بعنوان عصر بوده است بلکه بطور غفلت و سهو بوده پانزدهم هرگاه تشهد
اخر را سهواً ترک کرد یا با سجده دوم و سلام را داد اقوی اینست که سلام مذکور خارج میکند
از نماز و مثل فراموشی و سجده عقب هم نیست که سلام لغو بوده پس قضای تشهد و
سجده نماید برای نقص هر کدام دو سجده سهو بجا بیاورد شانزدهم هرگاه قبل از قضا

در کیفیت سجده سهو

تشهد را فراموش شده یا سجده فراموش شده حدث واقع شد ظاهرا وجوب قضاء
است فورا بعد از وضوء ولی احتیاطا نماز را اعاده کند بعد از آن هفدهم در بیان
صورت سجده سهو است و کیفیتش این است که رو بقبله می نشیند با جمیع شرایطی که در نماز
معتبر است و نیت دو سجده سهو را قربة الی الله مینماید و بسجده میرود و تکبیر برای سجده
رفتن بقصد ورود جایز و بر میخیزد و می نشیند بعد سجده دیگر بجا می آورد و بعد
از آن تشهد خفیف و سلام میگوید و اقوی جواز تشهد و سلام متعارف در نماز است
واما ذکر سجده اقوی وجوب آنست و احوط بلکه متعین یکی از این اذکار است بطور تخییر که اول
آنها بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآله است دوم بسم الله وبالله اللهم صل علی
محمد وآل محمد سوم بسم الله وبالله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته و
اما اول ظاهر این است بعوض آله میتوان آل محمد بگوید و میتواند علی وآل محمد بگوید
هجدهم سجده سهو در نماز شب و نماز احتیاط اگرچه بنذر واجب شود و در رکعتهای احتیاط
مشروع نیست نوزدهم هرگاه سبب سجده سهو کلام بوده یا سلام بوده لکن در وقت
سجده نیت سبب دیگر کند سهوا یا عمدا بطوریکه قصد قربت باقی باشد عیب ندارد
بیستم بر تعدد اسباب سهو وجوب سجده متعدد میشود چه یکجنس باشد مثل اینکه سه
مرتبه تکلم کند یا از جنس های مختلف باشد مثل اینکه هم سلام گفت وهم کلام بیجا
و بیکم در نمازیکه اول فرادی کرده است بعد بطور جماعت تمام احکام شک و سهو در
نمازهای واجبی او جاری است و فراموشی سجده و تشهد در آن قضا دارد بسبب عدم

در فهمیدن ماهیت سهو است بدانکه اگر بطور سبقت لسان و بدون اختیار عباراتی از لسان
خارج شود سهو نیست و موجب سجده نمیشود و اگر رکن باشد مثل تکبیرة الاحرام باعث بطلان
نیست بلکه سهو آنست که از روی غافل شدن از معنا و فراموشی از ذهن صادر شود و
آن گاهی بفراموشی عنوان نفس عبارت است مثل اینکه فراموش کند که کلام آدمی است
و گاهی آنست که ملتفت عنوان عبارت است و میداند کلام آدمی است ولی نمیداند در
حال نماز است نظیر هر دو قسم در باب روزه اینکه یکبار ملتفت آن خوردن غفلت داشته
باشد و یکبار نمیداند در حال روزه است پس در هر دو صورت داخل در سهو است و موجب
سجده میباشد پس یکبار عمداً چیزی میگوید باعتقاد اینکه ذکر است یا عبارت قرآن است
مثلاً مثل باعتقاد اینکه الناس مسلطون علی اموالهم آیه قرآن است میخواند این قسم داخل
در سهو نیست و سجده ندارد و موجب بطلان هم نیست بخلاف اینکه بداند کلام آدمی است
لکن خیال کند که خارج از نماز شده که در این صورت اگرچه عمدی است اما نظر بعنوان
نماز داخل در سهو است **مبحث سوم** در باب شکوک در اجزاء نماز است بدانکه
شک یا در اجزاء است یا در رکعات و هر کدام از آنها یا قبل از فراغت از محل آن شیء مشکوک
است یا بعد از آن پس کلام در چند بحث است اول اگر تجاوز از محل نکرده باشد باید بعمل
بیاورد و اگر بعد از فراغت باشد اعتبار ندارد چه شک در جزو باشد چه در رکعت و
در این باب دو مقام است یکی شک بعد از خارج شدن وقت است دوم شک بعد از
تجاوز محل است اما اول هرگاه شک کند در عملی که وقت معین دارد بعد از گذشتن

وقت این که پیش از این در اصل بجا آوردن باشد اعتبار ندارد و باید بنا را بگذارد بر آنکه
بجا آورده است اما اگر بعضی از وقت باقی باشد هرگاه بقدر یک رکعت باقیست که آن
نماز را بجا آورده است قوی است احوط وجوب بجا آوردن است اگر کمتر از یک رکعت باقیست
حکم او بعد از خروج وقت است اما دوم پس هرگاه شک کند در حال اقامه که اذان را گفته
یا نه اعتنا نکند و هرگاه در حال اشتغال به نیت شک کند که اقامه را گفته یا نه اعتنا
نکند و همچنین شک در حال قرائت در تکبیر احرام و شک در حال رکوع در قرائت
و شک در حال سجده در رکوع یا طمانینه در آن یا ذکر آن یا شرائط اجزاء سابقه از قبیل
استقبال و غیر آن و همچنین شک در غیر اینها از اجزاء سابقه الا اگر شک کند در حال سوره
در حمد یا بالعکس در حال حمد در بسم الله یا در حال تلفظ به الرحمن الرحیم در کلمه بسم
الله در جمیع موارد اعتنا نکند و فرق نیست میانه شک در رکن و غیر رکن و همچنین
اجزاء در دو رکعت اول و غیر آن در اعتنا نکردن و فرق میانه این دو مقام این است
که در اول هر چند شک در اصل عمل باشد اعتبار ندارد و لکن در دوم دو وجه است
اول اینکه محل عمل که گذشته خود را مشغول بعمل دیگر ببیند مثل شک بعد از وقت
است که هم شامل میشود موردی را که علم دارد اینکه بجا آورده است ولکن شک دارد
که صحیح کیفیت بجا آورده و هم شامل میشود موردی را که شک کند در اصل بجا آوردن
شده اگر در حال گفتن الحمد لله است و شاک در بسم الله دارد این شاک دو قسم است قسم
اول شک دارد اینکه بسم الله را گفته یا نگفته است قسم دوم اینکه علم دارد بگفتن آن

لکن شک دارد که کیفیت آن چگونه بوده در هر دو قسم بناء بر صحت بگذارد و اما در تحقیق دوم که از عمل گذشته و مشغول شروع بچیز دیگر نکرده است اگر شک در وجود عمل است این قاعده جاری نیست بلکه خروج از محل تصور ندارد و چه شک در یک عمل مستقل باشد مثل نماز و چه شک در جزء باشد بالجمله این چیز را اگر شک دارد بجای باورد و مثل شک بعد از وقت نمی باشد اما اگر شک در کیفیت است با علم به اصل آن این قاعده جاری است و شک در کیفیت عمل هم در اجزاء تصور دارد و هم در یک عمل مستقل مثل تمام نماز پس برای حصول مسئله رجوع بجدول ذیل کرده

تنبیه اول

عدم جریان قاعده شک بعد از محل در دو عمل مستقل که بر حسب ترتیب باید دو بعد از اول باشد مثل مناسک حج و مثل ظهر و عصر در وقت مشترک و همچنین مغرب و عشا پس اگر در حال

بیان	مثال	حکم
شک در وجود عمل بعد از تجاوز از محل	تصور ندارد	
شک در صحت مجموع عمل بعد از تجاوز محل آن	مثل شک در صحت نماز ظهر بعد از انقضاء وقت آن	اعتنا بشک نکند
شک در وجود مجموع عمل در حال عملیکه بعد از آن است	مثل شک در اصل نماز ظهر در حال شروع بنماز عصر	اعتنا بشک بکند
شک در صحت مجموع عمل در حال عملیکه بعد از آن است	مثل شک در صحت نماز ظهر در حال شروع بنماز عصر	اعتنا بشک نکند
شک در وجود جزء عمل بعد از تجاوز از محل همان جزء	تصور ندارد	
شک در صحت جزء عمل بعد از تجاوز محل همان جزء	مثل شک در صحت تحیات بعد از فارغ شدن از آن	اعتنا بشک نکند
شک در وجود جزء عمل در حال جزء بعد از آن	مثل شک در قرائت در حال رکوع	اعتنا بشک نکند
شک در صحت جزء در حال جزء بعد از آن	مثل شک در صحت حمد در حال رکوع	اعتنا بشک نکند

اشتغال بنماز عصر یا عشا در وقت مشترک شک در مغرب یا ظهر نماید اقوی عدول
بسابق است یا در وقت مختص عصر یا عشا جریان حکم شک بعد از وقت خالی از قوت نیست
فروع اول در شک بعد از وقت شک بعد از محل ظن هم حکم شک دارد یعنی هرگاه
مظنه کند که بجا نیاورده اعتنا نکند دوم هرگاه شک در سلام دارد اگر در هیئت عملی ذکر است
سلام را بگوید چون در شک بجا آوردن جزء تا داخل در عملی دیگر نشود فراغت محقق نمیشود
و اما اگر در حالتی دیگر است اگر چه تعقیب باشد اعتنا نکند سوم هرگاه شک کرد در سجده
در حالتیکه ایستاده است اعتنا نکند اما در حالتیکه مشغول برخاستن برای قیام
است باید برگردد و سجده را بجا بیاورد و در این مسئله اشکالی نیست و لکن کلام در اینست
که از باب تخصیص است یعنی تعبداً این مورد از قاعده خارج است تا اینکه اگر شک کند در
تشهد در حال برخاستن برای قیام این حکم را نداشته باشد یا اینکه مطابق با قاعده است
باین معنی که مراد از چیزی که اگر داخل در آن شود نباید اعتنا کرد همان چیزی است که واجب
یا مستحب باشد بالاستقلال نه اینکه مقدمه باشد برای عمل دیگری و برخاستن چون مقدمه
برای قیام است دخول در آن فائده ندارد پس هرگاه از این جهت گفتیم در شک در تشهد و در
حال برخاستن باید برگردد و تشهد بخواند **ایراد** اگر دخول در مقدمه عمل فائده ندارد
برای داخل شدن در غیر پس در شک در رکوع در حال خم شدن برای سجود هم باید بگوئیم
برگردد و رکوع کند و در شک در قرائت در حال خم شدن برای رکوع هم همین طور بگوئیم
جواب اینکه خم شدن در این دو مورد مقدمه نیست بلکه محقق و مقوم خود رکوع و

اشکال [illegible]

در تحقیق [illegible]

و سجود است بخلاف قیام و نقل سند لالی شرح بر نجات العباد این فقیر ترجیح داده ایم لکن ظاهر
ارجح و اظهر اینست که بگوییم معتبر بودن شک در سجده در حال بر خاستن از جهة تعبد است
نه قاعده چه اگر اصلی بودن خم شدن در آن دو مورد بی اشکال نیست علاوه ظاهرا در حال
حرکت بحول الله گفتن است و آن مقدمه نیست بلی احتیاط مستحب است ثالث اگر شک در رکعت عمل کرده
است مطلقا بنا باید اعتنا بکند چه حرکت برای قیام کرده باشد چه نکرده باشد چهارم این حکم
بطور عزیمت است نه رخصت یعنی اگر عمدا برگشت مشکوک را بجا آورد نمازش باطل است
پنجم شک در موالات در ترتیب اجزاء سابقه رجوع میکند اشکال در رجوع اجزاء سابقه بعد
از تجاوز از محل ششم این قاعده شک بعد از محل در تمام عبادات جاری است و
همچنین قاعده شک بعد از وقت هفتم هر گاه کسی نشسته نماز میخواند یا نماز میکند فرق
تجاوز از محل و عدم آن باشاره است مثل فرق محل نشستن و برخواستن و اگر قادر بر
اشاره هم نیست بقصد باید تمیز داده شود هشتم هر گاه در حال قیام شک در سجده کند
و بعد یقین کند که تشهد را نخوانده است در حالیکه نشسته است برای تشهد یا شک بعد از
داخل شدن در غیر است یا نه و بعبارت اخری این از قبیل شک در حال قیام است یا چون قیام بجا
بوده است از قبیل شک در حال نشستن است ظاهر اول است پس اعتنا بشک نکند بعضی
تفصیل داده اند که اگر اول یقین به نخواندن تشهد کرده و نشسته شک کرده یا هنوز نه نشسته
بود شک کرده یا اول شک کرده و بعد یقین کرده و نشسته در فرض اول اعتنا بشک بکند
و در دو فرض دیگر اعتنا نکند لکن ظاهر اینست مطلقا اعتنا نکند بلکه اصل نشستن بقصد

تشهد بجا نیاورده تشهد است و رصدق دخول در غیر **بحث دوم** شک یا اعتبار ندارد
یا موجب بطلان است یا اینکه باعث بطلان نیست تدارک دارد و آنکه تدارک دارد یا بین
عمل تدارک دارد یا بعد از عمل آنکه در بین عمل تدارک دارد شک در اجزاء است که در محل باشد و
آنکه بعد از نماز تدارک دارد شک در رکعات است آنکه باعث بطلان است شک در بعض
رکعات که در مقام خود انشاء الله تعالی خواهد آمد بدانکه در چند موضع شک اعتبار ندارد
اول شک بعد از وقت دوم شک بعد از محل و تحقیق این دو موضع گذشت سوم شک کثیر
الشک بدانکه هرگاه کسی چند مرتبه در باب عملی شک کند که عرفا او را کثیر الشک بگویند شک
او اعتبار ندارد یعنی بنا بگذارد بر اینکه بعمل آورده و تحقیق کلام موقوف بچند امر است اول
فرقی نیست میانه شک در فعل جزو و شک در رکعت در این باب مثلا هرگاه چند بار شک
کند در اینکه قرائت را کرده یا نه یا شک کند که رکوع کرده یا نه و شک کند که رکعت دوم است
یا سوم دیگر اعتنا بشک نباید بکند اگرچه در جمیع عمل کثیر الشک شود مثلا در بجای آوردن
نماز شک کند باید مادام وقت باقیست بجا بیاورد اگرچه کثیر الشک شد دوم فرق نیست میانه
شکی که باعث بطلان است مثل شک میانه یک رکعت و دو رکعت و میانه شکی که باید نماز
احتیاط نماید و میانه شکی که اصلا محل اعتنا نبود مثل اینکه شک در رکوع را چند مرتبه
بعد از گذشتن از محل نمود تا بحد کثیر الشک رسید حال در همان رکوع هرگاه شک کند
در محل خود باید اعتنا نکند پس در مراتب قبل از باب اینکه بعد از تجاوز محل بوده اعتنا
نمیکرده است و فی الحال از باب کثرت شک اعتنا نباید بکند مثال دیگر اینکه چند فقره

شک کثیر الشک

در رکوع کرده و مجمله اینکه امام حفظ نماز را کرده بود الحال و را دیگر نماز میکند و این شك
را کرده است سوم فرق میانه نماز مستحب و واجب نیست یعنی اگر چند فقره در نماز یکبار اعاده
کرده است برای ادراك جماعت شك کند بعد از آن که خود فرادی نماز بجا آورده بوده است
این شك را میکند پس هرگاه کثیر الشك شده نباید اعتنا بکند چهارم میزان کثرت شك
عرف است و بعید نیست در مرتبه ثالثه او را کثیر الشك بگویند و در چهارم از موارد دیگر شك
اعتبار ندارد اینکه اگر امام شك کند و مأموم ملتفت باشد یا اینکه مأموم شك کند و
امام ملتفت باشد اعلام باو نماید اگر از اعلام آن علم یا مظنه حاصل کند البته باید عمل بعلم
یا مظنه خود نماید هرگاه بر شك خود باقی باشد تعبداً باید متابعت او نماید و تفصیل
مقام در ضمن چند امر است اول اینکه تصور حفظ نکردن امام یا مأموم و دیگری گاهی
به این نیست که آنکه شك نکرده است لکاینه غفلت داشته باشد گاهی به اینست که رکعت اول از امام
را مأموم ادراك نکرده است و ملتفت رکعتهای خود است و نمیداند چه رکعت بوده است
که بامام ملحق شده و بعضی اوقات ممکن است امام ملحق به مأموم شود مثلاً امام و مأموم
هر دو با هم داخل نماز شده‌اند و در بعض رکعات بعد شخص ثالثی ملحق شده در مقداری
از نماز متابعت کرده مثلاً در رکوع ملحق شده و اقتدا کرده بعد از آن امام فوت شد یا
عارضه دیگر برای او عارض شد این مأموم که از اول بوده در بقیه نماز اقتدا کرده باین
کسیکه تازه رسیده است در امثال این موارد ممکن است هیچ کدام حافظ دیگری نباشند دوم
در حافظ بودن ظاهراً فرق میانه علم و مظنه نیست سوم اگر حفظ کننده فاسق یا زن باشد

در شك امام و مأموم

حفظ او حجّت است چه هرگاه در حال حفظ اقتدا باقی باشد و در حال شک جدا شد[ه]
باشند ظاهراً حفظ او حجت باشد بلی هرگاه در حال شک اقتدا باقی باشد و در حال اعلا[م]
جدا باشند حجت است پنجم معلوم نیست جریان این حکم در شک در افعال هرگاه امام و مأمو[م]
هرکدام ظنّ دارند برکعتی و اختلاف با هم دارند هر کس عمل بر طبق ظن خود میکند و لیکن
اگر میان آنها قدر متفق علیه باشد باید رجوع بآن نمایند و همچنین اگر مأمومین مختلف
باشند مثلاً امام شک میان سه و چهار دارد بعض مأمومین میان دو و سه دارند و بعضی
میان یک و دو پس امام یقین در رکعت سوم دارد و شک در چهارم پس امام حافظ شک
آنهاست که در سه رکعت شک دارند و باید رجوع بامام نمایند اما آنها که علم دارند
به نبودن سه رکعت باید جدا شوند چون یقین بر خلاف دارند ششم در موارد دیگر شک اعتبار
ندارد شک در نمازهای مستحبی است اگر چه بنذر واجب شود علی الاقوی و در نماز احتیاط
است **بحث سوم** شک در چند مورد باعث بطلان نماز است اول شک در هر نماز
دو رکعتی و سه رکعتی دوم در شکهائیکه پای یک در میان باشد سوم در شکهائیکه
پای دو در میان باشد قبل از اکمال سجدتین چهارم در موارد دیگر احتمال زیاده از شش
رکعت بدهد معنی باطل شدن نماز اینست که چون راه چاره ندارد نماز را باید بهم
بزند لکن بعد از فکر و تروی نه قبل از آن و مراد این نیست که بمحض شک نمازش باطل
میشود یا بعد از فکر باطل میشود بلکه اگر بعد از فکر علم یا ظن پیدا کند یا شک دیگر
پیدا کند باید عمل بر طبق آن نماید **بحث چهارم** در بیان جاهائیکه شک باعث

نماز احتیاط است و آن بر چهار صورت است و همه آنها در نمازهای چهار رکعتی است اول
شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین بنا را بر سه بگذارد و برخیزد و یک رکعت دیگر بجا بیاورد
و تشهد و سلام بگوید و بلافاصله یک رکعت ایستاده بجا بیاورد و در اخبار ذکر اکمال سجدتین
ندارد بلکه در بعض اخبار لحوق دو رکعت وارد شده و در بعضی دخول در سوم پس باید سر را از
سجده دوم برداشته باشد دوم شک میان سه و چهار در هر جا باشد بنا را بر چهار بگذارد و بعد
از اتمام نماز یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا بیاورد و مشهور میانه مجتهدین
اینست که در صورت اول هم دو رکعت نشسته بعوض یک رکعت ایستاده میتواند بجا بیاورد لکن
دلیلی بر آن نیست سیم شک میان دو و چهار اگر بعد از اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار
بگذارد و نماز را اتمام کند و دو رکعت نماز نشسته بجا بیاورد چهارم شک میانه دو و سه و
چهار اگر بعد از اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار بگذارد و بعد از اتمام دو رکعت نماز ایستاده
و دو رکعت نشسته بجا بیاورد و احتیاط در ترتیب مذکور ترک نشود **بحث پنجم** در
موارد دیگر شک باعث سجده سهو میشود و آن دو مورد است اول شک میان چهار و پنج بعد
از اکمال سجدتین که باید تشهد سلام بگوید و دو سجده سهو بجا بیاورد دوم شک میان پنج و
شش در حال قیام و بنشیند علی المشهور و شک او برمیگردد به سه و چهار و پنج بعد از اکمال
سجدتین پس نماز را اتمام کند و دو سجده سهو بجا بیاورد و بعد از آن برای هر یک از برخواستن
بیجا و بحول الله بیجا و تسبیح بیجا اگر گفته باشد دو سجده سهو بجا بیاورد لکن در این مسئله
برای حقیر تاملی است احوط بعد از تمام این اعمال اعاده نماز است بدانکه مسئله شکیات

شك دیگر در اخبار نیست مگر بعض عمومات که استفاده میکنند از آن عمومات بعضی
فقها حیله میتوانند بکنند و نماز خود را نگذارند که باطل شود و آن در چند مورد است اول آنکه
شد دوم شك میان سه و پنج که بواسطه نشستن بر میگردد بشك میان دو و چهار بعد از
اکمال سجدتین سوم شك میان سه و چهار و پنج که بعد از بر هم زدن قیام رجوع میکند بشك میان
دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین چهارم شك میان پنج و شش در حال قیام پس بنشیند و شك
او رجوع میکند بچهار و پنج بعد از سجدتین پس چند چیز و سجده سهو بجا میآورد لکن تمام این فروض
بنظر حقیر مشکل است پس بعد از آن احتیاطا نماز را اعاده کند **بحث ششم** در کیفیت
نماز احتیاط است پس اگر نشسته نماز میکند بطریقی که شخص مضطر یا شخصی که نماز سنتی
را نشسته میکند نماز کند و سوره ساقط است همچنین قنوت و باید مطلقا در حمد و سوره اخفات
کند **فرع** اول هرگاه بکسی که شك در اجزاء نماز دارد چه در رکعات که نماز احتیاط دارد و چه
در رکعات که شك در آن باعث بطلان است چه در غیر رکعت مثل رکوع و سجود و غیر ذلك
عدلین خبر دهند که بجا آورده باید بقول عدلین را بگیرد اگر چه ظن هم داشته باشد به بجا آوردن
و همچنین در شك بعد از وقت و شك بعد از محل اگر خبر دهند به بجا نیاوردن چه در رکعات و چه در
غیر آن بلکه در حصول سهو چه بعد از نماز چه در میان آن و در خبر عدل واحد هم اقوی همین
حکم است لکن احتیاط را هم از دست نه دهند اما مطلق ظن در موارد شك در رکعات
حتی در جائی که پای آن در میان باشد و یا شك در رکعات مغرب یا صبح باشد حجت است علی الاقوی
و اما در غیر رکعت مطلقا اعتبار ندارد دوم در باب شك در رکعات جزم معتبر است یعنی

کیفیت نماز احتیاط

در حالت شک اصلا نباید مشغول بعملی شود حتی آن عملی که در هر حال باید بنماید مثل ذکر سجده در
شک میانه سه و چهار که هم در صورت بنای بر چهار باید بجا بیاورد و هم در صورت آنکه اگر معلوم
شود که رکعت سوم است باید بجا بیاورد پس تا آنکه تروی کند و بنا بر اکثر نگذارد نباید کاری را
در صورت تردید بجا بیاورد و اگر کرد داخل در زیادتی عمدی است لکن اگر طوری است که بعد از
اشتغال بحالت دیگر میداند برای او علم حاصل میشود یا طوری میشود که شکش از اعتبار میافتد
آیا برجاء و امید صحت مشغول عمل شود یا نه مثلا در حال تشهد دوم هر گاه مأموم میداند که
بعد از بلند شدن متابعت امام است که سجده را بقصد رجاء بگوید یا نه اقوی اینست که اگر شکی
است که بقاء آن باعث بطلان است بهمین حال مشغول بودن آن ضرر ندارد و اما اگر شکی است
که علاج دارد فرض کند که فرادی است و تروی کرده بنا را بر اکثر بگذارد و بعد از آن متابعت او
نماید سوم در شکوک مبطله بمجرد حصول آن نماز باطل نیست و باطل هم نمیتواند عمدا بکند بلکه
تروی کند آیا بعد از تروی باطل میشود یا باطل کند اقوی دوم است آیا باطل کردن آن بر تأمل زیاد است
تا ماحی الصلوة بعمل آید یا میتواند به قاطع دیگر هم باطل کند اقوی دوم است آیا اگر هنوز قاطعی
دیگر بعمل نیامده است تکبیر برای اعاده آن گفت نفس همین تکبیر نماز اولی باطل است و دوم منعقد
میشود یا نه ظاهر اینست که اول را باطل میکند و خود منعقد نمیشود مگر به تکبیر دیگر چهارم هر گاه
در یکی از چهار محلی که مسافر مخیر است میانه قصر و اتمام که در باب خود خواهد آمد که یکی از
آنها مسجد الحرام است و اقوی اینست که این اختیار را تا تشهد اول هم دارد هر گاه شخص مسافر
که قصد چهار رکعت داشت شک میانه دو و سه بعد از اکمال سجدتین کرد آیا میتواند عدول

کند بدو رکعت تا اینکه نمازش باطل باشد یا نه و همچنین بعکس پس اگر قصد چهار رکعت نماز
در فرض شک مذکور میتواند عدول کند بچهار رکعتی تا نمازش صحیح شود یا نه لکن بعد از
حصول شک جواز عدول معلوم نیست پنجم هرگاه در نماز عشا شک میان دو و سه
بعد از اکمال سجدتین کرد و متذکر شد که نماز مغرب را نکرده بوده است پس اگر عدول بمغرب
کند نمازش باطل است و اگر عدول نکند منافی دلیل وجوب عدول است در مورد بقاء محل و وجه سیم
اینکه علی ای حال نمازش باطل است پس عدول هم بی ثمر است اقوی وجه دوم است چرا که این
نماز بقصد عشاء در وقت مشترک واقع شده بوده است و دلیل بر وجوب عدول در مورد
که عدول تدارک نماز صحیح نماید لکن احتیاط در اعاده نماز عشا بعد از عمل بشک و بعد از
نماز مغرب ترک نشود ششم هرگاه شک میان دو و چهار کرده بود و در اثناء نماز احتیاط
یا قبل از آن شکش منقلب شد بشک میان سه و چهار اکتفاء بر یک رکعت کند مگر اینکه برای
رکوع رکعت دوم از نماز احتیاط خم شده باشد که در این صورت بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده
نماید و در هر شکی از شکوک هرگاه شک اولی منقلب بشک دیگر شود باید عمل شک اخیر
را بنماید و همچنین هرگاه از ظن رجوع کند بشک یا از شک بظن اعتبار بحالت اخری است
هفتم هرگاه شکی کند و بناء بر اکثر بگذارد و بعد از آن شک کند که آن شک موجب
دو رکعت بوده است یا موجب یک رکعت اگر در این حال بر حسب وجدان شاک خود را ملتفت
است مناط همان حالت اخری است و الا اقوی اکتفاء بر یک رکعت است اگر چه احوط جمع میان
هر دو و بعد از آن اعاده نماز است و اگر مردد است میان دو رکعت نشسته و دو رکعت

و میان یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته یعنی میانه سه و چهار و میانه چهار و پنج که دو
سجده سهو دارد ولی علم ندارد بصحت نمازش واجب است احتیاطاً لجمع میانه دو رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو و بعد از آن اعاده نماز و همین طور است اگر علاوه
بر احتمالات مذکوره احتمال شکی کند که مبطل است هشتم هرگاه شکی کند و بعد از آن
شک کند که آن شک در حالتی بود که باعث بطلان بود یا باعث نماز احتیاط مثل اینکه شک
نماید میان دو و سه کرده بود و الحال هم همان شک را دارد لکن نمیداند قبل از اکمال سجدتین بود
یا بعد از آن بنا را بر صحت بگذارد نهم هرگاه در حالت حاضره خود شبهه دارد که ظن است
یا شک بنا بگذارد بر اینکه شک است دهم هرگاه معصیت کرد و نماز احتیاط نکرد و
قاطع نماز بجا آورد و بعد از آن اعاده نماز کرد نمازش صحیح است ولی هرگاه بدون قاطع
تکبیرة الاحرام بقصد اعاده گفت بعید نیست بمجرد تکبیرة الاحرام هر دو نماز باطل باشد
پس تکبیرة الاحرام دیگر بگوید بقصد اعاده نماز یازدهم هرگاه بعد از احتیاط علم بهم رسانید
بر واقع ظاهر مجزی است اگرچه معلوم شود که زیاده است یا ناقص است بلکه در چهار و پنج
بعد از اکمال سجدتین که معلوم شود پنج بوده است و اگر قبل از سلام نماز اصلی علم برساند
پس اگر تدارک آن ممکن است تدارک نماید و الا اعاده نماز کند و همچنین اگر بعد از سلام
و قبل از دخول در نماز احتیاطی علم بهم رساند و در هر حال آنچه را زیاده و نقیصه واقع
شده در صورت اینکه رکن نباشد برای آن سجده های سهو بنماید و اگر بعد از دخول در
نماز احتیاطی علم پیدا کند به نقص احوط جمع میانه وظیفه اش و میانه اعاده نماز است دوازدهم

هرگاه قبل از نماز احتیاط فوت شود بر ولی واجبست قضاء اصل نماز بخلاف قضا
تشهد و سجده و سجده‌های سهو که خود اینها قضا دارند بلکه در سجدهٔ سهو اصلا وجوب قضا
معلوم نیست سیزدهم موجبات سجدهٔ سهو در اثناء نماز احتیاط معلوم نیست موجب سجده
سهو شود بلی اخلال بارکان آن از حیث زیاده و نقصان موجب بطلان اصل نماز است چون
نماز احتیاط برزخ میان جزء نماز و میان نماز واجب مستقل است گویا اثر وجوب استقلالی
آن در همان تکبیرة الاحرام و متعین بودن قرائت حمد علی الاحوط والاقوی و عدم جریان
شک و سهو در آن است الا در اتصال آن با نماز و در تمام اجزاء و شرایط و احکام آن اثر جزئیت
را دارد **فصل** سیزدهم در قضای نماز است و در آن چند بحث است اول در نمازهائیکه
قضای آنها واجبست بدانکه نمازهای یومیه و نماز گرفتن آفتاب و ماه بتفصیلیکه در محل
خود گذشت هرگاه فوت شود یا عمدا مکلف ترک نماید قضای آنها واجبست بلی قضای
نماز جمعه و عیدین هرگاه در وقت خود جامع شرایط بوده و ترک شده باشد از روی عصیان
یا عذر واجب نیست و قضای نافله‌های یومیه مستحب مؤکد است دوم کسانیکه قضاء عبادت
از اینها ساقط است چند صنف باشند اول مجنون اگرچه جنون او ادواری باشد یعنی
در بعض حالات عارض شود اگرچه باختیار خود سبب جنون برای خود فراهم کند لکن هرگاه
برای او افاقه حاصل شد در وقت نماز بمقداریکه بتواند در آن وقت نماز را با طهارتی
که مکلف بآن هست بجا بیاورد و بجا نیاورد از روی عصیان یا عذر واجبست بر او قضای
آن نماز و این حکم در تمام صاحبان عذر جاری است دوم زنی که حایض یا نفسا باشد در

در تمام وقت سوم کسیکه حالت اغماء و غشوه در تمام وقت برای او حاصل شده باشد هر
چند که خود او باعث شده باشد چهارم کسیکه فاقد الطهورین است یعنی نه آب برای وضو
دارد و نه چیزی که بر او تیمم صحیح است بناء بر مشهور قضای نماز از او ساقط است لکن وجوب
قضا بعید نیست و احتیاط ترک نشود پنجم کافر اصلی و اما مرتد ملی یعنی کسیکه اول کافر
بود و بعد مسلم شد و بعد کافر شد و بعد از کافر شدن دو مرتبه مسلمان
شده وجوب قضای نمازیکه در حال ارتداد بر او واجب بوده است بعید نیست و اما
مرتد فطری یعنی کسیکه متولد بشود از زن مسلمان یا مرد مسلمان و چون بحد بلوغ
برسد کافر شود یا اول مسلم شود و بعد کافر شود قضای آن مدت بر او واجب است
اگر چه بر طبق مذهب اسلام هم بجا آورده باشد ششم کسیکه مذهب او غیر مذهب
شیعه و مذاهب دیگر از فرق اسلام باشد قضا از او ساقط است اگر بر طبق مذهب خود
نماز کرده باشد و اما اگر نماز نکرده باشد و یا بر طبق مذهب شیعه در آنحال نماز کرده
باشد باعتقاد اینکه مطابق مذهبش است قضا بر او واجب است علی الاقوی و اینجا
دو اشکال در مقام متوجه است اول در قضای واجباتی که قضا دارد میگوئیم که در مطاوی
واجبات که اسلام شرط آنست چون اسلام در تحت قدرت کافر است پس واجب است بر
کافر اینکه اسلام بیاورد و نماز کند و طواف کند و روزه برود ولکن در قضای نماز
و روزه چون اسلام باعث رفع تکالیف در حال کفر است تا اسلام اختیار کرد وجوب قضا
رفع میشود پس واجب نمیشود تا قادر نشود و قادر نمیشود تا مسلم نشود و همینکه مسلم

شود قضا از او ساقط است و ورود این اشکال بنابر اینکه قضا بامر جدید بعنوان قضا ما فات باشد اظهر است و همچنین اگر بامر اول باشد اشکال وارد است چرا اگر عموم تکلیف بطوری که شامل شود در حال بعد از وقت که مشروط باسلام است و حال آنکه رفع میشود بواسطهٔ اسلام موجب همان اشکال است پس باید گفته شود که قضا اصلاً بر کافر واجب نیست و ممکن است جواب بدهیم که بعد از دخول وقت اصل تکلیف را داشته است بطور تعلیق از شرائط عمل است نه شرط اصل وجوب مکلف می‌توانسته است که ادا را که فوت شود و اسلام بیاورد و در حال اسلام ادا کند و اگر نکرد قضا کند پس تمام مقدمات باختیار او بوده و ترک کرده است دوم در مرتد فطری است و آن اینست که شخصی که ولد مسلم است در زمان اول بلوغ اول زمانیست که مکلف است باسلام و در همان حال اگر یقین حاصل نکند و اظهار کفر نماید عبادت و قضا از او ساقط نمی‌شود پس هرگاه حکم مرتد فطری در حق او جاری شود تکلیف ما لا یطاق است و حکم بقتل آن عقوبت بدون موجب است چون زمانی از تکلیف او نگذشته است و اما اگر حکم کافر اصلی بر او جاری شود منافات دارد با اینکه قبل از تکلیف بمتابعت ولی خود محکوم باسلام بوده است ممکن است گفته شود تا اظهار اسلام نکند حکم مرتد بر او جاری نیست بلی از جهت تعبد شرعی قبل از بلوغ محکوم بود باسلام بدلیل تبعیت و بنظر احقر بعید نیست که توحید و رسالت در زمان تمیز بر او واجب باشد چرا اگر این دو اصل عقلی محض است و شرعی نیست و اگر شرعی باشد مستلزم دور است و در ترک آن عقلاً معذور نیست بلی شارع محض ارفاق پیش از بلوغ از او

بعد از دخول وقت

رفع قلم کرده است پس جاری شدن حکم مرتد از جهت وجوب عقلی در حال تمیز است و
بابت وجوب شرعی است هفتم کسیکه شرب مسکر نماید از روی جهل یا غفلت یا اضطرار
کرد در تمام وقت حالت سکر داشته باشد لکن احتیاط در قضا او ترک نکند و اما اگر بطور
اختیار و عمد بخورد و در تمام وقت سکر داشته باشد اقوی وجوب قضاء است بر او و
لکن در صورتیست که بحد اغماء نرسیده باشد پس هر گاه بحد اغماء رسید حکم اغما را دارد **مبحث**
ششم در کیفیت نماز قضاء است بدانکه واجبست مطابق بودن نماز قضا با اداء در
جمیع کیفیات پس اگر در حالتیکه تکلیفش نماز قصر بوده فوت شده باشد قضای او هم باید
بطور قصر بجا بیاورد اگر چه در حال حضر بجا آورند و اگر در مکانی فوت شده باشد که مسافر
مخیر بوده میانه قصر و اتمام ظاهراً باید قضای او را بطور قصر کند زیرا که این حکم از باب
خصوصیت بجا آوردن در آن مکان است بجهة احترام آن مکان و اگر تکلیفش احتیاط در قصر و اتمام
بوده باید در قضا هم احتیاط کند و اگر در حضر فوت شده باید قضاء او را بطور اتمام بجا بیاورند
اگر چه در حال سفر بجا آورند پس مناط از این جهة حالت فوت است نه قضا و اگر در بعض وقت
حکم حاضر داشته و در بعض وقت حکم مسافر باید حالت آخر وقت را ملاحظه کند چرا
که فوت نماز همان وقت است و همچنین اقوی وجوب ترتیب است میانه فوائت یومیه که
در وقت شده و ندانستن ترتیب آن که باعث تکرار شود که موجب عسر و حرج است
و همچنین قضاء نمازی را که در همان روز که قضا میکند فوت شده باشد که میتواند
مقدم بدارد بر سایر فوائت و هر گاه یکی از پنج نماز از او فوت شده و نمیداند کدام

در کیفیت نماز قضا است

در قضای ترتیب

کدام یکی است بکند دو رکعتی ثانیا نماز سه رکعتی و ثالثا نماز چهار رکعتی کند بقصد
ما فی الذمه و مخیر است در چهار رکعتی میان جهر و اخفات و هرگاه در سفر این شک را دارد
اکتفا بنماز دو رکعتی اول نماید و در دو رکعتی مخیر است میان جهر و اخفات در اختیار و
اضطرار و ملاحظه حالت بجا آوردن است نمازهای فوت پس نمازیکه در حال بودن آب یا
فوت شده یا در حال نبودن ساتر یا قبله است باید با تجرد و قبله یا در حالیکه تکلیفش وضو
یا جبیره کرده فوت شده و در حال قضا کردن قدرت بر تمام اجزاء و شرائط دارد باید
تمام اجزاء و شرائط را بجا آورد و هم چنین بعکس پس اگر در حال نماز از جمیع اجزاء و شرائط
ازاو فوت شده و در حال قضاء بعض شرائط قادر باشد همان طوریکه مطابق تکلیف
او است در آن حال قضا نماید و هم چنین است که باید ملاحظه حالت بجا آوردن نماز
حتی در ستر عورت در جهر و اخفات پس اگر زن قضاء نماز جهریه مرد را میکند که باید ستر
تمام بدن نماید بطوریکه تکلیف او است در اخفات و جهر مطابق همان تکلیف بجا بیاورد
و هرگاه تکلیف وجوب ترتیب بجهة جهل و لزوم عسر و حرج ساقط شده باشد اقوی جواز
نماز کردن چند نفر است با هم برای یکنفر و اما هرگاه ترتیب ساقط نباشد و دو نفر با هم
قضا کنند برای یکنفر نماز آنکس که اول شروع در تکبیرة الاحرام کرده است صحیح است
و نماز آنکه بعد شروع کرده باطل است و اگر هر دو با هم تکبیره گفته باشند اگرچه این فرض
بر حسب عادة اتفاق نیفتد لکن بر فرض چنین شود بری اکثر مجتهدین فرموده اند که نماز
یکی از اینها بدون تعیین صحیح است و بعض دیگر فرموده اند هر دو باطل است و اقوی

در نظر حقیر اینست که نماز هر کدام پیشتر فارغ شد صحیح است و موجب برائت ذمه میت میشود
با هم یکباره در تکبیرة الاحرام و سلام نماز هر دو موافق شود هر دو صحیح است و اجر و ثواب دارد
لکن موجب اثر ذمه از نایب نماز میشود و هرگاه چند نفر که نایب از یک نفر هستند وقت نماز
کردن همه را دانسته بجا آورند هر کدام از آنها در هر وقت که بخواهند بی اشکال اینست
و هرگاه ولی یا وصی یا کسی که بطور شرع نماز قضاء دیگری را بنیابت بجا آورد و ترتیب
فوت را نداند اقوی سقوط ترتیب است اگر چه خود میت بداند و احوط ترتیب است

قضای میت

چهارم در بعض احکام قضاء است اول در ترتیب میان ادا و قضاء است اقوی عدم وجوب
ترتیب است لکن مستحب است و مستحب است در اثناء نماز عدول از ادا بقضا در صورتی که قضا
همان روز بوده دوم در جواز نافله برای کسی که قضاء بر ذمه دارد خلاف است ظاهراً
جایز است سوم اقوی اینست که قضای نماز ترتیب نداشته باشد هرگاه قضای زیاد
بر ذمه دارد و نمیداند چه مقدار است آن قدر که یقین دارد بجا بیاورد یعنی آن مقدار که
میداند ظن میشود که کمتر از آن نیست همان قدر را بجا بیاورد و بعضی از مجتهد فرموده اند
که آنقدر را که میداند ظن میشود که بیشتر از آن نیست بجا بیاورد و این موافق با احتیاط است
لکن اول اقوی است پنجم در قضای نماز غیر است بدانکه واجب است قضاء نماز
و روزه میت بر اکبر اولاد او و تحقیق قول در چند مقام است مقام اول مراد از میت اعم است
از مرد و زن علی الاقوی و آزاد و بنده مقام دوم مراد از قضاء قضاء هر نماز یومیه
که فوت شده و قضاء روزه ماه رمضان لکن قضاء آن نماز و روزه که از او فوت شده

ومتمکن از ادا نشده و نکرده است نه اینکه در وقت نماز در خواب بوده است و تا بیدار شده
هنوز بقدر ادراک نماز زنده نبوده است که فوت شده است و مسافری که در سفر روزه او
فوت شده و هنوز بمنزل نرسیده فوت شده است بلی اگر یک ماه در سفر بوده در اول شوال
وارد وطن شده و ده روز در حال صحت بود و بعد از آن مریض شد که روزه برای او ضرر
داشت و فوت شد قضاء همان ده روز در حق او متحقق شده و همان ده روز بر ولی واجب است
مقام سوم در ولی محل خلاف است مشهور اینست که منحصر است بر پسر بزرگ و الاظهر اینست که
شامل مطلق وارث میشود مگر زن با اطلاق او در ضامن جریره و ولاء عتق تامل و اشکال
بلی در طبقه اولاد مراد از ولی پسر بزرگ است که از او بزرگتر نباشد یعنی هرگاه منحصر بیک نفر باشد
همان واجب است و اگر دو نفر باشند که باهم متولد شده اند و یک دقیقه فاصله بوده یا نه بالمناصفه
قسمت بر هر دو واجب است اعم از اینکه در حالت موت پدر پسر بزرگ بحد بلوغ رسیده
باشد یا نرسیده باشد **فائده** عنوان نماز برای میت غیر از عنوان نیابت از اوست
چون در شریعت دو عنوان وارد است یکی اینکه اعمال خیر بجا بیاورد از قبیل نماز و روزه و حج
و غیر ذلک و ثواب آنرا هدیه کند بر میت دوم اینکه خود را نایب میت قرار دهد باین
معنی که خود را نازل منزله او قرار دهد که این عمل که صادر شده گویا از او صادر شده
باشد و تمام است اعم از اینکه بتمام این کارها کسی بیاورد واجب باشد بالاصاله مثل ولی میت
یا اینکه اجرت برای اینکه خود را نایب قرار داده گرفته باشد قسم اول در نمازهای فوتی
که از میت فوت شده باید بنیت اگر نماز چهار رکعتی بعنوان ظهر و سه رکعت

بعنوان مقرب خدا نیز واجبی مشروع نیست که شخص بجا بیاورد و ثوابش را بمیت هدیه کند و در
نماز قضائی که بر او واجب بوده است اگر فوت نشده است نه بعنوان اول صحیح است و نه بعنوان
دوم اما صحیح نبودن بعنوان اول وجهش معلوم شد اما نبودن بعنوان ثانی چون از او فوت
نشده است بنی بر قضیه احتیاط بعنوان دوم میتوان اند و اما اگر فوت شده بعنوان هدیه کردن ثواب
آن بمیت مشروع نیست و اما بعنوان نیابت پس باید خود را بمنزله میت نماید اگرچه مجانی
باشد ولا بعقیده احقر هیچ فائده ندارد و اما عنوان اول پس ظاهر آن است که شرعا رجحان داشته
باشد و از امام جعفر صادق وارد است که هر روز برای پدر بزرگوار خود دو رکعت نماز میکرد
و سوره قدر و کوثر در آن قرائت میفرمود و هر شب دو رکعت نماز برای [illegible]
[illegible] عنوان سوم اینست که میت را [illegible]
مالی از احیاء [illegible] بود [illegible]
دارد که نسبت هر [illegible] مقدار است [illegible] اگر این نماز باقی مانده
بر وجه واجب کفائی بر هر دو واجب است که هر کدام بجا آورد از هر دو ساقط است و اگر
کدام بجا نیاورند هر دو معاقبند و اگر هر دو با هم بجا آورند هر دو ثواب میبرند و از هر دو ساقط
است لکن از میت یکی حساب میشود دوم هر گاه یکی اسن باشد و دیگری پسر بالغ شده ظاهر
اینست که واجب است بر اول سوم اقوی اینست که بجا ماندن مال و نحوه شرط نیست پس اگر
مالی هم باقی نمانده باشد نماز و روزه بر وارث واجب است چهارم اقوی اینست که محجوب بودن
از میراث بواسطه اینکه پدر را کشته باشد یا بواسطه اینکه پسر بنده است و آزاد نیست یا

اینکه در وقت مردن پدر کافر بوده است نیست مانع از وجوب نماز و روزه پنجم
ولی میتواند نایب بگیرد و عمل را نایب بجا بیاورد علی الاقوی ششم هرگاه اکبر اولاد مرد دو تا
میانه دو نفر اقوی سقوط از هر دو است هفتم هرگاه میت از ثلث مال خود وصیت کند برای
نماز و روزه اگر بجا آورند از ولی ساقط میشود والا ساقط نمیشود علی الاقوی پس از
از ولد حق او ثابت است و بواسطه بجا آوردن وصی ساقط میشود و همچنین تبرع
علی الاقوی نه اینکه ثبوت آن مراعی است بر بجا نیاوردن وصی و ثمره در این ظاهر میشود
که باید اول فحص و تجسس نماید از فعل وصی بلی همینکه در صدد بجا آوردن شد بضمیمه
اصالة صحت از او ساقط است مادامیکه علم بر خلاف پیدا نکند و اکتفاء بمجرد قول او
مشکل است مادامیکه اشتغال او یا نایب او را مشاهده نکند بلی مگر عادل باشد و خبر
دهد یا عادلی خبر بدهد از بجا آوردن او یا نایب آن پس کفایت آن بعید نیست و اگر
دو نفر عادل اخبار دهند که مشغول بعمل شد یا نایب او مشغول شد بضمیمه اصالة الصحة
قطعاً کافی است هشتم اگر اکبر اولاد خنثی باشد ولد کوچکتر از خنثی ولی است و هرگاه
دو نفر باشند و سن هر دو مشتبه باشد و بلوغ هر دو مشتبه از هر دو ساقط است علی
الاقوی نهم اگر احتمال کسی دیگر برود که ولد میت است و سن او بیشتر باشد یا مدعی
شود و اثبات نتواند بنماید مانع از وجوب قضا بر اکبر ظاهری نیست دهم باید شخص اجیر
بر طبق رای خودش یا رای مجتهدش نماز را بجا بیاورد نه بر طبق فتوی میت علی الاقوی مگر
اینکه ولی شرط با او نماید و در اذان و اقامه هرگاه در عقد اجاره شرطی نشده باشد متعرض

میشود به نحوی که مطابق با اخبار هم می‌باشد که در هر مجلس یا اذان و برای هر نماز یا
اقامه بگوید هرگاه مخالف در شرط نماید اگر مستحبات را ترک کند از اجرت عمل او کم میشود
ولی نیست بری الذمه میشود و اگر در واجبات مطابق مذهب خود بجا آورد در صورتی که
ولی برا و زیادتی شرط کرده باشد مستحق اجرت صلاة نیست و در برائت ذمه و اتحاد
دایر مدار واقع است در برائت ذمه ولی و مدار فتوی ولی یا مجتهد ولی است یازدهم
قضای نمازی واجب است بر ولی که از خود او بالاصالة فوت شده باشد نه آنچه از ولی
او برا او واجب شده باشد **دوازدهم** بعید نیست جواز نیابة ابدان طفل ممیز
از میت سیزدهم ظاهر اخبار اجیر در بجا آوردن کفایت میکند اگر عمل اطمینان نباشد
و اگر مقام مراضعه باشد قول او با یمین او معقول است چهاردهم بعید نیست که عمر او
کسی عند الله پس بعد از تعیین اجیر مستحق اجرت میشود اگر چه از ولی ساقط نیست و عدالت
در اجیر شرط نیست بلی امانت شرط است اگر [illegible] پانزدهم [illegible] در حال عذر از اتیان
شرائط اولیه مثل نماز نشسته با تیمم بجا آورد ولی اکتفاء وصی مشکل است و اگر
در بین نماز عذر برای او حاصل شود ظاهرا اکتفاء بآن میشود که اجیر مستحق است
می‌باشد و استیجار ولی از صاحب عذر در ابتداء امر خالی از اشکال نیست شانزدهم بر
شرعا واجب نیست وصیت بر قضاء نماز و روزه ولی عقلا واجب است هفدهم هرگاه
اجیر بکند شرط اذان و اقامه کرده وارد شود بر جماعتی که حکم آن سقوط اذان و اقامه
است هجدهم در نمازی که وقت او باقی است که میت مرده باشد آیا نایب ولی [illegible]

ترتیب میان این نماز و نمازهای سابق را بنماید یعنی اول نمازهای سابق را قضا کند بعد
قضای این نماز یا چون این نماز بدل از اصل است نه بدل از قضا خود این نماز را می تواند بعد
بجا بیاورد و اقوی دوم است و در این صورت آیا فرق میان اینکه ولی در همان وقت بجا بیاورد یا
اینکه مطلقا می تواند مقدم بیندازد اقوی دوم است

فصل چهاردهم

در نماز جماعت است بدانکه جماعت در نماز یومیه و در نماز آیات و نماز میت مستحب مؤکد است
و فضل آن عظیم و بی شمار است لکن در جمعه و عیدین واجب است بشرائط خود و در مستحبات
مشروعیت ندارد مگر در نماز استسقا و در نمازهای واجبه بالعرض مستحب شده هم جماعت
مستحب است مثل اینکه شرعا شخصی از برای میت قضای نماز بکند و مثل نماز عیدین
در حال استحباب نماز بکند برای ادراک جماعت بعد از فرادی اعاده میکند و صحیح است
اقتداء در نماز یومیه حتی در اختلاف امام و ماموم از جهة اداء و قضاء و قصر و اتمام و ظهر و
عصر هرگاه امام احتیاطا اعاده نماز کند یا نماز قضای احتیاطی بجا بیاورد ماموم نمیتواند
اقتدا کند اگرچه او هم احتیاطا اعاده یا قضا بجا بیاورد و اما نماز احتیاط در باب شکوک
در آن هم محل اشکال است اگرچه نماز امام و ماموم هر دو احتیاطی باشد و جهت شک هر دو
یکی باشد بلی اگر ماموم اقتدا به امام کرده بود که هر دو با هم در همان نماز بالتمام شک
کردند بعد از بناء بر اکثر سلام دادند و هر دو بعضد بقاء جماعت برخواسته نماز احتیاط
را کردند ظاهر اینست که عیب ندارد و اقتداء در نافله که بعهد و نذر و یمین واجب
شده باشد صحیح نیست و احوط ترک اقتداء صلوة استسقاء به صلوة عیدین است و

مسئله ادراک جماعت

وبعکس واقوی جواز اقتداء نماز یومیه است بنماز طواف وبعکس بلی اقتدا در آیات و نماز جنازه ونماز عید هر کدام بغیر جنس خود صحیح نیست وکیف کان محقق مقام در ضمن چند مبحث است اول در محل ادراک جماعت است بدانکه وقت ادراک جماعة فراغت امام از تکبیرة الاحرام واخر ان حال رکوع است اگر چه امام از ذکر فارغ شده باشد وهرگاه علم یا اطمینان بادراک رکوع امام دارد نیت اقتدا بکند والا فلا وهرگاه اطمینان بادراک رکوع امام داشت وتکبیر گفت وامام سر از رکوع برداشت صبر کند تا امام برای رکعت بعد برخیزد ورکعت دوم امام اول ماموم میشود وهرگاه ماموم خائف است که ادراک رکوع نکند در جائیکه صف دور است اقتدا کند وبرکوع برود وبعد از آن آهسته پاها را بکشاند یا آهسته گام بر دارد وخود را متصل بصف نماید لکن در بین راه رفتن ساکت باشد از ذکر تا اینکه طمانینه هم نخورده باشد ولکن باید دوری وبعد اری باشد که در حال اختیار مانع از جماعت نبوده باشد وممکن است ادراک فضیلت جماعت کند بادراک امام در حال تشهد اخیر پس تکبیر بگوید وبنشیند وبرخیزد وقرائت کند وهرگاه ماموم در رکعت دوم امام اقتدا کند رکعت دوم امام رکعت اول ماموم است ومستحب است برای تشهد متابعت امام نماید بطور تجافی یعنی نیم خیز بنشیند علی الاحوط ومخیر است میانه تشهد ومطلق ذکر ومستحب است متابعت در قنوت امام وواجب است نشستن برای تشهد خود در رکعت دوم وواجب است حمد وسوره را قرائت کند در رکعت دوم بلی اگر امام مهلت نداد سوره را ترک کند واگر مجال نکرد حمد را قرائت نکند واما بعد از شروع حمد قطع کردن آن مشکل است چون فرادی کردن

بنابر احتیاط است از قطع حمد و اعاده نماز و اقوی اخفات قرائت است حتی در نماز جهریه مگر اینکه امام فارغ شده باشد **مسئله** از اخبار مستفاد میشود که در تشهد اول هم الحاق بجماعت صحیح است بلکه در سجده اول یا دوم رکعت اخری لکن احوط ترک این عمل است ولی اگر بجا آورد احتیاط در اعاده نماز است نه اعاده تکبیر و وجه آن واضح است مبحث دوم جماعت با حائل صحیح نیست ولی مراد از حائل آنست که مانع از مشاهده امام شود یا مانع از مشاهده ماموم شود که مشاهده آن شرط است پس مثل پنجره ضرر ندارد و تحقیق کلام در چند مقام است اول اینکه معتبر است تمام صف اول مشاهده کنند امام را ولکن در صف دوم کفایت میکند اینکه مشاهده کنند یکی از اهل صف اول پس اگر امام داخل در محراب بوده باشد نباید که صف اول طولانی باشد بلکه صف کوتاهی بسته شود در عقب محراب بعد از آن از دو جانب یا یک جانب اگر صف هر اندازه باشد ضرر ندارد دوم مراد از مشاهده اعم از معنی تقدیری است یعنی اگر خط مستقیمی وصل شود ما بین ماموم و امام در هر کدام از حالات هر کدام از امام و ماموم یکطرف آن خط منتهی بامام شود و طرف دیگر منتهی به ماموم شود و بعبارت اخری اگر در آن عضوی که خط مذکور منتهی بآن میشود در ماموم چشم بود آن عضو از امام را که خط مذکور منتهی بآن میشود میدید و این در تمام حالات ممکن است ولی اگر میان شبستان مسجد با حیاط مسجد که در باز فاصله باشد و اهالی جماعت در شبستان مشغول نماز باشند و دو نفر در حیاط مسجد صف مقابل خود را می بینند بمعنائی که ذکر شد پس اگر پهلوی همان دو نفر از دو طرف صف دیگر بسته شود میان اهالی این صف با صف سابق

با چنین خط مستقیمی نمیشود متصل نمود پس اگر این اتصال را میان هر صف سابق با صف لاحق شرط دانستیم قطعاً نماز اهالی این صف که در خارج شبستانست باطل میشود مگر نماز آن دو نفر که مقابل درب هستند بلی در چنین موردی تکلیف هست که مقابل درب شبستان هم آن دو نفر ایستاده باشند و صف عقب آن دو نفر طولانی نشود ششم مشاهده باید در تمام احوال باشد پس اگر حایلی کوتاه باشد که در حال سجده اتصال قطع شود اگر چه در سایر احوال باشد مفسد نماز است چهارم بودن حایلی که مانع از رؤیت نمیشود مثل پارچه نازک یا شیشه مثل الحایلات که مانع از دیدن نیست و اما ظلمت و غبار سیاه مانع نیست و همچنین مانع غیر مستقر مثل عبور کسی میانه صف ششم حایل بودن نهر آب و کوچه مثل اینکه یک صف در پشت بام منعقد شود و صف دیگر در پشت بام دیگر عیب ندارد و اگر در اثناء نماز حایل پیدا شود یا بُعد مفرطی پیدا شود که رفع آن ممکن نشود قصد فرادا کند **مبحث ششم** بدانکه باید محل ایستادن امام از ماموم بلند تر نباشد مگر بقدر یک وجب لکن اگر متدرجاً بلند شود ضرر ندارد و اما بلندی ماموم از امام بهر اندازه باشد عیب ندارد مگر باعث بُعد مفرط شود **مبحث چهارم** باید فاصله میان محل ایستادن دو ماموم نزدیک بیکدیگر و محل ایستادن امام و محل سجده صف اول کمتر از یک ذرع شاه باشد و الا باطل است **مبحث پنجم** نباید ماموم مقدم بر امام بایستد در هیچ حالی از حالات و مساوی ایستادن او عیب ندارد علی الاقوی بلکه اگر منحصر باشد بیک نفر مستحب است که پهلوی امام ایستاده باشد ولی اگر قامت ماموم بلندتر از امام باشد که در حال سجده محل سجده او مقدم بر سجده گاه امام باشد خالی از اشکال نیست و هر گاه اضطراراً یا سهواً مقدم بر

امام شود یا امام موخر شود عیبی ندارد ولی اقوی واحوط قصد فرادی کردن ماموم است اگر
اضطرار مستمر شود یا غفلت زایل شود **تنبیه** در مسجد الحرام جایز است که صفها
بطور دایره عقب امام بایستند در اینصورت علامت تقدم امام بر ماموم بر اینست که محاذی ایستادن
امام بدیوار کعبه نزدیکتر باشد از محل ایستادن هر یک از ماموبین بآن **مبحث ششم** باید
ماموم قصد اقتدا کند والا نماز جماعت منعقد نمیشود پس هرگاه در حال اشتغال نماز
شک کند که قصد اقتداء کرده یا نه اگر خود را بر هیئت اقتدا کننده می بیند اعتنا نماید والا
فلا هر چند پیش از نماز خیال اقتداء داشته بوده است و باید امام را باسم یا اشاره یا صفت
معین نماید که هرگاه دو امام باشند و ماموم قصد اقتداء بیکی غیر معین کند یا قصد اقتدا
بهر دو کند اگر چه در تمام افعال و اقوال باهم باشند باطل است و قصد شخص معین کردن در
موارد مختلفه آن چند صورت دارد اول اینکه قصد اقتدا بامام حاضر میکند و خیال میکند
اسمش زید است پس اگر عمر هم باشد ضرر ندارد دوم خیال میکند که این شخص زید است و
بعقیده زید اقتداء میکند و معلوم شود عمر است پس در اینصورت باطل است اگر چه عمرو هم
در نظر او عادل باشد سوم قصد میکند اقتداء باین شخص چه زید باشد و چه عمر لکن عقیده
دارد که عمر است بعد معلوم میشود زید است در اینصورت عیب ندارد چهارم خیال
میکند زید است و نیت میکند باین طریق که اقتداء میکنم باین زید و حال آنکه واقعا عمر
است این تعارض میان اسم و اشاره میگویند پس نظر باشاره صحیح است و نظر باسم و مخالف
کردن آن باطل است و این مسئله در باب بیع و غیره هم معنون است و ذکر کرده اند که اشاره

قصد اقتداء

مقدم است لکن باید ملاحظه کرد که اشاره تابع امر بوده یا امر تابع اشاره و چون تحقیق و اصل آن
همان مناط است و هرگاه دو نفر با هم مشغول نماز هستند و هر کدام عقیده دارند که دیگری
با او اقتدا کرده است نماز هر دو صحیح است و اما در صورت عکس آن نماز هر دو باطل است اگر
چه هر دو حمد و سوره را خوانده باشند **فرع** اول هرگاه میداند نمازش جماعت است
لکن نمیداند او اقتدا بدیگری کرده یا دیگری اقتدا با او کرده است باید عمل فرادی کند و حکم
شک بعد از عمل در این مقام جاری نیست چرا که بر هر تقدیر صحیح است و شک در عنوان عمل
است دوم تبدیل قصد انفراد بجماعت جایز نیست و تبدیل اقتدا از امام بامام دیگر مورد
خصوص جایز دوان در صورت عروض عارض برای امام که نتواند نماز را تمام کند مثل عارض شدن
موت یا اغماء یا حدث برای امام یا نتواند تمام نماز اختیاری کند مثل اینکه مجبور شود به نشستن
یا خوابیدن در حال قیام سیم لحوط در جمیع حالات ترک قرائت ماموم است در دو رکعت
اول بلی در غیر نماز جهریه یا در جهریه در صورت نشنیدن حمد امام افضل اشتغال ماموم است به
تسبیح و تحمید و صلوات و احوط رعایت طمأنینه است در حالت قرائت امام و سکوت ماموم
و اما در رکعت سوم و چهارم آنچه بر ماموم واجب است باید بخواند و همچنین در تمام اقوال
و اذکار و تسبیحات واجبه و مستحبه و تشهد و سلام بلی اگر اقتداء بمخالف کند از جهت تقیه
حمد و سوره را آهسته بخواند اگر چه نماز جهریه باشد بلی اگر نتواند ادراک رکوع امام را
نماید ترک حمد و سوره یا بعض آنها را نماید بلی احوط اعاده نماز است در این صورت و
همچنین در صورت ملحق شدن بامام در رکوع **مبحث هفتم** در متابعت امام است

مبحث در متابعت امام است

و در آن سه مقام است اول در سبقت بر امام است دوم در مؤخر شدن از آن است سوم در
انفراد است اما اول بدانکه باید ماموم مؤخر بر امام یا مقارن بر آن باشد در تمام افعال
چه در شروع و چه در اختتام و مؤخر شدن بر او افضل است و اگر عمداً مقدم شود باطل است
علی المشهور و به طور سهو ضرر ندارد و سجده سهو هم ندارد لکن بنظر احقر در عملهائیکه
مقدمه واجبست نه اینکه خودش بالاستقلال جزء است مثل برخواستن برای قیام بعد
از نشستن امام بعد از سجدتین یا بعد از تشهد تقدم ماموم مضر نیست و اما در اقوال
در خصوص تکبیرة الاحرام واجب است که در شروع با آن مقارن نشود و همچنین در اختتام
آن لکن بعد از گفتن امام کلمه الله را ضرر ندارد که ماموم شروع بان کند نه اینکه واجب
است که منتظر شود تا کلمه اکبر تمام شود پس آنوقت ماموم کلمه الله را بگوید اگرچه مراعات
آن احوط است اما در سایر اقوال اگر شنود متابعت امام در اقوال واجبه واجب است اما
اگر نشنود واجب نیست حتی اعلم الجمالی بر مقدم شدن بر امام بلی در سلام احتیاط عمداً مقدم
شود حتی در صورت نشنیدن (فرع) اگر سهواً قبل از امام داخل سجده شد یا از سجده برخواست
یا داخل رکوع شد احوط است چنانچه سهواً برگردد با درک کند اما مراد از آن بقصد متابعت
آیا برگردد یا صبر کند برگشتن بقصد متابعت احوط است و احوط بر آن اعاده نماز است و
احوط بر هم زدن قصد فرادی است اما مقام دوم بدانکه تاخیر ماموم بر امام مطلقاً عیب
ندارد مگر اینکه عرفاً از صورت ائتمام خارج شود بلی اگر در تمام رکن مؤخر شد یعنی بعد از
برداشتن امام از رکوع ماموم خم شود برای رکوع و بعد از بلند شدن امام از سجده

دوم ماموم بسجده برود کمال اشکال دارد اما اگر بعد از بلند شدن امام از سجدهٔ اول ماموم بسجدهٔ اول رود ظاهراً عیب ندارد مگر اینکه در سجدهٔ امام طولانی باشد که از حد متعارف عرفیه خارج شود پس اگر چنین شود قصد انفراد نماید اما مقام سیم اقوی جواز انفراد است هر وقت که ماموم بخواهد اگر چه در غیر ضرورت هم باشد پس هرگاه بعد از قرائت حمد قصد انفراد کند اعادهٔ آن واجب نیست علی الاقوی و اگر در وسط حمد قصد فرادی کرده احوط خواندن حمد است از اول آن بقصد قربت مطلقه و اگر در سوره قصد انفراد نمود اگر قبل از نصف سوره است احوط شروع بهمان سوره است یا سوره دیگر و اگر بعد از رسیدن به نصف سوره است احتیاطاً اعاده شخص همان سوره را نماید و احوط ترک انفراد است بعد از رکوع رکعت امام **مبحث هشتم** هرگاه شخص مشغول نماز نافله است که نماز جماعت منعقد میشود و خوف آن دارد که ادراک اول جماعت نمیکند مستحب است که نماز نافله را بجهة ادراک اول جماعت برهم بزند پس هرگاه مشغول نماز واجبی است مستحب است عدول بدو رکعت نماز مستحبی نماید پس اگر بعد از عدول و سلام در رکعت دوم هم خوف دارد که ادراک آن نمیکند بعد از عدول بنافله فاسد نماید و برای ادراک جماعت امام معصوم بدون عدول بنابر رأی مشهور جواز فاسد کردن نماز واجبی است **مبحث نهم** در شرائط امام است و آن چند چیز است اول اینکه حلال زاده باشد یعنی از طرف والدین یا یکی از آن دو نطفه او بزنا منعقد نشده باشد پس ولدی که از جهت وطی بشبهه عمل آید حرام زاده نیست و ولد حیض و ولد الحرام حرام زاده نیست دوم اینکه عادل باشد یعنی ملکه و عادت بر ترک ارتکا

در شرایط امام و آنها هفت است

معاصی داشته باشد بطوری که اگر معصیتی از او صادر شود فوراً برای او حالت ملامت بر نفس حاصل شود و بعبارت ساده بنای او بر درست کاری و درست رفتاری و محافظت نفس خود بر این حال و تدارک سلف باشد پس اگر چنین ملکه برای او حاصل شده اگر چه تحصیل این حالت و عادت برای او در طفولیت شده باشد عادل است و بعد از آن اگر معصیت صغیره از او حاصل شود اگر پشیمان شود مضر نیست و اما اگر معصیت کبیره کرد یا اصرار بر صغیره کرد یعنی مدتی عقب هم بدون ملامت نفس خود در بین اینها مرتکب صغیره شده تا ندامت حاصل نکرده است عدالت ندارد و بعد از حصول ندامت بر عدالت خود باقی است و اما اجراء صیغه توبه برای دانستن مردم واجب است پس بعد از دانستن این مقدمه بدان که عالم شدن سایر مردم بر عدالت شخص بواسطه مشاهده حسن ظاهر است از او و بعد از معاشرت تامه و قائم مقام این است شهادت دادن دو نفر عادل بر ثبوت عدالت دادن دو نفر عادل بلکه اقوی کفایت یک نفر و مرتبه بالاتر از آن اینست که عدالت و شیاع و اشتهار میانه عموم مردم ثابت شود و آن کسانیکه تعریف عدالت را بحسن ظاهر کرده اند مقصودشان اینست که از حسن ظاهر مظنه بر عدالت پیدا میشود یا خود حسن ظاهر تعبداً دلیل بر ملکه عدالت است و میانه این دو معنی خلاف است اقوی و احوط اول است و اما اینکه خود حسن ظاهر کفایت میکند بدانکه برای احکام عدالت و عادت شدن لازم نباشد معلوم نیست سوم اینکه مرتکب خلاف مروت نشود یعنی کارهائیکه باعث دنائت نفس و کاشف از پستی همت است ننماید اگر چه معصیت هم نباشد چون منصب امامت یکی مرتبه از مراتب خلافت از انبیاء است باید دارای این شغل عالی همت باشد

تعریف عدالت

مثلاً هرگاه امام جماعتی لباس اهل لشکر بپوشد یا لباس چهار دو ال مکاری در میان مردم ظاهر شود یا در بازار و معبر مردم مشغول خوردن باشد یا در معبر بنشیند مضبوط کند اگر چه با حفظ عورتین خود از نظر نامحرم باشد البته احترام و اعتبار او از میان میرود و همچنین بعکس پس اگر کسی که بحق مشروع رئیس فوج است و لباس صاحب منصب افواج دارد اگر عمامه و ردا و تحت الحنک بپوشد شوکت او از نظر میرود **اشکال** از این کلام معلوم نشد که خلاف مروت منافی با عدالت است بلی معلوم شد که منافی منصب امامت است **جواب** بلا بعید نیست که گفته شود معنی عدالت در باب شهادت و قوامت و امانت در بیت المال با عدالت مختلف شود پس اعتبار عدم خلاف مروت در دوم است قطعاً و در قسم اول در نزد حقیر تامل است چهارم اینکه برای امامت مردان و خنثای مشکله زنان امامت نکنند پنجم اینکه در مراتب اختیاری و اضطراری اقوال واجبه حالات قیام و قعود و رکوع و سجود امام و ماموم مساوی باشند با موتیله امام بالاتر باشد اما در مقدمات نماز مثل وضو و تیمم و جبیره و سلس البول اختلاف بها ضرر ندارد ششم اینکه امام قرائت را صحیح ادا نماید نه غلطی که باعث فساد نماز شود اختیاراً یا بلی اگر امام و ماموم در عجز مثل هم باشند در همان صنف که امام عاجز است ضرر ندارد اگر چه احوط ترک است و اگر ماموم اقتدا کند تا آن کلمه که امام غلط میخواند و در آن کلمه قصد فرادی کند ضرر ندارد علی الاصح و اگر ماموم عاجز از قرائت صحیح است هرگاه از روی قدرت نداشتن او بر ادا است از جهت لکنت زبان واجب نیست بر او اقتدا و لکن اگر از بابت یاد نگرفتن است اقوی وجوب اقتدا است اگر چه جاهل قاصر باشد هفتم اینکه شیعه اثنی عشری بوده باشد

در حال غير تقيه هستيم بالغ باشد ديگر آنكه ديوانه نباشد در حال نماز كردن اگرچه در غير
انحال ديوانه ادواري باشد لكن اين شرائط مطلقا شرط علمي است يعني هرگاه بعد از ان يا در
اثناي ان معلوم شود كه امام يكي از ان شرائط يا زياده برو دارا نبوده است تا همان موضع [عند]
ان صحيح بوده است و اعاده ندارد **تذنيب** هرگاه امام بعقيده خود طهارت از حدث و
خبث داشته باشد و ماموم علم بخلاف ان داشته باشد چه از باب اختلاف در حكم شرعي
باشد و چه از باب اختلاف در علم و جهل بموضوعات باشد اقتداء ان مشكل است مثال [اول] آنكه
اب انگور جوشيده را پيش از انكه بجوشانند در اتش و ثلثان رفته باشد نجس بداند و بدن
و لباس او ملاقات با ان كرده باشد و ماموم نجس بداند يا انكه امام غسل واجب يا وضو
بگلاب كرده باشد باعتقاد انكه اب مطلق [شرط] نيست و ماموم شرط بداند و مثال
دوم انكه ماموم ميداند كه امام با گلاب وضو گرفته يا غسل جنابت كرده يا بدن
[illegible] ملاقات [illegible] كرده [illegible] امام [illegible] و همچنين است ساير شرائط مثلا امام خود را
[illegible] و ماموم علم بر خلاف ان دارد يا ظن معتبر بخلاف
ان دارد **فصل نوزدهم در احكام سفر است** انكه بر مسافر واجب
كه [illegible] چهار ركعتي را نصف كند و روزه را افطار كند چند شرط اول انكه هشت فرسخ
يا بيشتر طي مسافت نمايد و يا انكه چهار فرسخ رفتن و مراجعت باين مقدار باشد اگر چه يكشب
يا بيشتر هم فاصله شود علي الاقوي لكن رفتن كمتر از چهار فرسخ نبايد باشد و شرط [دوم]
انكه از اول قصد هشت فرسخ داشته باشد لكن هر گاه بدون قصد كم كم تا هشت

فرسخ یا زیاده تر برود یا قصد ماندن ده روز نداشته باشد حکم مسافر ندارد و فرسخ عبارت
است از دوازده هزار ذراع دست که هر ذراعی بقدر بیست و چهار ضخامت بند انگشت یکی از
سر انگشت وسطی است که ضخامت بند انگشت بقدر ضخامت هفت جو است و در صورت
شک در حرکت هشت فرسخ واجب است تمام و اقوی کفایت نکردن مظنه است بلی خبر عدلین بلکه
عدل واحد هم کافی است و در تعارض دو بینه اقوی اختیار تمام است و اگر در صورت شک
در مسافت بطوری که قصد قربت از او حاصل شود نماز تمام یا قصر بکند مثل اینکه در حال
غفلت یا برجاء مطابق بودن آن با واقع نماز کند اگر معلوم شود که مطابق بوده صحیح است شرط
دوم استمرار قصد نوع سفر پس اگر قصدش برگردد یا بکند از هشت فرسخ مسافر نیست شرح
خواه هذا مند و الا فلا فروع اول هرگاه طفل سفر کند و در اثناء طریق بالغ شود یا مجنونی که
چنین قصدی نتواند بکند سفر کند و در اثنا عاقل شود و تا مقصد هشت فرسخ هست لکن
از اول بلوغ طفل و صحت مجنون تا مقصد باندازه سفر نیست اقوی جریان حکم سفر است
ابتدای مسافت را در بلدان متوسطه از حصار بلد باید حساب کرد و در شهرهای بزرگ از محله
خود مسافر سوم هرگاه قصدش رفتن مکان معینی است که بقدر مسافت است لکن در کمال
بطوء میرود مثلاً روزی نیم فرسخ میرود اقوی جریان حکم سفر است هرگاه بعد از تجاوز از حد
ترخص یک فرسخ برود و برگردد به خارج حد ترخص و مجدداً برود تا هشت فرسخ بشود مسافر نیست
علی الاقوی چهارم هرگاه مقصد دو راه دارد یکی کوتاه و یکی طولانی اگر در رفتن و برگشتن
راه کوتاه را اختیار کند که مجموع آن بقدر هشت فرسخ نیست مسافر نمیشود و اما اگر راه طولانی

را اختیار کند در این تفصیل است و بیان آن اینست که اگر از راه کوتاه برود و از راه طولانی برگردد و راه کوتاه اگر کمتر از چهار فرسخ باشد مسافر نیست اگر چه در همان یک روز هم مراجعت نماید که اینکه از راهی برمیگردد خود آن راه هشت فرسخ باشد و در این صورت هم مسافر نباشد نه وقت مراجعت و نه وقت رفتن مسافر نیست اگر چه قصدش برگشتن از راه طولانی باشد و اگر رفتن بقدر چهار فرسخ رسیده مسافر است اگر چه برگشتن در روز دیگر باشد علی الاقوی و اگر چه برگشتن کمتر از هشت فرسخ باشد که مجموع رفتن و برگشتن هشت فرسخ شود و همین طور است اگر رفتن شش فرسخ باشد و برگشتن دو فرسخ پنجم تبدیل قصد در بین راه چند قسم تصویر دارد اول اینکه قاصد مسافت نوعیه بوده یعنی قصد داشته است که بقدر هشت فرسخ برود لکن مردد بوده میان بلاد مثل کسیکه از نجف قصد داشته است که یا بکربلا برود یا بحله لکن تا ذی الکفل میرود تا در آنجا معلوم شود در این فرض بی شبهه مسافر است بلکه تبدیل قصد بر این گفتن مسامحه است دوم اینکه قصد مسافت شخصیه داشته و در عرض راه قصدش مبدل میشود بمسافت شخصیه دیگر و این تصویر دارد یکی اینکه مثلاً کسی از نجف عازم کربلا بود در چهار فرسخی قصدش مبدل میشود برفتن حله دوم اینکه از چهار فرسخی قصدش بمراجعت بنجف میشود در قسم اول قطعاً مسافر است و در قسم دوم هم دو تصویر دارد یکی اینکه قصدش برمیگردد که از همان راهی که آمده برگردد در این فرض باید ضمیمه کند رفتن را بمراجعت و ملاحظه کند که از قبیل اینست که چهار فرسخ رفته و چهار فرسخ برگشته است

باید اگر این طور است تکلیفش قصر است اگرچه شب هم فاصله شود علی الاقوی و این مثل
مسافت نوعیه نیست که مبدل شده بشخص مسافت و مثل این نیست که از اول قصد چهار
فرسخ داشته باشد دوم اینکه در برگشتن قصدش راه دیگر باشد در این فرض هم همان
طور است سوم اینست که از اول قصد غیر مسافت شرعیه داشته یعنی قصد داشته است
که دو فرسخ برود یا بدون قصد برود و نداند بکجا میرود مثل کسیکه عقب گمشده میرود
بعد از اینکه مقداری راه رفت معلوم شد که تا کجا میرود در اینجا ملاحظه کند که از اینجا
که تازه عزم پیدا کرده تا آن مقصد اگر بقدر چهار فرسخ است و برگشتن هم چهار فرسخ است
مسافر است علی الاقوی اگرچه شب فاصله شود و این مقدار اگر بدون قصد سفر آمده ضمیمه
نکند ولکن همان مکان که قصدش معین شده حد ترخص او است و بعد از مقدار ترخص لازم
نیست و اگر رفتن حتی کمتر از چهار فرسخ است و برگشتن زیادتر ضمیمه نمیشود اگرچه برگشتن زیاده
بر هشت فرسخ هم باشد پس مسافر نمیشود تا وقت برگشتن چون مسئله ضمیمه کردن رفتن بر بر
گشتن در صورتی است که رفتن بقدر چهار فرسخ باشد و اگر کمتر باشد این حکم جاری نیست مگر
اینکه در یکروز اتفاق بیفتد رفتن و برگشتن که رفتن کمتر از چهار فرسخ باشد و بضمیمه برگشتن
هشت فرسخ شود که ذکر کردیم بلی احوط در اینصورت جمع است ششم اگر از حد ترخص خارج
شود و بطور دائره در خارج از حد ترخص برود و از همان مکان داخل شود و مجموع بقدر
مسافت باشد پس اگر از محل سیرش تا محل قصد کمتر از چهار فرسخ است مثل اینست که کمتر از
چهار فرسخ رفته و با مراجعت هشت فرسخ بوده و ذکر شد که اگر در یکروز بوده احوط جمع است

واگر در زیاده تر از یکروز بوده مسافر نیست و باید تمام کند و اگر بقدر چهار فرسخ بوده ده
مسافر است و اگر قصد متصل است بر مبدء سیر و عمداً یا برای احتیاط از دشمن این کار را
کرده تمامه احکام رفتن هشت فرسخ را دارد و کمتر در این ظاهر میشود که اگر زیاده از یک شبانه
روز هم در راه باشد باز هم مسافر است هفتم قصد مسافت اعم است از اینکه بالاستقلال
باشد یا بمتابعت کسیکه متابعت او واجب است مثل زوجه نسبت به شوهر و مثل آن
متابعت کسیکه متابعت او واجب نباشد اعم از اینکه باختیار باشد یا بطور مجبوریت پس تمام
اقسام که ذکر شد تحقق قصد میشود و حکم قصر دارد حتی در اسیر مگر اینکه قاصد نباشد و امید
فرار هم بحسب احتمال عقلائی داشته باشد هشتم هرگاه قصد ده فرسخ داشت بعد از طی
یک فرسخ تردید پیدا کرد در دو فرسخ دیگر و بعد از تردید رفت و بعد از آن جازم بر رفتن شد ضم نمودن
فرسخ اول را با هفت فرسخ بعد کافی است شرط دوم اینکه در عرض راه عبور بوطن نکند و
در اثناء قصد اقامت نکند پس اگر قصد هشت فرسخ را دارد لکن علم دارد که در بین عبور میکند بوطن
یا قصد ده روز میکند مسافر نیست و اگر قاصد هشت فرسخ هست ولی احتمال دارد که باعثی
عارض شود که قصد ده روز در وسط راه کند یا باعثی عارض شود که راه را چپ کند بنا
حتی بخصوص وطن در اینصورت مسافر است و اگر مردد است میان اینکه از راهی برود که عبور
بوطن نمیکند و میان اینکه عبور بوطن میکند چون در حقیقت قاصد مسافت شرعی نیست
و همچنین هرگاه از اول مردد است که در وسط راه قصد ده روز کند یا نه مسافر نیست و فرق
میان این با شق دوم واضح است چه اگر در شق دوم احتمال دارد که موجبی و باعثی حادث

شود برای قصد اقامه و در این شق از اول امر مردد است و هرگاه از وطن یا وطن دیگر یا از وطن تا
مکانی که قصد توقف ده روز دارد هشت فرسخ باشد در عرض راه نماز را قصر کند شرط سوم
اینکه عبور نکند بوطن یا در محلی قصد ده روز نکند یا در محلی سی روز بطور تردد توقف نکند چه
اگر این کار را کرد روز سی و یکم تکلیفش تمام است هرگاه شب اول ماه وارد شود و تا یکماه هلالی
توقف کند روز سیم احتیاطا جمع کند اگر چه قصد ده روز و توقف سی روز در بیابان باشد
و این سه چیز را شرعا قاطع سفر می نامند و مراد از ده روز و سی روز از اول طلوع آفتاب تا غروب
است و اگر یکساعت بعد از طلوع روز اول وارد شود و یکساعت قبل از غروب روز دهم خارج
شود عرفا مسامحه پذیر است ده روز ملفق هم کفایت میکند مثلا توقف از ظهر روز اول
تا ظهر روز یازدهم کفایت میکند علی الاقوی و توقف سی روز بطوری که دید باید در یک مکان
باشد یعنی هرگاه بدون تغییر منزل خود او در اثناء خارج شود بقدر کمتر از چهار فرسخ و برگردد ضرر
نیست مثل خارج شدن کسیکه قصد اقامه کرده در بلدی از حد ترخص و مراد از وطن است که
قصد داشته باشد که مادام العمر در آن مکان ساکن باشد در صورتیکه مدتی هم در آن توقف
کرده باشد اگر چه متولد در آن نشده باشد یا ملک در آن هم نداشته باشد و مراد از توقف ملازم
العمر این نیست که سالی چند ماه در آن توقف کند یا یکسال در این مکان و یکسال یا اکثر در مکان
دیگر توقف کند بشرط اینکه اعراض از آن نکند این وطن عرفی می نامند و بعض از علماء وطن شرعی
را هم ملحق فرموده اند و در آن چند قول هست اگر اقوی نیست که منشأ این اقوال اخبار است که خوب
و تقبل است چون بر حسب مذهب مالک شافعی کفایت میکند در قصر داشتن ملک در آن محل

در رفع اطلاع سنت منتصر

اگرچه یکدو رخنی باشد و صحیح ابن ابی یعفور صریحاً انکار وطن شرعی و انحصار وطن در وطن عرفی
می نماید و دیگر اینکه مجرد داشتن زن و اولاد در مکانی که در او هیچ منزل نکرده اگرچه خانه نشیمن
آنها هم ملک باشد کفایت در استیطان نمی نماید و محلی را قصد ده روز می کنند اقوی و احوط
اینست که باندازه باشد که از اول آن بلد تا آخر آن بقدر حد ترخص باشد پس در شهرهای بسیار
وسیع باید قصد اقامت در محله آن نماید **فروع** اول مراد از اقامت اینست که منزل و محل و مسکن خود
قرار دهد در آنجا بهذا اگرچه شخص خودش بخارج حد ترخص برود و برگردد و مقصود اینست که بدن
او ده روز در آن محل باشد پس از اول هم اگر مقیم در کاظمین علیهما السلام قصدش این باشد
که عبور به بغداد نماید عصرها و قصد دادن او اینست علی الاقوی دوم خروج بحدود بلد از
قبیل باغات و غیر آن مطلقا مضر نیست اگرچه در فرع اول هم مضر نباشد چون این یکی عرفا
خود بلد محسوب است سوم خارج شدن از این سر موضع که قاطع سفر بود اقوی اینست که سفر
جدید است خصوص در رجوع بوطن پس باید ملاحظه کرد که اگر تا مقصد بقدر هشت فرسخ
بقدر چهار فرسخ یا بیشتر است و با ضم مراجعت بوطن اول یا وطن آخر هشت فرسخ است مسافت
است و الا فلا و بعضی از اعاظم مجتهدین فرموده اند که بعد از گذشتن از قواطع سفر مسافت است
اگرچه تا مقصد کمتر از چهار فرسخ باشد لکن اقوی همان است که ذکر شد چهارم وطن در تمام که قاطع
سفر است مثل اول است که قبل از خروج از حد ترخص تکلیفش تمام است و لکن در آن دو قاطع
دیگر محل اشکال است احوط صبر است تا خروج از حد مذکور پنجم معنی قصد اقامه متحقق نمی
شود مگر به علم پس هرگاه حاج در شب بیست هشتم ذی القعده وارد مکه شود چون باید

[illegible]

بابتدای عرفات روز هشتم حرکت کند و علم ندارد که ماه سی روز تمام است نمیتواند قصد کند بنابر اینکه تا عرفات چهار فرسخ باشد ششم هرگاه قاصد اقامت نماز تمام کرد و بعد عزم او مبدل شود توقف نکردن تا در آن مکان باشد تکلیف و نماز تمام است و هرگاه نماز از او فوت شده یا عمدا بجا نیاورد این حکم را ندارد و ملحق است به نماز تمام قضاء نماز تمام مکرر در همان محل فوت شود علی الاقوی و لکن ثابت این حکم روزه بدل نماز تمام نمیباشد و هرگاه نماز را تمام کرده باشد بطور غفلت و عدم التفات از قصد اقامت پس هرگاه قصد اقامت کرده بود و لکن نماز تمام از روی سهو و ندانستن بود اقوی اتمام نمازهای بعد است و همچنین کافی نیست تمام کردن نماز بجهت اینکه در مکانی بوده است که مخیر بوده است میان قصر و اتمام مثل مسجد الحرام و سایر مکانهای دیگر در صورتیکه بعد از نماز قصد اقامت کند و بعد پشیمان شود و هرگاه بعد از رکوع رکعت سوم پشیمان شود در حکم نماز تمام است نه قبل از رکوع هفتم هرگاه کسیکه قصد اقامت کرد حرکت کند برای مکانی که فاصله آن تا محل اقامت کمتر از چهار فرسخ است هرگاه قصد دارد که برگردد ده روز دیگر توقف کند نماز او در رفتن و برگشتن و توقف در آن مقصد تمام است پس از این مسئله علاجی پیدا میشود برای کسیکه در باب بلوکی شش ماه توقف دارد یا بیشتر و هر چند روز در یکی از دهات آن میباشد مثل منتصدی بلوک و آن اینست که یکی از دهات را مرکز قرار دهد و اول ده روز در آن توقف کند و قصد کند که ده روز دیگر هم در آخر توقف کند در همان ده مثل مجاوران و اولی اینست که وسط بلوک را مرکز قرار دهد که توسعه محل سیر او زیاد شود پس نماز آن در این مدت تمام است

از جائیکه منقطع [illegible]

ودرین نیز صحیح است که اگر برود از محل اقامه بیکی از قرای مذکوره و قصدش برگشتن است ا
لکن در وقت برگشتن چون این هم یکی از منازل سفر است بکسیکه بیشتر میخواهد توقف کند
و قصد ده روز نداشته در نجاة العباد فرموده در رفتن باین مکان و توقف در آن تمام
کند و در برگشتن قصر کند لکن اقوی قصر است در جمیع آن الی اگر برگشتن بمحل اقامه نه
تمام الحظر اینست که بلکه منزلی از منازل سفر جدید است مگر چون برگشتن بمنزل اولی است
نهایت اینکه قصد ده روز جدید بعد از آن ندارد اقوی در جمیع آن اتمام است مثل آ
که در کاظمین قصد کرده بوده و یکروز یا دو روز آخر ایام توقف خود برود به بغداد و در آنجا
بیتوته نکند و مراجعت بکند بکاظمین این وجوه برای تفصیلی که در نجاة العباد نظر نماید
هرگاه مسافر بنیت نماز قصر مشغول نماز شد و بعد از تشهد اول قصدش بر اقامه
تعلق میگیرد برمیخیزد و نماز را تمام کند و همچنین است عکس آن یعنی هرگاه کسی قصد اتمام
کند و بنیت نماز تمام کند و قبل از رکوع رکعت سوم عزمش مبدل بسفر شود هرگاه
نماز تمام اولی است عدول کند بنماز قصر و بنشیند سلام بگوید و سجده های سهو را
بجا بیاورد یکی برای گفتن بحول الله علی الاقوی و یکی قیام بیجا و یکی تسبیحها احتیاطا و اگر
چه عمدا این کار را کرده ولکن چون تکلیفش در نماز قصر است بجهة زیادی سهوا است تعبدا
و فی الحقیقة زیادی سهوی نیست تا در صورت دخول در رکوع حکم ببطلان او شود شرط چهارم
اینکه سفر معصیت نباشد و محقق شود آن اینکه با عنوان سفر معصیت باشد مثل فرار از جهاد در حال
جنگ و مثل اینکه زوج نهی کند زوجه خود را از سفر یا مالک نهی کند مملوک خود را و

حکم سفر معصیت

اینکه عنوان سفر مباح یا واجب باشد لکن طی مسافت با امر محرم و حدث پیدا کند مثل
حج از راهی که زمین آن غصبی است یا سوار اسب غصبی باشد یا جل و تکل و پالان آن غصب
باشد یا نعل اسب و عرق‌گیر زین اسب غصبی باشد یا کفش یا جوراب کسی که پیاده راه
میرود غصبی باشد در این دو قسم اقوی تمام کردن نماز است سوم اینکه غرض از سفر معصیت
باشد مثل رفتن برای ظلم و سعایت و دزدی و در این قسم اگرچه خود سفر حرام نباشد و گفته
شود که مقدمه حرام حرام نیست لکن چون عنوان غایت حرام غیر از سفر حرام در اخبار ذکر
شده اگرچه خود او حرام نباشد باعث تمام نماز است و بعبارة اخری در اخبار اهل بیت
الطهارة دو عنوان ذکر شده یکی عنوان سفر حرام دیگر عنوان قصد غایت حرام از سفر چهارم
اینکه سبب ترک واجب باشد مثل اینکه قرض دار از دائن که قادر بر ادای آنست و مطالبه کند سفر
میرود و زن از شوهر خود فرار میکند در صورتیکه خصوصاً او را نهی نکرده باشد و
الا داخل در قسم اول است و اما ابق شدن مملوک از مالک خود قطعاً از قسم اول است چه اگر
حرکت مملوک بی اجازه حرام است نه اینکه در صورت نهی مالک حرام میشود در این قسم میان
مجتهدین خلاف است قوی اینست که اگر قصد از سفر فرار از واجب است مثل فرار مدیون
از طلب کار و فرار از نفقه دادن عیال واجب النفقه خود و فرار از جهاد پیش از جنگ و
هر گاه در حال جنگ باشد داخل در اول است در این صورت از باب عنوان غایت حرام نماز
تمام است اگرچه خود سفر هم حرام نباشد و امر بشیء مقتضی نهی از ضد نباشد و اما هر گاه
از سفر نمیخواهد فرار کند بلکه در هر تقدیر این واجب را ترک میکند مثل بنده کاری چه

سفر برود بعد خود را عید هند و چه سفر نرود در این قسم نمازش قصر است پنجم اینکه مقارن سفر معاصی از او صادر میشود که در حضر نمیشود در این قسم هم نمازش قصر است و اما تحقیق در ابتدا سفر و استدامه حکم آن و مراجعت از آن در طی دو بحث است بحث اول در مراجعت است

در مراجعت سفر حکم

بدانکه اگر عنوان سفر حرام باشد یا قصد غایت حرام داشته باشد در برگشتن آن هم نمازش تمام است مگر هر جا که برسد یکی از وطن های خود بعد از حصول غایت قطع سفر او شود که از عنوان سفر حرام یا غایت حرام بیرون آید یا اینکه در برگشتن نادم و پشیمان شود و اما در قسم دوم برگشتن آن تابع نیست پس اگر در رفتن خود سوار اسب حرام شود و اصل سفر مباح باشد و در برگشتن سوار اسب غصبی نباشد نمازش در برگشتن قصر است بلی در سفر بکه را در دزدی میرود در برگشتن آن هم نمازش تمام است مگر توبه از معصیت نماید

بحث دوم

در ابتدا و استدامه بدانکه هرگاه ابتداء سفر بطور مباح باشد پس از طی مسافتی قصد سفر معصیت کند اگر بقدر مسافت شرعیه طی نکرده بوده است که قاصد معصیت شده حکم آن واضح است که تمام است و اگر بقدر مسافت شرعیه طی کرده و عزم او مبدل شده بمعصیت احتمال دارد که این شخص فعلا مسافر شده و نمازش قصر است بر طبق قول جمعی از اساطین علماء است لکن اقوی اینست که این شخص مثل کسیست که هیچ سفر نکرده است و اما در صورت عکس پس از آن بعد از طی مقداری از راه قصدش برگشت از معصیت اگر طی طریق بمراجعت است حکم او معلوم شد و اگر بمقصدی دیگر میرود یا به همان مقصد بعزم دیگر از همان مکان باید ملاحظه کند که بقدر مسافت است یا نه مثل اینست که از خانه بیرون آمده لکن خروج از حد ترخص لازم

نیست پس اگر بقدر مسافت است نماز را قصر کند و همچنین اگر چهار فرسخ است والا تمام است
اگرچه مراجعت و بقدر مسافت باشد بلی رجوع مفروضه در وقت مراجعت مسافر است
شرط پنجم اینکه سفر شکار نباشد لکن در ان تفصیلی است بدانکه یا سفر شکار برای لهو و تفرج
است و یا برای معیشت و قوت عیال واجب النفقه و یا برای تجارت است اما قسم اول ملحق بسفر
معصیت است اگرچه خود او معصیت نباشد پس مسافر در حال رفتن تمام میکند و همچنین
در حال برگشتن بنابر اقوی و اما در قسم دوم قصر میکند و همچنین در قسم سوم در خصوص روزه
و اما در نماز احوط جمع میان قصر و اتمام است و در مراجعت هم همین حکم را دارد و در تمام
احکام فرقی نیست میان سفر برای شکار در بیابان و در شکار در دریا و میان گردش در اطراف
بلد در صورتیکه قاصد هشت فرسخ باشد یا بطور امتداد و میان اینکه سفر در سرحد
باشد یا متجاوز باشد [illegible] کسیکه تابع امیر ظالم [illegible] است یعنی عرفاً از اعوان
و انصار او هست نمازش را تمام باید بکند اگرچه سفر ظالم سفر ظلم و معصیت نباشد لکن
چون متابعت و اطاعت او حرام است زیرا که هرگاه امر کند بر عمل حرامی معد برای امتثال آن است
شرط ششم اینکه کثیر السفر نباشد و اینها چند عنوان هستند اول اهل بادیه مثل ایلات
دوم مکاری سوم پیله ور و طواف که در بلوک گردش میکنند چهارم ملاح و کشتی بان
پنجم قاصدی که برسالت میرود و کاغذ میبرد ششم کسیکه عمل دهات و املاک در دست
دارد که [illegible] رفت در عمل زراعت نماید و عنوان دیگر در اخبار ذکر شده اول استقان
از جانب سلطان مأمور زراعت است دوم امین سید یعنی حفظ کننده خرمن و ظاهر تخص

شرط ششم

تعیین مسافه نماز
در روزه تقصیر
ذکر خبر [illegible]
وسکوت آن
در نماز است

بر این چند عنوان نیست بلکه هر کس سفر شغل غالبی خود قرار داده است پس آیا بمجرد این شغل باید نماز را تمام کند یا اینکه در سفر سوم تا کثیر السفر صادق شود و در عنوان اول که اهالی چادر نشین و ایلات باشد بطور حتم تا داخل چادر نشین ها شود این حکم را دارد چون همان چادر خانه اوست و عنوان غیر از سایر عناوین کثیر السفر است بلی اگر چادر و احشام خود نبرد این حکم مسافر دارد و بر فرض دوم باید ده روز در وطن خود اقامه نکند یا اگر اقامه هم بکند همین حکم را دارد و بر هر تقدیر آیا باید دو سفر بقدر مسافت شرعی باشد یا اگر آن دو سفر کمتر از مسافت شرعی باشد کثیر السفر صادق است و آیا مکاری و ملاح و غیر از اینها این عمل برای شخص خود کند مثل اینکه عیال خود را بدیاری حمل کند این حکم جاری است یا مخصوص است بصورتیکه این عمل را برای اجاره نماید و دیگر اینکه آیا در سفر فوق العاده هم تمام است یا نه مثل اینکه در یک سفر دو منزل یکی میکند و دیگر اینکه اگر مکاری یا ملاح سفر دیگری اختیار کند یعنی ملاح بوده یا مکاری بوده لکن بزیارت مشهد رود یا بغیر دواب و کشتی خود آیا همان حکم را دارد یا نه اقوی در اخیر جاری بودن حکم تمام است ولکن در تمام صور اقوی تمام است حتی در صورتیکه سفر شرعی اول و دوم باشد باین معنی که دو سفر قبل از این کرده باشد اگر چه کمتر از مقدار مسافت باشد بلی اقوی اینست که در خانه خود ده روز توقف نکرده باشد اگر چه بدون قصد در بلاد خارج از وطن خود با قصد ده روز توقف نکرده باشد

فروع

اول اگر قصد ده روز کرد و یک نماز تمام کرد و بعد از آن دوره کار از دور و خارج شد آیا حکم ده روز توقف دارد از این جهت که در این سفر قصر نماید یا نه اقوی عدم الحاق است بر توقف

حد ترخص

ده روز حقیقی از جهت این حکم دوم توقف ده روز موضوع کرده است سفر را از میان نمی برد
تا محتاج شود در عود بعنوان مذکور به یکسفر دیگر بدون توقف بلکه در همان سفر بعد از
آن باید قصر کند سوم اگر یکسفر طولانی کند و عبور بر وطن کند بعد از وطن دوم که مشتمل
بر آنست اول اقوی است بحسب ظاهر اگر چه فاصله میان آنها هشت فرسخ باشد علی الاقوی و بعضی
مشهور باید این قدر فاصله باشد اگر عود را شرط ندانند واقوی اینکه شرط نیست هفتم
اینکه از حد ترخص خارج شود و قبل از آن جایز نیست افطار و حکم افطار عمدی دارد از حیث
کفاره صوم و علامت حد ترخص دو چیز است یکی اینکه اذان شهر را نشنود و اگر شهر بزرگ
باشد اذان محله که طرف آن راه هست نشنود در حالی که هوا ساکن باشد و معتدل باشد
و علامت دوم اینکه دور و قتیکه هوا صاف است خانه های آخر شهر را از هم تمیز ندهد یعنی
خانه های متعارف نه مناره و گنبد و چیزهائیکه فوق العاده است از جهة بزرگی یا ارتفاع مخصوص
و هر گاه یکی از اینها قبل از دیگری محقق شود معیار همان است در مسافر بودن و در مراجعت
هر کدام سابق محقق شود پس هر دو در مفهوم سبقت گرفتن یک حکم دارد اما بر حسب مصداق
بعکس هم میباشند پس آنچه اول علامت در رفتن سفر است آخر علامت در برگشتن است و خانه کاهگلی
کوچک و گلی و سنگی و چادر مویی یک حکم دارند و اقوی اینکه مناط در رفتن و اتمام بحالت
ادای نماز است مثلا اگر در مراجعت در آخر وقت نماز را در داخل حد ترخص بکند تکلیفش
قصر است و اگر در خارج ترخص بکند تکلیفش اتمام است و در مسافرت هم میتواند نماز را تأخیر
بیندازد تا آخر وقت و در خارج ترخص قصر بجا بیاورد و در روزه مناط بوقت ظهر است اگر

خارج

خارج ترخص و داخل آن پس کسی که پیش از ظهر مسافر بکند افطار نکرده در ماه رمضان خود را بحد ترخص رساند نگاهش روزه است و اگر در وقت مسافرت در وقت زوال الظهر بحد ترخص رسید نمی تواند افطار کند و در قضاء نماز مناط بحالت آخر وقت است از حیث سفر و حضر

فرع اگر کسی جاهل است بواجب بودن قصر در حال سفر و نماز را اتمام کرد و بعد از نماز علم بهم رسانید بلکه بعد از داخل شدن در رکوع رکعت سوم عالم شد نمازش صحیح است بخلاف کسی که دانسته است و حکم را فراموش کرده یا دانسته و مسافرت خود را فراموش کند یا اینکه قاطع بودن سفر را نداند یا قطع شدن کثرت سفر را با اقامه ده روز نداند یا قطع شدن سفر معصیت را بواسطه مبدل شدن بقصد طاعت نداند در این موارد معذور نیست اگر در وقت عالم شد قضا کند بلی اگر بطور غفلت و سهو نماز را اتمام کند یا فراموش کند که در سفر است و تمام کند اگر در وقت ملتفت شود اعاده دارد و اگر در خارج وقت ملتفت شود قضاء ندارد

فرع در چهار موضع مسافر مکلف مخیر میان قصر و تمام است اول مسجد الحرام دوم مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه سوم مسجد کوفه چهارم حایر امام حسین علیه السلام و پشت بام و محراب داخل بوده همین حکم را دارد و اگر در بعض حالات خارج از این امکنه شود مثل در حال قیام یا سجده جواز اتمام معلوم نیست و در حایر سید الشهداء احوط اکتفاء بحرم است

فصل شانزدهم در باقی نمازهای واجبی و مستحبی است

و در آن چند مقام است

مقام اول در نماز جمعه است و در آن چند بحث است اول در وقت است اقوی و احوط اینکه از اول زوال است تا سایه هر چیزی بقدر خود او باشد و جواز خواندن خطبه یا بعض آن قبل از

در نماز جمعه است

زوال نمیر نیست لکن اخر ظهر است و اقوی ادراک وقت است به ادراک یک رکعت بعد از دو خطبه
دوم در شرایط آن است شرط اول که شرط وجوب است اینکه امام اصل یا نائب خاص او باشد
والا واجب معین نیست بلکه مکلف مخیر است با اجتماع سایر شرایط میانه نماز مذکور و نماز
یومیه لکن مقتضای این حتی در صورت وجود امام علیه السلام یا نائب خاص امام در صورت فوت معین
در ظهر است و جواب از اشکال لزوم مطابق نشدن ادا با قضا این است که بمجرد آن جماعت نکردن
یا گذشتن وقت تکلیف مبدل میشود بظهر و مناط در قضا اعتبار حال فوت است آخر وقت
واجب آنکه فوت شده ظهر بوده است چون مسئله از مسائل مشکله است اشاره بتمهید آن
ضرور ندارد و بیان آن اینکه اما اشتراط امام یا نائب خاص او بجهت دلیل است اول اجماعات منقوله
مستفیضه و دوم اخبار متعدده که صریح اند در اعتبار امام الجمعه ظاهر آن امام اصل است چون حسنه
و ثقه سماعه که پیغمبر فرمایند نماز جمعه با امام دو رکعت است و اما کسی که تنها نماز میکند چهار رکعت
بانجا باورد اگرچه بجماعت بجا باورد و دیگر اخبار که مضمون آنها این است که امام که خطبه بخواند دو
رکعت است و از این بیان معلوم میشود که مراد از امام امام اصل است و مراد از خطبه خواندن امام
یا نائب امام است پس تقیید در تفسیر ابن عباس است و روایت عبدالله بن دینار که پیغمبر فرمایند ای
عبدالله هیچ عید اضحی و فطر نمیشود مگر اینکه حزن و اندوه آل محمد در آن روز تازه میشود چرا
که حق خود را در دست غیر خود میبینند و بضمیمه اخبار و اجماع که عید با جمعه یک حکم دارد بلکه عید است
سوم اینکه شکی نیست که در زمان پیغمبر و امیر المؤمنین نقل از آن دو نفر نکرده اند که منصوب از طرف
ایشان بوده اند حتی این نماز را بخوانند و بعد از آن شک در اصل مشروعیت بدون تحقق این شرط کافیست

دلیل بر وجوب تخییری نماز جمعه

در شرط بودن حتی اینکه لکن در سنت در شرطیت چیزی برای مأموربه اصل برائت از شرطیت آن جاری نمائیم در این مورد معلوم نیست جاری شود چون شرط وجود نیست که شرط وجوب هم نباشد این اصل تکلیف معلوم نیست اما اینکه چرا واجب تخییری باشد در زمان غیبت بدلیل اینکه در صحیح محمد بن مسلم میفرماید هرگاه ۷ باشند یکی از ایشان میتوانند امام شوند و نماز جمعه کنند و معلوم است که یکی از ایشان غیر از امام اصل است و دیگر اینکه کلمه میتوانند صریح در وجوب تخییری است و در روایت عمر بن یزید قریب به همین مضمون است لکن هفت نفر را معین کرده‌اند و در صحیح که امام محمد باقر به زراره میفرماید که هرگاه هفت نفر از مسلمین باشند که ترس نداشته باشند یکی از ایشان اقتدا کنند پس هم دلیل بر امامت غیر امام است و هم دلیل بر واجب تخییری است که معلوم است این نماز را اصحاب ائمه با کمال [illegible] ترغیب مینمودند ابن ابی عمیر و زراره حتی اینکه زراره میگوید خدمت خود آنجناب حاضر شویم [illegible] در روایت هشام تحریص میکند که در عمر خود یکبار جمعه بروید [illegible] معلوم است که کسی را امام برای این عمل معین نکرده بودند بلکه ممکن است گفته شود برای تقیه تحریص میفرموده که در نماز جمعه اهل سنت حاضر شوند اگرچه در عمر خود یکبار باشد و لفظ هلک در روایت هشام ظاهر در همین معنی است لکن صحیح محمد بن مسلم که فرموده هرگاه پنج نفر از مسلمانان باشند میتوانند یکی از ایشان امام شود با شهرت و اجماعات منقوله در اصل مشروعیت و بدل شدن از نماز ظهر کافی نیست و معلوم میشود که فقیه جامع شرائط شرط نیست بلی اگر گفته شود که فقیه عموم ولایت دارد حتی در این منصب که در آن صورت وجوب تعیینی دارد لکن خیلی مشکل است شرط دوم عدد است که باید پنج نفر که یکی از ایشان امام است

[illegible] نماز جمعه در زمان غیبت
[illegible]

و هر گاه بواسطه عذری متفرق شدند اگر پیش از دخول در نماز است باید ثانیاً عدد [illegible] شود بدین
تفصیل که هر گاه بعد از خطبه یا بعد از ارکان خطبه که حمد و صلوة و امر بتقوی باشد اعاده خطبه لازم
نیست اگر همان اشخاص برگردند یا مرکب باعتبار شوند و امام همان امام باشد فاصله زیاد هم نشود که
احوط در صورت فاصله زیاد اعاده خطبه است و اگر قبل از ارکان خطبه باشد مطلقا اعاده کنند و
همچنین اگر بعد از خطبه یا ارکان برگردند و تمام آن اشخاص عوض شده باشند اما اگر چهار نفر آنها تکبیرة
الاحرام گفتند و یکی از آنها تکبیر نگفته بود دیگر عدد [illegible] نماز آنها باطل است لکن احتمال عدم
عدول بظهر بعید نیست و علامه حلی بر طبق آن فتوی داده پس احوط عدول بظهر و اعاده با جمعه
یا بظهر و اگر بعد از دخول تمام پنج نفر عذری برای بعضی حاصل شد نماز جمعه را تمام میکنند اگر چه
خود امام باشد بنا بر مشهور لکن اگر تمام ماموم [illegible] با امام بروند و جای آن کسی
نباشد یعنی جماعت مختل شود بطلان اقوی است و [illegible] عدد [illegible] است تعبداً از اعاده
نماز جمعه با تحقق شرائط و اعاده نماز ظهر در صورت عدم تحقق شرائط و اقوی اعتبار عدد است
از اول خطبه تا محل ادراک ماموم لاحق بنماز و قبل از رکوع اول و در حال آن و قبل از رکوع دوم
و در حال آنست پس در صورت دوم یک رکعت را فرادی بجا بیاورد سوم در خطبه است قبل از شروع
بنماز چهارم جماعت است و بطور فرادی شروع نیست و عدد چهار نفر ماموم باید از اول تکبیر نماز
حاضر باشند اگر چه بعد از امام بتدریج تکبیر بگویند لکن عدد زیاد تواند این تا در رکوع رکعت
دوم هم میتوانند ملحق شوند و رکعت دیگر را بطور انفراد بجا بیاورند نهم اینکه نماز جمعه دیگر
در آن بلد یا بفاصله کمتر از یک فرسخ در اطراف بلد قبل از شروع باین نماز جمعه اقامه نشده

وهرگاه صف طولانی باشد میان فاصله فرسخ میان آخر و صف اول که جمعه در عقب باشد
یا بعض صفها از مسجد خارج باشد میان مسجد و امام   و در صورت شک در تقدم و تأخر
هر کدام بر حسب تکلیف خود عمل بر صحت نمایند علی الاقوی اگرچه قول بشهود بر بطلان هر دو جمعه
است **بحث سیوم در سنتهای نماز جمعه** سنت است آنکه نماز جمعه دو رکعت
است مثل نماز صبح مگر در قنوت که مستحب است دو قنوت یکی در رکعت اول قبل از رکوع و دوم
در رکعت ثانیه بعد از رکوع و اذان و اقامه قبل از دو خطبه سنت در روایت عبدالله بن میمون
در حال نشستن خطیب بر منبر اذان گفته شود و مستحب است جهر در قرائت آن و آنکه بعد از حمد در
رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقین بخواند و هرگاه اشتباهاً شروع نماید
این دو سوره نماید که سوره حمد و توحید باشد عدول بسوره جمعه در رکعت اولی و بسوره
منافقین در دوم فضیلت دارد واما عدول از این دو سوره مادامیکه از نصف سوره تجاوز
نکرده افضل عدم عدول است چهارم در خطبه سنت بدانکه واجب است تقدیم آن بر نماز و مشتمل
بودن خطبه اولی بالحمد لله که احتیاطاً اکتفا بغیر لفظ جلاله نکند و احتیاطاً بعد از آن مشتمل
بر ثناء علی الله باشد و بعد از آن احوط صلوة بر پیغمبر و آل است و بعد از آن واجب است وصیت
بتقوی و علاوه کردن سوره خفیفه از سوره قرآن مثل سوره الهیکم التکاثر و سوره اذا
زلزلت الارض وغیرها احتیاطاً پس آنچه در خطبه اولی اجماعی است حمد بر خدا اگرچه بصیغه
الرحمن یا صیغه رب العالمین باشد و صلوة بر پیغمبر و آل او و وصیت بر تقوی است و بعد
از خطبه اولی بنشیند بمقداری که صدق دو خطبه نماید و ظاهراً واجب است ایستادن

بحث سیوم سنتهای صلوة جمعه

در خطبه

حال دو خطبه نشستن در میان آنها و اگر ایستادن ممکن نباشد بنشیند برای سکوت میان دو خطبه
بر پهلو بخوابد و بعد شروع بخطبه ثانیه میکند و واجب است در خطبه ثانیه حمد و صلوات بطریق
خطبه اولی علاوه کردن استغفار برای مؤمنین و مؤمنات بنابر احتیاط و واجب است ترتیب مذکور و تادیه
بلفظ عربی باشد لکن اگر هیچ نفر از آن جماعت نباشد که عربی را بفهمند و الا اگر نفهمند احوط
هر دو یکی بلفظ دیگر که بفهمند و در بلند کردن صدا و خطبه بحدی که عدد معتبر در نماز بشنوند
محل خلاف است حتی اینکه بعضی واجب دانسته‌اند و بعضی اگر کسی تمام آن عدد کر باشند خطبه را
ساقط دانسته‌اند لکن معلوم نیست و طهارت از حدث ظاهر اشتراط نیست و در تکلم کردن خطیب
و مستمعین خلاف است که آیا حرام است یا مکروه و اگر صبر بقدر برخاستن باعث فساد نماز
جمعه نیست اجماعا و اقوی کراهت آن است چند چیز مستحب است اول آنکه امام عمامه بر سر و
ردا بدوش افکند و افضل آن برد یمنی است در حال خطبه دوم آنکه بر منبر یا مکان بلند یا عصا
و خطبه را ابتداء بلند بخوانند و اول بالا رفتن منبر سلام بر مردم کند و قدری بنشیند
روی پله اخری منبر بعد بلند شود برای خطبه در پله دوم از پله اخری پنجم در شرائط امام
است معتبر است که امام عادل باشد و مؤمن باشد و حلال زاده باشد و مرد باشد و عقل
او کامل باشد و در سلامت چشم و پاها و سایر اعضا و بدن از مرض و جذام و غیر ذلک اختلاف
و اقوی جواز است با کراهت در صورت وجود صحیح العضو که لایق باشد ششم در کسانی که نماز
بر ایشان واجب تخییری است بدون امام و با حضور امام یا نائب آن واجب عینی است بدانکه بر
هر کس که مکلف است در حوزه نماز جمعه هست تا دو فرسخ از اطراف واجب است که بیاید

کر اول از این دو دوم مسافر سیم مریض چهارم اعمی و اعرج پنجم مسن و در زمان غیبت ظاهرا
در حق این اشخاص مشروع است لکن عدد معتبر باید از غیر اینها باشد و اقوی در فرض مذکور
سقوط ظهر است از اینها و هرگاه در زمان حضور امام یا نائب آن در مکانیکه در حوزه نماز
جمعه نیست نماز جمعه برپا نماید حکم نماز در زمان غیبت دارد در وجوب تخییری لکن اگر در
اثناء آن امام علیه السلام یا نائب آن حاضر شود اگر نماز نکرده است این نماز باطل است مگر
باذن امام یا میتوانند اذن بدهند یا نمیتوانند خود داند تکلیف ما نیست و همچنین است اگر نائب خاص
امام مشغول نماز شود و امام حاضر شود بلی اگر امام یا نائب آن بعد از نماز خود وارد این
نماز شوند باطل نیست بلی امام و نائب آن صحیح نیست که ماموم غیر شوند مگر نائب خاص امام
صحیح است که ماموم نائب خاص شود هفتم در احکام آن است اول بر عبد مکاتب و مدبر
و کسیکه بعض آن در رقیت باقی است نماز جمعه واجب نیست دوم کسیکه در اول وقت تکلیف
نماز جمعه نبود یا جمع نبودن شرائط یا لیاقت شخصی خود و نماز ظهر کرد و بعد از تمام شدن نماز
شرائط محقق شد مثل اینکه امام حاضر نبود بعد حاضر شد یا خود او عبد بود بعد آزاد شد
ظاهرا نماز جمعه از او مشروع نیست سوم در مورد تحقق شرائط نماز جمعه حرام است سفر و
بعد از طلوع صبح مکروه است چهارم مسافریکه قاصد اقامت است یا سی روز در مکانی توقف
کرده در نماز جمعه حکم حاضر دارد پنجم بیع و شرا کسیکه مکلف بجمعه است در حال اذان و بعد
از آن حرام است لکن اصل معامله فاسد نیست و اگر دیگری را وکیل در عقد کند حرمت در حق
عاقد است نه در حق بایع و اگر یکی از آن متعاقدین مکلف بنماز باشد و یکی نباشد حرمت در حق هما نیست

در احکام نماز جمعه است ۱

که مکلف است و اقوی الحاق سایر معاملات است به بیع لکن معامله که مالی نباشد مثل نکاح و نفقات که این حکم را ندارد اگرچه مالی باشد مثل بذل ششم هرگاه ماموم در سجده رکعت اولی بواسطه زیادی جمعیت قادر بسجود نشود بعد از قیام جماعت سجود نموده قبل از رکوع با امام ملحق شود و اگر ممکن نشد تا امام سر از رکوع برداشت صبر کند و با امام سجود کند و رکعت اول ماموم حساب است و رکعت دوم بطور فرادی بجا بیاورد و اگر در فرض مذکوره قبل از سجود امام سجود کرد و برکوع امام رسید نمازش باطل است و همچنین اگر بدون سجده برخاست و برکوع امام ملحق شد و اگر در فرض مذکور در حال متابعت امام در سجود قصد سجود رکعت ثانیه کرد و حال آنکه مذکور شد که باید قصد سجود رکعت اولی نماید یا بعد از آن قصد می‌تواند سجود رکعت اولی قرار دهد بنا بر مشهور عدم جواز است ولی بعید نیست که گفته شود که مناط در نیت همان قصد است نیت است نه آنکه تعیین کند کدام رکعت است لازم نیست خلاف آن مضر نیست **بحث ششم در آداب نماز جمعه** است بدانکه آداب خطبه ذکر شد اما سایر آداب چند چیز است اول غسل است که در احکام غسل گذشت دوم زیاد کردن چهار رکعت دیگر بنافله ظهر بعد و سلام که مجموع بیست رکعت باشد و جمیع آنها را قبل از زوال ظهر میتواند بجا بیاورد و لکن مستحب است تفریق آن بر این ترتیب شش رکعت در وقت پهن شدن آفتاب و شش رکعت بعد از بلند شدن آن و شش رکعت پیش از زوال و دو رکعت اول زوال و جایز است تأخیر آن از زوال سوم داخل شدن صبح در مسجد جامع چهارم شارب زدن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن پنجم رفتن برای نماز با وقار و سکینه در لباس تازه و استعمال عطریات و دعا خواندن در حال توجه بنماز ششم بدعت در اذان ثالث در روز جمعه

خلاف است بلکه قول اینکه اذان نماز عصر است بعید نمی‌نماید اول عمل الاخطر الحاق اذان صبح
در ترتیب الفاظ اذان اعلامی بظهر سوم عمل الاخطر الحاق اقامه در بعض اخبار اذان ثانی را بدعت
قرار داده اند پس اذان عصر مطابق میشود با عبارت اینکه اذان اول اذان ظهر است و با قول دوم هم مطابق
است قول دیگر اینکه مراد اذان در حال خطبه است که اذان و اقامه را قبل از خطبه بجا آورده باشند
و این بدعت را به عثمان و معاویه نسبت داده اند و این را هم اذان دوم میشود گفت و هم اذان
سوم ببعض وجوه سابقه

مقاله دوم در نماز عیدین

و در آن دو مطلب است اول در ماهیت آن مذکور است بلکه بعد از تکبیرة الاحرام و حمد و سوره
در رکعت اول پنج تکبیر میگویند و بعد از هر تکبیری قنوت میخوانند و بعد از آن برکوع میروند و دو سجده
میکنند و برمیخیزند حمد و سوره میخوانند چهار تکبیر میگویند و عقب هر تکبیر قنوت میخوانند علی الاظهر
و برکوع میروند و سجده میکنند و تشهد و سلام میگویند و قنوت علاوه کردن تکبیره قبل از رکوع
است پس منافاتی میان اخبار که نه تکبیر در دو رکعت را تعیین کرده و میان اخباری که هفت تکبیر
فرموده نیست چرا که اول اکتفا بذکر تکبیرات قبل از قنوت کرده و دو تکبیره قبل از رکوع را با تکبیرة
الاحرام ضمیمه کرده و در رکعت دوم با این تکبیره پنج تکبیر است پس با اخباری که در رکعت دوم پنج
تکبیر فرموده است جمع میشود و بعد از نماز دو خطبه واجب است لکن شرط نماز نیست مطلب دوم
در احکام این نماز است و آن چند چیز است اول شرائط نماز عید همان شرائط جمعه است مگر در خطبه
و قنوت دوم الحاق بعض شرائط مستحب است بطور جماعت و فرادی سوم بر کسی که واجب
است نماز جمعه واجب است نماز عید بر کسی که واجب نیست نماز جمعه واجب نیست نماز

در نماز عیدین

عید چهارم امور چند است پنج تکبیرات و قنوتات است پنجم سفر بعد از طلوع آفتاب و قبل از نماز حرام
است بعد از طلوع صبح مکروه ششم امام در این نماز و نماز جمعه سنت نیست مگر جمعه و سوره را
مثل جماعت یومیه هفتم رکن در این نمازها همان ارکان نماز یومیه است هشتم نماز عید متعین
در وقت محجوب و نماز جمعه مطلقا در قضاء تشهد و سجده فراموش شده و سجده سهو در صورت
تحقق سبب آن حکم نماز یومیه دارند و در شک در افعال باید بنا را بر اقل بگذارند و بعضا باور کنند و در
رکعات با حفظ امام یا ماموم باید رجوع بحافظ کنند با عدم حفظ هیچکدام نماز دو رکعتی دارد در
بطلان و اعاده در زمان غیبت نماز عیدین در جمیع احکام حکم نماز مستحبی دارند نهم هرگاه ماموم
بعض تکبیرات امام را در نیابد اگر کند متابعت نماید بعد تکبیرات را قبل از رکوع حقیقتاً بجا آورد
و میان دو تکبیر سبحان الله بگوید یا اینکه الحمد لله بگوید و اگر مجال نشود تکبیرات را تنها بگوید ملحق بر کوع شود

مقام سوم در مستحبات این نماز است و آن اول بجا آوردن نماز در صحرا مگر در مکه و

اگر صحرا نروند در فضای وسیع نماز کنند دوم بعد از زوال سوم گفتن مؤذن الصلوة سه بار
هر سه بار بفتحه در اول و دوم و سکون در سوم چون اذان و اقامه ساقط است ظاهر اینکه عزیمت شد با
چهارم خارج شدن امام پا برهنه با وقار و در حال اینکه ذکر خدا نماید پنجم اینکه در عید فطر پیش
از نماز افطار کند و در اضحی بعد از نماز از گوشت قربانی تناول نماید ششم گفتن تکبیرات باین
تفصیل که در عید فطر بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر آن بعد از عید فطر است
و در عید اضحی بعد از پانزده نماز برای اهل حج که اول آن ظهر روز العید است و آخر آن فجر یوم سوم
و در باقی امکنه عقب ده نماز که اول آن ظهر مذکور است و آخر آن صبح روز دوم ... و در

مستحبات نماز
در
عیدین

تکبیرات الله اکبر و یکبار دیگر بدون وقفه درود و بعد از آن بگوید لا اله الا الله و الله
اکبر و الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و در عید اضحی اضافه کند و رزقنا من بهیمة
الانعام یعنی اینکه سوره اعلی و سوره الشمس یا سوره غاشیه را بعد از حمد بخواند و قنوت
وارده در احادیث را بخواند تنبیهات اول مکروه است بردن شمشیر و نیزه و سایر سلاح
را با خود بمکان نماز و مکروه است نافله بجمیع اقسام آن از اول آفتاب تا ظهر مگر در مسجد پیغمبر
که مستحب است دو رکعت نماز پیش از رفتن بنماز عید دوم در روزیکه عید با جمعه جمع شود
می تواند اکتفا بنماز عید نماید بعوض نماز جمعه ظهر بجا بیاورد سوم برای نماز عید مستحب است
ساختن منبر از گل و منبر مسجد را نقل نمایند چهارم خواندن این دعاء در قنوت فضیلت
دارد اللهم اهل الکبریاء و العظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمة و اهل
التقوی و المغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله
ذخرا و شرفا و مزیدا ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تدخلنا فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل
محمد و ان تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و علیهم اللهم انا نسئلک
خیر ما سئلک به عبادک الصالحون و نعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون مقام سوم
در نماز خوف است بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود اگر چه در حضر باشد جمعی از محققان
مخصوص پیغمبر میدانند و ظاهر آیه هم دلالت بران دارد چه اگر فرموده و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة لکن
امیرالمؤمنین در لیلة الهریر و حذیفة بن الیمان در طبرستان این نماز را بجا آورده اند و بعبارتی
عبارت که فرموده و اذا کنت فیهم از باب غلبه است چه اگر غالب این بوده که امامت با پیغمبر

بوده که هر کس دو رکعت نماز میکند واما جماعت پس بر سه قسم است اول صلوة بطن النخل دوم صلوة ذات الرقاع سوم صلوة عسفان اما اول اینست که بر امام جماعتی اقتدا کنند و بعد جمعی دیگر و اشکالی ندارد زیرا که اعاده جماعت برای مؤمنین دیگر مطلقا جایز است اما دوم به این طریق است که اول جمعی اقتدا میکنند در رکعت اول و بعد از سجدتین بتنهائی نماز خود را تمام میکنند و تا امام در رکوع است جماعت دیگر بجای این جماعت ملحق شده اقتدا میکنند و جماعت اول مشغول حفظ یا جنگ میشوند و بعد از اینکه امام سر از سجده دوم رکعت دوم برمیدارند جماعت دوم برمیخیزند و رکعت دوم را بجا میاورند و امام تشهد را طول میدهد تا در سلام بهم جمع شوند این بر طبق قواعد سایر نمازهای جماعت است و گرد اینکه از صبر کردن امام برای ملحق شدن جماعت دوم معلوم است که جماعت دوم بر اقتداء باقی هستند پس در پنج جهت مخالفت با قواعد کلیه بالنسبه بسایر نمازهای جماعت اختیاری دارد اول واجب بودن صبر برای امام دوم جواز اقتدا ایستاده بر نشسته بلکه ظاهرا جماعت اول هم بر حال اقتدا باقیست تا آخر سوم مخالف شدن امام و ماموم در رکن چهارم واجب بودن قرائت بر ماموم در حال نفر یعنی پنجم اینکه سلاح واجب است با نماز کنار باشد اگرچه نجس هم باشد لکن ممکن است گفته شود که محمول نجس ضرر ندارد و اما در نماز مغرب مختارند که جماعت اول بعد از رکعت دوم مفارقت کنند و جماعت دوم در رکوع سوم ملحق شوند و امام صبر کند تا سلام یا اینکه جماعت اول بعد از رکعت اول جدا شوند و امام قیام رکعت دوم را طول بدهد **وکیف کان** این کیفیت مشروط بچهار شرط است اول اینکه دشمن رو بقبله نباشد بلکه در پشت سر یا در یمین یا در یسار باشد

دوم اینکه هر فرقه بتوانند مقاومت کنند سوم اینکه دو فرقه بیشتر لازم نشود و اگر محتاج
بشوند به سه فرقه این کیفیت جاری نیست چهارم اینکه اصل افتراق لازم نباشد یعنی ایمن نباشند
و اگر ایمن باشند حاضرین اقتدا کنند و ایراد نشود که موضع خوف زمیان رفته چو اگر خوف
بعد از دو رکعت زایل شده است نماز خوف تمام بود در دو فرقه شدن لازم نیست مساوی
باشند بلکه جمعیت بقدر واجب کفائی کافیست **فرع** اگر صاحبان ضیغه که یکی از
انها محقق است فرموده مثل ماموم در حال متابعت اعتبار ندارد و در حال افتراق اعتبار
دارد و نظر انها ظاهر این است که در حال افتراق از یکی که امام حافظ انها نیست والا
چون حکم اقتدا باقیست باید فرقی نداشته باشد پس اگر امام حافظ باشد و همچنین بعکس
شد هیچکدام در هر حال اعتبار ندارد و اما سوم که صلوة عسفان باشد در صورتیست
که دشمن در مقابل قبله باشد و زمین مستوی باشد پس ماموین دو صنف میشوند
هر دو صنف در رکوع رکعت اول اقتدا میکنند و صف دوم قبل از سجده رکعت اول از جماعت
جدا میشوند و صف اول با امام سجده میکنند و چون برخاستند صف دوم بجای انها می
نشینند و سجده میکنند و صف اول بجای صف دوم حراست میکنند پس چون امام برکوع رفت
جمیعا برکوع میروند و بعد از ان صف اول در سجده متابعت میکنند و صف دوم حراست
میکنند بعد از فراغت صف اول از سجده عقب میروند و صف دوم بجای انها سجده میکنند
و تشهد و سلام را تمام میکنند و در این کیفیت تاملی هست که وجهش معلوم میشود و نماز
دیگر **نماز مطارده است** وان در وقتی است که از هر طرف مشغول جنگ

بیان نماز مطارده

باشند و در آن قاعده معینی نیست بلکه مختلف میشود باختلاف قدرت پس گاهی سواره نماز میکند
و سجود را بقربوس زین مینمایند و استقبال قبله را بقدر امکان بجا میاورند پس اگر ممکن نشود
در تمام حال استقبال کند در تکبیرة الاحرام استقبال می نمایند و اقل مرتبه آن اینست که تکبیرة الاحرام
را رو بقبله بجا بیاورد و بدل هر رکعت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر و بعد تشهد و سلام خفیف بگوید **تذنیب** اما تسامحی که برای صلوه خوف نوشته اند
و حق اینست که این اقسام و قسم سوم که ذکر شد باختلاف موارد امکان بوده است که پیغمبر صلی
الله علیه و آله رعایت الصلوة لا تترک بحال را فرموده اند و لازم نیست سند اینها را ارائه نمائیم
هر کدام بر حسب اقتضای همان حال بوده پس باید ملاحظه مراتب تمکن و قدرت را نمود و
همین میزان نماز غریق و مهدوم علیه هم معلوم میشود و کسیکه در گل فرو رفته باشد
مهما امکن استقبال کند و برای رکوع و سجود خم شود و برای سجده بیشتر خم شود و اگر پیشانی
را ممکن نیست بگل برسانند نزدیک آن بیاورد **مقام سوم در نذر نماز است**
بدانکه اگر نمازی بنفسه مشروع باشد بنذر و شبه آن واجب میشود و اگر واجب باشد تاکید در
وجوب آن زیادتر میشود پس بر ترک آن علاوه بر معصیت ترک نماز و علاوه بر واجب بودن قضای
آن معصیت خلاف نذر است و علاوه کفاره واجب میشود لکن غیر مشروع بالذات محل نذر نمی
شد مثل نماز سه رکعتی و چهار رکعتی پیش از ظهر و نماز عید در غیر روز عید **و اما نماز**
مکروه پس اگر از افراد و لعب است منعقد نمیشود مثل اینکه نذر کند نماز یومیه را در
حمام و اگر نماز مستحبی است منعقد میشود چه اصل نماز مکروه باشد مثل نماز در وقت

طلوع آفتاب چه فریضه چه مخصوص مکروه باشد مثل نافله در حمام و وجهی را نیست که کراهت در عبادت بمعنای اقل ثواب است پس متعلق نذر فعل راجح است بلی اگر قصد از این نذر قضیه سالبه باشد مثل اینکه نذر کند که نماز نافله در حمام نخواند ولا غیر بالنسبه بقضیه سالبه نذر فاسد است نه موجبه بلی ممکن قصدش تقرب بقدری باشد که شرح آن در باب نیت وضو گذشت و اگر نذر کند که هر روز نماز نافله بخواند سوره واجب نمیشود چون در نافله سوره بعد از حمد جزء نیست پس همان که مستحب بوده واجب شده نه اینکه چون نماز واجب بوده سوره دارد نافله هم چون سوره برا او واجب میشود و اگر کسی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز بجا بیاورد متخیر است با اجابات متعدده هر روز که مخالفت کرد در روز دیگر واجب است نه اینکه اگر یکروز مخالفت نمود دیگر بعد از آن موضوع از میان رفته است که تکلیف ندارد بلی اگر متعلق نذر ترک باشد مثل اینکه نذر کند ترک نماز واجبی را در حمام دائر مدار قصد است هر دو صورت برمیدارد و اما کفاره مخالفت نذر کفاره روزه رمضان است و کفاره مخالفت عهد و قسم در کتاب صوم و در کتاب ایمان خواهد آمد **تذنیب** ذکر شد که نذر باید در نفس عبادت باشد پس نذر تکبیرة الاحرام و رکوع منعقد نمیشود و نذر سجده منعقد میشود

مقام چهارم در نماز طواف است

و آن دو رکعت است که پشت مقام ابراهیم واجب است و اگر بجهت ازدحام ممکن نشود در یکی از دو طرف جانب و اگر ممکن نشود در هر مکانی از امکنه مسجد الحرام و ملاحظه الاقرب فالاقرب مهما امکن که اغلب مجتهدین فرموده اند که ظاهر بلی در طواف مستحبی در هر مکانی از امکنه مسجد بکند

فی مکان رکعتی الطواف

جایز است و در جامع عباسی فرموده در رکعت اول مستحب است سوره قل یا ایها الکافرون و
در دوم سوره قل هو الله شاید اشتباه شده باشد چرا که در صحیحه ابن عمار بعکس فرموده است و
در سایر اخبار دیگر بطور لف و نشر مرتب قل هو الله را مقدم داشته است و هرگاه فراموش
کند نماز طواف را در مقام ابراهیم پس هرگاه بتواند در عقب مقام بجا آورده ظاهرا مجزی است
و استحباب مراجعت و اعاده آن در مقام خالی از وجه نیست اگرچه از مکه خارج شده باشد و هرگاه
اصل نماز را فراموش کرده اگر در شهر مکه است واجب است در مقام نماز کند و اگر بیرون
آمده تا منی یا تجاوز از حد میقات کرده در وجوب مراجعت آن خلاف است بعضی واجب دانسته اند مگر مشقت
داشته باشد و بعضی فرموده اند در هر مکان که متذکر شود بجا آورد و رجوع بآن مستحب است و اظهر قول
دوم است و واجب است که نماز مذکور بعد از فراغ از طواف و قبل از شروع در سعی می باشد و
از اخبار مستفاد میشود که میتواند در صورت فراموشی و خارج شدن از مکه نایب بگیرد ولکن بایدکه
مراد از آن استحباب باشد که نایب بگیرد برای نماز در مقام باشد بعد از آنکه خودش در هر مکان که متذکر
شده بجا آورده باشد یا آنکه در صورت وفات او باشد که ولی او بجا آورد و کلمه اوکد ظاهر
در تخییر است میان بجا آوردن خودش و تعیین نایب منزل است بر بدیهه میان دو صورت را اخذ
موارد امکان مثل اینکه گفته شود نماز واجب است که با وضو باشد یا با تیمم یعنی در صورت
تعذر آن پس استحباب و صحت آن و قضا کردن ولی خالی از وجه نیست و مستحب است که نماز
بعد از طواف بدون فاصله باشد و در جامع عباسی فرموده نزد مقام باشد ظاهرا اشتباه
از کاتب شده **مقام چهارم در نمازهای مستحبی است** و نوافل

در نمازهای مستحبه

یومیه ذکر شد و شرح ادعیه مستحبه در ان را باید از کتاب مفتاح الفلاح طلب نمود واما
غیر نوافل یومیه زیاد است و شرح ان کما هو حقه باید از کتب مُوَدَّعه برای مستحبات طلب کرد
لکن چند نماز که اهمیت از لاعلاج بذکر ان هستیم اول نماز حضرت رسول است و
ان دو رکعت است در هر رکعت در حال قیام یکبار حمد بخواند و بعد از ان پانزده مرتبه
انا انزلناه و در رکوع و بعد از سر برداشتن و در سجده و سر برداشتن و همین طور در
سجده دوم و سر برداشتن پانزده بار انا انزلنا بخواند دوم نماز امیر المؤمنین وان چهار رکعت
بدو سلام در هر رکعت بعد از حمد پنجاه نوبت قل هو الله بخواند سوم نماز حضرت فاطمه
وان دو رکعت است در هر کدام فاتحة الکتاب یکبار و بعد از فاتحه رکعت اول صد مرتبه انا
انزلنا و بعد از فاتحه دوم صد بار قل هو الله چهارم نماز جعفر طیار است وان چهار رکعت
است بدو سلام در هر رکعت یکبار فاتحه بخواند و بعد از ان در رکعت اول بعد از
فاتحه اذا زلزلت و در دوم والعادیات و در سوم اذا جاء و در چهارم قل هو الله و قبل
از هر رکوع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده نوبت بخواند و در هر
رکوع ده نوبت و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجده ده نوبت و در
هر سر برداشتن از سجده ده نوبت پس عدد مجموع تسبیح سیصد نوبت است و مستحب است
بعد از فارغ شدن دعای معروف را بخواند که سبحان من لبس العز والوقار باشد الخ
واحتیاطاً ذکر سجده را در سجده و ذکر رکوع را در رکوع بخواند پنجم نماز اعرابی وان
ده رکعت است دو رکعت اول بیک سلام و چهار رکعت بعد از ان بیک سلام و

نماز جعفر طیار

وچهار رکعت اخر بیک سلام و وقت ان چاشت روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه
قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت و در دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت
و بعد از سلام دو رکعت اول هفت نوبت آیة الکرسی بخواند و اما دران هشت رکعت دیگر بعد
از حمد در هر کدام یکبار اذا جاء بخواند و بیست و پنج بار قل هو الله و بعد از فراغت هفتاد نوبت بگوید
سبحان الله رب العرش الکریم و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم **ششم نماز**
استسقا یعنی طلب باران است و کیفیت ان اینست که در روز جمعه وقت خطبه مردم اعلام می نمایند
اینکه در روز دوشنبه برای نماز حاضر شوند و مردم توبه و استغفار مینمایند و از روز شنبه تا دو
شنبه را روزه میگیرند و چون روز دوشنبه شود موسم نماز عید مردم پا برهنه با خشوع و
خشیت بیرون شوند با زنان و اطفال و چهارپایان را همراه میبرند در میان اطفال زنان و بچه های چهارپا را
از مادرهاشان جدا سازند و زنان جوان و هر که غیر مسلمان است همراه نبرند پس اگر در مکه است
بمسجد الحرام روند و اگر غیر مکه است بصحرا بروند و مؤذنها پیش پیش بروند چون بمصلی برسند
بجای اذان و اقامه سه نوبت الصلوة بگویند و چون بنماز بایستند افضل نماز بجماعت است و
بطریق نماز عید نماز بگذارند بلی بجای قنوت مذکور این قنوت را بخوانند اللهم اسق عبادک و
بهائمک و انشر رحمتک و احی بلدک المیت و بعد از فراغت نماز امام بالای منبر برود و دامن
راست عبا را بروی شانه چپ بیندازد و دامن چپ را بروی شانه راست و خطبه بخواند مثل خطبه
عید و چون فارغ شود رو بقبله کند صد بار الله اکبر بگوید بعد رو بدست راست کند و
صد بار لا اله الا الله بگوید و بعد از ان رو بجانب چپ کند صد بار سبحان الله بگوید و

که نماز طلب باران است

بعد رو بمردم کند و صد نوبت الحمد لله بگوید و در تمام این اذکار همه این ما و همین نوبت
کنند **هفتم نماز لیلة الدفن است** که وقت آن از اول دفن میت موسع
تا صبح و مستحب است که بکفن اشخاص متعدده بجا بیاورند در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی
تا هم فیها خالدون و در رکعت دوم بعد از حمد ده بار انا انزلناه بخواند و بعد از سلام صلوة
بر محمد و آل و بفرستند و بگوید بار الها ثواب این دو رکعت نماز را بقبر فلان بفرست
فرع اول اگر دفن میت تا نصف شب نشد اگر در روز فوت شده است اول شب نماز بخواند و اگر
در شب فوت شده شب بعد برای او نماز کنند احتیاطا و شب دخول در قبر هم نماز بخوانند
دوم اگر اجیر فراموش کند جزئی از اجزاء معتبره را مثل آیة الکرسی یا حمد یا سوره یا رکوع یا
سجود مرتبه دیگر بجا بیاورد سوم هر که اجیر اصل نماز را فراموش کند اجرت را پس بدهد
و اگر بخواهند در شب بعد بجا بیاورند بعد ورود نباشد چهارم قسم دیگر هم برای این
نماز روایت شده است و آن اینست که در رکعت اول بعد از حمد دو مرتبه قل هو الله بخواند و
در رکعت دوم ده مرتبه الهیکم التکاثر تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب بید اقل الکتاب
والعتر الطلاب میرزا بزرگ ابن حسن ابن علی النسابة الشیرازی و کتاب صلوة تمام شد
و روزه است که نوشته شود ان شاء الله کتاب صوم

کتاب الصوم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
بدانکه روزه عبارتست از امساك از امور یکه بعد ذکر میشود بقصد قربت و منقسم است
بواجب و مندوب و حرام و مکروه بمعنای کم بودن ثواب آن و واجبات هشت قسم است اول
صوم ماه رمضان دوم قضای آن سوم روزه روز سوم اعتکاف چهارم کفاره پنجم
بدل هدی که در باب حج ذکر میشود ششم روزه نذر و ملحقات آن هفتم روزه اجاره و شرط
در ضمن عقد لازم لکن در این شرط برای حقیر تامل است که ترك آن باعث معصیت است یا
فقط سبب خیار فسخ میشود برای مشروط له هشتم روزه والدین بر پسر بزرگ **فصل**
بدانکه روزه رمضان واجب است بضرورت دین و افطار آن بدون عذر شرعی موجب تعزیر است
و کفاره و ترك نیت آن حرام کبیره است و موجب تعزیر ایضا و اگر کسی حلال بداند یا بگوید حلال
است قتل او واجب است و تعزیر در ترك آن مثل تعزیر در مطلق گناهان کبیره منوط بنظر حاکم
شرع است و در اخبار برای مجامعت در رمضان بیست و پنج تازیانه مقرر فرموده اند شاید

مطلق افطار جاری باشد و در حد شرعی و تعزیر مطلقاً خلاف است که ارتکاب موجب آن در مرتبه
سوم بعد از دو بار عقوبت باعث جواز قتل است یا بعد از سه بار در مرتبه چهارم و طریق احتیاط
معلوم است **فصل** نیت در روزه مثل نیت در تمام عبادات است که کفایت میکند داعی
تقرب بخدا و شرح آن گذشت و قصد عنوان هم در او شرط است مثل عنوان رمضان و شعبان و
عنوان اداء و قضاء و اصالت و نیابت حتی در صورت انحصار مثل روزه ماه رمضان و نماز ظهر و
عصر و مغرب و عشاء در وقت اختصاص آنها پس گمان نشود که در صورت انحصار وجوب آن
قصد عنوان لازم نیست بلی اکتفاء بقصد ما فی الذمه یا اخبار بوقت واجب است یا واجب اول
از باب اینست که اشاره اجمالی است بعنوان پس اینکه عنوان ساقط است بلی در خصوص روزه ماه رمضان
دلیل قائم است که اگر قصد عنوان دیگر هم بکند قهراً منطبق بر رمضان خواهد شد پس آیا این
از باب مطابقه با قانون کلی است یا از باب تعبد در مورد مخصوص است و ثمره ظاهر میشود
که اگر از باب اول است تعدی و تجاوز بموارد دیگر میشود والا فلا و مثالهای این موارد از
این قرار است اول اینکه هرگاه علم دارد به اول رمضان و جهل در حکم دارد و خیال میکند روزه
دیگر در رمضان صحیح است پس نیت روزه دیگر کند دوم اگر قصد روزه شعبان کند در
صورتیکه نمیداند اول شعبان است یا آخر رجب در صورتیکه روزه شعبان سنت و واجب بوده
باشد سوم در روز یکه شک دارد که اول رمضان است یا آخر شعبان باین عبارت تعبیر میکند
روزه قوله یعنی روزه روزی است که برای او قهراً وقوع داده اینست که بر طبق
قاعده کلیه است لکن در بعض اخبار دیگر تعبیر بلفظ آن از واجب نموده است حتی اینکه

در بیان روزه

٢ قصد روزه واجب دیگر کند مثل نذر دیگر ظاهر بعض اخبار که در مقام کفایت قصد
آخر شعبان از روزه اول رمضان

راوی تعجب میکند که چگونه مستحب کفایت کرد از واجب و معصوم در جواب
فرموده است که از رحمت و فضل خداست معلوم میشود خلاف ان بلی از ظاهر بعض اخبار مستفاد
میشود که در یوم الشک که ذکر شد اگر بنیت مستحب بجا کند غیر از نیت اخر شعبان کفایت میکند
پس ممکن است از امور تبعیه قول او قرار داد لکن در خصوص نیت ممکن که از این فرمایشات ذکر شده
است پس احوط و اقوی در قسم **وبالجمله** در نیت روزه یوم الشک چند صورت دارد اول
نیت اخر شعبان که شرح ان گذشت دوم قصد اول رمضان و مخصوصا در اخبار حکم ببطلان
شده و مضمون ان مطلق است که هرگاه معلوم شود روز رمضان بود بعد از ظهر و اگرچه علم نداشته باشد بر
عدم صحت ان سوم قصد روزه با مبهم بودن اول رمضان و ظاهرا عیب ندارد چهارم نیت
اگر رمضان است واجب باشد و اگر شعبان است مستحب باشد باطل است پنجم بقصد ما فی الذمه و این
صحیح است ششم بقصد قربت مطلقه هم صحیح است هفتم بقصد قربت مطلقه اگر بعنوان
تردید در مقصود نیت در قصد شرح ان این است که نیت کند که روزه میگیرم قربة الی
الله این روزه را اگر این صفت دارد که اگر از رمضان است واجب است و اگر از شعبان است مستحب
است و این هم ظاهرا عیب ندارد **فرع** اول هرگاه کسی را در بلاد کفر حبس نمایند اگر
ماه رمضان در نظرش مردد میانه دو ماه یا سه ماه یا چهار ماه است که روزه جمیع ان ماه
ها بر حسب استعداد شخص بیرون باعث عسر و حرج نیست تمام ان ماه ها را روزه بگیرد و اگر باعث
عسر و حرج است بر حسب دلیل انسداد جزئی اگرچه دلیل انسداد کلی هم جاری نباشد عمل
بر طبق مظنه نماید و اگر ظنی حاصل نشود بهر اندازه که عسر و حرج مرتفع شود روزه بگیرد

[illegible]

را اگر معلوم شود که تمام سال است باز هم قاعدهٔ احتیاط حکم میکند که تمام سال را روزه بگیرد و اگر باعث عسر و حرج شود تفصیل مذکور جاری است و اخبار مخصوص وارد است که ماه را ظن کند و بعید نیست شامل شود صورت اول را هم و اگر چند سال طول بکشد همان ماه را که در سال اول معین کرده در سالهای دیگر معین کند و این در صورتیست که بین الهلالین معلوم باشد و الا سال اول سی روز معین کند و همان سی روز را حفظ کند برای سالهای بعد و اگر ظنّه پیدا شود و هیچ عسر و حرج برای او در روزه تمام سال لازم نیاید مقتضای این اخبار اینست که یکماه را معین کند چرا که در عبارت روایت فرموده یتوخّی ماه و نظر موده و معنی توخّی حفظ کردن است یعنی یکماه را یا سی روز را در صورتیکه بین الهلالین معلوم نباشد حفظ کند و بعد از آن فرموده یحتسب یعنی حساب کند و در عبارهٔ من لا یحضره الفقیه بعوض یحتسب فرموده است یحبس یعنی حبس کند و این بیشتر موید است که نظر به حفظ کردن برای سالهای بعد است نه نظر به تحصیل ظن است پس بغیر مذکور است این شد که اگر ظنّه حاصل نکرد مخیّر است در تعیین یکماه یا سی روز برای سالهای بعد از آن این تخییر استمرار ندارد بلکه معین شده است همان موقع بعد از یازده ماه دیگر لکن حق اینست که اگر ظنّه حاصل نکند و این اخبار هم نبود در صورت اینکه عسر و حرج لازم نیاید اگر بین الهلالین معلوم بوده باشد باستثنای اول هر ماه و دهم هر ماه تمام سال را روزه بگیرد و در اول هر ماه و دهم هر ماه مردد میان وجوب و حرمت است چرا که احتمال فطر و اضحی میدهد و اگر بین الهلالین معلوم نشود محض احتمال همین یکماه مستمر روزه بگیرد اگر چه باعث عسر و حرج هم نبوده باشد لکن

صورت معین کردن رمضان از روی قصد را از روی تحیر سایر احکام غیر از روزه مثل عید
فطر و وقت ادای زکات فطره و احکام عرفه و اضحی بر این قصد و این تعیین مترتب نیست دوم
اگر از روی شک [illegible] نیت شعبان کند هم عیب ندارد سوم اگر با علم بر رمضان عمداً قصد آخر شعبان
کند بطلان روزه برای قصد نکردن قصد صوم است بجهت تشریع که بعض فقهاء فرموده‌اند
چرا که تشریع اگر چه معصیت است لکن باعث بطلان عمل نیست در صورت حفظ قصد تقرب علی کل تقدیر
که شرح آن در این کتاب مکرر ذکر شده است ولی احتیاطاً واجب است پیش از ظهر تجدید نیت
رمضان کند و قضا هم بگیرد چهارم اگر در صورت علم بر اینکه ماه رمضان است قصد رمضان
سابق کند چون با عنوان رمضان مطابق است عیب ندارد ولی اگر قصد کفاره رمضان
کند عیب دارد چون عنوان کفاره رمضان با رمضان یکی نیست اگر چه آیت الله مرحوم شیخ
مرتضی در مسائل بصحت اتحاد عنوان شده است و فرمایش خیلی بعیدی است پنجم هر گاه یوم
الشک روزه نگرفت و مفطری هم بعمل نیاورد و بعد از آن معلوم شد که ماه رمضان است
در هر وقت از روز که علم بهم رساند واجب است بر او امساک کند از مفطرات صوم ولی
قضا از او بگیرد مگر اینکه پیش از ظهر نیت روزه کند اگر چه معلومش هم نشده باشد ششم
قصد روزه بطور اجمال کفایت از قصد ترک مفطرات میکند ولی اگر با این قصد ارتکاب
یکی از مفطرات را از روی جهالت اگر چه از روی قصور باشد قصد کند قصد روزه
نکرده است هفتم ریا با قصد روزه نکردن فرق دارد در دوم اگر پیش از ظهر قصد
روزه کند عیب ندارد و در اول فائده ندارد هشتم اگر نذر کرده باشد روزه اول ماه

ندارد

و نذر کرده باشد روزه روز پنجشنبه نذر کرده باشد روزه عید نوروز و نذر کرده
باشد روزه روز تولد حمل زوجه اش و بعد از ان دیگر هم اتفاق افتاده باشد و عنوان یا اسم عنوان
ان ایام اتفاق بیفتد کفایت از جمیع ان میکند و اگر ترک کند کفاره تمام انها بر او واجب است بهمه
لکن در واجبه نذر ترک قصد وجوب کند اگر بقصد قربت مطلقا است عیب ندارد و اگر
بقصد استحباب است باطل است و هرگاه ایراد شود که نذر از جمله توصلیات است و نیت لازم
ندارد جواب اینکه در عنوان قصدی مثل عنوان تعظیم و توهین و غیر ذالک قصد ان لازم
است اگر توصلی هم باشد هم اگر عنوان واجب با مستحب جمع شود مثل اینکه ایام البیض
مصادف شود با عنوان نذر دیگری یا نذر بعنوان ایام البیض پس نیت قربت مطلقه با نیت نذر
کافی است و قصد ما فی الذمه هم کافی است و نیت نذر و صوم ایام البیض هر دو جمیع هم کافی
است و نیت استحباب مجرد از دو جهت مضر است اول اینکه قصد تشریع عنوان نذر کرده که در فرع
سابق ذکر شد دوم اینکه واجب با نیت استحباب کرده و اهمیت اولی بیشتر است از دوم
و شاید دوم با حفظ قصد قربت علی کل تقدیر مضر نباشد یازدهم قصد افطار یا قصد مفطر
مثل هم است پس استمناء اگر باعث خروج منی هم نشود مفسد است و قصد اینکه دو ساعت دیگر
مفطر بجا بیاورد و تردید هم مفطر است ولی قصد اینکه مسئله را بپرسد که اگر فلان عمل
بوده روزه را بجوزد و الا فلا عیب ندارد مثل قصد اینکه اگر مسافر وارد شود روزه را
میخورم دوازدهم در باب روزه دلیل جواز بر تبدیل قصد و عدول از روزه بروزه دیگر
نیست و وجوب قصد روزه واجب معین در پیش از ظهر برای کسیکه در ان روز قصد

دیگر کرده از بابت عدول نمی‌باشد بلکه بابت وسعت وقت نیت روزه واجب معین است
تا ظهر **تحقیق** مقتضای اینکه ذکر شد که قصد مفطر بمنزله قصد افطار است اینست که اگر
کسی قبل از ظهر بقصد سفر حرکت کند و بعد از ظهر در حالیکه افطار نکرده و از حد ترخص
گذشته پشیمان شود و مراجعت کند اینست که روزه اش فاسد باشد و حال آنکه چنین نیست
جواب اینست که قصد افطار و قصد مفطر نکرده است بلکه قصد عنوانی
را کرده که لازمه شرعی آن وجوب افطار است نظیر اینکه زنی مشغول شود بعملی اینکه طفل
خود را سقط کند یا دوائی را حمل کند که خود را حائض کند و در این موارد تا عنوان محقق
نشده است روزه برقرار است یازدهم انواع روزه در مضیق وقت نیت و وقت نیت آن
مختلف است پس بدانکه روزه یا واجب است یا مستحب اول یا معین است یا غیر معین است
و معین هم یا رمضان است یا قضای وقت مضیق یا نذر معین و معنای قضای معین اینست
که شماره روزهائیکه از شعبان باقی است بهمان شماره قضای رمضان سال گذشته
را دارد بحساب شعبان سی روز تمام مثلا شب بیست و ششم شعبان برای کسیکه پنج روز
قضای ماه رمضان سال قبل بر ذمه دارد معین است نیت قضاء و برای کسیکه یک روز قضا دارد
شب سلخ شعبان معین میشود ولی احتیاط کردن و شب بیست و نهم قصد قضاء کردن البته
بسیار بیجا و بیموقع است پس زنی که عادتش آخر ماه است باید مراعات ایام عادت کند و در همه حال
در واجب مضیق بتمام سه قسم آن تفصیل است میانه عمد و میانه جهل و نسیان پس در حال
اول باید بعد از صبح قصد روزه کند و قصد افطار نکرده باشد والا آن روز را روزه

بدارد و قضاء هم بر او واما در حال دوم که غفلة یا جهلاً قصد افطار کند یا مردد شود تا
اول زوال میتواند نیت کند و از روزه مقرر خود حساب کند و اگر بعد از زوال ظهر قصد کند
مسقط قضاء نیست و اما در واجب غیر معین چه قضای غیر مضیق باشد و چه نذر غیر معین باشد
عمداً هم میتواند تا قبل از ظهر قصد افطار کند و پیش از ظهر نیت روزه نموده و از واجب خود
محسوب دارد و اما در روزه مستحبی تا غروب هم میتواند اگر مفطری بجا نیاورده نیت روزه نماید
دوازدهم اول زمان احداث نیت روزه هر روزی اول مغرب شب سابق است در صورتیکه
قصد خلاف در اول صبح ننماید و در خصوص ماه رمضان مشهور است که نیت شب اول کافی است
برای تمام ماه بلکه از شیخ طوسی منقول است که از سر روز قبل از ماه رمضان جایز است و ثمره در آن
ظاهر میشود که در صورت تحقق قصد مذکور اگر سهواً یک روز یا دو روز قصد افطار از اول صبح
تا غروب کند و افطار نکند یا اینکه حالت اغماء برای او در تمام روز حاصل شود همان نیت اول
کافی است بنا بر این آیا قصد روزه نصف رمضان یا بیشتر از آن مثل قصد تمام ماه است
یا نه اغلب مثل هم قرار داده اند ولکن در اصل حکم تأمل و اشکال است **فصل مفطرات**
صوم چند چیز است اول و دوم خوردن و آشامیدن است عمداً و تفاوتی نیست میان کثیر و
قلیل حتی یک دانه و فرقی نیست میان چیزی که خوردن آن متداول باشد یا متداول نباشد مثل بلعیدن
سنگ و خاک و اگر آب دهان را از لب خارج نماید و مجدداً برگرداند داخل در افطار عمدی است
بلکه اگر مسواک را از دهان بیرون بیاورد و با رطوبت داخل دهان کند اگر مستهلک نشده
باشد همان حکم را دارد و مراد از اکل و شرب داخل کردن چیزی است از خارج بباطن بطریق متعارف

در مفطرات صوم

هرگاه آب یا مایع دیگر از بالا داخل سینه شود تا از حلق بجوف داخل شود عیب ندارد کمیکه
اینکه زیاد نرسد بفضای شکم و شود که احتیاط ... بدر آن وهرگاه بغیر طریق معتاد
چیزی بجوف داخل شود که رسیدن بجوف ... واشکالی نیست واما اگر بدن ... مثل اینکه دوا در چشم
کنند یا در زخم مثل نیزه بزنند یا از راه گوش چیزی داخل شود عیب ندارد مگر از راه بینی داخل شود
که بحلق رسیده فرو رود و بعید نیست موجب بطلان است شود و دخول حشفه است و مذکرا کر
چه منزل باشد در فرج زن یا دبر آن و یا در دبر مرد که باعث بطلان صوم فاعل و مفعول میشود اگر انزال
نشود و اگر داخل در فرج یا در دبر بهائم شود هم همین حکم را دارد علی الاقوی بلکه الحاق وطی
بهیمه با دخال مشترک ... میت زن یا مرد خالی از وجه نیست و اقوی ادخال مقدار
حشفه است از کسی که حشفه ... در حکم مذکور فرقی نیست در داخل کردن حشفه
میان اینکه مجرد باشد یا با ... باشند بلی اگر در لوله آهن یا طلا یا نقره داخل کنند و
آن را داخل در فرج کنند ... لکن رعایت احتیاط باید بشود وهرگاه آلت را بپیچد و از
کمتر از مقدار حشفه یا زیاد تر داخل کند و حشفه داخل نشود عیب ندارد و ادخال این دو منافذ
دیگر اگر چه سوراخی باشد در اسفل اعضا باشد و بند نشده سوراخ متعارف فرج و ذکر
باعث افطار نیست بلی اگر قصد فرج کند و بسوراخ دیگر برود مبطل است اگرچه بسبب دخول
داخل در عنوان قصد افطار است لکن موجب کفاره نمیباشد هرگاه علم بصوم نداشته باشد
یا در حال نوم یا بطریق اجبار این عمل صادر شود مبطل صوم نیست و همچنین است اگر قصد ...
دارد لکن بی قصد داخل شود و همچنین اگر در فرج خنثی داخل کند یا ذکر خنثی در فرج زن یا دبر

زن یا مرد یا خنثی داخل شود بلکه اگر ذکر مرد در دبر خنثی داخل باشد مفطر است پس معلوم شد که آلت
خنثی مثل آلت بهائم نیست بلکه حکم انگشت را دارد فرع هرگاه شک شود در داخل دخول
باطل نشود در دخول مفطر احتیاط نیست فرع هرگاه بعد از دخول اختیاری
یا بطور سهو رفع عذر شد فوراً خارج کند و اگر توقف بکند باعث بطلان صوم است و کفاره
نیز است عمداً بهر عنوان که بوده باشد و هرگاه بی اختیار خارج شود ضرر ندارد و اگر عمداً ملاعبه
کند یا نظر کند یا تخیل کند و عادت داشته باشد که در این نوع کارها انزال از او میشود
داخل در مفطر عمدی است و اگر عادت ندارد باعث نیست و اگر علم دارد که وقتی که بخواب رود
محتلم میشود یا کسی او را وطی میکند داخل در جنابت عمدی است مگر اینکه ترک خواب باعث
عسر و حرج شود و هرگاه شخص محتلم در روز رمضان استبراء بول نکند و اگر غسل نماید بعنوان
جنابت اختیاری نیست اگر چه علم به بقایای منی در مجری داشته باشد اگر چه بعد از غسل
نماید و بعد از آن استبرا کند که عنوان جنابت جدید بر او صادق نشود پس در جنابت جدید
تعبدی است نه واقعی پنجم دروغ گفتن بر خدا و رسول و ائمه اگر چه دنیویه و دینیه هم
باشد مثل اینکه بگوید حضرت امیرالمؤمنین در جنگ بر ... یا ذوالفقار شکسته
و غیر آب از او جاری شده پس کار اغلب اهالی منبر مشکل است بلی اگر بگوید در کتاب دیده ام که چنین
نوشته پس اگر نوشته است ضرر ندارد اگر چه باطل باشد دروغ نوشته است و اما اگر نوشته باشد
البته باطل است که گفته شود دروغ بخدا و رسول نیست بلی مسکو
غرضش عنوان اصل نسبت باشد و مجرد اعتبار دادن به صاحب کتاب نسبت داده باشد پس در

ایضاً صورت خود او این دروغ را گفته است و هرگاه شخص پیش خود تکلم کند و مخاطبی نداشته باشد
یا داشته باشد لکن میداند که معنی کلام او را نمی‌فهمد داخل در کذب عمدی نیست و هرگاه
شک در صدق و کذب داشته باشد و با وجود آن نسبت بدهد عرفاً داخل در کذب و افترا است
مثل فتوی در موردیکه حکم را نمیدانند و مرحوم آیة الله شیخ مرتضی انصاری فرموده دروغ
عمدی منحصر است بموردیکه عالم باشد بدروغ بودن آن و شامل فتوی بدون علم نیست
و این فرمایش از آن مرحوم مورد تعجب است شاید این رساله که منسوب بآن مرحوم است از
آن مرحوم نباشد و الحاق حضرت سیده نساء صلوات الله علیها است به پیغمبر و ائمه و
اشاره هم مثل گفتن است در تحقق کذب چه بگفتن بزبان و همچنین نوشتن بخط و همچنین اگر
شب دروغ بگوید و فردا بگوید آنچه که شب گفتم سخن است یا فلان گفته است راست است
یا راستی را خود او گفته یا دیگری گفته بگوید آنچه شب گفتم دروغ است و هرگاه در روز بگوید
آنچه امشب میگویم راست است و شب دروغ بگوید و در همان حال قصد دروغ گفتن شب را
داشته نه خود این کلام افطار است نه قصدش قصد افطار بلکه قصد معصیت دروغ گفتن است
و ندیدم کسی از مجتهدین متعرض شده باشد و همچنین اگر دروغ بمجتهد بگوید در احکام شرعیه
یا دروغ بعالم مسائل شرعیه بگوید در احکام مذکوره و قصدش مستحل داشتن آن فتوی
و حکم است و هرگاه دروغی بگوید عمداً و هنوز کلام تمام نشده باشد که قرینه صارفه بیاورد
معلوم نیست که تعمد بر کذب باشد بلی چون داخل در قصد مفطر است قضاء دارد نه کفاره
بخلاف آنکه فوراً چنانکه رسم عوام است بگوید دروغ گفتم و توبه کردم چون ظهور کلام

و مبدل نشده است مفطر است بلی اگر بجهة تقیه واضطرار بگوید مفطر نیست هر گاه بقصد دروغ
بگوید و اقتصار است باشد داخل در عنوان قصد افطار است و هر گاه بقصد راست گفتن دروغ
بگوید که او را گمان بی خبری میباشد مثل کذب بی خبری نیست و مفطر **تنبیه** مناط در دروغ مفطر قصد
جدّی است نه قصد صوری پس اگر محض اغراق چیزی بگوید یا اینکه بطور کنایه بگوید سبد شمشیر
پیغمبر بلند بود و قصد جدّی او بلندی قامت آن سرور بوده یا بگوید خاکستر مطبخش زیاد
بود یا چیزی شبیه اینها بود و مقصودش اظهار سخاوت آنحضرت بوده دروغ نیست و همچنین
هم دروغ نیست مثل اینکه بگوید امیرالمؤمنین الف بیست کفار زد و اما دروغ بقصد شوخی
و مزاح بر دو قسم است قسم اوّل اینکه میگوید تا غلط یا دیگری باور کند و اعتقاد کند و مزاح
زاد را اعتقاد او کرده است البته آن داخل در دروغ جدّی است و مبطل است امّا اگر بگوید
و مقصودش مزاح در همان گفتن و شنیدن است و میداند طرف مقابل هم باور نمیکند این
قسم اصلاً دروغ نیست مثل اینکه بمزاح بگوید پیغمبر زنده شد خبر داده که چنین کسی هزار
سال دیگر ظاهر میشود و فرق نیست در دروغ بآن بزرگواران میان قول آنها مثل اینکه
چنین فرموده اند و میان فعل آنها که چنین کردند یا فعل دیگران در حق آنها مثل اینکه بگوید
فلان شمشیر و فلان ضربت به پیغمبر زدند یا فعل دیگران در چیزهای متعلق بآنها که بگوید
فلان اسب پیغمبر را فلان زید پی کرد یا ارزه فلان امام را بیرون آوردند معلوم نیست که داخل
این عنوان باشد و هر گاه اصل مطلب راست باشد ولی گفتن پیغمبر یا امام دروغ باشد مثل
اینکه بگوید پیغمبر فرمود قاتل حضرت علی اکبر منقذ بن مره است هم داخل در همین عنوان

وهرگاه گفته شود دروغ است و واقعا گویند نه اینکه پیغمبر چنین فرموده است داخل در همین
عنوان است که چه عوام الناس تعجب میکنند که فلانی نوشته که کسی بگوید که پیغمبر فرموده ابوجهل در
آتش است روزه اش باطل است لکن از بابت اینست که چون دروغ به پیغمبر گفته است از این جهت است نه از
جهت مذمت ابوجهل است نظیر اینست که بگوید پیغمبر فرموده است فلان فرنگی زنجیر [illegible] فلان بوده
است اینها باعث فساد صوم است ششم داخل کردن غبار غلیظ است در حلق از روی اختیار
نه بی اختیار مثل ایستادن در مکانی باشد که غبار بیاید بحلق او فرو برود و اقوی الحاق
دخان غلیان و مثلث و اپور است در آن بغبار [illegible] هفتم سر را داخل در آب کردن لکن هر
اینست که حرام است لکن مفسد صوم نیست و احتیاط اقتضا اجتناب از آن و الحاق بقیه اعضاء به
سر [illegible] از جهت اینست که در [illegible] و [illegible] است تامل است مراد از ارتماس
اینست که دفعة واحده تمام سر را در آب فرو برد و مراد از سر از فرق سر تا زیر چانه است اگرچه
به تنهایی باشد و اما اگر بالا خود سر در آب داخل باشد پایین تر از آب و خارج باشد یا بعکس ان
باشد ارتماس نیست و بیرون بودن موی سر یا ریش مانع از حکم ارتماس نیست و اما در آب
[illegible] سر غسل [illegible] اگر آب را بر سر بریزد با ظرف هرچند بقدر زیاد اگر باشد ارتماس نیست
و اما اگر زیر آب نهر جاری از بالا بگذرد نظیر آب شار [illegible] و آب نهر بر سر او بگذرد مثل
اینست که داخل در نهر باشد آب از سر او تجاوز کند بلکه حقیقة عین ارتماس است الحاق آب ناودان
به آب شار [illegible] از وجه نیست **فروع** اول هرگاه تمام بدن زیر آب باشد لکن کاسه سر
خشک بماند ضرر ندارد دوم اگر سر را داخل در کیسه یا پارچه مشمع یا مثل آن کند و داخل در آب کند

ارتماس را در دو فرق میان آنها پیوسته شمع شیشه یا قوطی که سابقاً گذشت حاکم هواست. پس
سطح سر و آن ظرف بالای شمع و علاوه خرچه ممتزج میان این دو شئ نباشد سوم اگر بعضی بدن
یا اضطراراً به جبر سر او را داخل آب کنند عیب ندارد چهارم هرگاه نمیداند که غوص آب در زیر
و امثال آن میداند لکن اندازه گودی او را نمیداند و خود را از بالا به پایین انداخت و سرش
آب رفت عیب ندارد پنجم هرگاه در آب غصبی بقصد غسل با علم به غصبی ارتماس کرده غسل
او صحیح نیست روزه اش صحیح است و دو معصیت کرده یکی ارتماس در حال صوم و یکی تصرف
در غصب و اگر در آب مباح ارتماس کند اگر قصد غسل نداشته عیب نیست در همان حال داخل
در آب غسل فاسد است معصیت کرده اگر قصدش تحقق غسل باشد به بیرون آوردن
سر غسل او صحیح است اگرچه از اول دخول چنین قصد نداشته است لکن اگر ارتماس را باعث
فساد در روزه بدانیم در تمام این فروض روزه او هم فاسد است مگر اینکه از اول قصد
غسل نداشته باشد و در وقت بیرون آمدن قصد غسل کند پس عیب ندارد ششم اگر به
اضطرار یا اکراه سر او را داخل آب کنند لکن در آن حال قصد غسل هم نماید
صحیح است هفتم هرگاه غسل جنابت یا سایر اغسال واجبه رافع حدث موقوف
ارتماس باشد روزه این شخص واجب معین باشد اگرچه بالعرض مثل نذر معین
بعد از زوال ظهر تکلیفش تیمم است و اگر واجب غیر معین است یا مستحب است مثل
حرام و ترک غسل کرده هشتم اگر سهواً یا جبراً داخل آب شد بعد از رفع عذر
التفات فوراً باید سر را بیرون بیاورد و الا حکم ارتماس عمدی دارد هم اگر مواری نباشد

نفس جنبه مراز عرق علاج مختصر است بر ارتماس عیب ندارد هشتم از مفطرات بقاء بر
جنابت است بطور عمد تا صبح و آن در ماه رمضان و قضاء آن اگرچه موسع باشد مفطر است
و در روزه های واجب معین دیگر خالی از وجه نیست و در واجب موسع مطابق احتیاط است
و در روزه های مستحبی معلوم نیست در اصل روزه در این حال بامید ثواب اولی
است و بعض مجتهدین روزه مستحبی را از روی قاعده تسامح در ادله سنن در این
حالت که باقی بر جنابت عمدی بوده صحیح دانسته و حکم بر استحباب آن کرده اند لکن از وجهی
مردود است یکی قاعده تسامح معلوم نیست دیگر اینکه قاعده ثابت که دلیل خود مستحب خبر ضعیف باشد اینکه
بقا بر جنابت خبر ضعیفی نهی شده مثل بقا بر جنابت عمدی است اگر فاقد الطهورین در ضیق وقت خود را جنب کند تا
در صحت تیمم روزه آن صحیح است اگرچه احداث جنابت معصیت است و اگر سهوا یا نسیانا
یا جهلا تا بعض قبل بر اینکه جنب شده باقی ماند بر جنابت قضای آن روز واجب است
در هر روزه که قضای آن مشروع است **فروع** اول حدث حیض و نفاس مثل
جنابت است تا المشهور [illegible] قضا و نه کفاره در ترک غسل نه عمدا بعد از قطع خون
و حصول الطهر و همچنین استحاضه کثیره در غسلهائیکه برای روز واجب میشود بنا بر
مشهور لکن گذشت که اگر استحاضه کثیره بعد از مغرب حاصل شود و قبل از صبح قطع
شود و ترک غسل آن بالکلیه بنماید مثل ترک غسل استحاضه کثیره است که در صبح حاصل
شود و واجب نیست تقدیم غسل حیض بر طلوع صبح لکن در صورت اتصال بصبح اولی
است لکن ترک اغسال مزبوره چنین نیست بلکه مس آن عمدا در روزه مبطل صوم نمیباشد

نمی‌باشد دوم هرگاه حائض پاک شود بقدریکه ادراک تیمم کند و صبح را بعد از ان ادراک کند واجب است و روزه ان صحیح است و همچنین نفسا و کسیکه جنب باشد و تازه از خواب بیدار شود یا جاهل بران بوده و عالم شود یا فراموش کرده بوده بعد متذکر شود سوم محدث بحدث اکبر که تکلیفش تیمم است اگر تیمم کرد پیش از صبح باید حفظ کند تا صبح یا نه اگر فرمایش مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی را که تیمم را رافع مادامی میدانند اختیار کنیم حفظ ان واجب نیست والا واجب است بنا بر اقوی و ایا بهمان حالت تیمم بخواب برود بمنزله اینست که شخصی که در خواب بوده پیش از صبح محتلم شده و این تیمم فقط حرمت خواب را رفع میکند تا اینکه بنا بر این دو تقدیر خواب رفتن بعد از تیمم مضر نباشد یا اینکه باید شق سوم را اختیار کنیم و بگوئیم با تیمم بیدار باشد تا صبح قوی سوم است اگرچه دوم هم بعید نیست وجه اول و دوم زیادی بنظر با طبع عوام و اکثر اهل علم مستبعد میشمارند و خواهند فرمود خواب که از جمله احداث است و مبطل تیمم است چگونه باعث حفظ تیمم است و چرا این احتمال در رساله ذکر شود لکن برای کسر سورت این تعجب میگوئیم یکی از غایتهای مبیحه تیمم بلکه غسل برای جنب بلکه وضو برای جنب بخواب رفتن در حال طهارت است یا در حال تیمم است مثل خوردن غذا در حال طهارت و این یکی از مستحبات است پس این طور تعبیر ننموده باشیم که تیمم برای نفس حدث خواب کرده است تا ایراد وارد شود بلکه چنین تعبیر میکنیم که تیمم برای خواب رفتن در حال طهارت است لکن اقوی همان وجه سیم است

فرع چهارم هرگاه بیدار شود در حال احتلام اگرچه بداند احتلام پیش از صبح بوده است ضرر ندارد بلی در قضاء ماه رمضان که وقتش وسعت داشته باشد اگرچه مجتهدین حکم به بطلان فرموده‌اند و جمعی از ایشان در غیر معیّن را ملحق فرموده اند بقضاء و در این حکم حدیثی و خبری نیست لکن دعوی اجماع شده پس باید ترک احتیاط نشود و اما کفاره رمضان ملحق برمضان است بلکه هر کفاره معیّن اگرچه معیّن شدن بالعرض بجهت حفظ توالی باشد پس ضرر ندارد و تعجیل در غسل در این موارد واجب نیست پنجم هرگاه شخص جنب در شب ماه رمضان بخواب برود باحتمال بیدار بشود و بخواب برود چهار صورت دارد اول اینکه قصد داشته باشد خوابیدن و غسل نکردن را تا صبح یا اینکه بحسب عادت علم دارد که بیدار نمیشود دوم اینکه مبالات نداشته باشد بطور بی اعتنائی بخوابد در این صورت اقوی وجوب قضاء و کفاره است در صورت استمرار تا صبح و خوابیدن هم مثل حرام است و حائض و نفسا هم ملحق است بجنب سوم اینکه بقصد بیدار شدن بخوابد چهارم اینکه در حال غفلت بخوابد پس در این صورت اگر بیدار نشود تا صبح ضرر ندارد و اگر بیدار شود و ثانیاً بهمان قصد بخوابد یا در حال غفلت بخوابد و بیدار نشود اقوی وجوب قضاء است و اگر بیدار شود و مجدداً بهمان قصد بخوابد که بعبارت اخری خواب سوم او باشد بعد از جنابت که خواب چهارم شخص محتلم است مشهور قائل بوجوب کفاره هستند علاوه بر قضاء و مطابق با احتیاط است پس ترک

نشود

نشود ولی جریان حکم در حائض و نفسا معلوم نیست ولی اصل خوابیدن فعل حرام
نمیباشد واین حکم در غیر رمضان در سایر واجبات حتی قضاء رمضان نیست ششم
فاقد الطهورین بدون طهور روزه میگیرد چه جنب باشد چه حائض و نفسا ولی
قضا واجب است در صورت عمد و در جنابت عمدی با علم بفساد ان ظهور کفاره
هم علاوه میشود چنانکه گذشت هفتم هرگاه چند روز جنب یا حائض بوده و
سهواً غسل نکرده است و مردد است میان ایام قلیله و ایام کثیره بنا را بر اقل بگذارد
مثلا نمیداند پنج روز بوده یا ده روز بنا را بر پنج روز بگذارد اگرچه احوط بنا بر
اکثر است نهم از مفطرات حقنه است در صورتیکه آب داخل در باطن
شود اگرچه بطور لزوم و ضرورة باشد بلی اگر کسی دیگر بطور جبر داخل باطن او
نماید مثل اینکه دیگری در حلق او چیزی داخل کند ضرر ندارد و مفسد نیست
لکن حقنه بشاف یعنی دوای جامد عیب ندارد دهم قی کردن بطور عمد فروع
اول هرگاه در شب چیزی بخورد که میداند که در روز خواهد قی کرد داخل در
افطاری عمدی نیست ولی احوط قضاء است دوم هرگاه غذا نوش کند و بدون
اختیار بالا بیاید تا بفضای دهان برسد پس اگر بدون اختیار پایین برود مفسد
نیست واگر عمداً پایین ببرد داخل در افطار عمدی است بلکه افطار بحرام است
چون از جمله خبائث است سوم هرگاه ممکن باشد حبس قی کردن در حال روزه
واجب است حبس ان مگر موجب ضرر بدنی بشود چهارم هرگاه عاروق بزند

در مفطرات حقنه است

واحتمال دارد که چیزی از معده او بالا میاید ضرر ندارد و اما اگر علم دارد نباید این کار را بکند پنجم هرگاه پشه در حلق صائم برود اگر او را بطریق بالا آوردن بیرون بیاورد کفرقی برا و صدق نکند ضرر ندارد ششم هرگاه در حلق صائم در حال صلوة چیزی برود که اگر پائین ببرد روزه او باطل است و اگر بالا بیاورد کلمه که مبطل نماز است از او حادث میشود مثل آخ و بالجمله دوران امر میان افساد نماز و میان افساد روزه واجب میشود پس اگر پائین بردن او حرام ذاتی است مثل پشه یا غذای نجس تکلیف بیرون آوردن آن و بر هم زدن نماز است اگر چه وقت آن مضیق باشد اما اگر خوردن آن حلال است اگر وقت نماز وسعت دارد نماز را بهم بزند و اگر وقت نماز مضیق است اقوی جواز بلعیدن است با قضاء روزه

فصل مفطرات مذکوره عمداً مبطل صوم هستند نه سهواً مگر باقی ماندن بر جنابت که حکم آن گذشت اما حکم مفطر غیر عمدی پس در آن چند مقام است مقام اول در اجبار است بدانکه اجبار بر دو قسم است یکی اینکه حلق کسی آب یا طعام را داخل کند و این قسم موجب قضاء و کفاره نیست و در جنابت هم اگر باین قسم حاصل شود تحقق افطار معلوم نیست یکی دیگر او را مجبور میکنند در خوردن و آشامیدن بطور اختیار مثل اینکه او را میزنند تا بخورد یا او را تهدید و توعید میکنند این هم بر دو قسم است یکی اینکه او را اجبار میکنند در ذات خوردن و آشامیدن و قسم دوم اینکه او را مجبور میکنند در ترك روزه و

واین قسم باعث افطار است و موجب قضاء است ولکن موجب کفاره نیست و هرگاه جنابت
هم باین قسم حاصل شود همین حکم را دارد و بیکار دیگر او را مجبور میکنند در کار دیگر
لکن افطار را تقصیر و محل فرار برای خود قرار نمیدهد مثل اینکه او را حبس کرده اند
یا چوب میزنند و مجبور بفرار میشود از راه آب که ممکن نیست مگر بطور ارتماس یا روزه
میخورد چون تقصیری بکردن او وارد آورده اند که موجب عقوبت غیر شرعی است یا عقوبت
آن غیر شرعی است یا فی الواقع تهمت بوده است پس برای چاره دادن اینکه صبح در بلد بوده
است و آن نسبت دروغ بوده است بعد از ظهر وارد بلد شده است اگر تقصیر شرعی
است و عقوبت آن شرعی است حق ندارد که فرار کند پس این عمل مستلزم قضاء و کفاره است
مثل اینکه جنایت بکسی رسانیده و موجب اجرای قصاص شرعی است بخوردن روزه میخواهد
خود را مسافر قلم بدهد که از این عقوبت نجات پیدا کند و در این قسم باصل فعل جایز است
و موجب قضاء است نه کفاره **مقام دوم در اضطرار است** مثلا هرگاه
تحمل از تشنگی و گرسنگی ندارد و این غیر از عنوان خوف ضرر است و این قسم هم در تمام
مفطرات باعث وجوب قضاء است نه کفاره **مقام سوم در سهو و نسیان است** و
فرق میان سهو و نسیان این است که در سهو غفلت دارد از اصل خوردن و فعلا نمیداند
اینکه چه کار میکند و در نسیان فراموش کرده است که روزه است یا فراموش
کرده که جنب است پس اینکه فقها فرموده اند بقاء بر جنابت بطور نسیان مثل ارتکاب
سایر مفطرات سهوی نیست فقط در همین یک حکم است که اگر بداند جنب است فراموش

در افطار اضطرار

فراموش کند جنب است یا نه

کند که روزه است و عمدا بر جنابت باقی بماند و قسم سوم اینست که خیال میکند هنوز طلوع
صبح نشده یا خیال میکند مغرب شده است در صورت اول و دوم اصلاً مفطر بعمل
نیامده است و در قسم سوم اگر از معذوریت بوده وجوب قضاء است نه کفاره و تفصیل
معذوریت اینست که یا اول روز باعتقاد باقی بودن شب چیزی خورده باشد و بعد
معلوم میشود صبح داخل شده بوده یا در آخر روز باعتقاد دخول شب افطار میکند
و بعد معلوم میشود هنوز وقت باقی بوده پس در وجوب قضاء بعد از کشف اینکه
روزه را در روز خورده فرقی نیست بلی اگر در شب باعتقاد باقی بودن آن بخورد در
معذوریت احتیاج به بینه و شهادت عدلین ندارد بلکه تفحص هم لازم نیست و اما
برای دخول مغرب تفحص معتبر یعنی یا شهادت دو نفر عادل یا لا اقل یک نفر
عادل لازم است **فرع اول** جاهل بحکم کلی و اینکه فلان چیز مفطر است
معذور نیست مگر کسیکه ابتداء اسلام یا ابتداء تکلیف او باشد و هنوز مجال برای
تحصیل مسائل دینیه خود پیدا نکرده است از جهت نیافتن استاد یا وفا نکردن زمان بر
صومیکه شروع به تحصیل سایر مسائل دینیه خود کرده باشد دوم هرگاه شخص روزه
دار علم داشته باشد که اگر بفلان مکان برود او را مجبور بافطار میکنند یا بحلق او
خواهند ریخت اقوی اینست که در حکم افطار عمدی است بلکه قصد رفتن او قصد
افطار است سوم هرگاه فراموش کرده که روزه است و با حلیله خود مقاربت کرده هرگاه
در حال دخول متذکر شد باید فوراً اخراج نماید و اگر بآن تاخیر انداخت در حکم متعمد

عمدی است چهارم هرگاه شخص عطشش شد بدفوق العاده بهم رساند جایز است بمقدار
ضرورت که رفع هلاکت از او شده باشد آب بیاشامد هرگاه رفع عطش بچیز دیگر مثل
رفتن در میان آب و غیره نشود و روزه او باقی است اگر ماه رمضان است و در واجب
معین غیر رمضان هم همین حکم را دارد علی الاحوط لکن در واجب موسع باید روزه
را افطار کند فصل جایز است چشیدن طعام در صورتیکه بحلق نرود و اگر بعد از آن
سهواً یا بدون اختیار بحلق برود در صورتیکه از اول قصد نداشته ضرر ندارد و هم
چنین مکیدن انگشتر و ریگ و خاییدن علک که بفارسی سقز است اگر طعم و مزه نداشته
باشد و نشستن در میان آب مادامیکه سر را فرو نبرده باشد و فرق نبودن آب در هر
و هرگاه خون با آب دهان ممزوج شود و بحد استهلاک رسیده باشد بلع نمودن آن ضرر
نیست **فصل** مکروه است برای صائم چند چیز اول لمس و بوسیدن زنها خصوصاً کسیکه
شهوت او متحرک شود و هرگاه انزال منی از او شود اگر عادت یا علم داشته باشد که این عمل
باعث انزال منی از او میشود باعث قضاء و کفاره است و الا فلا دوم سرمه کشیدن بدو اگر
طعم یا بوی آن بدهان و بحلق برود و همچنین دوای چشم سوم بحمام رفتن هرگاه موجب
ضعف شود چهارم فصد و حجامت پنجم بوییدن گل که درخت ندارد خصوصاً نرگس ششم
جامه تر بر روی شکم انداختن هفتم نشستن زنها در میان آب هشتم استعمال شاف
در مقعد نهم کشیدن دندان یا هر چیزیکه سبب خون آمدن از دهان شود دهم خواندن
اشعار بیهوده اگر چه در اخبار مطلق اشعار ذکر شده لکن اگر مشتمل بر موعظه و مرثیه و مطایب

حقه باشد معلوم نیست یازدهم مراء و جدال و نزاع دوازدهم مضمضه در غیر موقع آن اگر شرعا یا عرفا مقتضی نداشته باشد سیزدهم سؤال با چوب تر چهاردهم چکانیدن دواء به بینی هرگاه اگر بحلق داخل نشود و الا مبطل روزه است فصل در کفاره افطار است و در این چند مقام است اول کفاره عبارت از سه چیز است که مکلف مخیر است میان اختیار یکی از آنها برای افطار یکروز رمضان اول آزاد کردن بنده چه مسلم باشد و چه کافر و چه زن باشد و چه مرد دوم اینکه شصت روز روزه بدارد بتفصیلی که آید سوم طعام دادن شصت مسکین و افضل بلکه احوط مراعات ترتیب مذکور است مقام دوم کفاره در چهار قسم از روزه است اول روزه رمضان بتفصیلی که گذشت دوم افطار در قضاء رمضان بعد از ظهر و لکن آن سه چیز که ذکر شد نیست بلکه باین تفصیل است اول طعام دادن ده نفر مسکین است هر کدام از آنها یک مد دوم در صورت عدم امکان اطعام مذکور سه روز روزه است قسم سوم کفاره افطار روز یکه نذر کرده که معینا در آن روز روزه بگیرد و کفاره آن کفاره رمضان است و جمعی مثل کفاره یمین قرار داده اند و تحقیق این قسم کفارات خواهد آمد چهارم کفاره اعتکاف است لکن در خصوص جماع حتی اگر در شب باشد نه سایر مفطرات و الهم مثل کفاره رمضان است و آن دخلی بصوم ندارد بلکه راجع باعتکاف است مقام دوم مراد از حرام اعم است از حرام اصلی مثل شرب خمر و اکل خبائث و زنا یا عرضی مثل جماع در حال حیض خوردن مال مغصوب و رشوه و زنا و گوشت حیوانیکه انسان بر او وطی میکند باشد مقام

در کفاره افطار است

سوم اقوی کفایت یک کفاره است در یک روز اگرچه دو جنس باشد مثل خوردن و دیگری
اگرچه مفطر دوم را بعد از ادای کفاره اول بعمل بیاورد بلی در جماع بر تکرار آن کفاره متکرر
میشود در یک روز و اگرچه حرام باشد مثل جماع در حال حیض و زنا و لواط به تکرار آن در
یکروز مکرر میشود کفاره جمع **فرع** اگر جماع اول حلال باشد و دوم حرام برای اول یک
کفاره ثابت است و برای دوم کفاره جمع میانه هر سه خصال و در عکس آن بطریق اولی و اگر
مجامعت در اول شروعش حلال باشد و در اثناء حرام شود یا بعکس مشکل کفاره جمع را دارد
بلی اگر چندین دفعه در یک انزال بیرون بیاورد و داخل کند جماعهای متعدده نمیباشد
مگر در مجالس متعدده باشد یا انزال متعدد شود نظیر ضربهای متعدده و لقمه‌های
متعدده که مناط در تعدد آنها فاصله عرفیست **مقام پنجم** در احادیث
کفاره را منحصر بچند چیز قرار داده است اول و دوم خوردن و آشامیدن سوم ادخال
حشفه بتفصیلی که ذکر شد چهارم انزال منی پنجم بقاء بر جنابت بتفصیلی که ذکر شد لکن در حیض
و نفاس و استحاضه معلوم نیست ششم خوابیدن جنب بطور عمد تا صبح هفتم رسانیدن
غبار غلیظ بحلق لکن در غیر اینها از مجتهدین بعض از روی اطلاق کفاره بر مفطر حکم بکفاره
کرده‌اند لکن بر اطلاقات دو ایراد وارد است اول انصراف مفطر بخوردن و آشامیدن دوم
اینکه من باب مقدمه بیان خصال کفاره است پس در مقام بیان نمیباشد و احوط در تمام
اینها است لکن در نفی چندین حدیث وارد شده و هیچکدام کفاره را نفرموده است **مقام**
ششم در افطار بحرام کفاره جمع بی وجه نیست و ترک نشود لکن در خصوص جماع حرام و

در موجبات کفاره است

خوردن و آشامیدن حرام چه اینها بالاصل حرام باشند مثل وطی در حال حیض و خوردن
مال غصبی که از خوردن و آشامیدن فی نفسه حرام شود پس معلوم شد که شامل استعمال ظروف
طلا و نقره شود و ایضاً معلوم شد که انزال منی بطور حرام در غیر جماع حکم جماع حرام
را دارد در کفاره جمع داشته باشد اگر چه احوط است در تمام موارد **مقام ششم** هرگاه
عمداً افطار کند و بعد از آن برای او عنوانی عارض شود که باعث سقوط روزه است آن
عنوان بر دو قسم است اول اختیاری مثل سفر اقوی در آن عدم ساقط شدن کفاره است
و دیگر آن است اینکه شخص مسافر قبل از وصول بحد ترخص افطار کند علی الاقوی دوم
سبب قهری مثل مرض و جنون و حیض اقوی سقوط کفاره است و احوط دادن است ولی اگر خود
را مریض کند یا مجنون کند یا زن حیض را خودش ایجاد کند اقوی الحاق است بعنوان اول
و هرگاه شخصی اعتقاد داشت که ماه رمضان است افطار کند بعد از آن معلوم شود غیر
رمضان است در عنوان تجری است برای چیزی نیست **مقام هفتم** مد عبارت
از ربع صاع و صاع ششصد و چهارده مثقال است مثقال صیرفی و ربع آن که یک مد
است صد و پنجاه و سه مثقال و ربع مثقال و شانزده یک مثقال است **و اما**
کفاره مالی از مملوک ساقط است استغفار نماید مگر مولای او تبرع کند و در صورت
تخییر مابین مالی و روزه گرفتن روزه بر او واجب است پس اگر عاجز از روزه شصت روز
پیدا کند هیجده روز بدل آن معین است و اگر از آن هم عاجز استغفار کند **فصل**
واجب است قضاء بدون کفاره در چند مورد اول در خواب بدن جنب بدون قصد

ولکن بقصد سحری

بیدار نشد در خواب دوم اگر خواب سوم بوده در هر دو صورت روزه باطل شود از
جهة فساد در نیت بدون بجا آوردن مفطر سیوم درین فرض علی الاقوی چهارم در سایر صور
غیر از هفت مفطر بنا بر تحقیق با رعایت احتیاطی که گذشت پنجم در هر دو صورتیکه غسل جنابت
را فراموش کند یکروز یا چند روز ششم در هر دو صورتیکه تفحص از دخول صبح نکند و افطار
کند و بعد معلوم شود که صبح داخل شده بوده است هفتم در هر دو صورتیکه براو خبر دهند
که مغرب شده و بخورد و معلوم شود روز باقی بوده است این در صورتیست که تقلید خبر
دهنده کافی باشد مثل شخص اعمی و محبوس و مثل اینکه عادل خبر دهد یا دو عادل خبر دهد
به شخصی که عذر ندارد و اما در کسیکه عذر ندارد و بدون خبر عادل تقلید غیر را
کند کفاره براو واجب است هشتم هرگاه بواسطه تاریکی هوا علم بهم رساند که مغرب
است و بخورد بعد از آن معلوم شود مغرب نشده بوده است اگر در حال شک یا ظن به
دخول مغرب بخورد کفاره واجب است بلی مگر اینکه بواسطه علتی در آسمان ظن بهم رساند که مغرب
مثل اینکه ابر باشد یا تیرگی از غبار و غیره پیدا شود در این صورت قضا واجب است نه کفاره
بلکه در اخبار تعبیر بمظنه فرموده است نهم هرگاه خبر دهند که صبح شده و شخص خیال کند
که گوینده استهزاء میکند و بخورد قضا واجب است و ملخص تمام وجوه اینکه در صورت
خوردن و آشامیدن بعد از صبح با اعتقاد عدم صبح و قبل از مغرب با اعتقاد مغرب اگر عمل بعلم
بغیر از اسباب سماوی کرده یا عمل بقول عدلین یا بگفته عدل واحد کرده فقط قضا واجب است
و اگر عمل بشان یا ظن نکرده در فرض اول که بعد از صبح خورده است فقط قضا واجب است

و در فرض دوم که قبل از مغرب افطار کرده کفاره هم واجب است اگر چه جاهل بوده
بوده باشد بحکم وجوب کفاره مگر در فرض دوم اگر ظن از روی ابر یا سبب سماوی دیگر
بوده باشد که گذشت اینکه نه قضا واجب است نه اعاده دهم گذشت حکم اینکه در صورت
فراموشی از روزه یا غفلت یا سهو اگر اکل و شرب نماید باعث قضا نیست لکن در صورتیکه
مشغول مضمضه بوده باشد و بدون اختیار آب بحلق او برود هرگاه مضمضه برای وضوی
نماز است نه بقصد عبث است قضا ندارد و ظاهر اینست که در مطلق مضمضه قضا ثابت
باشد اگر چه بقصد تنظیف یا مداوا یا خنک کردن بدن باشد و چون این حکم خلاف
قاعده است باید اکتفا کرد بانص پس در غیر آب و در غیر وضو قضا واجب نیست بلی
الحاق غسل با وضو خالی از وجه نیست و استنشاق در حکم وضو نیست بلی مبالغه در
مضمضه مکروه است و مستحب است بعد از آن سه مرتبه آب در دهان خارج نماید و آب
دهان را فرو نبرد یازدهم بعضی از مجتهدین فرموده اند هرگاه عمداً منی خارج
شود اگر عادت نداشته انزال در این حال و قصد این هم نداشته قضا واجب است والا
کفاره هم علاوه میشود لکن برای قضا در صورت اول وجهی بنظر نمیرسد مگر احتیاط و
فرقی میان لمس و نظر حلال و حرام نیست **فصل** در زمانهائیکه روزه در آن
صحیح است بدانکه صحیح نیست روزه در شب و نه قصد روزه در مجموع شب و روز یا
مجموع روز با بعض از شب مگر من باب مقدمه علمیه یعنی جزئی از آخر شب و اول مغرب
را ضمیمه کند برای حصول یقین بقصد احتیاط والا تشریع و بدعت است و اگر بقصد

قضا واجب نیست درهر حال

ترتیب

وترتب علی کل تقدیر که مکرر معنای ان در این کتاب ذکر شد ندانسته باشد فاسد است باز هم مکرر نمائیم تا برای عوام واضح شود و خلاصه ان اینست که یک بار قصد تقرب بخدا در روزه روز دارد و علاوه قصد تقرب بروزه شب هم دارد در این صورت بدعت کرده و روزه اش صحیح است بار دیگر قصد دارد که تقرب کند بمجموع روز و شب که اگر شب جزو نشود یا جزو از شب جزو نشود تقرب ندارد در اینصورت علاوه بر بدعت ذکر روزه شب روز مره هم صحیح نیست باری در تمام روزها روزه صحیح است مگر در عید فطر و عید اضحی و ایام تشریق در منی و در بعض ایام مکروه است که معنای کراهت ان کم شدن ثواب است برای روزه و اول روزه اول صبح صادق است و اخر ان زایل شدن سرخی مشرق است یا بسمت بالای سر رسیدن ان و مستحب است نماز مغرب در حال روزه مگر دیگران منتظر او باشند برای افطار یا شغل دیگر داشته باشد یا اینکه نفس او با او نزاع کند که حضور قلب از او برود مثل ادم تریاکی پس در این دو صورت افضل تقدیم افطار است بر نماز **فصل** در شرائط روزه است و کلام دران در دو مقام است اول در شرائط واجب شدن روزه یعنی تا این شرائط محقق نشود روزه واجب نمیشود مثل بلوغ و مقام دوم در شرائط صحیح شدن روزه یعنی تا این شرائط محقق نشود روزه صحیح نیست اگرچه واجب است مثل پاکی از جنابت چه اگر جنب روزه واجب است لکن تا غسل نکند صحیح نیست اما مقام اول چند چیز شرط واجب شدن روزه است اول ان بلوغ است پس کسیکه اول طلوع افتاب بالغ نشده روزه واجب نیست و اگر در وسط روز بالغ شود احوط قضاء است و اگر قصد روزه کرده است احوط تمام کردن انست و بعد قضاء ان روز دوم عقل است پس بر مجنون اگر ادواری باشد واجب نیست

در شرائط روزه است

در صوم بنکه روز بخون باشد اگرچه در بعض آن شود پاکی از خون حیض و نفاس پس تمام روز
پس اگر در اثنای روز خون حیض یا نفاس عارض شود آن روز واجب نیست چه در اول باشد
چه در آخر و چه در وسط بالنسبة بنفاس چهارم اینکه مغمی علیه نباشد یعنی بیهوش نباشد
چه اگر در حال بیهوشی باشد بر او واجب نیست بلی اگر قبل از صبح نیت کرده باشد بلکه اگر اول
ماه رمضان نیت تمام ماه یا بعض آن اگر از جمله همین روز باشد کرده باشد ساقط از
قضاء است که اگر در وسط روز افاقه شود اقوی وجوب امساک است از باقی است اگرچه در اکتفاء
به نیت اول رمضان برای جمیع ماه اشکالی شد بلی اگر نیت نکرده باشد و در اثناء روز افاقه
شود روزه نیست پنجم صحت مزاج که مریض نباشد به مرضی که روزه برای او مضر باشد ششم
اینکه حاضر باشد یا بحکم حاضر باشد که در احکام مسافر گذشت **فروع** اول هرگاه بعد
از زوال ظهر مسافر شود و روزه داشته باشد واجب است روزه را تمام کند و قضاء ندارد
دوم هرگاه پیش از ظهر از سفر وارد بوطن یا محل اقامه شود افضل اینست که قصد روزه
کند پس اگر پیش از ظهر بوطن برسید میتواند افطار کند و همینکه بوطن رسید باید قصد
روزه کند اگر عمداً چیزی نخورده باشد اگرچه غفلتاً یا سهواً خورده باشد و اگر پیش از
ظهر داخل حد ترخص شده بود لکن داخل خود وطن نشد که وقت ظهر داخل شود احوط
اتمام روزه است و قضا و همچنین اگر قبل از ظهر از خانه خارج شود و در وقتی که ظهر داخل
شود از حد ترخص نگذشته باشد **تذنیب** نماز تمام و روزه شرعاً در تمام احکام
تلازم دارند مگر در همین حکم و حکم مخیر بودن مسافر در چهار مکان میانه قصر و اتمام

کرده‌ایم در کتاب صلوة مثل همانوشتیم که این تخییر در روزه جاری نیست و ایضاً موارد دیگر استثنا
شده که در مقام دوم مناسبت ذکر آنها است سوم در روزه ماه رمضان مکلف میتواند
بطور اختیار مسافرت کند لکن در نذر معین و شبه آن و قضاء رمضان که مضیق است علی
الاقوی نمیتواند مسافرت نماید بلکه بر مسافر واجب است قصد اقامه و روزه گرفتن بلی پیش
از روز بیست و چهارم رمضان مکروه است مسافرت مگر برای حج یا عمره و رفتن عقب مالی
که خوف تلف آن دارد یا برادر دینی که خوف هلاکت او را دارد چهارم برای مسافر در رمضان
جماع و سیر خوردن طعام مکروه است مقام دوم در شرائط صحت روزه اول اسلام
است بلکه ایمان اگرچه در یک جزء آن پس اگر در یک جزء آن کافر شود یا مخالف و پیش از آن
مسلم و مؤمن بوده تمام کردن آن روزه فائده ندارد و بعد از توبه باید قضا کند و اگر اول
وقت در حال کفر و عدم ایمان نیت روزه کند و بعد مسلم و مؤمن شود تمام آن روز
واجب نیست بلی در کافر اصلی قضاء ندارد لکن در مرتد و مخالف مذهب قضا واجب است
و در این حکم فرقی میانه روزه رمضان و غیر آن از واجب و مستحب نیست دوم عقل
پس از مجنون صحیح نیست به تفصیلی که گذشت سوم مغمی علیه نبودن بتفصیلیکه گذشت
چهارم مست نبودن بلی اگر نیت قبل از عروض آن محقق شده باشد و مستی بدون اختیار
عارض شود تفصیل مغمی علیه در او جاری است پنجم طهارت از حدثهائیکه مانع از صحت
روزه است مثل جنابت و حیض و نفاس در اول صبح ششم حضر و آنچه در حکم حضر است مگر
در سه موضع اول سه روز روزه بدل هدی تمتع دوم هیجده روز روزه برای بدل

بنذر علی المشهور که انشاء الله تعالی در مقام خود ذکر خواهد شد سوم روزه که
نذر کرده باشد در خصوص سفر یا مطلقا اعم از حضر و سفر ولکن اگر نذر مطلق باشد
که تصریح بسفر نشود معلوم نیست بدانکه صوم نذر در سفر بر فتوی مشهور است و بر ان ایراد وارد نیست
چرا که اگر صوم در سفر حرمت ذاتی داشته باشد مطلقا نذر صحیح نیست و اگر حرمت ذاتی
ندارد در نذر مطلق هم واجب است که در سفر روزه برود پس تفصیل میان نذر مطلق
و مقید بسفر معنی ندارد و همچنین تفصیل وجهی ندارد بنا بر اینکه روزه در سفر مکروه
باشد اگرچه کراهت در عبادت چون بمعنای نقصان ثواب است باعث فساد نذر نیست
ولکن کان اقوی حرمت روزه است در سفر مطلقا و عدم انعقاد نذر است در
ان بلی استثناء شده است روزه سه روز در مدینه برای حاجت و کیفیت ان اینست
که در ان سه روز در مسجد پیغمبر توقف نماید و روزه برود و تا ممکن باشد تکلم نکند و
اول ان روز چهارشنبه باشد پهلوی استوانه ابی لبابه که استوانه توبه است توقف
کند شب پنجشنبه و روز ان در مقام پیغمبر ص توقف کند در حالتیکه روز پنجشنبه را هم
روزه داشته باشد و شب جمعه را در استوانه که پهلوی مقام پیغمبر و مصلای انحضرت
است توقف نماید و روزه جمعه را هم روزه بدارد و در همان مقام توقف کند و بعد
از ان حمد و سپاس خدا بجا بیاورد و صلوات بر پیغمبر بفرستد و حاجت خود را طلب
کند و این دعا را بخواند اللّهمّ ما کان لی الیکَ مِن حاجةٍ شرعتُ انا فی طلبها والتماسها
اَو لَم اَشرع سالتکها او لم اَسئَل فانّی اَتوجّهُ الیکَ بنبیّکَ محمّدٍ نبیِّ الرحمةِ فی

فی قضاء حوائجی صغیرها وکبیرها شرط هفتم نیت واستدامه آن تا غروب هشتم
حفظ خود از جمیع مفطرات مذکوره تذنیب مشهور اینست که بر شیخ و شیخه یعنی مرد
و زن پیر و کسیکه عطش زیاد دارد و کسیکه دایه طفل است و زن حامله که نزدیک بوضع حمل باشد
است روزه واجب نیست بلکه حرام است لکن بواسطه عنوان ضرر است واگر خوف ضرر بلا شبهه
باشد یا اینکه صاحب عطش نتواند صبر کند روزه بر اینها واجب است و در صورت ضرر اگر
بعد از آن قادر بر قضا شوند قضا بر اینها واجب است و اگر قادر نشوند تا رمضان دیگر از ایشان
ساقط است لکن احوط وجوب اکتفاء کردن برای صاحب عطش است بخوردن آب بقدر ضرورت
ولکن واجب است بر هر کدام از اینها که روزی یک مد طعام کفاره دهند و ظاهر اینست
که دایه طفل و زن حامله از مال خود کفاره بدهند چه اجیره باشد چه نه و در طفل و هبه
بطور تبرع شیر دهند **فصل** طریق ثبوت ماه رمضان و ماه شوال چند چیز است اول
دیدن ماه است دوم اینکه دیگران اینقدر خبر بدهند که شایع شود و افاده علم
کند و ملحق بآن است علم حاصل از قرائن پس بر هر کس که عالم شد روزه واجب است و
همچنین در افطار اول شوال سوم شمردن سی روز تمام از اول شعبان که بطریق
شرعی ثابت شده و همچنین سی روز تمام از رمضان برای اول شوال چهارم شهادت
دو نفر عادل اگر چه پیش حاکم این شخص ثابت نشود بلی معتبر است که مختلف شهادت ندهند
واگر پیش حاکم شرع شهادت دهند و مردود شود و نزد این شخص مقبول باشد
واجب است خود او اعتماد کند و مکرر این احوط اعتماد بشهادت عدل واحد اگر

کرده‌ام واقوی کفایت آن است لکن حاکم شرع حکم بر طبق آن نمیتواند دهد و برای
کفایت خود اعتماد میتواند بکند پنجم حکم حاکم شرع است بطریق انشاء نه اینکه مجرد
ثابت شدن پیش این پس ثبوت در نزد آن و عمل آن بر طبق ثبوت کافی نیست باید انشاء
حکمت و قضاوت نماید و اگر حاکم شرع انشاء بلفظ حکمت نکند دیگران نمیتوانند عمل
بکنند مگر اینکه همان شاهد عادل پیش این شخص هم شهادت بدهد پس داخل
در عنوان چهارم است و حکم مذکور در نزد حکام شرع دیگر هم واجب الاتباع است
مگر حاکمی یا غیر حاکمی که علم بر خلاف مستندات داشته باشد **تذنیب** اگر حاکم
شرع حکم بر هلال رمضان یا شوال کند و حاکم دیگر علم بفساد مستند او داشته
باشد متابعت نباید بکند لکن نقض حکم آن هم در ظاهر حرام است و فساد مستند بر
دو قسم است اول اینکه از روی اختلاف در حکم کلی باشد مثلا حاکم اول اعتماد بر شهادت
حدسیه را جایز میداند و حاکم دیگر نمیداند و دوم خلاف در تطبیقات جزئیه است
مثل اینکه یک حاکم زید را عادل میداند و دیگری نمیداند اما هر دو قسم است اول اینکه
منشأ اختلاف روایت حکم کلی باشد مثل اینکه هر دو حاکم زید را مرتکب فلان
معصیت میدانند اما یکی آن معصیت را کبیره میداند و دیگری صغیره دوم اینکه
منشأ اختلاف اطلاع بود در وقوع گناه یا ارتکاب فلان کسی ثابت است و پیش دیگری
ثابت نیست ظاهر اینست که مطلقا اعتنا بحکم حاکم نمیتواند کند مگر علم بر خلاف داشته
باشد **فائده** بلاد دیگر شب و روزهایشان خارج از متعارف است بر دو قسم است اول

فرق میان علم حاکم و مستند است (۳)

اگر مجموع آن از بیست و چهار ساعت کم نکند و اگر چه یکی دو ساعت باشد و دیگری
بیست و دو ساعت باشد شکی نیست که در این هم احکام نماز و روزه آن بهمان طلوع
و غروب و زوال است دوم اینکه شش ماه روز و شش ماه شب داشته باشد یا کمتر
یا بیشتر سه احتمال در آن میرود اول تقسیم بدوازده ساعت برای شب و دوازده ساعت
برای روز دوم موازنه با آن بلد که نزدیکتر است باو از بلاد دیگر بیست و چهار ساعت شب
و روز دارند سوم سقوط تکلیف صوم بالکلیه و وجوب نماز پنج شبانروز در تمام سال
بهمان طلوع و غروب حسی پس نظر باینکه حکم دائر مدار موضوع است وجه سوم بعید نیست
اگرچه در انظار کامل بعد دارد لکن احتیاط در اختیار احتمال اول ترک نشود فصل
واجب است قضاء روزه بر کسیکه در حال بلوغ و عقل و اسلام و هوشیاری از او فوت
شده باشد اگر در سفر باشد یا حائض باشد پس در اثناء روز بالغ شود یا دیوانه عاقل شود یا
کافر مسلمان شود یا مغمی علیه بهوش بیاید روزه آن روز براو واجب نیست اگرچه بسبب خون
خودش باشد اگرچه افطار نکرده باشد و اگرچه قبل از ظهر باشد بلی در مغمی علیه گو شد که
اگر قبل از این نیت کرده باشد بعید نیست که روزه آن روز براو واجب باشد و اگر این شرائط
برای شخصی پیدا شود در روز و شک دارد اول صبح شده بعد از آن این شرائط حاصل
شده اگر تاریخ هیچکدام معلوم نیست قضای آن روز واجب نیست و همچنین اگر تاریخ صبح
معلوم باشد و تاریخ این حدوث شرائط معلوم نباشد و اما در صورت عکس یعنی
میداند که در چه وقت این شرائط حادث شده و شک دارد که در آن وقت صبح شده

در حکم اوقات در بلادیکه شش ماه روز و شش ماه شب معین

در قضای آن

بنا بر اظهر واجب بودن قضای آن روز است و اگر در آن حال ملتفت باشد واجب است بر او روزه و اما مرتد مطلقا قضا روزه بر او واجب است **فروع** اول شخصی که مسلمان است اما اثنی عشری نیست اگر مطابق مذهب خودش روزه را گرفته است بعد از ایمان قضا ندارد و الا قضا دارد دوم اگر کسی تمام روز را در خواب یا غفلت بوده اگر شب نیت کرده قضای آن واجب نیست و اگر نیت نکرده قضای آن واجب است سوم بعید نیست که اگر اول ماه یا شبهای قبل از این شب نیت این شب را هم کرده باشد قضا از او ساقط باشد لکن احتیاط در قضا ترک نشود و همچنین کسی که مسکر تناول کرده باشد اگرچه برای مداوا خورده باشد یا از روی شبهه سوم اگر نمیداند چقدر از روزه او فوت شده بنا بر اقل معلوم بگذارد و احوط بنا بر اکثر است چهارم وجوب قضاء رمضان فوری نیست مگر آخر سال بتفصیلی که گذشت پنجم میتواند در وسعت وقت قضای سالهای سابق را مقدم بر قضاء سال حاضر بدارد ششم هرگاه در رمضان بجهة عذری از اعذار روزه گرفت و بعد از آن تاخیر افتاد تا رمضان دیگر چهار قسم تصور دارد اول اینکه هیچ اراده قضا نداشته است در این صورت واجب است بر او علاوه بر قضاء اینکه یک مد طعام بمسکین کفاره دهد قسم دوم اینکه قصد داشته ولکن عذرهای او حاصل شده و در این قسم قضاء واجب است سوم اینکه چون وقت موسع بود تاخیر انداخت و اراده نداشت که ترک کند و لکن تا آخر انداخت تا وقت مضیق شد و در ضیق وقت معذور شد اقوی در این فرض هم اکتفاء بقضا است چهارم اینکه برای او عذر حاصل شد و مستمر شد تا رمضان دیگر پس اگر

[illegible] مستمر المرض

این عذر مرض است برای قضای هر روزی یک مد طعام کفاره بدهد و قضاء واجب
نیست بلکه قضا جای کفاره را نمیگیرد بلی اگر عذر غیر مرض و جنون است بلکه مثل مرض
است اقوی وجوب قضا است و همچنین اگر عذر در رمضان بجهة مرض باشد و بعد از استمرار
عذر تا سال دیگر بجهة سفر باشد یا عذر دیگر و همچنین بعکس آن که فوت روزه در رمضان
بجهة سفر باشد و معذوریت بجهة مرض هفتم هرگاه در ماه رمضان عذر برای او
حاصل شود و در اواخر همان رمضان فوت شود قضا واجب نیست اگرچه عذر آن غیر مرض
باشد بلکه اگر عذر آن مستمر شد تا ماه های دیگر فوت شد و کفاره هم ندارد مگر در صورت
استمرار تا رمضان دیگر که حکم آن گذشت و مشهور میان علمای اعلام استحباب قضا است
و روایتی وارد است بعدم مشروعیت در صورت وصیت آن میت بقضاء پس در صورت
عدم وصیت بطریق اولی است و فرمایشات علما در این باب مختلف است پس خواهیت
که عنوان روزه برای میت سه قسم متصور است اول عنوان نیابت از او و مقتضای
تحقیق جایز نبودن آنست در این مقام و دوم اینکه او را بریء الذمه نماید و اگر مستحب است
قضیات قضا نماز بر او اصل کند تبرعا اگرچه بطور نیابت و نازل کردن خود را بمنزله میت هم
نبوده باشد و این هم در این مقام وجهی ندارد چون چیزی که فوت نشده قضای آن مشروع
نیست و خبر وارد در این مقام هم اگر صحیح نباشد و حال آنکه روایت ابی بصیر است و صحت
آن بعید نیست بواسطه بنا علت قرینه بر صدق دارد و سوم اینکه شخص بقصد بجا آوردن
خود روزه بگیرد و ثواب آن را بمیت هدیه کند و این بسیار خوب است و در همین روایت

در قضای عبادات میت

فرموده اگر خودت اشتهای روزه برای خود داری عیبی ندارد شاید مراد امضاء همین صورت باشد **فصل** واجب است قضای روزه که فوت شده است از میت بر ولی ان و مقصود روزه میباشد که فوت شده و بعد از ان قدرت بر قضاء ان داشته و قضاء ان را نکرفته باشد نه اینکه قدرت پیدا نکرده باشد اعم از اینکه عمداً فوت شود یا باضطرار یا بواسطه اخلال بشرایط ان بجهة جهالت بمسائل علی الاقوی و مراد از ولی پسر بزرک است و بعد از ان علی الاقوی سایر اولیا باستثناء زنها بترتیبی که در قضاء نماز ذکر شد و مراد از میت اعم از مرد است و زن و سایر فروعات همه مسئله سابقاً که در ولی چند فرع ذکر نشده اول قضای این نماز و روزه واجب است که فعلاً علم باشتغال ذمه میت داشته باشد اما اگر علم داشت که او عبادتی فوت شده و بعد از ان احتمال میدهد که قضاء کرده واجب نیست مگر اینکه بداند خود میت عالم بفوت شده و شک در قضاء ان کرده و استصحاب وجوب قضاء نموده و بعد از ان قضاء نکرده ملحق است بعلم علم باشتغال ذمه میت دوم در قضاء شخص برای خودش اگر وقت وسعت هم باشد بعد از ظهر نمیتواند افطار کند و اگر افطار کرد کفاره باید بدهد و اما جریان این حکم در حق نائب غیر ولی باشد چه اجیر معلوم نیست اگر چه احوط است سوم قضاء روزه رمضان بر ولی واجب است و اما غیر ان مثل نذر و عهد و کفاره وجوب ان محل تامل است اگر چه احوط نعم است **فصل** در روزه کفاره است بدانکه روزه کفاره اقسامی دارد قسم اول اینکه علاوه بر روزه چیزی دیگری هم واجب است مثل کفاره جمع میان خصال

در قضای روزه از میت است

در روزه کفاره و اقسام ان است

سه کلمه در افطار بحرام که تفصیل آن گذشت و کفاره قتل عمدی در صورتیکه گذشتن ولی
آن از قصاص او و عفو کردن او یا گرفتن دیه دو قسم اینکه مرتب است بر غیر آن مثل کفاره
کسیکه ظهار کند با زن خود که اول باید بنده آزاد کند و بر تقدیر قادر نشدن شصت روز
روزه بگیرد و بر تقدیر عدم استطاعت شصت مسکین را طعام کند و همچنین کفاره قتل
نفس محترمه بطور خطا و کفاره افطار در قضاء رمضان در وقت بعد از ظهر که اول بر
او واجب است طعام ده نفر مسکین هر کدام بمدی از طعام و بعد از عجز از آن سه روز
روزه واجب است و مثل کفاره یمین که اول آن عتق بنده است یا اطعام ده نفر مسکین است یا
پوشانیدن آنها و بر تقدیر عجز از آنها سه روز روزه است و مثل کفاره صید شتر مرغ
برای شخص محرم که اول آن قربانی بدنه است و اگر ممکن نشود هجده روز روزه بر او واجب است
و مثل کفاره صید گاو وحشی است برای محرم که اول برای آن قربانی گاو واجب است و بر
تقدیر طاقت نداشتن نه روز روزه بر او واجب است و مثل کفاره صید آهو که در اول بر
او واجب است قربانی گوسفند و بعد از عجز از آن واجب است سه روز روزه و مثل کفاره
حرکت از عرفات پیش از غروب عمداً که بدنه بر او واجب است و بر تقدیر عجز هجده روز
روزه واجب است و مثل کفاره خراشیدن زن صورت خود را بطوری که خون ظاهر
شود و کندن موی سر خود را در مصیبت و پاره کردن مرد گریبان خود را در مصیبت فرزند
خود یا زن خود که کفاره آن کفاره قسم است علی الاحوط قسم سوم روزه کفارهاییکه
واجب است بطور تخییر میان آن و میان غیر آن مثل کفاره افطار در ماه رمضان بتخییر

حلال کرد مخیر است میان آزاد کردن بنده و شصت روز روزه و طعام دادن شصت نفر
مسکین و ملحق باین کرده اند کفاره اعتکاف را و در محل خود خواهد آمد و کفاره نذر و تراشیدن
یا متراض کردن زنها موی سر خود را در مصیبت علی الاحوط و مثل کفاره تراشیدن سر خود
در حال احرام که مخیر میان ذبح گوسفند است و میان سه روز روزه است و میان تصدق بر
شش نفر هر کدام به دو مد طعام و در محل خود میاید و اما کفاره عهد محل خلاف است و در
محل خود خواهد آمد وقسم چهارم اینکه مخیر میان روزه و غیر آن است بعد از مرتبه عجز
از چند واجب مخیر دیگر مثل اینکه هرگاه کسی کنیز محرمه خود را وطی کند در صورتیکه باذن
خودش محرم شده کفاره اول آن مخیر است میان بدنه یعنی قربانی شتر یکه از پنج سال بالاتر باشد
و میان قربانی گاو و با عجز از آن مخیر است میان قربانی گوسفند و میان سه روز روزه و بحث
آن در محل خود خواهد آمد **تنبیه** بر فقیر یک مد از یک روز بدهد و سی مد از سی
روز هم جایز است اما دو مد از یکروز محل تامل است **تذنیب** در بیان تتابع کفارات
و کلام در آن در سه مقام است اول در موارد آن است دوم در معنی آن است سیم در احکام
آن است اما اول بدانکه موارد دیگر روزه ایام متعدد را است مختلف هستند در بعضی قطعا
تتابع واجب است و آن در دو موضع است اول در دو ماه کفاره ماه رمضان است بتفصیلیکه
خواهد آمد دوم در هیجده روز بدل دو ماه و در بعضی قطعا لازم نیست و آن در چهار
موضع است اول در روزه نذر و عهد و یمین در صورتیکه شرط تتابع در صیغه های آنها
نکرده باشد دوم روزه قضا سوم روزه جزاء صید هر چند شتر مرغ باشد چهارم

هفت روز بدل هدی است که مجموع ان ده روز است سه روز ان در حج است و هفت
روز ان بعد از مراجعت به بلد است که اقوی عدم وجوب متابعه بر ان است و قول
بوجوب اهم نیست و در سه مورد دیکر هم بعید نیست قول بعدم وجوب متابعت اول ان
در روزه کفاره قضاء رمضان که بعد از ظهر افطار کرده باشد دوم کفاره تراشیدن سر
سوم در هیجده روز بدل بدنه واما در سایر موارد اغلب علما قائل بوجوب تتابع شده اند
لکن احتیاط در تمام انها و در سه مورد اخیر ترک نشود **فرع** در کتاب نذر ان شاء الله تعالی
خواهد امد که اکر نذر کند روزه روزهای معین ثم مرض یا سفر یا حیض عارض شود قضا
بر او واجب است پس در این مقام کفته میشود که اکر نذر کند روزه ایام متوالیه را در قضای
ان توالی شرط است یا نه در عروة الوثقی فرموده توالی در قضاء ان شرط نیست و لکن بعید
نیست که تفصیل داده شود میانه مصداق توالی و مفهوم توالی اول مثل نذر روزه ده
روز اول شعبان یا سه روز ایام البیض یا ده روز اول ذی الحجه و در ان اقوی همانست
که فرموده اند اما دوم مثل نذر ده روز متوالی که وصف توالی در نذر قید شده باشد
ظاهر اینست که قضاء ان بطور توالی باشد اما مقام دوم یعنی معنای تتابع اینست که بعقب
هم بیاورد لکن در هر مورد که دو ماه واجب است سی و یک روز عقب هم کافی است و توالی
بعد از ان واجب نیست و سه روز بدل هدی که در حج واجب است باید متوالی باشد لکن
هفت روز که بعد از مراجعت واجب است توالی در ان شرط نیست بلی استثنا شده
روز عید در سه روز که با علم بان که روز عید در وسط واقع میشود شروع بروزه

تفصیل کلام در عروة الوثقی

کند ضرر ندارد لکن بلافاصله باید باقی را بگیرد و همچنین فاصله ایام تشریق برای کسیکه در منی است و اما سایر روزه‌های متتابع که بداند عید در وسط واقع میشود جایز نیست شروع نماید و اما مقام سوم پس در طی فروعی است اول اگر بدون اختیار عذری عارض شود مثل سفر اجباری یا مرض یا حیض برای زن در اثناء آن واقع شود استیناف آن واجب نیست بلکه بعد از زوال عذر بدون فاصله باید باقی را بجا بیاورد و اما اگر بدون عذر یکروز فاصله بیندازد واجب است از ابتداء عمل استیناف کند پس بنابراین اگر مادام العمر قبل از تعلق کفاره نذر کرده باشد که هر روز پنجشنبه روزه بگیرد ضرر ندارد برای تتابع کفاره و اما بعد از تعلق کفاره تا عمل بکفاره نکرده باشد نمیتواند نذر کند دوم اگر نذر یکماه روزه متتابع کند باید تمام سی روز عقب هم باشد و مشهور در کفایت وقوع پانزده روز است عقب یکدیگر لکن مستند این دو روایت ضعیفی است سوم در بعض اخبار فرموده هر کس قتل نفس کند در ماه‌های حرام در وسط دو ماه روزه کفاره آن اگر عید یا ایام تشریق واقع شود روزه بگیرد لکن اخبار آن ضعیف است و باقی احکام روزه‌های کفاره در ابواب خود مشروحا ان شاء الله خواهد آمد فصل در روزه‌های مستحبی است و آن بر دو قسم است اول آنکه مختص بروز مخصوصی نیست و آن در تمام سال است باستثناء آنچه واجب یا حرام یا مکروه است دوم آنکه مختص بایام مخصوص است و آن زیاد است لکن چهار قسم آن مؤکد است اول پنجشنبه اول هر ماه و پنجشنبه اول دهه آخر هر ماه و چهارشنبه اول دهه دوم و قضای آن هرگاه فوت

دیگر روزه‌های مستحبی است

شود بهر نحوی که فوت شده باشد سنت مؤکد است دوم روزه سه روز ایام البیض و
آن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه بخصوص رجب و شعبان و وجه تسمیهٔ آن اینست
که چون آدم ترک اولی کرد خطاب رسید از بهشت بیرون آمد تمام صورت او سیاه شد
آدم بدرگاه خدا نالید و ملائکه نالیدند که خدایا آدم را خلق کردی از روح خود بر او
دمیدی و ما را امر به سجده او فرمودی برای یک معصیت او را ذلیل کردی روی او را
سیاه فرمودی خطاب رسید که ایام البیض را روزه گرفته باشد پس چون روزه گرفت روز
اول ثلث صورت او سفید شد و روز دوم ثلث دیگر آن و روز سوم ثلث سوم
آن پس از اینجهت مشهور شد بایام البیض سوم روز بعثت پیغمبر که بیست هفتم رجب
است چهارم مولد پیغمبر که هفدهم ربیع الاول باشد پنجم روز عید غدیر ششم روز
دحو الارض یعنی روزی که زمین از زیر کعبه پهن شد و آن روز بیست پنجم ذی القعده است
هفتم یوم عرفه هشتم در بعض اخبار فرموده روز عاشورا بعنوان مصیبت اندوه روزه
بگیرند نه بقصد شکرانه و نشاط که بنوامیه کردند لکن افضل اینست که بعد از ظهر افطار
کند نهم روز مباهله که بیست و چهارم ذی الحجه باشد دهم و یازدهم هر پنجشنبه و هر جمعه
دوازدهم اول ذی الحجه است سیزدهم و چهاردهم تمام ماه رجب و تمام ماه شعبان و اما
روزه مکروه چند روز است اول روزه مستحبی مهمان بدون اذن صاحب خانه و پسر
بدون اذن پدر دوم روزه عرفه هر گاه سبب ضعف او شود از دعا خواندن سوم
روزه نافله در سفر مگر آن سه روز در مدینه برای طلب حاجت برای مسافر و سه

البیض

روز در حج بدل هدی و گذشت اینکه نوع حرمت است چهارم در مورد شک در هلال
ماه ذی الحجه که خوف ... دهم باروز عید باشد پنجم روزه کسیکه مدعو شده بمهمانی است
اگرچه بقاء روزه باشد و اختصاص دوم وجهی ندارد و اما روزه های حرام چند قسم است
اول و دوم روزه عید فطر و عید اضحی است سوم روزه ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم باشد برای کسیکه در منی است چهارم روزه نذر در معصیت و قسم و عهد
و یک مثال آن اینکه نذر کند یا قسم بخورد که اگر فایق بر فلان زنا بدهم و او را بقتل
رسانیدم فلان روزه بگیرم و در همین فرض اگر بقصد زجر نذر کند صحیح است یعنی
نذر کند اگر این خلاف را بکنم بعهده من برای مکافات این عمل روزه گرفتن باشد
پس اول که حرام است بقصد شکر است دوم که صحیح است بقصد زجر است و این
هر دو صورت در وقتی است که بقصد فاینذر روزه بگیرد و اما اگر نذر بهمان
قصد که ذکر شد نمود لکن روزه را بقصد قربت گرفت مستحب است پنجم روزه زن
در صورتیکه مزاحم حق شوهر شود بدون اذن شوهر و مملوک با نهی مالک است در
غیر ایام وجوب لکن بعضی فرموده اند روزه مملوک بدون اذن مالک و روزه زن
بدون اذن شوهر حرام است لکن در زن معلوم نیست و در مملوک هم در صورتیکه
مانع از خدمات مرجوعه نشود معلوم نیست ششم روزه حال سفر باستثناء
آنچه ذکر شد هفتم روزه وصال یعنی در نیت روزه شب را داخل کند هشتم
روزه صمت یعنی سکوت از کلام اگرچه روزه اصطلاحی نیست لکن استطراداً ذکر

شد همه روزه در حالتیکه ضرری بدنی برای صایم دارد **تتمه نیت** در چند مورد امساک بجهة تادب مستحب است آن را بر شش وجه تقسیم کرده اند و جامع تمام آن است که در ماه رمضان اگر کسی عذر از روزه داشته باشد و در اثناء روز عذر او بر طرف شود امساک بر او مستحب است مثل حائض و نفسا و کافر که مسلم شود و طفل که بالغ شود و مجنون که افاقه شود و گذشت در طفل احتیاط این است که اگر افطار نکرده قصد روزه کند و در بعض از انها اگر بعد از ظهر دفع عذر او شود و مفطر بعمل نیاورده باشد روزه واجب است مثل مسافر که وارد شود قبل از ظهر و مریض که صحت پیدا کند و اگر مسافر بعد از ظهر وارد شود و مفطر بعمل نیاورده باشد و نیت صوم نکرده باشد و همچنین مریض نیت صوم نکرده باشد تا زوال و مفطر بعمل نیاورده باشد احوط قصد روزه و قضا است و در بعض موارد بجهة تادب امساک واجب است **بسم الله تعالی**

کتاب اعتکاف و آن عبارتست از توقف در مسجد بقصد عبادت و تعبد نیست همان توقف بقصد اعتکاف و آوردن واجبات یومیه در آن کفایت بکند و آن مستحب است بر هر مؤمن عاقل هوشیار با قصد قربت و از طفل ممیز هم صحیح است و بر زنها مثل مردها و اقوی متعین است اعتکاف در مسجد جامع و بالعرض بواسطه نذر و غیر آن واجب میشود و بر نیابت از غیر هم صحیح است اگر چه زنده باشد و مشتمل بودن آن بر روزه منافی نیست چرا که اگر روزه از شرائط است نه جزء ماهیت آن مثل نماز در طواف که نیابت آن از زنده صحیح است و در تمام اوقاتیکه روزه صحیح است اعتکاف هم صحیح است و لکن افضل ایام در ماه رمضان خصوص

کتاب اعتکاف

در دهار خزان و وقت نیت آن وقت شروع است پس اگر در شب داخل مسجد شد تجدید
نیت قبل از صبح نماید اگرچه بطور راسند امر حکمی باشد مثل روزه و چون از شرائط آن
روزه است پس از مسافر صحیح نیست مگر در مواضعی که روزه مسافر صحیح است و باید که
از سه روز نباشد و از حائض و نفساء صحیح نیست و اگر در اثناء سه روز اول یکی از دو
عید باشد صحیح نیست ولی اگر در روز چهارم یا پنجم واقع شود صحیح است لکن در نیت آن
روز را استثنا نماید و همچنین در روز سوم از هر عقدی اگر عید واقع شود صحیح
نیست چرا که در هر سه روز نیت اعتکاف است پس اگر قصد ده روز کند سه عقد است
و باید در سه روز اول عید نباشد و بعد از آن روز ششم و نهم عید نباشد چرا که
بعد از عقد اول که سه روز است اگر دو روز دیگر اعتکاف کند روز سوم واجب می‌باشد
و استثناء روز عید بنابر فتوی مشهور است لکن اقوی اینکه اگر ملاحظه کند بواسطه
همین استثناء دو تکلیف را یعنی بعد از عید اعتکاف جدید قصد کند استثناء ضرر
ندارد و اما اگر اعتکاف مستمر قصد کند صحیح نیست در هر حال دو شب در میان بالتبع
واقع می‌شود و اضافه اول و چهارم هم مضر نیست و لکن شرط نیست و در غیر مسجد جامع
صحیح نیست اگرچه مسجد قبیله و محله باشد و افضل واقع ساختن آن است در چهار مسجد
اول مسجد الحرام دوم مسجد پیغمبر سوم مسجد کوفه چهارم مسجد بصره و اگر در بلدی
متعدد باشد مخیر است میان یکی از آنها و از بنده صحیح نیست بدون اذن مولای
خود حتی بنده که بعض از آن هم آزاد شده باشد مگر برای اداء مال الکتابه اجیر شده باشد

برای اعتکافی که در نوبت خود میتواند حتی با نهی مولی و از برای مولی نیست که در
دو روز اول از اذن خود رجوع کند و در روز سوم نمیتواند و اگر بدون اذن مولی
اعتکاف کرده باشد و در اثناء آن آزاد شود با تحصیل اذن کند کفایت از سر روز
نمیکند باید از سر بگیرد و اگر روز سوم آزاد شود و هر کس که اعتکاف او مانع از حق
دیگری است باید از صاحب حق اجازه بگیرد پس زن با اجازه از شوهر و شوهر اجازه از
زن اگر در آن شبها نوبت او است و اجیر در ایام مخصوصه از مستاجر خود اجازه بگیرد و اگر
مانع از حق آنها نیست طلب اجازه لازم نیست مگر در زن نسبت که مطلقا اجازه شرط است
و باید توقف سه روز بالاستمرار باشد مگر خارج شدن بواسطه لزوم یا موارد مخصوصه که
بعد ذکر میشود و هر گاه اعتکاف به نیابت غیر باشد صحیح نیست نیابت از زنده از یک
نفر مگر از قبیل هدیه ثواب بوده باشد نه بطور نیابت و فرق میان این و مخصوص در باب
نیابت از غیر در قضاء نماز و قضاء روزه ذکر شد و روزه قضا یا اجاره یا غیر آنها
در اعتکاف کافی است چرا که شرط است اینکه شخص معتکف در حالت روزه باشد
و هر روزه که باشد فرق ندارد و روزه اعتکافی که از جهات دیگر واجب نباشد در
دو روز اول مستحب است حتی اینکه اگر اعتکاف بنذر واجب شده باشد باز هم روزه
آن وصف استحباب دارد پس در دو روز اول میتواند افطار کند بلی چون بنذر واجب
شده باید تجدید کند مگر اینکه در روز معینی نذر کرده باشد و هر گاه نذر اعتکاف
دو روز کند اگر بشرط زیاد نکردن است باطل است و الا صحیح است و لکن روز دیگر با آن

واجب است ختم نماید واما روز سوم اعتکاف روزه واجب است و اگر نذر اعتکاف
سه روز معین کند ومعلوم شود روز سوم عید است نذر منعقد نیست وقضاء
ندارد وقصد اعتکاف در دو مسجد صحیح نیست مگر متصل باشند که عرفا یکی محسوب
میشود واگر مانعی یا خوفی در آن مسجد حاصل شود انتقال بمسجد دیگر جایز نیست بلکه
باطل میشود وتعیین قصد اعتکاف در محل معینی از مسجد فائده ندارد بلکه باید قصد
همان مسجد بدون خصوصیت مکان کند ومعتبر است بر فرش غصبی نه نشیند وهمچنین
مکانی از مسجد را اگر دیگری برا و سبقت گرفته غصب نکند والا اعتکاف او باطل است
بلی مگر بطور سهو وجهل ونسیان باشد پس معذور است ومیتواند از اول قصد کند خیالی
برهم زدن راحتی در روز سوم ودر نذر هم میتواند این شرط را نماید وبعد از آن نمیتواند
اسقاط این اختیار را نماید ولی شرط اختیار آوردن مبطلات ومنافیات صحیح نیست و
فساد کننده اعتکاف هم میباشد ونیت اعتکاف باید مطلق باشد ومعلق نباشد فصل
در احکام خروج از مسجد درحال اعتکاف بدانکه اگر واجب بوده باشد مثل رفتن
بیت الخلوه وتحصیل آب ونان وواجب اخروی مثل اداء شهادت واداء دین وراجح
اخروی مثل تشییع جنازه وعیادت مریض وراجح دنیوی برای خارج شدن از مسجد
ضرر ندارد وهرگاه جنب شود باید خارج شود واگر باختیار توقف کرد اعتکاف او باطل
است ودر غیر اینها جایز نیست **فروع** اول هرگاه زن در حال اعتکاف طلقه
بطلاق رجعی شد در شرایع فرموده است که واجب است خارج شود وبمنزل معین خود

احکام خروج از مسجد

برود برای استیفاء عمل واعتکاف او باطل است پس اگر واجب معین است یا روز سوم اعتکاف اوست ثانیا در وقت دیگر اعتکاف کند و مرحوم اقا سید محمد کاظم در عروة الوثقی فرموده است اگر واجب موسع است باطل کند و اگر معین است مخیر میباشد میانه تمام کردن و میانه باطل کردن و مستند این فرمایش آیه شریفه است که نباید مطلقه از خانه بیرون کند و خودشان هم بیرون نروند و مرحوم شیخ احمد جزایری در ایات الاحکام نسبت بعلمای شیعه و علمای عامه داده اند که اگر هم زوج اذن بدهد در خارج شدن نمیتواند خارج شود چون حق خدائی است و در شرایع و عروة الوثقی هم بطور اطلاق فرموده و ذکر نکرده است که اگر زوج اذن بدهد میتواند توقف کند لکن از آیه شریفه مستفاد نمیشود جایز نبودن خروج او بدون اذن بلکه مستفاد میشود که بمنزله زوجه است پس زوج او را نمیتواند خارج کند و خودش هم نمیتواند خارج شود نه اینکه از زوجه بالاتر است پس مطلقه رجعیه مثل زن غیر مطلقه است و بنابراین هم اجازه او لی و کافی است و الا باید استیذان کند و اذن دادن رجوع نیست چون اختیار منزل با زوج است و صاحب جواهر ملتفت ایراد شده فرموده است که مدرک این حکم اجماع است نه غیر چو اگر اگر آیه مدرک باشد ایراد وارد است و ظاهر اما مقصود همین ایراد است و ممکن است بر اجماع هم ایراد نمائیم که مدرک آن آیه شریفه است و تعدی که اجماع ثابت باشد دوم ابتدا اعتکاف سه روز بسه روز باشد که اگر بیشتر باشد هر سه روز یک عقد است که در عقد اول با عقدهای بعد بکرو را ضامن شود

نماید پس یکروز را اضافه بر عقد اول چهار روز است یکروز را اضافه بر عقد دوم هفت
روز است پس منوال و پنج روز و هشت روز و نظائر آن جایز نیست چنانچه از هر عقدی شی
دو روز یکند زد باید جمع کند تکمیل نماید پس اگر نذر اعتکاف یکروز کند دو روز دیگر ضم
کند و اگر مقصودش همان یکروز است پس باطل است سوم اگر نذر کند اعتکاف یکماه باید
ماه هلالی یا سی روز تمام مستمر اعتکاف کند و اگر نذر سی روز کرده باشد میتواند
متفرق بجا بیاورد از هر سه روز یا بیشتر تا تمام شود چهارم اگر اعتکاف ماه معینی
را نذر کند و فراموش شود یا در حبس بوده باشد تا منقضی شود قضای آنرا بجا
بیاورد پنجم اگر نذر کند اعتکاف یکماه معینی را و اخلال ببعض آن کند در شرایع فرموده
اگر قید تتابع کرده باید از سر بگیرد و اگر قید تتابع نکرده است اگر سه روز اول کند شرایط
هم را اگر اخلال کرده قضا کند پس اگر کرد از سه روز است بقیه را اضافه کند و صاحب جواهر
ایراد کرده است فرموده نذر ماه معین معلوم است که متتابع است و قید تتابع لغو است
ولکن ایراد مذکور وارد نیست چرا که قید تتابع افاده میکند که تمام یکماه یک واجب
مستقل است و اما اگر این قید نباشد ممکن است در هر سه روز یک اعتکاف بوده باشد
ششم نمیتواند در خارج مسجد بگیرد و او معتکف است نماز کند اگر چه خارج شدنش
بواسطه ضرورت باشد بلی اگر وقت مضیق شود که نتواند خود را بمسجد برساند بطن آن است
منتشره ضرورت پس هر گاه از مسجد خارج شود بواسطه امور مذکوره باید در سقف واقع شود
و سزاوار نیست مسجد در حال اعتکاف مطلق مکان و محل قرار دادن است اگر چه سوار

بپایان رود در همان ماه سبب کرد نشستن سه روز از آن بیفتد و سایر همین معنی است هشتم اگر نذر یا
تا ماه کند شب اول داخل است و اگر نذر سه روز کند یا سی روز کند شب اول داخل نیست
اگر نذر کند سه روز که دو روز وسط داخل باشد نذر منعقد نمیشود نهم اگر شرط کند
در اعتکاف خارج شدن را هر وقت عارضه عارض شود عیب ندارد و اگر شرط کند در
نذر خود که هر وقت بخواهد برهم زند ظاهرا عیب ندارد و بعضی فرموده اند که اگر این شرط
را بکند میتواند در روز سوم برهم زند اگرچه بدون نذر نمیتوانست دهم عروة الوثقی
فرموده است و لکن صحیح نیست بلکه هر چیزی که مستحب است شرعا نذر متعلق بآن میشود
و چیزی که شرعا جایز نیست نذر در آن اثر نخواهد کرد فصل در احکام اعتکاف
است بدانکه حرام است بر معتکف چه مرد باشد و چه زن چند چیز اول جماع چه در قبل
و چه در دبر اگرچه بدون انزال باشد و مشهور حرمت لمس و تقبیل است از روی شهوت بلکه
منی کردن اگرچه بنظر کردن بسوی حلیله خود باشد بطوری که باعث بیرون شدن شود اگرچه دلیل بر آن
واضح نیست و احوط ترک است دوم استشمام بوی خوش یا جنس گل و عطریات در بعضی بلکه شامل است و اصح آنکه
که لذت استشمام آن برده باشد سوم بیع و شرا مگر از روی ضرورت و لکن عمل بهتر از
قبیل دوختن و بافتن ضرر ندارد اگرچه احوط ترک است و حرام بودن بیع و شرا باعث فساد آن
نیست پس معامله صحیح است چهارم نزاع و جدال در امور دنیویه و در مطالب علمیه هم
اگر مقصود غلبه خود نمودن و اظهار فضل باشد ولی اگر با مخالف مذهب باشد هم اگر فساد
آن عیب ندارد و بعضی فرموده اند هرچه بر محرم حرام است بر معتکف هم حرام است لکن قوی

عدم اثمست این محرمات در شب هم حرام هستند و این افعال که حرام هستند باعث فساد نمیشوند
و مشهور این است که باعث فساد است و این احوط است بدلیل صحیح که مفسد میدانند انهما اثما لکن صریحا
مقوی بخلاف نمیشود دلیل بر فساد قطعا مجامعت مفسد است اگرچه در شب واقع شود لکن اگر بطور
سهو باشد معلوم نیست و اگر واجب معین بوده باشد یا در روز سوم مفسد کرده باشد باعث
قضا میشود و قضای او نیز واجب است و مجامعت باعث کفاره است و غیر آن معلوم نیست و اقوی آنکه
کفاره این کفاره ظهار است چرا که صحیح زراره بر آن دلالت دارد و دلیل بر اینکه کفاره او کفاره افطار
در رمضان است صحیح و بقرینه‌ها معارضست و الاقوی است علاوه بر این جمع میانه دو دلیل ممکن است
چرا که کفاره ظهار همان کفاره رمضان است بلی در ظهار علاوه شدن ترتیب بیان از آن شده و اگر
اعتکاف در رمضان باشد و جماع در روز کند دو کفاره وارد است یکی کفاره رمضان و دیگر
کفاره اعتکاف و اگر قضای رمضان است بعد ظهر ضم کفاره قضا رمضان که علاوه میشود
در صورت جماع بعد از ظهر است فرع هرگاه در روز رمضان مجامعت کند با زن
خود که هر دو معتکف باشند و مکره شده باشند چهار کفاره بر او وارد است آیا بر ولی او واجب است
قضا یا اینکه از ترکه او استیجار نماید در مسئله دو قول است و هیچکدام دلیلی ندارند بلکه
حق تفصیل است میان اینکه واجب شود بواسطه دخول شب سوم یا بواسطه نذر اعتکاف پس بر فرض اول
و نیز از مال او واجب است استیجار کنند و میان اینکه نذر روزه نماید در حال اعتکاف پس بر ولی
واجب است زیرا که فرق است میان نذر اعتکاف که روزه تابع آنست و میان نذر روزه در
حال اعتکاف پس بر ولی واجب است روزه در این حال تمت الکتاب علی ید اقل السادات ابن ...

بسمه تعالی

این کتاب حج است از جملهٔ کتابهای

ذخیرة المعاد

تصنیف آخوند علی ابن حبیب الله ابن عبد الله

ابن اسمعیل ابن

عبد الله ابی ردبهی شیرازی که از برای انتفاع عموم

اخوان مؤمنین نوشته شده است امید که عامل بآن ناجی
باشد

بسمه تعالی

وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً

وَأَذِّنْ فِي النّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَعَلىٰ كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

کتاب حج و مطالب آن در ضمن یک مقدمه است و دو مقصد یکی ما مقدمه بدانکه حج بمعنی قصد و عزم است و حقیقت شرعیه پیدا کرده است در قصد بیت الله و عمره بمعنی زیارت است پس حقیقت شرعیه در زیارت بیت الله پیدا کرده است **فصل** در آداب سفر و مستحبات آن است **اوّل** اینکه استخاره کند یعنی از خدا بخواهد که هر کار را که خیر و صلاح او است در آن نمائی کند خصوصاً در سفر و رسم دید در اصل آن را طرق آن و این عمر از استخاره مرسوم است و بیان آن اینست که استخاره دو اصطلاح دارد اول اینکه طلب خیر نماید از خدا به اینکه صلاح و فساد عمل را برا و ظاهر کند بدانه های تسبیح یا آیه های قرآن یا نوشتن خوب و بد و مضمون آن در رقعه یا فرد و زوج دانه های ریک و حصات و غیر ذلک شایع در این زمان همین است اخبار در مشروعیت آن وارد شده لکن منع از آن هم بعض اخبار وارد شده است معلل باینکه بفال است اخباری که در مشروعیت آن وارد است خالی از ضعف نیست و اغلب علمای اعلام از روی قاعده تسامح در ادله سنن عمل بر طبق آن فرموده اند و اصطلاح دوم که اخبار صحیحه کثیره بلکه متواتره مطلب بر طبق آن وارد شده همین است که انسان میخواهد بکند دعا کند و متوسل بخدا شود که خدا آن کار را خیر کرداند و عاقبت آن را خیر کند و در حقیقت این کار توکل بر خدا است و از خدا تمنا کردن و دعا کردن اینکه عاقبت آن عمل خیر باشد هر چه که بخواهد دعا کند ولی افضل آنستکه دعاهای وارده در آن

در آداب سفر

مقام را بجا آورد من جمله خواندن استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة سه بار و افضل آن هفت بار و افضل آن
ده بار و افضل آن پنجاه بار و افضل آن هفتاد بار و افضل آن صد و یکبار و افضل مقدم داشتن تحمید
و تمجید و ثنا و صلوات و افضل از همه آن اینکه بعد از نماز فریضه یا نافله یا نماز دو رکعت برای همین
استخاره شروع بعمل کند و افضل از همه اینکه در مکان شریف شروع کند مثل مکه یا مدینه یا مشاهد مشرفه
یا مسجدی از مساجد و افضل اینکه در زمانی باشد که مظنه استجابت دعا است **دوم** اختیار زمان مخصوص
و آن از حیث ایام هفته روز شنبه باشد و اگر نشود روز سه شنبه و الا پنجشنبه را اختیار کند و روز یکشنبه
مکروه است و هم چنین روز جمعه پیش از نماز جمعه و روز دوشنبه مخصوص بنی امیه است و چهارشنبه مخصوص
بنی عباس است و اگر روز دوشنبه ملجأ شود بحرکت در رکعت اول از نماز صبح آن روز سوره هل اتی بخواند
و از حیث حساب برج در وقت قمر در برج عقرب یا صورت عقرب اجتناب از سفر کند و از حیث حساب ماه
هلالی اجتناب کند از سفر در وقت تحت الشعاع بلی معروف است نحوست سوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم از هر ماه لکن اول اینکه دلیل معتبری بر آن نیافتیم دوم اینکه محتمل است
که این ایام را که در کلام عربیه میگویند از روی حساب ماه های قدیم میباشد نه ماه های هلالی سوم
از مستحبات دادن صدقه است خصوص در وقتی که پا بر رکاب میگذارد و این دعا را بخواند در وقت دادن
صدقه اللهم انی اشتریت بهذه الصدقة سلامتی و سلامة سفری اللهم احفظنی واحفظ ما معی و بلغنی
و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل چهارم وصیت کردن خصوصا برای حقوق واجبه که وصیت واجب است پنجم
وداع با اهل و عیال بعد از دو رکعت یا چهار رکعت نماز احوط اینکه بحمد و سلام باشد و بعد از آن بگوید
اللهم انی استودعک نفسی و اهلی و مالی و ذریتی و دنیای و آخرتی و امانتی و خاتمة عملی ششم خبر
دادن باقوام و اقارب و اصدقاء هفتم خواندن سوره ها و آیات قرآنیه و دعاها در بیرون خانه و ذکر
خدا و بسم الله و حمد و شکر وقت سوار شدن و همچنین در وقت مستقر شدن بر پشت دابه سواری و در
پیاده شدن و شروع براه رفتن و اما آیات قرآن در وقت سواری و رفتن از اینقرار است اول سوره حمد

دوم حمد سوم توحید چهارم قل اعوذ برب الفلق پنجم قل اعوذ برب الناس ششم آیة الکرسی و سنت
در وقت پا گذاردن بر رکاب سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین هفتم ثانی اثنین اذ
هما اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا پس ازان هفت مرتبه تهلیل و هفت مرتبه تسبیح و هفت مرتبه
تحمید بگوید و ایضا بگوید بسم الله و بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله و در
وقت ورود بهر منزل بخواند اللهم انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و وقتی که مشاهده منزلی را کند
این دعا را بخواند اللهم انی اسألک خیرها و اعوذ بک من شرها اللهم حببنا الی اهلها و حبب صالحی
اهلها الینا و از جمله دعاها دعای فرج است و تسبیح حضرت زهراء است هشتم از مستحبات بستن
تحت الحنک عمامه است بلکه ملفوف کردن بر اطراف گلو نهم عصای بادام تلخ بدست گرفتن فائده
بنظر احقر چنین میرسد که آن اعم از چوب درزنا است چه که اهم بادام تلخ ثمر میدهد هذا این احقر مکرر ثمر او را
چیده ام توضیح مقال اینکه بادام تلخ سه قسم است اول همین بادام تلخ مشهور که اسم درختان بادام شیرین است
و ثمره آن بخورد است دوم ارژن است ثمر آن بخورد است دانه ثمر آن بزرگتر از نخود لبا درشت و شبیه
به بادام شیرین است چه اگر پوسته بخورد دانه مثل پوسته بادام شیرین منافذ ندارد ولی بادام درخت ارژن تلخ
زیاد دارد مثل بادام شیرین و این نوع در جنگلهای فارس چه در سردسیر و چه در گرمسیران زیاد است
سوم بادام تلخ با عجز و بعید است که مراد این نوع بادام باشد بلکه همان دو قسم اول است را اختیار دادن بحجر
قسم اول وجهی ندارد دهم از مستحبات برداشتن تربت قبر امام حسین علیه السلام با خود و داشتن عقیق
خصوصا زرد آن و نوشتن در یکطرف آن محمد و علی و در طرف دیگر آن ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله
و خاتم فیروزه که در یکطرف آن نقش باشد الملک لله الواحد القهار و در طرف دیگر آن نقش الله الملک
دهم اختیار کردن رفقاء برای سفر و مکروه است اینکه شخص تنها مسافرت کند و هرگاه مضطر شود
بگوید ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله اللهم آنس وحشتی و اعنی وحدتی یازدهم اختیار کردن
رفیقی که در مخارج مثل خود او باشد نه کسی که زیادتر از او خرج کند و نه کسی که کمتر دوازدهم توسعه در توشه

راه حضرت ... در سفر حج ... و سفر زیارت حضرت سید الشهدا مستحب است که مثل آدم مصیبت زده
و ژولیده مو ... باشد ... قناعت و زهد باشد سیزدهم اعانت رفقا کردن و حسن خلق بخرج دادن و مقید
بر انها نشدن در راه رفتن چهاردهم برداشتن تمام لوازم سفر را چه زیاد اگر احتمال ضرورت آن را میدهد
پانزدهم توقف کردن برای اینکه دو مرتبه رفیق خود در راه تا سه روز شانزدهم رعایت حقوق مرکب
سواری و راحله توشه خود و حفظ و حراست انها از دادن آب بموقع و خوراک بموقع و بار زیاد بر او
تحمیل نکردن و تند نراندن و منزل سنگین برنداشتن و ترک اذیت آن با چوب و زنجیر و لجام و رکاب مگر
بقدر ضرورت و نخوابیدن روی آن و نرنشستن چهار زانو روی آن هفدهم در محل سهل و کوه
منزلگاه قرار دادن هیجدهم شب رود نکردن با اشکال و بیابان نوزدهم تعجیل در مراجعت بیستم
هدیه آوردن همراه خود برای انها و در روایت وارد است که اگر هم با خود سنگی بیاورد دست خالی
مراجعت نکند بیست یکم هرگاه مسافرت دریا میکند در حال اضطراب ان سوار نشود و اگر اضطراب
عارض شود تکیه بر پهلوی راست دهد این دعا را بخواند و خطاب بدریا کند بسم الله اسکن بسکینة الله و قر
بقرار الله واهدأ باذن الله ولا حول ولا قوة الا بالله بیست دوم اگر در صحرا راه را گم کند یا صالح
یا ابا صالح ارشدونا رحمکم الله و اگر راه را در کشتی گم کند بگوید یا حمزة یا ابا حمزة ارشدنا و اگر در
بیابان بیتوته کند این آیه را تلاوت کند ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض ثم استوی علی
العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر
تبارک الله رب العالمین بیست سوم راه رفتن بطور نسل یعنی گام را کوتاه بگذارد و سرعت در
رفتن نماید فرمایش خدا بتعالی در آیه الی ربهم ینسلون از همین ماده ماخوذ است بیست و چهارم
اختیار کردن منازل لطیف و پر آب و گیاه و خاکهای خوش رنگ و نرم و مستحب است برای باز ماندگان
چند چیز اول مشایعت کردن مسافر دوم وداع کردن او سوم اعانت و مدد کردن او در حرکت و
در برداشتن جهاز و توشه چهارم دعا کردن برای او بسلامتی و سهولت سفر و از جمله دعاها اینکه

در آداب یاری کنان مسافر

بگوید مسافر بخواند ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد ان شاء الله و اولی این است که این کلمه
را هم اضمار کند فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین پنجم گفتن فصول اذان و اقامه در عقب او
ششم اینکه در حال وداع او این دعا را بخواند زودک الله التقوی و وجهک الی کل خیر و قضی لک
کل حاجة و سلم لک دینک و دنیاک و ردک سالمین الی سالمین و ایضا سنت و وارد است در حال وداع بگوید
و این دعا را بخواند احسن الله لک الصحابة و اکمل لک المعونة و سهل لک الحزونة و قرب لک البعید و کفاک
المهم و حفظ لک دینک و امانتک و خواتیم عملک و وجهک لکل خیر علیک بتقوی الله استودع الله
نفسک نفسه علی برکة الله عزوجل هفتم رعایت پرستاری اهل و عیال و کسان او بخصوص زائر
بیت الله الحرام هشتم استقبال کردن مسافر حج و عمره و توقیر و تعظیم ایشان و مصافحه کردن با ایشان
نهم گفتن بشخصی که از حج مراجعت کرده این عبارت قبل الله منک و اخلف علیک نفقتک و غفر
ذنوبک تذییل بدانکه امور مذکوره راجع بمطلق سفر است اما سفر حج پس آداب آن علاوه چند چیز است
اول اختلاف است میان علما در اینکه مسافرت بطور پیاده بهتر است یا سواره و برای هر یک
از این دو قسم فضیلتها است جمع میان اخبار اقتضاء میکند که نظر بدفع خستگی و کسالت آنچه در راه
حج و عمره موجب مخارج و تعظیم سفر نماید او واجب تعظیم شعائر الله است و نظر به اظهار خضوع و خشوع
و تذلل و تواضع پیاده رفتن بلکه با پای برهنه رفتن اولی است پس مدح هر یک از دو مقام بجا است و مناسب
نظر به این است که توسعه در زاد و راحله بدهد بلکه پیاده ها را [illegible] سوار کند و بحشمت تمام
سفر کند و در طی طریق اطعام مساکین و انفاق بر فقراء و رفع حاجت محتاجین و غیر اینها مضایقه ننماید
و خود پیاده بلکه با پاهای برهنه طی منازل و قطع مراحل نماید چنانکه در اخبار وارد است که امام
حسن چندین سفر پیاده بحج و عمره رفتند در حالیکه پیشاپیش ایشان یدکها کشیده میشد و امیر
حاج از طرف معاویه در یک سفری از اسفار اعدا عدو اهل بیت سعد بن ابی وقاص بود و چون
بامام حسن ملاقات نموده متابعت کرد امام را پس اخبار بکثرت و ترغیب کرده است برای سوار

سوار شدن و احرام حج بستن برای اینست که مردم جمعیت خانه و لباس را ترک کنند در روز محشر
نمود حج در حال وداع سوم اینکه خارج شود از حرم مکه و مدینه در وقتی که آفتاب بلند شده است
مکو نماز ظهر و عصر را بجای آورده باشد در آن مکان چهارم مستحب است که هر کس از راه عراق برود
مقدم بکند از دو زیارت حرم مدینه را پنجم ترک سوار شدن بر شتر جلاله ششم خلوص نیت از تجارت در
راه و قرار دادن این سفر را برای خود تقوی اسباب رفعت شان و مقام چرا که حکمت این سفر و طی اش
و عبودیت است که بطور تذلل و انقیاد مثل رفتن رعیت به نزد پادشاه در کمال تذلل و مسکنت برود و
چنانکه رعیت از دور گاهی پیاده گاهی و از جایی بجایی میرود تا به نزد پادشاه میرسد همین طور باید مناسک
را به ترتیب بجا بیاورد و بستن احرام علامت لباس فقر و تجرد است و یاد آوردن بستن اکفان و نشر از قبر
همان طور که حالت اجتماع در موقفین موجب تذکر حال یوم النشور و طواف بر اطراف کعبه علامت
والتجا است که شخص مقصر پناه کننده به خانه بزرگ میشود برای درخواست بخشش و عفو و سعی علامت شوق
لقاء الله است و رمی در چنین وقار و کبر و بزرگی و اضمحلال انانیت و وجب که باید ... است و زایل کردن و اظهار
و عظمت خود و رمی جمره رجم شیاطین و نفس اماره است و او ... قربانی ... او ... پیش کش است
و گفتن لبیک و سعدیک آماده شدن برای اذعان فرمایش خداست پس این سفر سفر اظهار مقام فنای
خود است و منافات دارد با اظهار جلالت که منشأ اول است و چنین سفری که تمام مسلمین اتفاق جمع
هستند و هر کس به بلد خود شخص مولانا احمد مهید هند که مولانا میگویند این جاها جای اقا شدن است و
جای اقا شدن را شناخته که حاضرین بغایبین برسانند که اقا چنین فرموده و چنین منع کرده است
و در هر منزل اعلان کنند بر قافله حجاج که فرمایش مولانا اینست لابد گفتن خصوصا اینجاها جای اقا شدن باشد
بر ضعیف و دل شکسته میخورند **اما** مقصد اول در احکام وجوب حج است و در آن چند فصل است

فصل از برای مستطیع که بیاید ان خواهد آمد ان شاء الله در عمر خود یکبار حج واجب است که
آن حجة الاسلام میخوانند و سالهای دیگر مستحب است مالعرض بواسطه نذر و غیره واجب میشود و بالنصوص

در وجوب حجة الاسلام

شرائط تاخیر از احرام و نکاه کبیر است **فصل** شرائط وجوب حج چند چیز است اوّل عقل دوّم بلوغ سوم حریت چهارم استطاعت شرعیه که ان شاء الله شرح ان خواهد امد و هرگاه طفل مراهق حج برود و همچنین بنده و غیر مستطیع و مجنون و پیش از احرام شرط هر کدام محقق شود کفایت از حجة الاسلام میکند اکر بعد از ان باشد پس هرگاه قبل از مشعر باشد کفایت میکند و کوید در خصوص عبد که هرگاه ازاد شود کفایت میکند و تفصیل ان اینست که اکر احرام بدون اذن مولی کرده باشد یا هیچ احرام نکرده باشد و قبل از ادراک عرفات ازاد شود واجب است شروع باعمال حج و اکر بعد از عرفات و قبل از مشعر ازاد شود کفایت میکند لکن بشرط اینکه عرفات را در حال مملوکیت درک کرده باشد و استطاعت هم در ان حال برای این شرط نیست لکن هرگاه حج او فاسد شده و بعد از ان ازاد شده واجب است تکمیل همین حج را بنماید و لکن کفایت از حجة الاسلام او نمیکند و بر او واجب است حج دیگر بابدال ان و اقوی اینکه در حج تمتع هم که تمام عمره او در حال مملوکیت بوده این حکم جاری میباشد و اختصاص بحج افراد و قران ندارد چو اکثر اخبار ان مطلق است تخصیص ان بحج قران و افراد بدون دلیل است علاوه بر اینکه تخصیص بغیر غالب است و هرگاه مستطیع باعتقاد عدم استطاعت و بالغ باعتقاد عدم بلوغ و ازاد باعتقاد اینکه بنده است بعنوان استحباب حج کنند و معلوم شود که شرائط در حق انها محقق بوده است اکر چه در اخر هم معلوم شود کفایت میکند و از این معلوم شد که هرگاه قبل از مشعر بنده ازاد شود تجدید نیت احرام لازم نیست و حج طفل ممیز صحیح است و احرام ولی طفل او را صحیح است و بعض مجتهدین فرموده مادر طفل ولایت در احرام و حج او دارد و نظر بعدم دلیل ان بی وجه نیست لکن بشرط عدم منع ولی و احوط ان و حج مملوک باجازه مولی صحیح است و هرگاه مولی به مملوک خود اجازه احرام داد نمیتواند بعد از احرام از اجازه خود رجوع کند و هرگاه قبل از احرام او مولی رجوع کرده باشد و عبد نداند و بعد از ان اگاه شود باید محل شود باجازه مولی علی الاقوی و جایز است که مولی عبد محرم خود را بفروشد و مشتری نمیتواند او را محل کند بلی اگر نمیدانسته در احرام است یا طول داشته باشد خیار فسخ دارد **فروع** اول هدی عبدی که قبل از مشعر ازاد شده با خود او است و اگر قادر نشود با

شرائط وجوب حج

بعوض آن روزه میگیرد و بدل غیر از او اختیار با مولی است که از جانب او ذبح کند یا امر کند که روزه بدارد و در وقت
هرگاه مملوک که باذن مالک محرم شده چیزی بجا آورد که باعث کفاره است بجا آوردن کفاره آن با مولی است یا اینکه بعوض
آن روزه بگیرد یا صبر کند تا آزاد شود مقتضای قاعده صورت اخرا است چرا که روزه مملوک هم یکنوع غرامتی است
از مولی و صحیح حریز دلالت دارد بر اینکه باید مولی فدیه بدهد و روایت عبد الرحمن بن ابی نجران میفرماید چیزی
بر عهده مولی نیست مگر جمیل بن دراج میفرماید باید مولی امر کند باینکه روزه بدارد در جمع میان این اخبار و
در تقدیم اول چون صحیح است بر غیر آن اختلاف بسیار است پس عمل بر صحیح حریز که مطلقا با مولی است بی وجه نیست
و اگر عاجز باشد امر کند عبد روزه بدارد سوم هرگاه مملوک حج خود را فاسد نماید پیش از مشعر مثل
آزاد است در اینکه واجب است تمام نماید و قضا کند بعد هم چنانکه مال آزاد است علی الاقوی بعض مجتهدین
فرموده واجب است بر مولی علی الاقوی تمکین او بر قضا چرا که اذن در شیء اذن در لوازم آن است لکن عمل
مشتمل بر این چرا که لازم شرعی اذن در احرام قضا نیست مگر لازم معصیت عبد است بلی اگر آزاد شود و اما
اگر آزاد شود واجب است تمام و قضای آن و مجزی از حجة الاسلام است چه بنا بر قول باینکه عمل اول حج بوده
و در قضا حج عقوبت است یا حج دوم است اتمام اول عقوبت است چونکه این قول خالی از خلاف میان علما
اعلام است و اگر معصیت کرد و حجة الاسلام را بجا آورد در صورتی که قضا را اول بجا آورد و اما اگر بعد از
مشعر آزاد شد قضای آن کفایت از حجة الاسلام نمیکند و اگر مستطیع باشد یا قضا را مقدم بدارد یا حجة الاسلام
بعید نیست که قضا فوریت داشته باشد تا قضا نکند مامور بحجة الاسلام نبوده باشد پس اگر فوت شود قبل
از اینکه حجة الاسلام را بجا آورد برمیآید النقر میباشد چهارم مراد از مملوک در این احکام شامل مبعض هم
میشود پس وقتی شرط حج در حق او متحقق است که بالکلیه آزاد بوده باشد بعضی میفرمایند اگر عبد بعضی از او
آزاد شده و نوبه با مالک خود قرار داده باشد که نوبت او وفا کند باعمال و لو قارن حج و مستطیع هم باشد بر
او واجب است حج و صاحب جواهر منع فرموده و میفرماید بر حسب ظاهر اخبار آزادی مطلق شرط است پس این قول
غریب است ولی ممکن است جواب از استغراب هم باینکه اخبار منزل است بلکه منصرف است بر موارد غالب

که تماماً عبد باشد چون اگر شکی نیست که عبد مبعّض در نوبه خود تمام احکام حرّ بر او جاری است پنجم طفل
غیر ممیّز هم میتواند ولیّ آن با عمال الحج باز دارد و متولّی عمل اگر این ولیّ حج کند زیادتی مخارج که بجهت آن سفر حاصل
شد با ولیّ است و ولیّ آن و ولیّ در غیر حج است مثل پدر و جد پدری و مادر میتواند در حضور او احرام و ولایت
داشته باشد ششم هرگاه بنده پیش از وقوف عرفات آزاد شود و ادراک آن با احرام کند ولیّ در آن که
مشعر نتواند بکند معلوم نیست کفایت آن از حجة الاسلام بخلاف ادراک وقوف مشعر که سابقاً ذکر شد هفتم
در بنده که آزاد شود در موارد دیگر که ذکر شد کفایت حج آن از حجة الاسلام از عتق الی شرط نیست فقط استطاعت
عقلی کافی است لکن در طفل که بالغ شود و دیوانه که عاقل شود استطاعت مالی هم شرط هست **فصل** ٢
استطاعت شرعیه وجود زاد و راحله است برای رفتن و برگشتن و غنی بودن بعد از مراجعت یعنی داشتن
مخارج یکساله خود و عیال واجب النفقه خود یا داشتن ملک یا باغ و آسیاب و دکان که منافع آن وفا نماید بمخارج
سال او و عیال او بکند اگر چه محل ملکی باشد که منفعت آن برای او عاید میشود اگر چه مالک عین آن نباشد مثل
اینکه اجاره کرده و مال الاجاره را سابقاً داده باشد یا مدخول ملک وقفی بعنوان تولیت یا مرتزقه برای او
میدهند یا کسب و حرفه دارد از قبیل کسب بازرگانی که مخارج خود و عیال خود را هر روزه تحصیل میکنند بلکه
زاد و راحله را هم اگر بازوی بتواند تحصیل کند مستطیع است بلی کلام و اشکال در دو مقام است
اوّل اگر راحله لازم ندارد بجهت نزدیکی بلد و قوّت و ثروت جوانی و بنیه کامل پس وجود آن شرط
است یا نه نظر با خبار مطلقه شرط است و نظر باینکه اخبار مطلقه منزّل بر غالب است شرط نیست و استدلال
بر جمله از اخبار هم برای قول ثانی شده و اقوی قول اوّل است اگر چه پیاده رفتن خلاف شأن او هم نباشد
مقام دوم اگر کسی ملکی یا آسیابی یا باغی داشته باشد یا تاجر است مال التجاره دارد که اگر
صرف کند مخارج رفتن و برگشتن و یکسال بعد را کافی است لکن بعد از آن سالهای بعد معطّل و فقیر می
شود و اگر تجارت دارد دیگر نمیتواند تجارت کند و اگر باقی بدارد مخارج سال او از منافع آن در میآید
میشود پس آیا واجب است ملک یا باغ را بفروشد و حج کند یا نه بلکه وجود این باغ و ملک یا سرمایه بر اصطلاح

استطاعت شرعیه

عوام بمنزله افزار کار او است مثل تیغ دلاکی برای دلاک و تیشه برای نجار و قول ثانی بنظر اقوی است زیرا که در مجمع البیان در تفسیر آیه میفرماید در اخبار معلوم میشود که بعد از زاد و راحله برای نفقه عیال و باید چیزی که بعد از برگشتن کفایت او را بنماید از صنعت یا ضیاع یا حرفه و اخبار متعدده که میفرماید که نباید از مراجعت نباید فقیر شوند و سؤال بکف نمایند در دو خبر صحیح میفرماید هر کس چنین گمان کند هلاک است پس همانطور که خانه نشیمن و جاریه لازمه و اسب سواری و اثاث البیت که برای شأن او لازم است نباید برای حج فروخته شود همان طور چگونه جایز است که شخص صاحب شأن که قدرت بر کسب و شغلی ندارد ملکی که هر سال نان او را میدهد بفروشد و حج نماید و بعد از آن فقیر شود بلی اگر نصف ملک یا مال التجاره صرف کند و نصف دیگر که باقی میماند منافع آن کفایت برای مخارج سال او را نماید مستطیع است

فرع

اول مناط در استطاعت ملاحظه مخارج مکان سکون او است در حال خروج اهل حاج پس اگر تاجری که از اهل شیراز است در مدینه سکون کرده باید مخارج از مدینه را منظور بدارد و برای مراجعت مخارج بلدیکه خیال مراجعت و توطن در آن دارد بنماید دوم اگر کسی که شأن او نشستن در کجاوه است باید در استطاعت خود ملاحظه خرج او را بکند و اگر رفیقی که با او هم کجاوه بشود ندارد مخارج کرایه او را هم باید متحمل شود پس هم در استطاعت خود باید منظور بدارد و هم واجب است متحمل شود و اینکه نسبت بعلامه داده اند که در مسئله توقف کرده است نظر باینکه خسارت بی جا است صحیح نیست مثل خریدن آب است برای وضو و غسل بقیمت اعلی در وقت لزوم سوم اگر قیمت اجناس یا کرایه دواب در سال اول استطاعت خارج از متعارف شود باعث سقوط وجوب نمیشود و جزو ضرر نیست همچنین اگر موقوف بفروختن ملک شود به کمتر از قیمت سوقیه آن بلی مگر باعث خروج او از استطاعت شود یا ضرر فاحشی باشد که از متحمل آن عجز داشته باشد چهارم اگر منزل او موقوفه بر خانه ملکی حاجت ندارد که وقف بر او است و نشستن در آن خلاف شأن او نیست و باعث ضیق و عسر بر او از جهت شراکت با سایر موقوف علیهم نیست خانه ملکی از جمله املاکی است که قیمت آن جزو اموال استطاعت او است بجهت آنکه خانه مسکن او بر حسب عین مناسب شأن او است

لکن اگر بفروشد بر حسب قیمت میتواند خانه دیگری که الیق بر حسب شأن او است بعوض آن خریده
باشد زیادی قیمت حاصل کند که بعضی از زیادی مستطیع باشد آیا واجب است فروختن محل تأمل عدم وجوب
است بلکه از قبیل تحصیل مال است و مثل همین است سایر مستثنیات مثل جاریه و اسب و غیر ذلک
ششم اگر بعض مستثنیات را ندارد لکن قیمت آن را دارد مثل خانه و فرش و جاریه و وجود آنها
مناسب شأن او است اگر در عام اول استطاعت قبل از خروج اهل حاج تحصیل کند ظاهر است والا کمال
اشکال دارد مگر بقدر لزوم و ضرورت و مثل این است تزویج خصوصاً خوف وقوع در حرام داشته باشد
هفتم مناط در دارائی آنست که بتواند تصرف کند و اگر نتواند یا بتواند ولی بعسر و حرج یا زوال آبرو فایده
ندارد اگر بعضی طلبی که بر ذمه غیر است مستطیع شده و هنوز در سال اول ممکن نبوده یا بوده
و وقت خروج اهل حاج تمام نبوده و قادر بر ذمه دیگران گرفتن اگر چه قبل از آن هم در مدت مضروبه و امده باشد
و یا آن زمان وعده آن مطالبه نرسیده مدیون نمیدهد تا اطمینان به وصول آن نداشته باشد مستطیع
نیست اگر قبل از وعده در زمانی که استحقاق مطالبه ندارد مطالبه کند مدیون میدهد صاحب
جواهر فرموده مستطیع نیست ولی خالی از اشکال نیست شقوق دیگر هم بیان میکنیم شق اول اینکه بدون
کسر و نقصان در مقابل اجل و منت نمیدهد ولکن منت میگذارد اما با کسر و نقصان نمیدهد
این صورت بمنزله تحصیل استطاعت است بطور کلی و سؤال دوم اینکه کسر میگذارد و میدهد
و منت هم نمیگذارد اما از قبیل کسب مال است یا گرفتن مال موجود است نظر صاحب جواهر احتمال
اول است و الاقوی اینست که عرفاً بمنزله تحصیل مال نیست چرا که مال فعلاً در ذمه دیگران موجود است و عرفاً
فعلاً در مقابل آن بذل مال میشود و سوم اینکه نه کسر میگذارد و نه عوض میگیرد بلکه خودش تکلیف
میکند یا از قبیل الامر ببذل زاد و راحله است و فرقان با دوم اینست که در شق دوم از قبیل عقد است
و معاوضه است و برای اجل قسط معین کرده است پس احتمال داد که گفته شود که از قبیل کسب
مال است اگر چه جواب دادیم که در ذمه بمنزله مال موجود است عرفاً ولکن در شق سوم از قبیل الامر

بذل زاد و راحله است ایقاع است عقد نیست و قبول شرط آن نیست تا گفته شود از قبیل که
است بلکه وفاء بدین خود کرده نهایت دین غیر معجّل بوده است و نه بدم کسی متعرض شده باشد
هفتم باید مال را بعد از دیون حساب کند و لکن دینی مانع از سفر حج نیست در صورتیکه وعده
آن نرسیده باشد یا صاحب طلب راضی بتأخیر باشد بلکه اگر وعده آن رسیده باشد و مطالبه کند ظاهر
مقصود از دین که استطاعت بعد از آن تقدیر میشود کدام دین است اگر وعدهٔ آن بیکسال و دو
سال تقدیر نمائیم میزانی و ضابطی ندارد و اگر مطلقا مانع از استطاعت بدانیم پس باید دینی که موعد
آن پنجاه سال است نیز مانع بدانیم محل اشکال است بهتر اینکه رجوع بعرف شود دهم در صورت شک
در استطاعت آیا واجب است تفحص کند و حساب مال خود کند یا نه دلیلی بر وجوب نداریم لکن احتیاط
ترک نشود یازدهم استصحاب بقاء مالی که سابقا داشته و الحال شک در بقاء آن دارد بضمیمه مال
موجود او اثبات استطاعت میکند یا نه بعض مجتهدین قائل به اثبات شده اند اگر وجود واقعی مال
معلوم نیست کافی باشد بلکه وصف وجدانی در این معتبر است دوازدهم اگر در همان سنه اول استطاعت
او پیش از خارج شدن اهل حاج مال او را تلف کند یا تلف شود مانع از حصول استطاعت است و اگر بعد از
آن تلف شود مانع از استطاعت نیست بلی اگر در راه تلف شود قبل از اعمال حج منکشف میشود که
مستطیع نبوده و اگر در همان سال قبل از وقت عمل حج فوت شود در راه یا در خانه اش معلوم میشود
که مستطیع نبوده و اگر بعد از آن فوت شود باید برای او استیجار نمایند و اگر در غیر سال اول فوت
شود و داخل در احرام شده باشد دیگر قضا واجب نیست لکن مطابق ظهور اخبار و مطابق الاحتیاط
و قدر متیقن سقوط قضاء است اگر فوتش بعد از احرام در حرم باشد یا هنوز داخل احرام اگر چه بعد از
محل شدن از عمره بدون احرام برای حج از حرم خارج شده باشد که تفصیل جواز خروج و عدم جواز آن
میآید سیزدهم اگر مالی دارد که خود نمیداند و باقی باشد تا هنگام خروج اهل حاج و بعد از آن تلف
شود و بعد آگاه شود آیا وجود واقعی آن باعث استقرار بر ذمه او میشود یا نه در عروة الوثقی رد بر

کرده است که فرموده استطاعت او مستقر نیست چرا که مناط در استطاعت وجود واقعی مال است و
حمل بر آن مانع از معصیت و مؤاخذه در ترک حج است در آن و همچنین اگر مقدار مال خود را نمیداند
است که بجهة استطاعت مصالحه را هبه و یا صلح کند بعضی لکن اقوی عدم اشتراط بقای آن است چرا که
علاوه بر استطاعت مالی قدرت و استطاعت بدنی هم شرط است و الثانی و علم از جمله شرایط عامه
چهاردهم وجود مال که به بیع خیاری مالک شده قبل از انقضاء خیار کفایت در حصول استطاعت
نمیکند پانزدهم ملکیت شرط استطاعت نیست چرا که به بذل زاد و راحله مستطیع میشود بلکه مناط
در آن اباحه تصرف است پس اگر در ضمن عقد لازم بر کسی شرط کند که فلان مبلغ از مال او مباح بر او باشد
یا مسلط بر تصرف در آن باشد کافی است شانزدهم هرگاه بنذر واجب کرده که سالی از مال خود در
فلان مصرف فلان مقدار بصرف کند اندازه استطاعت بعد از فرض آن مقدار است اگر نذر کند
که هر سال روز عرفه در حرم حضرت سید الشهداء باشد در عروة الوثقی فرموده است که هیچ وقت
حج بر او واجب نیست چرا که قدرت عقلیه هم مثل قدرت شرعیه شرط است ولی فرمایش این بنظر حقیر
محل تعجب است چرا که نذر شامل حال استطاعت نمیشود پس مثل اینست که نذر کند که در کربلا باشد حتی
در حال استطاعت خود بلی اگر واجب فوری دیگر با حج مزاحمت کند مثل اینکه اگر شخص غرق شده را
نجات بدهد از قافله حج باز میماند باید مراعات کند هر واجبی را که اهمیت آن بیشتر است پس اگر آن
واجب اهمیت دارد باید ترک حج کند و اگر مال او تلف شود معلوم میشود مستطیع نبوده است هفدهم
اگر نذر معلق کند برای عملی که منافی حج است در روز عرفه قبل
از حصول استطاعت دو قسم صیغه دارد **قسم اول** اینکه نذر کند
اگر پسر برای من متولد شود روز عرفه زیارت کنم امام حسین علیه
السلام را در کربلا در این صورت اگر قبل از تولد پسر مستطیع شود
واجب است بر او حج چرا که معلوم نیست تحقق شرط وجوب حج زیرا که اصل عدم ولادت

مشروط بشرط باشد مطلق نیست دوم اینکه نذر کند که زیارت امام حسین کند در کربلا در روز عرفه
بعد از نذر مستطیع شود قبل از تولد پسر برای او محتمل است نه شرط وجوب پس اصل وجوب آن مطلق
پس نمیتواند بحج برود شاید موضوع نذر تحقق پیدا کند و هیچیک از اقسام استطاعت که کافی از
حجة الاسلام است دو چیز است اول اینکه نوکر واجب کسی شود برای رفتن و برگشتن بعقد لازم باشد
حالت مشتغل از جهت طلب کار و نفقه عیال دوم بذل زاد و راحله است چون از قبیل هبه نیست که
قبول شرط آن باشد قبول کردن از جمله کسبها باشد که بر شخص کسب برای حج واجب نیست بلکه استطاعت
و این حاصل است به نفس بذل و اباحه داخل در ابتاعات است ولکن هبه داخل در عقود است و کفایت
میکند بذل قیمت زاد و راحله ولکن باید ضمیمه بذل نفقه عیال او باشد در ذهاب و ایاب و اطمینان
داشته باشد تا آخر آن و اگر بدهکار باشد در صورت مهلت دادن طلب کار یا نرسیدن وعده آن مانع نیست
و همچنین اگر عجز از ادای آن داشته باشد و بعضی هبه بشرط حج را هم الحاق کرده اند لکن بواسطه علتی که
که ذکر شد محل تأمل است بلکه منع خصوصا اگر باعث امتنان شود و در حکم آنست وصیت کردن ثلث
المال برای حج او یا حج کسیکه حج کند و وصی او تفویض کند و همچنین نذر مالی برای حج و همچنین
نذر مال و کفایت از حجة الاسلام میکند علی الاقوی و قبل از دخول در احرام بذل کننده میتواند
رجوع کند و بعد از آن نمیتواند و در صورت رجوع ظاهرا نفقه برگشتن بر عهده او است و بذل اشخاص
متعدده بمنزله بذل یک نفر است و کفارات عمدی بر عهده خود او است اما کفاره اضطراری و سهوی
بر عهده باذل است یا خود او محل خلاف است اقوی اینکه بر عهده باذل نیست چرا که از لوازم حج نیست
تا گفته شود اذن بر شیء اذن بر لوازم است و در هر حال اگر بعد از بذل امتناع نماید حج بر عهده‌اش نیست
و اگر بذل کند یکی از چند نفر اگر هر کدام سبقت کرد معین است بر او و هر گاه همه آنها امتناع کردند
همه آنها معصیت کردند و بر ذمه همه آنها باقی می ماند باید بذل مانند زوجه باشد که تکالیف او واست
بر تقدیر استطاعت پس اگر بذل نفقه بعد در حج قران یا افراد کند شخصیکه بعید است از مکه

نمیشود و بذل بطور تخییر هم کافی است مثل اینکه بذل کند خرج میان حج و زیارت عتبات پس بر او حج
واجب است و هرگاه بذل کننده رجوع کند و لکن برای بقیه مخارج از راه حج یکرمال عاید شود مستطیع
میشود و هرگاه بگوید قرض بکن و حج کن و قرض را من ادا میکنم باعث استطاعت نمیشود بلی اگر بگوید
قرض را بوکالت من بکن از قبیل زاد و راحله است در صورتیکه قرض دهنده بعهده موکل قرض
دهنده بلی ممکن است گفته شود که قبول این وکالت داخل در عقود است و جزو اکتساب است و ان واجب
نیست نوزدهم اگر اجیر شود برای خدمت کسی در راه بر رفتن و برگشتن کفایت از حجة الاسلام میکند
و اگر اجیر در اعمال حج نیست فقط اجیر برای خدمت است و لکن شرعاً بر او واجب نیست که قبول کند بیستم
اقوی اینکه مراد از عیال عموم کسانی هستند که نفقه اینها بعهده او است بطور لابدی مثل خواهر
و برادر و مخصوص نیست بواجب النفقه زیرا اگر بعد از حج و دادن نفقه اشخاصی که لابد نفقه اینها بعهده
او است محتاج بر سؤال بکنن شوند در اخبار تصریح دارد که مستطیع نیست بیست یکم هرگاه
استیجار حج از غیر کند بمقدار یکه خود او مستطیع شود واجب است بر او حج در سنه بعد از این
نیست بیست دوم مخفی نماند که در اقسام استطاعت و حجة الاسلام سه قسم است اول آنکسی که بمال
خودش مستطیع است و داشتن مال بعد از مراجعت یا شغل و عمل که بعد از آن فقیر نشود در این
قسم شرط است دوم کسیکه زاد و راحله او را غیر بذل میکند سوم کسیکه اجیر خدمت میشود و در آن
دو قسم و در این دو قسم بعد از مراجعت وجود مال شرط نیست و داشتن دین غیر مطالب یا غیر
معجل یا غیر معذور الاداء مانع نیست بیست و سوم اگر کافر مسلم شود با بقاء استطاعت آن حج بر
او واجب است و اگر باقی نمانده باشد حج از او ساقط است و اگر محرم شود در حال کفر و بعد از آن
مسلم شود باید تجدید احرام کند از همان محل الا اگر ممکن نداشد عود بمیقات را والا عود کند و
در میقات محرم شود ولی اگر مرتد شد از زمان ارتدادش باقی بر استطاعت باشد از او ساقط
نمیشود و باید بعد از توبه حج بجا بیاورد و اما مسلم که مذهب او غیر مذهب اثنی عشری باشد

[illegible]

هرگاه بعد از حج ایمان بیاورد حج او صحیح است و اخبار دیگر که امر به قضا می‌کند همه محمول بر استحباب است و هرگاه
بعد از احرام مرتد شود و بعد توبه کند باطل نمی‌شود و همچنین در نماز و در غسل و در وضو مکرر در
که چون زمان حج او میباشد نیست شوهر شرط نیست در استطاعت زن اینکه بقدر مخارج یک نفر محرم
برای سفر علاوه داشته باشد مگر اینکه ایمن نبوده باشد و نهی زوج اثر ندارد **فصل ثلث** در دو
مطلب است اول در صورت استطاعت مالی چند شرط دیگر هم واجب الاعتبار هست اول استطاعت بدنی
که تکلیف شاق نباشد دوم امنیت راه پس اگر محتاج شود به جنگ با دشمن در راه واجب نیست اگر چه ظن
غلبه و فتح داشته باشد سوم راضی کردن طلب کار که مطالبه می‌کند چهارم وسعت وقت واجب دیگر که مزاحمت
با حج کند و اهم از حج باشد و مثلا اگر راه منحصر است به طریقی که رفتن از آن حرام است مثل اینکه محتاج
غصبی است حج بر او واجب نیست پس اگر مخالفت کرد و حج نمود از حجة الاسلام او کافی است یا نه اقوی کفایت
از آن است اگر چه معصیت کرده است فرق نمی‌کند وجود این موانع در سنه استطاعت یا عارض شدن آنها
در سنوات بعد از آن و بعض مجتهدین تفصیل داده‌اند در اول فرمودند مثل اینکه مستطیع نیست پس
کفایت از حجة الاسلام او نمی‌کند بخلاف سنوات بعد مثل اقوی عدم فرق است و از اینجهت است
که اگر مانع مستمر شود مادام العمر با تعبیر اگر در سال اول بوده مستطیع نیست بخلاف سال بعد از آن و
در صورت راضی نکردن طلبکار و حج کردن در صورتی کافی از حجة الاسلام است که بعد از وضع دین مفروض
استطاعت مالی داشته باشد مطلب دوم شخص مالدار مستطیع که زمین گیر است و قدرت بر رفتن سفر ندارد
دو صورت دارد صورت اول اینکه قبل از استطاعت مالی این مرض و عذر را داشته است و صورت
دوم اینکه بعد از استقرار استطاعت این عذر عارض شده و هر کدام از این دو صورت دارد یکی
اینکه احتمال زوال عذر دارد دوم اینکه احتمال زوال ندارد پس در صورت احتمال زوال عذر و عارض
شدن بعد از استطاعت معلوم نیست که نائب گرفتن از برای حج بر او واجب باشد اگر چه اخبار مطلق است
لکن سیاق آن در صورت احتمال زوال است پس بر کسیکه امید زوال عذر در حق او نیست واجب است نائب

گرفتن و قول باستحباب هم دارد و اما در صورتیکه مرض قبل از استطاعت باشد بمقتضای
اطلاق اخبار وجوب استنابه هست علاوه مطابق احتیاط است در کتاب ... و اگر بعد از نایب
او بر نایب عذر او زایل شود مشهور وجوب اعاده است اگرچه ظاهر اینست که فعل نایب فعل منو
اوست این در صورت قول بوجوب استنابه است و بنابر استحباب ظاهر ممکن است قول بکفایت آن
پس بعد از رفع عذر بمذهب مذکور و استبعادی ندارد و لیکن خالی از اشکال نیست و اگر رفع عذر بعد
از احرام نایب شود ظاهر کافی است در حج واجب نذر و هم احتمال وجوب استنابه نایب شده است
و اقوی سقوط آنست بواسطه ... **فصل** بدانکه اگر شخصیکه حج الاسلام بر ذمه دارد فوت
شود و بر ذمه او باقی باشد خواه مال داشته باشد یا وصیت کرده باشد باید سال اول فوت او از برای او
از اصل مال او استیجار کنند و آیا باید استیجار از بلد موت شده باشد یا حج میقاتی کافی است ظاهر
کفایت آن ... مگر اینکه وصیت کند حج از بلد را یا اجرتی را معین کند که کافی برای آن باشد
و مراد از بلد بنابر اعتبار آن بلدی است که در آن فوت شود مگر در وصیت بلد دیگری را معین
کند و اقوی اینست اگر نذر حج کند هم از اصل مال است و خبریکه مسمع بن عبدالملک روایت میکند در
بلد نذر کسیکه نذر کرده هرگاه ... پسر با ... او را بحج ببرند و لیکن قبل از ... او بمیرد
معصوم از پیغمبر نقل فرموده که آنحضرت فرموده از ترکه او حج پدر برده باشند دلیل بر مطلب
است و حجی که بواسطه افساد حج سال سابق واجب باشد هم از اصل مال است لکن در صورت وصیت بر حج
بلدی اگر وارث یا وصی استیجار حج میقاتی بکنند کفایت از حج او میکند و زیادی مال در مصرف خیر
... صرف شود و ملحوظ صرف در حج دیگر است که میقاتی باشد اگر کفایت نکند بحاج فقیر بدهند و
هرگاه دین بر مردم و خمس و زکات و حج بر ذمه دارد و ترکه وفای آن نکند اگر عین مالی که خمس و زکات آن
واجب است موجود باشد مقدم است و الا بجمیع اینها بر حسب نسبت تقسیم میشود و اگر بعد از تقسیم مقدار
مقدار مال برای حج بقدر حج میقاتی وفا نکند باید از میقات اضطراری که ممکن باشد استیجار کنند

در حج استیجار

وخبر علی بن سوید که در فقیه است حجت بر حج میقات میباشد و دلیل بر آن است و اگر ممکن نشود جمیعا در مصرف خمس و زکات صرف شود و دو خبر نقل شده در تقدیم حج بر زکات لکن اصحاب اعراض از آن فرموده اند و احتمال داده اند است که اگر وفا نکند بحج میقاتی نکند در نیابت برای یکی از عمره و حج صرف نماید لکن دلیل ندارد و ممکن است شود بقاعده المیسور لا یسقط بالمعسور که در وقتی جاری است که مزاحم نشود بدین بر مردم و خمس و زکات و در صورت استغراق دین و حج بر تمام مال ورثه میتوانند تصرف نمایند مگر برای مصارف مذکوره و هر گاه بعض ورثه اقرار داشته باشند بحج بر ذمه مورث خود و باقی ورثه انکار داشته باشند بالنسبه بحصه خود او نافذ است مدعی اثبات آن محتاج است اگر وصی ندارد و وارث مقر است و اگر ورثه اقدام نکنند حاکم شرع مدعی میشود و واجب نیست در صورت عدم کفایت قسمت او برای حج اینکه تتمه را از خود او بدهد مثل اقرار او بر سایر دیون و هر گاه دیگری شرعا از برای میت استیجار حج کند مقدار مالی که برای استیجار حج باید صرف شود بملک ورثه برقرار میشود و اگر میت حج کرده باشد عین مالی را معین کرده باشد زیاده بر حج میقاتی باشد باید استیجار کرد حتی در قیمت مال [illegible] استیجار از میت [illegible] است و در صورت اجرای معین کرده اند و اگر مال نقد نشود وصی یا وارث ضامن باشد اگر میت استیجار حج میقاتی را از روی اجتهاد یا تقلید واجب میداند وارث یا وصی رای او را بپذیرد که باید استیجار حج بلدی شود یا بالعکس در عروة الوثقی فرموده است که مناط رای میت است یا رای مجتهد او و لکن حق این است که مناط رای وارث یا وصی است و هر گاه ورثه اختلاف کنند با وصی باید رجوع بحاکم شرع نمایند چونکه در رفع خصومت حاکم منشا آنها اختلاف در حکم کلی باشد رای قاضی متبع است و هر گاه یکی از ورثه یا وصی بدون اجازه سایرین استیجار حج بلدی کرد اگرچه بعنوان غفلت باشد در زیادی آنها بعد از حکم حاکم شرع بر کفایت حج میقاتی ضامن است و هر گاه کسی حجة الاسلام بر ذمه داشته باشد و بعنوان نیابت از دیگری حج کند معصیت کرده لکن عمل او صحیح است و کفایت از حج استیجاری میکند و نظیر روزه رمضان نیست که بقصد غیر روزه بگیرد قهرا بعنوان رمضان محسوب میشود و [illegible]

[illegible] با حج میقاتی

حج مستحبی صحیح نیست بلی اگر قصد کند حجی اگر وصلی از او فوت شده است احتمال داده که واجب نیست و مستحب است از جهة ندانستن اینکه حج واجب است یا از جهة اینکه نمیداند که مستطیع است یا نه که حجة الاسلام محسوب نماید و معتبر است در نایب ایمان و عقل و تمیز بلوغ نه از جهة اینکه عبادت شرعی نیست و نه از جهت عدم اطمینان بر عمل او بلکه از جهت شاید در کفایت نیابت صبی ممیز و اما نیابت مرد از زن و زن از مرد صحیح است و سابقا ذکر شد که اگر اجیر بعد از احرام بمیرد کفایت میکند از میت لکن باید دانست که مستحق اجرت نیست مگر اجرت گرفته باشد برای اینکه ذمه میت را از حج بری نماید نه اینکه اعمال حج را بجا بیاورد پس در این صورت اجرت اعمال توزیع و تقسیم میشود و باید قیمت هر عملی را که بجا آورده مستحق است هر گاه اجیر چیزی از عمل بیاورد ذکر شد و حج کفاره است از مال خود او باید صرف نماید و جایز است چند نفر نیابت نمایند از میت در یکسال **تذنیب** هرگاه نایب قبل از مشعر بجماع حج خود را فاسد کند واجب است تمام کردن آن و قضا دادن در اینکه سال دیگر حج نماید پس مستحق اجرت سال اول است یا سال دوم یا اینکه هیچ مستحق اجرت نمیباشد پس اگر اجیر شده برای همان سال یا اینکه حج اول حجة الاسلام است و حج ثانی عقوبت و جزء ثمره این فقیر بعینها و بطلان این معنی است که ذکر کرده است که حج عقوبتی بر او واجب شده است مستحق اجرت همان سال است و سال دوم را باید مجانا بجا بیاورد و اگر اختیار نمودیم که اول فاسد است و تمام کردن آن عقوبت و سال دوم حج واجب او است پس مستحق اجرت برای اول نمیباشد و برای دوم هم نمیباشد چرا که اجاره او در سال اول بوده است و اگر اجیر شده برای مطلق حج و معین نکرده آن سال را بنا بر قول اول مستحق اجرت سال اول است و بنا بر قول دوم مستحق اجرت برای حج دوم است **فصل** در حج واجب بنذر و عهد و یمین است بدانکه شرط است در انعقاد نذر چند چیز اول بلوغ پس منعقد نمیشود از صبی اگرچه ده ساله باشد دوم عقل سوم قصد چهارم اختیار یعنی مکره و مجبور نباشد پس صحیح نیست از مجنون و غافل و مست آیا اسلام شرط است یا نه بلکه تفصیل میانه نذر و نذر داده اند پس در اول صحیح میدانند

باینکه قصد قربت در یمین شرط نیست و در نذر چون قصد قربت شرط است متعلق یمین [illegible] لکن
هر دو را صلاحیت نمیباشد چرا که در نذر هم قصد قربت شرط نیست و خود نذر نوعی [illegible]
ان باید فعل قربی باشد مثلاً یا نذر بطور اطلاق است مثل نذر حج و صدقه معلوم است که متعلق
این حج شرعی است و در راجح عرفی مثل نذر اینکه فلان مباح را مرتکب نشود معلوم نیست و یا نذر
بر امر شکری است یا زجری و یا معلق بر وجود موضوعی از موضوعات است اما اول پس معلوم شد که
متعلق این فعل راجح قربی شرعی است و اما دوم مثال شکری اینست که اگر خدا پسری بمن داد [illegible]
بدهم و این فعل که متعلق نذر شکری است و مثال زجری اینکه اگر دروغ بگویم بنده خود را آزاد کنم
این فعل امری است قربی و اما سوم مطابق میشود بقسم [illegible] در صورتیکه بطور تعلیق باشد
مثل اینکه نذر کند که در حال تحقق پسر برای من [illegible] بدهم و مثل اینکه در حال دروغ گفتن
بنده خود را آزاد کنم پس غرض استقصای اقسام نذر نیست چرا که خارج از مسئله است فقط غرض
اینست که در این صور متعلق نذر فعل قربی است [illegible] و اما در
فعل نذر فعل معلوم شد نذر [illegible] باشد و این
قسم محل اشکال است در صورت [illegible] محقق [illegible] اختیار [illegible] متعلق
نذر شده است بلی در یمین متعلق آن لازم نیست قربی باشد ولی باید مخالف شرع نباشد اما در امر مکروه
محل تامل است تا تحقیق آن در محل خود مراجعه شود و کیف کان نذر و یمین از کافر صحیح نیست و اگر مسلم
شد باید وفای بشرط بکند و حدیث الاسلام یجب ما قبله جاری نیست چون اختصاص بواجبات [illegible] دارد
که بعضی مجتهدین فرموده پس اگر مخالفت کرده و کفاره بر ذمه است و تعلق گرفته بعد از اسلام از ذمه او ساقط است
[illegible] از جهت اینست که حدیث مذکور در موردیست که وقت آن منقضی شده باشد در این فرض محل تامل
باقیست بعضی فرموده اند که یمین مملوک بدون اذن مولی و زوجه بدون اذن زوج و یمین ولد بدون
اذن پدر صحیح نیست و اذن بعد هم فایده ندارد چونکه عقد نیست که فضولی آن صحیح باشد [illegible]

الفاظ است و تحقیق این است که ولی و زوج و پدر اگر سابقاً نهی کنند حرام است و اگر بعد از آن نهی کنند می‌توانند
خود را بر هم زنند حل نمایند و اما اگر ساکت باشند لازم نیست از ایشان اذن گرفته باشند بلی مگر اینکه
نذر یا یمین عملی باشد که منافی حق ایشان باشد که در این صورت باید اجازه بگیرند تا صحیح شود و اما در مجرد لحوق
خلاف شرع نکرده‌اند و اما در نذر بعید نیست در زوجه و مملوک مثل یمین باشد و اما در ولد محل تامل است
و ولد اعم از ولد و ولد است و زوجه اعم از منقطعه است و کنیزی که شوهر دارد هم مالک و هم شوهر اذن باید بدهند
زوج آن و اگر پدر کافر باشد این حکم را ندارد و اگر مملوک مبعض باشد اظهر مثل مملوک قن است مگر اینکه
نوبه برای او مقرر باشد در نوبه خود و این نذر یا یمین را کرده باشد و در ولد فرق میانه پسر و دختر نیست
و مادر ملحق به پدر نیست و اگر مملوکی با اجازه مولی نذر کند و از ملک خود منتقل شود به میراث یا بیع
و صلح یا غیر او نذر بر ذمه او باقی است لکن اگر عمل معین است که منافی حق مالک است باید مشتری اطلاع بدهند
والا خیار فسخ بیع دارد و اگر زوجه قبل از تزویج خود نذر کرده باشد بعد از زوجیت حکم آن باقی است
پس باید عمل کند و هر گاه کسی نذر حج را از بلدی کند پس اگر از بلدی دیگر حج کند کفایت نمیکند و اگر حجة الاسلام
را نذر کند از فلان بلد و از آن بلد حج کند و از بلدی دیگر حج کند دیگر اعاده ندارد و باید کفاره بدهد و اگر
کسی نذر کند که حج کند ... باشد حجة الاسلام بدل آن میشود و دو روایت دلالت
بر این هست یکی صحیحه محمد بن مسلم و دیگری صحیحه رفاعه و مضمون آنها این است که کسی نذر کرده که پیاده
حج کند آیا کفایت از حجة الاسلام او میکند یا نه در جواب معصوم فرموده کفایت میکند و بعضی چنین
فهمیده‌اند که ظاهر این روایت این است که اگر ... نذری کند کفایت از حجة الاسلام میکند پس بنابراین
باید این دو حدیث را ذکر کرد و لکن مقصود امام این نیست بلکه ظاهر آن است که حج کفایت از هر دو میکند
بلی بهتر این است که این طور مناقشه کنیم که مراد نذر کننده در این روایت حج نبوده بلکه پیاده رفتن در سفر حج
بوده و علی ای حال دائر مدار قصد نذر کننده است و اگر نذر حج کند بعد از حجة الاسلام و وقت از او معین
نکند ما دام العمر وسعت دارد مگر گمان فوت حاصل کند و برای حج نذری استطاعت شرعیه شرط

نیست و اگر نذر کند که اگر برای من فلان امر اتفاق افتد حج کنم و بعد از آن اگر حصول آن امر مقدم بر
استطاعت شد سال اول حج نذری را بجا باورد و اگر هر دو با هم واقع شد باستطاعت حجة الاسلام
کند و اگر عکس شد عکس آن و اگر هر دو در یک سال اتفاق افتاد حج نذری مقدم است چون سبب آن مقدم
بوده است و اگر کسی حج نذر موسع یا حج استیجار موسع بر ذمه‌اش باشد تواند حج مستحبی بجا آورد قبل
از آن و این مثل حجة الاسلام نیست و هرگاه کسی نذر کند که سواره حج کند نمی‌تواند پیاده برود و همچنین بعکس
و ظاهر آن است که از بلدی که در آن بلد نذر کرده است از همان بلد شروع نماید و گفته‌اند که پیاده
پیاده رفتن رجحان دارد و بیک نظر سواره رفتن و اگر نذر حج پیاده کرده می‌تواند سوار کشتی شود و ابتدا
منتهی الیه نذر اگر معین نکرده است حتی سر جاره است بحسب بعضی اخبار [illegible]
و انعقاد نذر در صورتی است که قادر باشد و اگر قادر نباشد مشروع نیست و اگر [illegible]
از او شود ساقط است اگر در راه عاجز شود [illegible]
به بدنه دوم سوار شود بدون بدنه سوم و اینکه اگر بعد از احرام عاجز شود سوار شود [illegible] اگر پیش از آن عاجز
شود اگر متعلق نذر او همان سنه است حج ساقط است و [illegible] اگر مطلقا اگر
مقید همان سال است سوار شود و اگر مطلق است انتظار بکشد [illegible] مایوس از زوال عذر
شود پس سوار شود بنحوی که اگر مطلقا متعلق همان سال است ساقط است و همچنین اگر مایوس از زوال
عذر است و الا تاخیر بیندازد و اقوی قول دوم است زیرا که اخبار اهل بیت بطور اطلاق وارد شده
شود و تفاوتی میان مطلق و مقید همان سال نگذارده‌اند و کذلک تفاوتی میان امید حصول [illegible] و
مایوسی نگذارده‌اند بلی در دو خبر صحیح فرموده سوار شود و بدنه بدهد که یکی صحیح حلبی است و دیگری صحیح
ذریح محاربی و لکن لفظ دیگر ساکت از بدنه است پس اگر چه مقتضای حمل مطلق بر مقید این است که بدنه
را واجب بدانیم لکن در خبر عنبسه و لا شیء علیه اگر ممکن داشته باشد قربانی کاو در نزد [illegible] مستحب است
و عقبات [illegible] لکن واجب نیست بلکه ثابت [illegible] و خبر سمیع بن عبدالملک فرموده کسی [illegible]

کرده که اگر حمار یا او دهد زائد او را بحج برده حج بجا کند و قبل از تولد آن مرده است پسر عمر فرموده
است از مال او در راه حج بدهند که حمل است بحسب رضی کرده او و قریب بهمان عمر ابن جنید فتوی داده و
الاستاد است **فصل** در وصیت بحج است حقوق آن در ضمن نه مسئله **مسئله** هر گاه وصیت
بحج کند و تعیین نکند که از ثلث مال است باید از ثلث آن خارج شود و اگر وفا نکند باید از اصل آن در
صورتیکه معلوم باشد یا احتمال باشد که حج واجب در ذمه داشته باشد و الا باید صرف شود در حج میقاتی
و اگر وفا نکند صرف در وجوه خیریه شود و اگر ثلث معین نکند باید از اصل مال استیجار شود در
صورتیکه معلوم باشد که واجب در ذمه دارد و الا باید از ثلث خارج شود بتفصیلیکه گذشت و
سید صاحب ریاض هم همین طور فرموده است لکن مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی در عروة الوثقی
میفرماید در صورتیکه وصیت بحج کرد و حج واجب در ذمه داشته یا نه معلوم نیست از اصل مال خارج
شود چونکه [illegible] در صورتیکه حق مالی بر ذمه او باشد پس چون شک
داریم [illegible] غایتش اگر تمسک بعام است در شبهه مصداقیه
جواز حج [illegible] بوصیت بر زاده از ثلث و اقرب مختص است بصورتیکه
واجب مالی بر ذمه داشته باشد بعد از آن فرموده تمسک کنیم بحدیث مشهور که فرموده المیت احق
بماله ما دام فیه الروح ان اوصی به کله فهو جائز چون اکثر علمای شیعه اعراض از این حدیث کرده اند
علاوه ممکن است جواب هم گفته باز مال میت بعد از ملاحظه سایر اخبار همان ثلث است که بعد
از آن بعمر ذکر کردیم تقویت فرموده است چرا که در امثال این زمان در این اماکن بسیار چنین وصیتی
میشود بر اینکه حجة الاسلام بر ذمه او بوده است ولکن علاوه بر فرمایش مذکور میتوانیم
گفت برای اینکه بنای وصیت و بودن عقل است حیوان پس مقتضای اصالة الصحة اینست که بر حج متعارف
حمل باشد اگر ثلث وفا نکند فاسد است پس باید در هر صورت عمل کرد بر آن منطق نمیشود مگر
بر حج واجب تمام این مطالب در صورتیست که علم داشته باشد که سابقاً مستطیع بوده و شک

وصیت بحج

در این باشد که بجا آورده باشد والا قطعاً واجب است **فرع** هرگاه وصیت حج از بلد کند زاید بر میقاتی از
ثلث صرف شود **فرع** اگر مبلغ آنرا معین نکند باید حمل بر اجرة المثل شود **فرع** اگر بطور مطلق بر حج تصریح کند
محمول میشود بر حج. **فرع** اگر وصیت حج در چند سال نماید و برای هر سالی مبلغی معین کند
و وفا نکند بعوض سه سال دو سال استیجار کنند یا بعوض چهار سال سه سال یا بعوض دو سال یکسال و هر طور که
ممکن شود باید توزیع نمایند بعد از تقسیم بسالها اگر باقی بماند و کفایت برای حج میقاتی هم ننماید صرف
در وجوه خیر کنند و معلوم نیست بوارث رجوع کنند چه اگر معلوم میشود که این مال باید صرف در حج شود بلکه
اولی صرف آنست در مصرف فقرای اهل حاج که حج بر ذمه ایشان بوده است بالاصالة یا باستیجار و نقلا قدرت
ندارند و همچنین اگر مال کسی را باستیجار حج مستحبی وصیت کرده که اصلا وفا نکند و خبر علی بن سوید صحیح
دارد بر اینکه اگر مال بقدر حج از مکه نیست باید تصدق باین مال نمایند **فرع** هرگاه شخص معینی را وصیت
کند که برای او نائب شود و آن را حاضر نمیشود باجرة المثل باید زیاده از ثلث بدهند اگر طالب زیاده
نکند باید بدیگری را نائب قرار دهند **تتمه** هرگاه شخص مدیون یا امانتدار از کسیکه
مرده باشد بداند که حجة الاسلام بر ذمه دارد و وارث استیجار حج نمیکند واجب است خود آن شخص استیجار حج
کند و زیاده را بوارث بدهد والا ضامن است **تتمه** بدانکه حج بر تمام مکلفین مستحب است و
نیابت از احیا و اموات مستحب است و همچنین طواف و نماز طواف بعد از فراغ از اعمال واجبه بر خود و
به نیابت از غیر باید بدهد و ثواب آن بسیار است و مستحب است عزم بر عود بمکه و کسیکه استطاعت بر حج ندارد مستحب است
از مال زکوة و صدقات بگیرد و بدهند برای آنکه حج کند **مقصد دوم** در مناسک
حج است **فصل** در اقسام حج و عمره است بدانکه حج بر سه قسم است اول حج تمتع و آن برای کسیست که
منزل او از مکه چهل و هشت میل دور باشد از تمام اطراف مکه و اگر بلد او نزدیک باشد از جمله اهل مکه
مقدار مذکور باشد علی الاقوی و سه میل یکفرسخ است که شانزده فرسخ در باب نماز مسافر گذشت و
فرق این قسم با دو قسم دیگر اینست که در این قسم عمره مقدم است بر حج بخلاف آن دو و در مدارک نقل از

در تقسیمات حج

معتبر محقق میکند و بیان جمع مختار بران سه قسم اینکه یا عمره مقدم بر حج است یا موخر است اول حج تمتع است و دوم یا منضم است برا و او بدون مکی یا نه اول حج قران است و دوم حج افراد است تقسیم دوم اینکه یا عمره مقدم است بر حج یا موخر است یا مکلف مخیر است میان تقدیم هر کدام بر دیگری اول حج تمتع است دوم حج افراد است سوم حج قران لکن این قول ضعیف است تقسیم سوم حج اینکه هدی در آن واجب است در روز دهم یا واجب نیست اول حج تمتع است دوم یا اینکه در احرام سیاق هدی میکند یا نه اول حج قران است دوم حج افراد تقسیم چهارم حج یا متصل است بعمره در یک سال یا نه اول حج تمتع است دوم یا سیاق هدی است یا نه اول حج قران است دوم افراد تقسیم پنجم حج یا عمره آن در ماههای حج است یا اینکه در غیر آن هم جایز است اول حج تمتع است و در دوم تفصیلی است که ذکر شد تقسیم ششم حج یا اینکه احرام او منعقد میشود بیکی از تلبیه یا اشعار و یا تقلید یا منعقد میشود بخصوص تلبیه اول حج قران است دوم یا موخر است از عمره یا مقدم است اول حج تمتع است دوم حج افراد تقسیم هفتم حج یا احرام او از خصوص مکه است برای جمیع مردم یا باختلاف میقات ها اول حج تمتع است دوم یا با سوق هدی است حج قران است یا بدون آن است حج افراد تقسیم هشتم یا واجب است بر مستطیع که منزلش خارج [illegible] مکه است یا واجب است بر کسیکه ساکن حدود مذکوره اول حج تمتع است دوم اگر با سیاق هدی است حج قران است و الا حج افراد تقسیم نهم حج یا در آن اعتبار هدی شده یا نه دوم حج افراد است اما اول اگر هدی آن را همراه خود از میقات آورده حج قران است و اگر در عرفات و ورود هم تهیه کرده است حج تمتع است

در اعمال حج تمتع بطور اجمال

تقسیم دهم حج یا اینکه طواف و سعی آن حتما واجب است موخر شود از وقوف یا میتوانند مقدم بدارد اول حج تمتع دوم اگر با سیاق هدی است قران است و الا افراد تقسیم یازدهم حج یا قصد آن در عمره منظور باید بشود یا باید منظور نشود اول حج تمتع است و در دوم تفصیل مذکور جاری است چون این تقسیم مذکور شد بدانکه اعمال حج تمتع بوجه اجمال اینست که احرام می بندند بقصد عمره تمتع که در یکی از میقاتها که شرح آن میاید و نیت میکند عمره.

متمتع بها الی الحج یعنی که عمره تمتع که عقب آن حج تمتع است واین است معنی عبارتی که سابقا در تقسیم
آخر ذکر شد که نیت حج در عمره منظور باشد نه اینکه قصد احرام عمره و حج با هم باشد که در حج قران
با بن عقیل و ابن جنید داده اند و فرموده اند وجه تسمیه بحج قران نیست واین قول چه در حج تمتع و چه در حج قران باطل
است **وبالجمله** بعد از احرام و تلبیه داخل مکه میشود و هفت مرتبه دور خانه کعبه با بن تفصیل
که ذکر میشود گردش میکند که هر دفعه را یک شوط می نامند که مجموع هفت شوط عبارت است از یک طواف
و بعد از آن دو رکعت نماز طواف پشت مقام ابراهیم علیه السلام متصل بآن بجا میآورد و بیرون
میآید برای سعی میانه صفا و مروه و هفت بار میان صفا و مروه میرود و سعی میکند پس از آن از
عمره فارغ است علی الاقوی و المشهور مگر اینکه باید تقصیر کند تا محرم شود برای حج تمتع بلی چون
قول ضعیفی هست که وجوب طواف نساء در عمره تمتع احتیاطا پیش از تقصیر یک طواف که عبارت
از هفت شوط باشد بقصد طواف نساء و بعد از آن دو رکعت نماز طواف پشت مقام ابراهیم
علیه السلام بجا بیاورد و بعد از آن تقصیر میکند و اینجا عمره تمتع تمام میشود و پس از آن شروع
بحج تمتع میکند پس اول محرم میشود از خود مکه و نیت احرام حج تمتع میکند در روز هشتم بعد از
ظهر یا در وقتی که بتواند ادراک وقوف اختیاری عرفه بکند و افضل اول است و از زوال ظهر
نهم تا غروب آفتاب در صحرای عرفات توقف کند و بعد از آن برود بمشعر الحرام و دو وقوف در
آن نماید یکی از اول مغرب تا طلوع صبح و دوم در وقت طلوع آفتاب در مشعر توقف کند و بعد
از طلوع آفتاب رود بصحرای منی و در آن موضع سه میل است که هر یک را جمره مینامند یکی از آنها
که نزدیک تر است بمکه و اسم او عقبه است هفت ریگ و را بتفصیل آینده رمی میکند و بعد از
آن قربانی میکند و قدری از گوشت آن را می خورد و بعد از آن سر میتراشد یا تقصیر میکند و همه
چیز بر آن حلال است مگر استشمام بوی خوش و تمتع بر نسوان و احتیاطا صید خوردن و بعد
از آن مخیر است میانه دو عمل اول اینکه عصر روز دهم مراجعت کند بمکه و در همان زمان هفت

ششم طواف با دو رکعت نماز طواف عقب آن در پشت مقام ابرهیم علیه السلام و هفت شوط امد و رفت
میانه صفا و مروه را بعد از نماز طواف بجا بیاورد و دلیل استشمام بوی خوش برا و حلال میشود لکن تمتع از نسوان
برحرمت خود باقیست بعد از ان بقصد طواف نساء هفت شوط دور خانه کعبه طواف میکند و دو رکعت
نماز طواف بعد از ان بقصد نماز طواف نساء میکند پس بالکلیه محل شده پس معلوم شد که حج تمتع را
سه طواف است یکی برای عمره و دو طواف برای حج لکن در سایر حجها و عمرها ان دو طواف را دارد که یکی از ان طواف
نساء است غروب افتاب روز دهم مراجعت بمنی میکند برای دو عمل اول توقف شب یازدهم و شب دوازدهم
دوم اینکه سه جمره را یعنی ان سه میل را که جمره اولی و وسطی و عقبه باشد هر کدام را بان ترتیب که میاید
رمی کند به هفت ریگ و این عمل تا عصر روز دوازدهم است پس اگر اجتناب از صید و تمتع از نسوان کرده عصر
دوازدهم مراجعت بمکه میکند و اگر اجتناب از ان دو چیز نکرده شب سیزدهم را هم توقف کند تا صبح و
روز سیزدهم مجددا هر سه جمره را به ترتیب که میاید رمی کند بلی اگر کسیکه اجتناب کرده که روز دوازدهم
مشغول است از منی بیرون نرفته باشد اختیارا یا اضطرارا تا مغرب توقف کرده حکم کسی را دارد که اجتناب
از صید و نسوان نکرده است و این سه روز را ایام تشریق مینامند که سابقا در کتاب صوم ذکر شد که
روزه در ان سه روز برای مقیم در منی حرام است و حرکت روز دوازدهم را بمکه یوم نفر میکنند و حرکت
روز سیزدهم را نفر دوم میکنند **و بالجمله** بعد از فراغت از ان اعمال مراجعت بمکه میکند عمل دوم
اینست که بعد از عمل سه گانه منی در روز عید بالاستمرار تا روز دوازدهم یا سیزدهم بتفصیل مذکور
در منی توقف کرده اعمال ایام تشریق را که ذکر شد بجا بیاورد و در نفر اول در روز دوازدهم یا نفر دوم که
سیزدهم است بر حسب اختلاف اشخاص نسبت به پرهیز از شکار و تمتع به نساء و پرهیز نکردن مراجعت
بمکه نموده طواف حج و نماز ان و سعی بعد از ان طواف نساء و بعد از ان نماز طواف نساء را بنماید
ولی این شخص تا اخر ماه میتواند توقف بمنی بکند و نیز مخیر میان این دو عمل اینکه یا بعد از تقصیر بمنی مراجعت
کند بمکه و اعمال را بجا بیاورد و طواف نساء را هم بکند و برای اعمال ایام تشریق مراجعت به منی کند

یا توقف کند و اعمال مکه را بعد از ایام تشریق یا در روز دوازدهم با اختلاف اشخاص که ذکر شد بجا
بیاورد لکن عمل اول احوط است و شرائط حج تمتع چند چیز است اول نیت احرام عمره تمتع بتفصیل
مذکور دوم اینکه باید عمره آن در ماههای حج باشد در شوال و ذی القعده و جمیع ذی الحجه
باشد پس اگر عمره یا خصوص احرام آن در ماه رمضان یا سابق بر آن باشد باطل است و باید قضا
کند و در اول شوال از میقات محرم شود سوم اینکه عمره و حج در یک سال باشد بخلاف آن دو قسم
دیگر که ممکن در حج قران که قول ضعیف از شیخ طوسی نقل شد که مثل حج تمتع است پس اگر بحال احرام
عمره بعد از اعمال باقی باشد تا سال دیگر یا مراجعت کند با حالت احرام تا سال دیگر و همان حال برگردد
بمکه و محل شود و از مکه تجدید احرام کند باطل است اگر چه حج و عمره متصل بهم شده چهارم اینکه
محل احرام برای حج تمتع شهر مکه است و افضل آن مسجد الحرام است و افضل آن حجر اسمعیل
علیه السلام یا زیر ناودان است

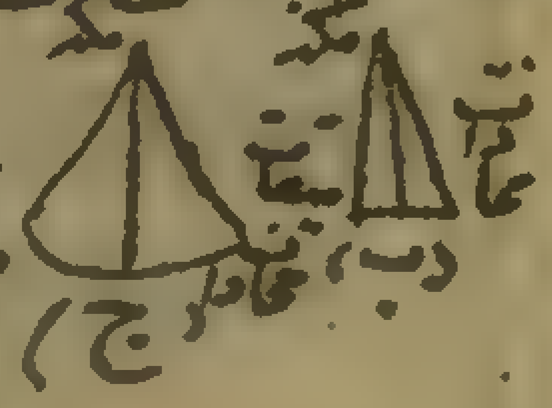

تحقیق

علامت نقطه محاذات که یکی از میقاتها است اینست که اگر کسی رو بقبله در
نقطه محاذات بایستد و دیگری رو بقبله در میقات بایستد خطی مستقیم از محل قدم هر کدام بمکه
متصل کنند و میان این دو نفر هم بخط مستقیم وصل کنند و از وسط حقیقی این خط واصل میان
دو نفر خط مستقیم بمکه وصل نمایند هر سه خط تقریبا بقدر هم باشد اگر چه تحقیقا خط وسط
کوتاه تر است مثل شکل مثلث که علامت (ب) دارد پس از اینکه گفته شد مستقیم باشد خارج
شد مثلث که علامت شکل (ج) دارد و اینکه گفته شد بقدر هم باشد خارج شد مثلث که
علامت شکل (د) دارد و مثلث که علامت (ه) دارد

علاوه بر شروط مذکوره امتیاز دیگر که برای حج تمتع است اینست که هدی در روز دهم دوازدهم تا حج است ولکن در آن دو قسم دیگر واجب نیست مگر آن هدی اگر در حج قران سوق کرده اگر عارض بر آن قبل از روز دهم عارض نشود و الا ساقط است بتفصیلی که ان شاء الله خواهد ذکر شد و متفرع است بر شروط مذکوره احکامی که در جدول مشروح است

	مستند و صحت	احکام
خروج از حرم در حال احرام عمره تمتع با رجوع در عشر ذی الحجه همان سال	صحیح	اولی جواز است بعد از فراغ از اعمال اگر تقصیر نکند اگر چه در ماه دیگر هم مراجعت کند تقصیر ندارد و اگر تقصیر کند و ماه دیگر مراجعت کند حکم آن می‌آید
خروج میانه دو احرام با مراجعت در همان سال یا اینکه تقصیر در خارج حرم کرده باشد	صحیح	احوط ازاله آن اگر ماه دیگر رجوع کرد الحال عمره ابتداء شروع کند اگر طواف نساء نکرده بکند و تا طواف نکرده اجتناب از نساء کند و بعد از آن عمره و حج تمتع کند اگر مجال نکند حج را حج قران قرار دهد هدی نکند و کافی از حجة الاسلام است حتی الجزاء آن تا ماه دیگر و فوات عمره دو عمدی باشد پس احتیاطاً استیناف عمره و حج تمتع کند سال دیگر
خروج در حال احرام برای حج و مراجعت در همان سال	صحیح	جایز است اگر چه در ماه دیگر رجوع کند با بقاء احرام و اگر تقصیر کرده حکم خروج میان دو احرام دارد
خروج در یکی از دو احرام یا میانه آنها و رجوع در سال دیگر	مستند صحیح	عمل احرام است یا قصد تا عمره و عمره او مهر مشتبه و نابد هر دو قسمت ممکن است طواف نساء کند اگر نکرده باشد تا طواف نکرده اجتناب از نساء کند و سال دیگر تجدید عمره و حج تمتع کند
توقف در مکه یا یکی از دو احرام یا میانه دو احرام تا سال دیگر پیش از عمل حج	مستفیضه صحیح	تا آخر حج احرام بکند و بقصد بعد از آن مؤمن اگر طواف نساء نکرده بکند و تا نکرده اجتناب از نساء نماید چون که عمره کند شد عمره است چرا از آن بقاء بر احرام بعد ... سال دیگر برای عمره تمتع زمینها احرام کند و اگر ... کند و باقی بر احرام حج باشد با احرام عمره در سال دیگر از میقات تجدید کند

تذنیب بواسطه اتصال عمره تمتع و حج تمتع نمیتوانند یکنفر نایب از یکی در اول وارد و یکی در
دوم یا بطور امثال آن یکی را و نیابت دیگری در حج تمتع بجا بیاورد اگر حجة الاسلام نباشد بلی در عمره مفرده
و حج قران جایز است لکن صحیحه محمد بن مسلم در نیابت از دو نفر در حج تمتع و عمره تمتع مستحبی دلالت بر جواز دارد
و هرگاه این صحیحه نبود بواسطه فرمایش پیغمبر و مشتبک کردن انگشتان دستهای خود بیکدیگر انفکاک نمی کرد
یکی در مستحبی این هم محل اشکال بود **فصل** در احرام عمره تمتع است و در آن چند بحث است اول
در ذکر چند مقدمه است برای تمهید احکام تفصیلی حج و عمره تمتعی **مقدمه اول** عمره مثل
حج است در وجوب بر هر مکلفی در عمر خود یکبار بهمان شروط که در حج ذکر شد و استطاعت حج منوط بعمره و
استطاعت عمره منوط بحج نیست پس ممکن است پیش از ماههای حج کسی مستطیع برای عمره مفرده باشد
و عمره کند یا نکند و در ماههای حج استطاعت حج زایل شود یا شد و احصار که مکه را نخواهد آمد مانع
از حج در ماه ذی الحجه شود و استطاعت بعد از آن زایل شود و ممکن است مستطیع برای حج شود
و برای عمره نشود لکن این از برای کسانی نیست که تکلیف ایشان بر حسب افق بلد ایشان حج تمتع نباشد و اما
کسانی که بر حسب افق بلد که شرح آن خواهد آمد تکلیف ایشان حج تمتع است انفکاک حج تمتع از عمره تمتع جایز
نیست دوم اینکه عمره مفرده برای کسانی که تکلیف ایشان حج تمتع است ساقط است سوم اغلب
مجتهدین بر آن رفته اند که بر هر کس که وارد مکه شود عمره واجب است مگر کمتر از ده روز فاصله شود تا کم‌تر
از یکماه با اختلاف آراء مگر کسانی که کسب ایشان مقتضی تکرار ایاب و ذهاب است مثل هیزم فروش
و جلاب گوسفند و قصابی یا راعی گوسفند و شرط ولی مقتضای تحقیق اینکه احرام واجب شرطی است
اگر هم طواف نکند طواف و سایر اعمال مقدمه برای محل شدن است تا اینکه طواف نساء و نماز طواف
نساء از عمره مفرده بجا بیاورد اگر چه فاصله میان دو عمره ده روز هم کمتر باشد پس تجدید تحدید
نباید کرد و معنی وجوب شرطی اینکه بدون احرام دخول در حرم جایز نیست مثل شرط بودن وضو
و غسل برای نماز مستحبی و مس کتابت قرآن یا غسل جنابت برای توقف در مسجد پس بنا بر این برای

غیر اشخاص مذکوره این شرط است که وقت دخول حرم محرم شوند تا آخر اعمال عمره **مسئله**
هر کس حاضر مسجد الحرام است تکلیف او برای حجة الاسلام حج افراد است و مستحب است اضافه
سیاق هدی کند تا اینکه نوع حج قران باشد که شرح هر دو خواهد آمد و کسی که اهل او حاضر
مسجد الحرام نیست حجة الاسلام آن شخص حج تمتع است و معنی حاضر المسجد الحرام که در قرآن مجید فرموده
ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام این نمی باشد که یعنی دوری خانه او از مکه کمتر از هشت فرسخ
باشد که به حرکت کردن بسوی مکه مسافر نشود که معنی حاضر ضد مسافر باشد که بعضی خیال فرموده اند
و ایضاً این معنی نیست که کمتر از چهار فرسخ که بر رفتن و برگشتن مسافر شوند و ایضاً این معنی نیست
که کمتر از دوازده میل باشد بنا بر احتمال اینکه در اخبار فرموده چهل و هشت میل اگر دور از مکه
باشد حاضری المسجد الحرام نمی باشد که این مقدار را از مجموع چهار اطراف چون ملاحظه کنیم دوری
از خانه تا مکه دوازده میل است که بعضی فرموده اند بلکه مراد این است که آفاق بر دو قسم است یک
قسم آفاقی کسانی که از مکه چهل و هشت میل دور هستند از هر یک از چهار سمت مکه که ملاحظه نمائیم
که عبارت از شانزده فرسخ باشد این اشخاص غائب مسجد الحرام می باشند و تکلیف حجة الاسلام برای
ایشان حج تمتع است و بعد از ادای حج تمتع به نذر یا غیر آن می توانند حج قران یا افراد یا تمتع را ثانیاً بجا بیاورند
یا اینکه بطور نیابت پیش از حصول استطاعت یا بطور تعکیس و خدمت یکی از آن دو نوع را هم می توانند
بجا بیاورند و قسم دوم آفاقی فوق مردمانی هست که در مکه یا در اطراف اربعه مکه بکمتر از این مقدار از
مسافت سکونت دارند و تکلیف ایشان در حجة الاسلام یکی از آن دو نوع دیگر حج است و بعد از ادای حجة
الاسلام می توانند حج تمتع کنند بطور استحباب یا بنذر حج تمتع را واجب کنند **فائده** روایت
متواتره وارد است که پیغمبر صلی الله علیه وآله در حجة الوداع بعنوان حج قران سیاق هدی فرموده بود پس از فراغت
از سعی میانه صفا و مروه حمد و ثنای خدا فرموده اشاره به پشت سر خود نموده فرمود که این جبرئیل
است امر به من کرده که امر کنم که هر کس سیاق هدی نکرده این اعمال را عمره تمتع قرار دهد و محل

شود

شود برای احرام حج مگر کسیکه سیاق هدی کرده است تا هدی را بمحل خود برساند و نباید محل شود
واگر من سیاق نکرده بودم محل میشدم هر گاه بعد از این حج کنم و سیاق هدی نکرده باشم همین عمل را میکنم
عمر اعتراض کرد بر پیغمبر و او فرمود اما تو هرگز ایمان نمیاوری سراقة بن مالک سؤال کرد که یا رسول
الله در هر سال همین حکم جاری است یا همین امسال و در جواب فرمود در حالتی که انگشتهای خود را
بیکدیگر مشتبک کرده بود که ابداً این حکم جاری است و عمره داخل در حج است تا روز قیامت پس از
ذکر حدیث باید چند امر که مربوط باین روایت است لازم است اول سابقاً مذکور شد که کسیکه مکلف شد
در حجة الاسلام بحج تمتع است نمیتواند محرم شود بقصد حج قران یا افراد و همچنین بعکس پس اگر کسانیکه
خدمت پیغمبر بوده اند تکلیفشان حج افراد بوده عدول ایشان جایز نیست اگر تکلیفشان از اول حج تمتع بوده است
چرا از اول عمره نکرده اند بلی معلوم میشود تمام اصحاب پیغمبر مستطیع بوده اند و الا باید پیغمبر ما
و ذکر تفصیل کند دوم از این روایت چنین بعد از تلبس بحج تمتع مستفاد میشود لکن باید عمل بالجما
شود بدلیل اجماع سوم اینکه از حج قران عدول کردن بر تمتع جایز نیست اگر چه بعضی از استدلال
بآیه شریفه حتی یبلغ الهدی محله حرمت آن استفاده میشود چهارم ... لازم میشود در میان حجهای
مستحبی تمتع افضل از افراد است بجهة امر بعمل و اما حج قران نظر باینکه پیغمبر اختیار کرده بود
باید از همه انواع افضل باشد علاوه بر اینکه عدول از آن بر تمتع جایز نیست و نظر باینکه اگر اول
افضل بود باید پیغمبر امر کند که اصحاب او حج قران کنند ممکن است اختیار شق دوم و اینکه پیغمبر حج قران
را بجا آورده بود پیش از نزول این حکم بوده است چنانکه در روایت اشاره فرموده است و تصریح فرموده
است که اگر من سال دیگر حج کنم تمتع میکنم و اما جایز نبودن عدول از قران بر تمتع یا مکروه بودن
آن بجهة اینست که شروع در آن کرده است و دلالت نمیکند که در اول امر شروع به تمتع افضل نباشد
بلکه افضل است چنانکه لو استقبلت من امری ما استدبرت الخ و ممکن است گفته شود که اهتمام
بحج تمتع بجهة این بوده است که میدانسته است که بعد از آن سرور بدعت گذارده میشود چنانکه دیدیم

فرموده و فرموده انا انت فلا اقرن الخ و شاهد دیگر اینکه این حکم در حجة الوداع فرموده است
چنانچه ... نسبت ... اختیار حج تمتع از اول و میانه عدول کردن از افراد بحج تمتع و این روایت شهیر
بر دو قسم فرموده اول باینطریق اولی افضل باشد چرا که در عدول کردن حسب الظاهر کمان منافات
با آیه شریفه و اتموا الحج و العمره لله میرسد و در اختیار حج تمتع از اول این کمان نمیرود اگر چه این کمان
از ضعف است جواب از آن ذکر میشود ششم شهید ثانی میفرماید این حج تمتع است که عمر
نهی کرده است و توضیح این اینست که دو متعه که عمر نهی کرده است یکی حج است اول اینکه چون سابقا در
اول بعثت پیغمبر حج قران یا افراد میفرموده بوده است و آیه وجوب حج تمتع بعد از آن وارد شده است
و منقضی این بوده است که حجة الاسلام تمتع باشد بالکلیة نسخ شود و رجوع شود باینکه حج تمتع مشروع
بوده است ... اینکه حج تمتع در حجة الاسلام برای کسانیکه دور از مکه هستند نسخ نشده باشد
... از افراد بتمتع که پیغمبر در حجة الوداع فرموده است
نسخ شده باشد ... تمتع بر قرار باشد لکن حصول عدول از حج افراد
بتمتع که پیغمبر در حجة الوداع فرموده منسوخ شده باشد و این احتمال اخیر را شهید تائید کرده
است و در روایت ... میگوید که ابو موسی گفته است که من در حجة الوداع از
همان اشخاص بودم که بامر پیغمبر عدول از افراد بتمتع کردیم و بعد از چند سال هم با عمر حج کردیم عمر
گفت دو ... که در زمان پیغمبر و ابو بکر جاری بود و اکنون هر دو را حرام کردم و مواخذه و عقاب
میکنم هر کس که بجا آورد ابو موسی میگوید من اعتراض بر کردم که بدعت بر ... قرار دادی
جواب گفت من متابعت میکنم قول خدا را که فرموده و اتموا الحج و العمره لله پس معلوم میشود که
عمر عدول را نهی کرده است ایضا مؤید همین احتمال اخیر اینست که صاحب جواهر فرموده است که
... از این کار عمر ... که عمر عدول را نهی کرده است لکن ... میکنم این چه اعتذار است
از این اعتراض ... صریح ... در حجة الوداع استحباب عدول است و اما اسناد ...

تمام نیست چه اگر مراد از اینکه فرموده اتموا الحج والعمرة الخ بعضی از اینکه بعد از احرام نموده بودن
احصرتم فما استیسر من الهدی اینست که حج و عمره را نباید ناتمام گذارد یعنی بنا بر [illegible] حالت
در اثناء رجوع کردن اینکه عدول از نوعی به نوع دیگر و از احرام بعلیت منتقل شدن بعقب از
احرام دیگر عاست برای حج ممنوع باشد از همین جهت [illegible] عمره را [illegible] کنند این برا
است بالابه لابتلای [illegible] یعنی [illegible] روزه یا حج که شوال [illegible] اینکه عدول
از عمره بظهر و از نوع روزه به نوع دیگر آن نماید بل [illegible] از حج بعمره تمتع اگرچه بر حسب
ظاهر دست برداشتن است لکن [illegible] میباشد که بلا فاصله بعد از آن محرم شود برای حج و اگر آن
احرام بستن بعد از آن برای حج بوده [illegible] جایز بوده و لکن [illegible] حج و عمره در حج تمتع
هم میباشد حتی اینکه احرام در عمره و حج میباشد [illegible] احرام تمتع بوده است که از همین جهت
اصطلاح شده بحج تمتع تا بعون خود عمر که [illegible] ها باشند [illegible]
در غزوه [illegible] اصحاب پیغمبر [illegible] بودند [illegible] فان احصرتم فما استیسر
من الهدی پس مقصود همان معنا است تحقیق [illegible]
بخل خل اطراف مکه و دیگری [illegible]
ممکن است مناقشه [illegible] فرموده [illegible]
بعنی حج الاسلام تمتع در حق کسی است که اهل [illegible] مکه [illegible]
میقات اشتار [illegible] است که پیغمبر معین فرموده است که برای [illegible] محرم شود
در آن عبور کردن از راهی است که از آن راه عبور میکنند اگرچه مسکن [illegible]
از جمله موضع است اول عقیق برای طریق عراق عرب و عجم و بغداد [illegible]
طریق مدینه است [illegible] مسجد است [illegible] شجره [illegible]
نمایند بعد توقف [illegible] جحفه است برای طریق شام [illegible] برای طریق یمن [illegible]

میقات [illegible]

حج تمتع ششم قرن المنازل برای عبور از یمن طایف هفتم میقات کسانیکه حج افراد یا عمره مفرده میکنند
و در اطراف مکه ساکنند آن حیاط خانه خودشان است هشتم ادنی الحل و او میقات عمره مفرده بعد از
حج قران و افراد است چون قارن و مفرد بعد از حج اگر عمره نمایند باید از ادنی الحل محرم شوند نهم محاذات
یکی از میقاتها است دهم میقات اطفال جایز است در فخ که یکفرسخی مکه است بعوض میقات محلی
خود قرار دهند **فروع** اول احرام قبل از میقات منعقد نمیشود و بدعت است باید در میقات محرم
شود در دو مورد احرام را قبل از میقات تجویز فرموده اند اول در مورد نذر لکن بشرط عبور از میقات
ولی احوط تجدید نیت است در میقات و اگر هرگاه تخلف کند باعث خلل احرام نیست در صورتیکه در
میقات محرم شده باشد بلی مستلزم وجوب کفاره است اما یمین و عهد معلوم نیست که در حکم نذر باشد
دوم کسیکه میخواهد عمره مفرده را در ماه رجب بجا آورد و خوف داشته باشد که تا بمیقات برسد
ماه رجب تمام شود جایز نیست بدون احرام تجاوز از میقات کند بلکه ظاهراً اگر در میقاتیکه بعد از آن
است محرم شود کافی باشد و عمل او فاسد نباشد پس باید مهما امکن مراجعت بمیقات کند و محرم شود چهارم
اقرب المواقیت در عمره میقات نزدیکتر بمکه است و در حج نزدیکتر بعرفات پنجم مراد از نقطه محاذی
محاذی هر میقات است که خاصتر باشد یا به میقات نزدیکتر بمکه است یا نزدیکتر محل عبور که اول به
او نزدیک میشود اقوی سوم است لکن اکتفاء بآن خلاف احتیاط است اولاً دلیل آن در خصوص شش
میل بمسجد شجره است تجاوز از آن بسایر فقهای دیگر محتاج بر اجماع قطعی است و ثانیاً تعلم بموضوع آن
مشکل است ششم اگر شخص مرض یا تقیه مانع پوشیدن لباس احرام نتواند در میقات محرم شود المیسور لا
یسقط بالمعسور نیست تلبیه را ترک نکند و در اقرب اوقات امکان لباس احرام بپوشد لکن اگر متمکن شود
و بتواند رجوع کند واجب است همچنین در صورت جهل و نسیان و اگر ممکن نشود بعید را امکان اقرب امکنه
بمیقات را اختیار کند هفتم اگر احرام را فراموش کند تا بعد از مناسک تمام از آن واجب نیست هشتم
اگر ساکن مکه یا اطراف آن در خارج مستطیع شود تکلیف آن حج تمتع است احتیاطاً و بعضی قائل به

مخیّر بین النوعین شده اند لکن اگر مستطیع بوده و خارج شده تکلیفش حج اهل مکه است هرچند اگر کسی
مکه استیطان یا به واسطه نذر حج تمتع کند یا سابقاً در بلد دیگر بوده مستطیع بوده و قبل از آنکه اهل مکه شود حج
وارد شده یا بعد از ورود به مکه قبل از تمام دو سال و دخول در سال سوم که فرضش منقلب شود به فرض
اهل مکه مستطیع شود یا از کدام میقات محرم شود در مسئله سه قول است اول آنکه از ادنی الحل دوم هر
میقات که مقابل وارد شود سوم محاذی وطن خود کند اگر سابقاً وطن در جای دیگر بوده است اقوی قول دوم است
لکن اگر اهل او در بلد دیگر بوده احوط آنکه از همان میقات بلد خود احرام کند و اگر معذور باشد ادنی الحل
را اختیار کند **بحث سوم** در بیان آنکه چند چیز قبل از احرام مستحب است اول آنکه از موی سر و موی ریش
قبل از ماه ذی القعده چیزی نگیرد دوم بر طرف ساختن موی بدن و موی زیر بغل تراشیدن یا نوره و لیکن
نوره افضل است سوم غسل کردن چهارم جامه ها را پوشیدن پنجم سؤال کردن ششم غسل برای احرام و قول
بوجوب هم دارد و اگر قبل از احرام حدثی واقع شود یا چیزی از محرمات احرام بجا آورد غسل را اعاده کند
هفتم نماز احرام است و آن شش رکعت است بسم الله در هر دو رکعت و بعد از حمد مستحب است خواندن
از توحید و جحد هشتم نیت احرام بعد از نماز فریضه یا نافله و بعد از آن بگوید الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین اللهم انی اسئلک ان تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بوعدک
واتبع امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا اوقی الا ما وقیت و لا آخذ الا ما اعطیت فاسئلک ان تعزم لی
علیه علی کتابک و سنة نبیک صلی الله علیه و آله و تقوینی علی ما ضعفت عنه و تسلم منی مناسکی فی
یسر منک و عافیة و اجعلنی من وفدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت اللهم انی ارید التمتع بالعمرة
الی الحج علی کتابک و سنة نبیک صلواتک علیه و آله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی
بقدرک الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری و بشری و دمی و عظامی و مخی
و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب ابتغی بذلک وجهک و الدار الآخرة **بحث چهارم** در بیان آنکه
در احرام چند چیز واجب است اول نیت دوم تلبیه بدون فاصله بعد از نیت سوم پوشیدن دو جامه

احرام و برای زنان جایز است از هر چیزی که نماز در آن جایز است یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد
بشرط آنکه دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل زره و کپنک یعنی نمد و پشم و زنان را جایز است دوخته و حریر اگر چه
احوط ترک پوشیدن حریر است برای زنان نیز و کیفیت تلبیه واجب آنست که بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا
شریک لک لبیک و احوط آنست که بعد از آن بگوید لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لک لا
شریک لک لبیک لبیک یعنی آنست که لفظ ان را بکسر الف بخواند که بفتح الف هم جایز است و چند چیز مستحب است
در آن اول آنکه مرد تلبیه بلند بگوید دوم تلبیههای مستحب و آن اینست ان الحمد والنعمة والملک لک لا
شریک لک لبیک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب
لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال والاکرام لبیک لبیک تبدئ والمعاد الیک لبیک لبیک
تستغنی ونفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا ومرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء و
الفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکرب لبیک لبیک عبدک وابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم
لبیک و گفتن این تلبیات در همه احوال مستحب است خصوصا در هشت موضع اول بعد از نمازها دوم
در وقت سواری سوم هرگاه از زمین بلندی بر آید یا هر وقتی که بزمین پستی برود چهارم هر وقت که زمانی بسر آید شب
شود پنجم در وقت بیداری از خواب ششم وقت سحر هفتم هر وقت سوار شود یا پیاده شود هشتم
هر وقت ملاقات کند بکسی چهارم از مستحبات قطع کردن تلبیه است هر وقت نظرش بخانههای مکه بیفتد و بعضی
قائل بوجوب آن شده اند و آن احوط است اما مکروهات احرام چند چیز است اول حمام رفتن دوم شستن
جامه احرام هرچند چرکین باشد سوم بوئیدن میوه مثل سیب و به و غیر آن و احوط ترک آنست چهارم تکلم
کردن بغیر تلبیات و غیر قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب کسی که او را بخواند لبیک گفتن ششم خوابیدن بر
فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر کسی که غیر محرم است و اگر محرم است تراشیدن سر او حرام است
هشتم غسل برای خنک شدن بدن غسل مستحبی نهم آنکه جامه احرام از غیر پنبه باشد دهم آنکه
میل میل باشد یعنی خط خط و راه راه باشد یازدهم آنکه سیاه باشد بلکه اولی ترک جامه زرد

و مطلق رنگ دار است دوم [illegible] اینکه از اول جامه چرک نباشد اگرچه بعد از آن چرک شود و اما
محرمات احرام که میانه علما مشهور است چند چیز است اول شکار کردن یا امر بشکار کردن یا دلالت شکار بکسی
نمودن اگرچه سگ و باز شکاری باشد یا دلالت کردن دیگری را باینکه در فلان مکان شکار است لکن در
صورتیکه صید صحرائی باشد نه دریائی حلال گوشت باشد نه حرام گوشت که آن جایز است لکن احوط ترک است و
بعید نیست که ظاهر جواز صید حیوان درنده اگرچه وحشی باشد که اذیت بمحل میکند نمیرغ و دیگر مثل زاغان و
صید حیوان دریائی که مباح است مشروط بر این است که در آب تخم بگذارد نه در خشکی مثل اردک و قاز و حرام
است خوردن گوشت شکارهای مذکور اگرچه دیگری صید کرده باشد و اگر خود او شکار کرده ملک نمیشود
و باید رها کند و اگر شکاری است ذبح یا نحر کند یا [illegible] در حکم میته است دوم جماع است و بوسیدن
و لمس کردن و احوط الحاق نظر بشهوت است و مباشرت [illegible] شدن برای دیگری و تزویج کردن بدوام یا متعه و خواندن
کتبر بقصد مباشرت در احرام اگرچنین کاری که [illegible] کند عبادات المتعلقه خود را
باکنیز ابتیاع نماید بقصد مباشرت بعد از احرام جایز نیست سوم گواه شدن برای عقد نکاح و گواهی دادن
برای آن چهارم استعمال عطریات بدن جامه و بو کردن [illegible] بنفشه و نرگس و سایر
ریاحین محل خلاف است و احتیاط در آن ترک نمودن است [illegible] بمشام او برسد عیب
ندارد و احوط گرفتن شامه خود است در حال عبور پنجم داخل کردن چیزهای بدبو در بینی خود ششم مالیدن
روغن بر بدن هفتم پوشانیدن کفش که پشت پا را بپوشاند هشتم پوشیدن مرد لباس دوخته یا شبیه آن مثل کپنک
و زره نهم انگشتر در دست کردن بقصد زینت نه استحباب دهم پوشانیدن زن سر و گوش خود را اگرچه [illegible]
و زینتها باشد یازدهم زیر سایه طی منزل کردن نه عبور در منزل یا حال نشستن و مراد از آن سایه سقف است
یعنی زیر آنچه بالای سر پهن میشود مثل چادر و روپوش کجاوه و شاخه درخت که بالای سر پهن شود نه سایه دیوار
یا درخت که بواسطه بلند شدن بر روی سر بیاید دوازدهم جدا کردن مو از بدن یا سر سیزدهم چیدن ناخن اگرچه از
انگشت زیادی باشد چهاردهم کشتن و دور انداختن شپش و کیک از بدن یا جامه اگرچه ذکر خواهد شد که کشتن جوا

مو زیر ضرر نداند یازدهم بچشم کشیدن سرمه سیاه که زینت باشد یا موکبین بقصد زینت معالجه
مرض بدن دوازدهم نگاه کردن در آئینه سیزدهم کندن دندان اگرچه خون بیرون نیاید چهاردهم زخم کردن بدن
که خون بیاید اگرچه بخاریدن یا بمسواک باشد پانزدهم پوشیدن سلاح مگر بجهت خوف از دشمن هفدهم
جدال و خصومت آنست که بگوید نه والله بلی والله هجدهم نوزدهم پوشیدن زن زینت طلا و نقره که
معتاد نبوده باشد بیستم اظهار زن زینت خود را برای محارم بیست و یکم رو پوشیدن زن نقاب زن
بصورت نیاید و نگاه بدارد [illegible] جدال بسبب دروغ و تهمت که در حال غیر احرام
حلال است و کندن درخت و گیاه حرم که موجب نقص احرام است حتی در غیر احرام حتی علف برای
[illegible] اگر بدست خود [illegible] اگرچه بدان غصب باشد عیب ندارد فصل در
طواف است بدانکه واجبات قبل از طواف [illegible] اول طهارت و از حدث اصغر و اکبر و برای نماز
طواف [illegible] برای طواف شرط [illegible] بر ظاهر میشود شرط علی اگر سهوا یا از روی
جهل [illegible] واجب نیست [illegible] نجاست از بدن و جامه سوم ستر عورت بعنوان معتاد
[illegible] پس اگر ختنه نکرده است طوافش باطل است پنجم با هم
لباس نعلین [illegible] اگرچه حائض باشد برای مسجد الحرام [illegible] کیاه اذخر
[illegible] با پای برهنه چهارم [illegible] نعلین بدوش پنجم دخول از باب بنی شیبه ششم دعای ماثور باین
ترتیب [illegible] بگوید السلام علیک و رحمة الله و برکاته و بخضوع و خشوع داخل شده بگوید اللهم انک
قلت فی کتابک و اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق اللهم انی ارجو ان
اکون ممن اجاب دعوتک قد جئت من شقة بعیدة من فج عمیق سامعا لندائک مستجیبا لک و مطیعا لامرک
و کل ذلک بفضلک علی و احسانک الی فلک الحمد علی ما وفقتنی له ابتغی بذلک الزلفة عندک و القربة الیک
و المغفرة لذنوبی و التوبة علی منها بمنک اللهم صل علی محمد و آل محمد و حرم بدنی من النار و آمنی من عذابک
و عقابک یا کریم پس بگوید بسم الله و بالله ما شاء الله و السلام علی انبیاء الله و رسله و السلام علی رسو

والسلام على ابرهيم خليل الله والحمد لله رب العالمين پس چون داخل شود رو بكعبه نموده دستها را بلند
كرده بگويد اللهم انى اسئلك فى مقامى هذا فى اول مناسكى ان تقبل توبتى وان تتجاوز عن خطيئتى و
تضع عنى وزرى الحمد لله الذى بلغنى بيته الحرام اللهم انى اشهد ان هذا بيتك الحرام الذى جعلته
مثابة للناس وامنا مباركا وهدى للعالمين اللهم العبد عبدك والبلد بلدك والبيت بيتك جئت اطلب رحمتك
واؤم طاعتك مطيعا لامرك راضيا بقدرك اسالك مسئلة الفقير اليك الخائف لعقوبتك اللهم
افتح لى ابواب رحمتك واستعملنى بطاعتك ومرضاتك و بنزديك حجر الاسود آمده رو بحجر نمود
واگر بتواند دست بر آن بكشد اولى است و بگويد الحمد لله الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدانا
الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر من خلقه اكبر مما اخشى واحذر لا اله الا الله
وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو على كل شىء قدير اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى جميع
الانبياء والمرسلين **واما** كيفيت طواف پس آنكه واجب است بدانكه چند چيز در طواف واجب است اول نيت
مشتمل بر قصد قربت قصد نوع طواف كه براى عمره است يا حج و چه صنف از عمره است چه صنف از حج است
دوم اينكه ابتداء نيت از وقت مقابل بودن بحجر الاسود باشد كه عرفا مقابل قرار دهد و بعد از نيت
پهلوى چپ را بطرف او كند و شروع كند برفتن يا اينكه از اول پهلوى چپ را بطرف مقابل حجر نمايد و نيت كند
و عبور كند سوم استمرار قصد طواف چهارم در حال طواف خانه كعبه را بپهلوى چپ قرار دهد
پنجم دورى طواف كننده از ديوار كعبه در تمام احوال طواف بيشتر از دورى مقام ابرهيم باشد
از كعبه كه مقام ابرهيم پشت سر يا پهلوى او نباشد ششم اينكه هفت دور بيشتر و كمتر هم نكرده هفت
شوط يك طواف است هفتم اينكه چهار شوط اول بايد پى در پى و بلا فاصله باشد چه بدون ضرورت
چه بضرورت ولكن در اشواط ديگر كه سيانزر چهار و پنج و بالاتر باشد تفصيل آن در باب خلل خواهد
آمد هشتم اينكه حجر را بكسر حاء است و سكون جيم يعنى ديوار پست كوتاه در جانب ناودان خانه كعبه را داخل
نهم اينكه در وقت طواف چيزى از بدن داخل شاذروان كعبه قرار ندهد بلكه بايد كل بدن

از شاذروان باشد و آن بنائیست که بیخ خانه کعبه متصل بآن ساخته‌اند دیوار قدیم خانه کعبه بوده و رفتن بطریق
متعارف در حال طواف نه بپهلو یا بر چهار پا یا بطور جستن بخیز و الا طواف آن باطل است دهم آنکه منتهای
طواف همان نقطه مبدأ آن باشد بی زیاده و نقصان عرفا یازدهم دو رکعت نماز طواف بخواند پشت مقام
ابرهیم علیه السلام بنحوی که عرفا صادق شود که در مقام نماز کرده و اگر نشود نزد یا پهلوی مقام علی الاحوط و مخیر است
در جهر و اخفات و اگر طواف مستحبی است در هر جای مسجد الحرام میتواند نماز کند و بعد از حمد سوره توحید
در رکعت اول و سوره جحد در دوم مستحب است **واما** مستحبات طواف چند چیز است اول آنکه بعد از مقدمات
طواف بدون فاصله مشغول طواف شود دوم بوسیدن حجر الاسود در هر شوط و رسانیدن تمام بدن بآن
و دست مالیدن و خواندن این دعا و اشاره کردن بدست راست اگر نتواند خود را بحجر الاسود برساند اللهم
انی اومن بوعدك واوفی بعهدك اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة اللهم تصدیقا
بکتابك و علی سنة نبیك اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و ان محمدا عبده و رسوله آمنت بالله
و کفرت بالجبت و الطاغوت و باللات و العزی و عبادة الشیطان و عبادة کل ند یدعی من دون الله اللهم
الیك بسطت یدی و فیما عندك عظمت رغبتی فاقبل سبحتی و اغفر لی و ارحمنی اللهم انی اعوذ بك
من الکفر و الفقر و مواقف الخزی فی الدنیا و الآخرة سیم بوسیدن همه ارکان در شوطها خصوص رکن عراقی
و یمانی چهارم آنکه یکطرف ردا را در حال طواف از زیر بغل راست خود بیرون آورده بر دوش چپ اندازد
و دوش راست را برهنه گذارد ششم گامها را کوتاه بردارد و نه تند و نه آهسته بلکه متوسط هفتم خواندن
دعائی که در اثنای طواف آن اینست اللهم انی اسئلك باسمك الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی
به علی جدد الارض و اسئلك باسمك الذی تهتز له اقدام ملائکتك و اسئلك باسمك الذی دعاك به موسی
من جانب الطور فاستجبت له و القیت علیه محبة منك و اسئلك باسمك الذی غفرت به لمحمد صلی الله علیه و
آله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و اتممت علیه نعمتك بعد حاجت خود را بخواهد هشتم در اثنای طواف
چون محاذی در کعبه شود صلوات بفرستد نهم چون در مقابل باب مستجار برسد روی بآن کند و خود را

مستحبات طواف

بان بخشانند و این دعا بخوانند اللهم البیت بیتک والعبد عبدک وهذا مکان العائذ بک من النار
و کذا آن وقت اقرار بگناهان خود نموده توبه و استغفار نماید و دعای ماثور دیگر بخوانند اللهم من
قبلک الروح والفرج والعافیة اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی واغفر لی ما اطلعت علیه منی
وخفی علی خلقک و چون در مقابل رکن یمانی آید دعای ماثور بخوانند استجیر بالله من النار اللهم قنعنی بما
رزقتنی وبارک لی فیما آتیتنی و بعد از آن دو رکعت نماز مستحب است و بعد حجر الاسود را ببوسد هر وقت در اثنا
طواف دیوار کوتاهی که در طرف ناودان خانه کعبه است برسد این دعا را بخوانند اللهم ادخلنی الجنة برحمتک
وعافنی من السقم واوسع علی من الرزق الحلال وادرأ عنی شر فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم و نزد
زمزم آمده یک دلو آب بکشد و بخورد و بر تن و سر بریزد و در وقت ریختن بگوید اللهم اجعله علما نافعا
ورزقا واسعا وشفاء من کل داء وسقم و بعد از آن متوجه ما بین صفا و مروه شود **احکام خلل در طواف**

حکم طواف حائض

پس اگر طواف را کمتر از هفت شوط بنماید یا بطور جهل است یا بطور سهو و نسیان است یا بجهة علت و مرض
مثل حیض یا بجهة ضرورت و حاجت یا خوف دشمن است یا مزاحمت با امر مستحب است مثل نماز در اول وقت
و نماز وتر یا مزاحمت با امر واجب مضیق دیگر است مثل اینکه وقت نماز واجبی مضیق شود و بر هر تقدیر
یا در طواف واجب است یا در طواف مستحب و بر هر تقدیر یا قبل تجاوز از نصف است یعنی هنوز بچهار
نرسیده است یا بعد از رسیدن آن حد است پس صور مسئله زیاد است بدانکه عمدا نمیتوانند قبل از
تجاوز از نصف در طواف واجب قطع نماید یا فاصله واقع سازد که موالات بر هم بخورد و اگر چنین کاری
کرد طوافش باطل است و باید از سر بگیرد و اما اگر بعد از تجاوز از نصف است در صورت عمد در طواف
واجب همین طور است و اما در صورت ضرورت اگر بعد از تجاوز از نصف است ضرر ندارد باید از همان محل
شروع نماید و اگر قبل از آن است اعاده نماید و اگر وقت مضیق شود و نتواند اعاده کند تا ضیق وقت
چند صورت دارد اول اینکه عذر او طوری است که نمیتواند داخل مسجد شود مثل حیض پس برای او میسور
است نایب گرفتن دوم اینکه میشود داخل مسجد باشد لکن نمیتواند خود طواف کند برای او هم نایب

کرفتن معین است لکن اولی اینست که او را بدوش بگیرند و پاهای او را بطور ملایم بزمین بکشند و نایب
آن بیمار نیابت در طواف میکند و بعضی اینست که خود نایب او را بدوش کند سوم اینکه معذور است از راه
رفتن لکن هوش و حواس او برقرار است در این صورت کسی او را بدوش میکند لکن خود او بالاصالة قصد
طواف میکند چنانکه از ربیع روایت میکنند که حضرت امام جعفر صادق ع را در حالتیکه مرض آنحضرت
شدید بود در محمل گذارده و او را طواف میدادند و در روایت دیگر اضافه کرده است این کلام را که حضرت
امر فرموده بودند غلامان او پاهای او را بر زمین میکشیدند همان کیفیت در سعی هم وارد شده است تنبیه
مقتضای قاعده اینکه میان مستحاضه و مبطون فرقی نباشد هر دو اعمالی را که در نماز بجا میآورند در
طواف بیاورند لکن در اخبار فرقی گذارده و برای مستحاضه اعمال نماز را در طواف جاری نموده الا منع
از دخول در کعبه و برای مبطون فرموده نایب معین کنند در طواف مستحب قطع آن عیب ندارد لکن بعد
برگشتن از سر بگیرد و در مکمل منصوص است که بجهت مزاحمت عمل مستحبی دیگر مثل نماز وتر پیش از شوط چهارم هم
میتواند برای ادراک آن طواف را قطع کند و بعد از فراغت از آن از همان محل شروع نماید و در صورت
اینکه نایب طواف را بجا میآورد یا نماز طواف را خود او بجا باورد در صورت تمکن یا نایب و احوط بجا
آوردن هر دو است اگرچه صلوة خود او اضطراری باشد مثل نماز در حالت نشستن یا به تیمم اگرچه در
خارج مسجد باشد و هرگاه در حال سعی علم بهم رساند که بعضی از اشواط ناقص بوده مراجعت کند و بجا
بیاورد و نماز طواف را ادا کند و بعد مشغول سعی شود اگرچه چهار شوط را تمام کرده باشد و حکم نسیان
شوط طواف هم معلوم شد که در حکم اضطراری است و مراد از تجاوز از نصف طواف چهار شوط است
یا زیاده از سه شوط و نصف در اخبار تعبیر بزیاده از نصف ذکر شده و در بعضی چهار شوط ذکر شده بنظر میآید
چهار شوط از باب بیان بعض افراد است نه اینکه مفهوم دارد تا معارض شود با عموم زیاده از نصف
بلی احوط منظور داشتن چهار شوط است هرگاه بطور سهو بعض اشواط را زیاد کند و بعد متذکر
شود عیب ندارد احوط اینست که تکمیل عدد هفت شوط نماید تا دو طواف عقب هم حاصل شود

وبرای طواف اول نماز را پیش از سعی بجا بیاورد و برای طواف دوم بعد از سعی و قران میان دو طواف بعضی بدون فاصله دو رکعت نماز طواف مکروه است که در صورت مذکوره و غیر آنها شك در عدد اشواط دارد اگر بعد از فراغ است اگرچه در مقدمات نماز طواف باشد اعتنا نکند و اگر فارغ نشده است اگر طواف مستحبی است اعتنا نکند و بنای بر اقل است و اگر در طواف واجب است اکثر محمد بن مسعود صورت قرار داده اند و صورت اخری که مطابق نص روایت است ذکر نفرموده اند پس چهار صورت دارد اول شك میان هفت شوط و زیادتر دران بتفصیل داده که اگر بر حجر الاسود رسیده است که شك کرده است اعتنا نکند و الا از سر بگیرد ولکن احوط الحاق بنقصان است صورت دوم شك میان اعداد پیش از هفت است بعضی برای هفت در میان است مثل شك میان پنج و شش و پایین تر سوم شك میان شش و هفت یا پنج و هفت که پای هفت در میان باشد چهارم شك میان پنج و شش و هفت پس در تمام این سه صورت واجب است از سر بگیرد و هرگاه بطور استیناف طواف را ترك کند بعد از آن قضا کند و آنچه بعد از این بجا آورده صحیح است یکی سعی را هم وجوب علاوه کردن هدی است بر قضا و در صورت عدم تمکن از قضا نایب بگیرد و قضای طواف منقضی شدن وقت آن است که اگر عمدا در آن وقت ترك میکرد دیگر وقت آن منقضی شد پس در حج وقت طواف حج خارج شدن ماه ذی الحجه بالتمام و خروج وقت طواف عمره وقتی است که دیگر نمیتواند محل شود و محرم شود برای حج و وقت اضطراری قضیه را ادراك **تذنیب** هر شرطی که برای نماز بوده باشد احوط اینست که برای طواف هم منظور شود اگرچه بعضی از آنها بالخصوص منصوص شده پس مقتضای قاعده کلیه اینست علی الاحوط اگر اقوی نباشد بدلیل تنزیل منزله در خبر نبوی مشهور علاوه بر اینکه در خبر هذیل در باب کهانت اخبار شخص دیگری برای نفع حکم شك در عدد طواف تصریح فرموده است که اگر نمی داند که شك مأموم بحفظ امام اعتبار ندارد بلی خارج میشود بعض شروط نماز که علم بعد اعتبار آن حاصل شود یا شرط باشد برای حالت مخصوصه که در نماز جزء هست و در طواف نیست مثل ما یقبح التجرد

در سجده پس ستر عورت و طهارت بدن و جامه و طهارت از حدث اکبر و حدث اصغر و نپوشیدن جامه
غیر مأکول اللحم و تکلم نکردن باید شرط طواف باشد و بهمین قاعده اگر چیزی شرط علمی است برای نماز
پس برای طواف هم شرط علمی است مثل ازالهٔ نجاست و اگر شرط واقعی است مثل طهارت از حدث اصغر
و حدث اکبر در طواف هم شرط واقعی است و مراد از شرط علمی و مثال به ازالهٔ نجاست این بود که شرط واقع
است که محرز کردن آن به اصول عملیه منزلهٔ وجود واقعی او شرط است که در حقیقت آن شرط علمی را او
ساخته میشود نه مثل طهارت است که شرط واقعی محض است که قواعد ظاهریه بعد از کشف خلاف مجزی
نیست نه اینکه مراد اعم از شرط علمی اصطلاحی است پس یکی از محققین مورد طعن و ایراد نسازد فرع
اول در موردی که مشکوک نیست به وضعی که جایز است بنای بر صحت عمل اما اگر طواف را از سر بگیرد معصیت
کرده یا نه معلوم نیست عیب داشته باشد لکن در روایت حبیب بن مظاهر میگوید در حال طواف دست
کسی که بینی من ضربت زد و خون جاری شد طواف را قطع کردم و رفتم و بینی را تطهیر کردم و طواف را
از سر گرفتم و خدمت حضرت ابی عبدالله عرض کردم فرمودند بد کاری کردی میبایست از همان موضع
طواف را اتمام کنی لکن ایرادی نیست تو بینی را نشستی بد کاری کردی ظاهر میشود که معصیت کرده است و
اینکه فرموده ایرادی نیست یعنی باطل نیست چون مسئله را نمیدانسته عیب نداشته باری احوط ترک
است دوم زیادی مشروع در طواف مستحب مثل زیادی در نماز مستحب است بلی مگر بقصد طواف نباشد
سوم اگر نجاستی عارض شده یا بوده و معلوم نبوده و در اثناء منکشف شود اگر در اثناء طواف ازاله
آن ممکن نشود احتیاطاً از سر بگیرد دوم شک در حدث و خبث اگر در حالت سابقه حدث نباشد و
خبث نباشد اعتنا نکند و در خصوص حدث باید علم بطهارت حاصل کند یا حالت سابقه او
طهارت از حدث باشد چهارم مراد از اخلال به طواف که عمداً باعث بطلان است چیست اینست که
از محل طواف بیرون بیاید یا اینکه از مسجد خارج بشود یا بنشیند که موالات بهم خورده باشد اولی
آن دو معنی اول است و احوط الحاق سوم است بنا بر این پنجم اگر کسی طواف را فراموش کرده و مجامعت

نموده بعضی فرموده‌اند که باید بجا آورد لکن در اکثر صحاح ذکر نشده است و در یک روایت ذکر شده و احتیاط ترک نشود و اما اینکه در صورت فراموشی بجا آورد فرموده‌اند ششم اما عقیب احرام برای حج طواف فراموش شده بعد از خروج از حرم واجب است یا نه اگر در همان ماه مراجعت کند واجب نیست لکن اولی و در غیر آن ماه احوط است هفتم در عدد اشواط هر گاه شک حاصل شود در دو کتب اخبار ذکر شده که اکتفا به اخبار غیر میشود که و در روایت هذیل بعد از آنکه فرمود اکتفا به خبر دادن دیگران میشود فرموده است مکن مرا چنین شک ما اوهام ابتلای امام اعتبار ندارد و ظاهر این حدیث این است که اخبار غیر تا مجبر است اگر چه مفید ظن هم نباشد و بعضی از علماء مظنه را معتبر دانسته‌اند و بعضی عدالت مخبر هم عدد را شرط میدانند و اقوی اول است اگر چه احوط غیر از است هشتم طواف نساء رکن است نه در عمره مفرده و نه در عمره تمتع و نه در حج تمتع و نه در حج قران و نه در حج افراد یعنی طواف نساء رکن نیست پس غیر طواف نساء اگر عمداً در محل خود ترک شود باعث فساد است یعنی اخلال به ارکان مختلف است پس در عمره تمتع وقتی است که بسعی محرم شود برای حج و ادراک وقوفین کند و در عمره مفرده مجرده ما دام العمر است همچنین در عمره که تمتع شده باشد با حج قران و افراد بنا بر اینکه عمره در همان سالی که حج کرده شرط نباشد این قول اقرب بجواب است یعنی مستقلاً واجب فوری است ولی شرط صحت حج قران یا افراد نیست و اما طواف نساء واجب غیر رکن است یعنای اینکه واجب است یعنی ترک آن معصیت کرده است نه اینکه فقط واجب شرطی است یعنی برای حلیت زنان است و معنای اینکه رکن نیست یعنی اگر عمداً ترک کند حج او فاسد نیست بلکه معصیت کرده است مراد از رکن در این مقام غیر از اصطلاح رکن در نماز است بلکه مراد این است که ترک عمدی طواف حج چون رکن است حج فاسد است ترک عمدی طواف نساء چون رکن نیست فاسد نیست و اگر اصطلاح رکن در نماز منظور بود میبایست ترک سهوی طواف اصل حج فاسد شود و بالجمله طواف نساء واجب است در هر سه قسم حج و در عمره مفرده بنا بر اصح لکن در عمره تمتع واجب نیست ولی احوط است و ثمره ترک آن اینست که تمتع زن بر او حرام است مادامی که تدارک نکرده حتی زوجه و الطفل پس بعد از بلوغ و پیش از آن و رد حرام است بر او تمتع بزن که در حال احرام ذکر شد و اگر فوت شود قضای

این نیز ولی واجب است مثل طوافهای حج و اگر نتواند باید مثل طوافهای حج نایب گرفته باشد و اگر کسی بطور شرع قضاء طواف را بجا بیاورد ساقط است از او و احوط اعاده سعی است باقتضای این هم واجب است که متمتع طواف حج و سعی را مؤخر بیندازد بر اعمال و منی یا بعد از منی یا هرگاه مریض یا پیر مرد یا زنی که حائض میشود یا خوف حیض را دارد رخصت در مقدم انداختن بر موقف دارد که این بخوف حائض شدن دارد و باقی مشقت دارند در عود کردن اگرچه بعد از آن معلوم شود که این عذرها بوده است برای ضرورة جایز است که شخص متمتع طواف نساء را مقدم بیندازد بر سایر اعمال حج لکن احوط اعاده آن است بعد از زوال عذر و نایب گرفتن اگر اعاده ممکن نشود و مقدم انداختن بطور سهو هم بمنزله ضرورة است **فصل** در نماز طواف است و آن واجب است در عمره و حج واجبی و مستحب است در مستحبی و آن دو رکعت است بیک سلم

فروع اول هرگاه نماز طواف را فراموش کرده باشد لازم است برگردد و در محل واجب خود بجا بیاورد اگر از میقات تجاوز نکرده باشد علی الاظهر بلکه الاحوط و اگر خارج شده است احوط جمع میان هر دو قول است که یکی تعیین نایب برای نماز در مقام و دوم نماز کردن خودش در خارج و تفصیل مسئله در کتاب صلوة گذشت دوم مستحب است در رکعت اول سوره توحید و در دوم جحد و مخیر است میان جهر و اخفات در قرائت در آن و سوم احوط بجا آوردن بطور فوریت است بعد از طواف سوم که گذشت که باید در مقام ابرهیم بجا بیاورند مراد از آن پشت مقام است متصل بآن و دور از آن بطوری که از صدق نماز در مقام ابرهیم خارج نشود و متصل بر آن از دو طرف یا مقابل آن جایز نباشد و مراد از مقام ابرهیم مقام مشهور در این زمان است یعنی پهلوی سنگی که اثر قدم آنحضرت در آن است و گذشت اینکه برای طواف مستحبی نماز مستحب است و در همه جای مکه میشود خواند و احوط رعایت موقع در مسجد الحرام است **فصل** در سعی است و آن واجب است در حج بتمام اقسام آن و در عمره بهر دو قسم آن و آن رکن است یعنی بترک آن عمداً حج و عمره باطل است و اگر بطور نسیان ترک شود باید مراجعت کند و بجا بیاورد اگرچه بعد از ذی الحجه باشد و اگر ممکن نشود باید نایب بگیرد و اگر متذکر شود بعد از آن مواقعه با اهل خود کند باید کفاره بدهد و جهل بمسئله مثل عمد است و در آن دو بحث است اول در

مستحبات آن است و آن چند چیز است و اول اعمال آنکه بعد از فراغ از طواف نزدیک شود و وقت خارج شدن از در رو به مقابل
حجر الاسود رود و دست بکعبه و قادر باشد بر بالای صفا رود و نظر کردن بخانه کعبه از صفا و بجانب رکنی که حجر الاسود در آنست روبرو
حجر الاسود و خواندن هفت تکبیر و هفت تهلیل و هفت تحمید پس بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر سه مرتبه پس صلوات
بر پیغمبر بفرستد سه مرتبه پس بگوید الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا والحمد لله علی ما ابلانا والحمد لله الحی القیوم والحمد
لله الحی الدائم پس از آن سه مرتبه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و
رسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون اللهم انی اسئلک العفو والعافیة والیقین فی
الدنیا والآخرة اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار پس از آن تکبیر و تهلیل و تحمید و
تسبیح هر کدام یکصد مرتبه پس ابن عمار بخواند لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده در نسخه دیگر صدق وعده
نصر عبده وغلب الاحزاب وحده و در نسخه دیگر هزم الاحزاب وحده فله الحمد وله الملک در نسخه دیگر له الملک
له الحمد وحده وحده اللهم بارک لی فی الموت وفیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر ووحشته اللهم
اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک بعد از آن مکرر بگوید استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودایعه
دینی ونفسی واهلی اللهم استعملنی علی کتابک وسنة نبیک صلی الله علیه وآله وتوفنی علی ملته واعذنی من
الفتنة پس از آن سه تکبیر بگوید پس دعای مذکور را دو بار دیگر اعاده کند پس یک تکبیر بگوید پس دعا را یکبار
دیگر اعاده کند پس طول دهد توقف در صفا را بحدی که از پیغمبر وارد است که بقدر خواندن سوره بقره بطور
ترسل طول میداده اند و در حدیث است که طول در وقوف صفا مال را زیاد میکند بعد از آن پایین بیاید
و در پله چهارم مقابل کعبه بایستاده بگوید اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر وفتنته ووحشته وظلمته وضیقه
وضنکه اللهم اظلنی فی ظل عرشک یوم لا ظل الا ظلک بعد از آن دستها خود را بلند کند و بگوید اللهم
اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی بالمغفرة فانک انت الغفور الرحیم اللهم افعل بی ما انت اهله فانک
ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی وان تعذبنی فانت غنی عن عذابی وانا محتاج الی رحمتک فیا من انا محتاج

الی رحمتک ارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله وفی نسخة اللهم لا تفعل بی ما انا اهله فان تعذبنی
فانا اهله تعذبنی ولا تظلمنی اصبحت اتقی عدلک ولا اخاف جورک فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی وبان
یکون بلند اللهم انی اسئلک حسن الظن بک فی کل حال وصدق النیة فی التوکل علیک پس نزول از صفا را سعی را
شروع کند و نیت خود را … و اشتغال به چهارم سنّت … شود و … بالا رود
بمروه و همان اعمال صفا را بجا آورد لکن … ثواب صفا بیشتر است همان دعای اللهم انی اسئلک
حسن الظن الخ را بخواند و مستحب است در حالت راه رفتن پیاده در حال سعی … و هم جمیع اشتمان جائز است
و مستحب است بطور … و سکینه … تا برسد … و … علیها بسم الله والله اکبر
وصلی الله علی محمد … اللهم اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم تا بمنار
دیگر … فان عطا … یا ذا المنّ والفضل والکرم والنعماء و
الجود اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت … و در هر شوطی … دل … را
کند و … مستحب است بطور … یعنی … پس برگردد و … تا
تا بمکان اول و … صفا و در مروه و در وسط آنهم بقول معروف است
لکن … اولی اجتناب از نجاست ظاهری است از زن حائض و جنب محدث باین
اصغر مکروه است طهارت مطلقا شرط … نیست **بحث سوم** در واجبات سعی است و آن چند
چیز است اول قصد عنوان و … مراد از عنوان اینکه سعی عمره است یا حج است بطور اصالت
یا نیابت از غیر است … استمرار حکمیت و قصد تمام در صورت طول کشیدن تقرب ابتدا بصفا است
و … انتهاء بمروه و در این مقام چند ملاحظه است اول اینکه … باید بخط مستقیم باشد یا طریق
اعوجاج هم … دوم است … اینکه … را ملصق کند
بجا … صفا یا مروه در ابتدا و در انتها انگشت های پا را ملصق به … یا اینکه …
است … سبب … بر … اول … انگشتها هردو پا را در …

[illegible] سعی [illegible]

یا الصاق باشند پای اول را بانگشتان خود کافی است سوم مراعات اول است اگرچه فوت شود و هم است در سعی بر
سواره ملاحظه این بوجهی است که برای سواره ممکن می‌شود و بالا رفتن در چهارم مرتبه پله و اولی است بجهت
صعود بمروه ملاحظه سوم اینکه اگر خلاف ترتیب کند یعنی بمروه افتتاح بنماید هر چند سهو باشد
ابتدای اول را حساب نکند واجب چهارم مراعات عدد است آن هفت شوط است یعنی از صفا بمروه یک شوط
است و از صفا تا به صفا دو شوط پس در این صورت باید چهار بار از صفا بمروه رفته باشد و سه بار از مروه بصفا
و اگر از مروه هم بصفا چهار بار برود شوط هشت میشود و این موجب بطلان سعی است
شوط پنجم رفتن و برگشتن از طریق معهود
نماید پس اگر بطور قهقری برود ... رفتن ... بأس
بعد از دیگری ... است در این چند مطلب است
اول زیادی بقصد شوط بلکه بعضی ... نماید ... سهو یک شوط زیاد کرد باطل نمیشود
و میتواند عدد هفت را با آن یکی یا دو تا اگر زیاد آورده تکمیل کند پس باید سعی دیگر را آورده است
کرده را طواف کرده لکن ... امر مخالف با قاعده موافق شده ... اینکه ابتدا بسعی ... سبوع دوم ... شده
بر این فرض از مروه شده است ... هم بخلاف قاعده ... دوم اینکه شوط اول ... سعی ...
و لکن هیچ کدام عیب ندارد و لیکن طریق اول احوط است ... از طریق دوم در زیادی سهوی یک شوط است
هرگاه خود را مشغول شوط ... عدد را هم ... در این سعی از مروه شروع کرده تا المحل باشد
یا از صفا تا صحیح باشد پس اگر متوجه بصفا است عدد جفت است صحیح است و اگر طاق است باطل است ... اگر معلوم
نمیشود ابتدا از مروه کرده است در صورت عکس ... عکس میشود ... در احکام شک ... عدد ... مسئله
احکام شک ... در عدد های طواف ... اگر ... شک ... مولی ... چند شوط ...
از شک ... اگر ... فارغ از سعی شده ... موافقه ... باید ...
را ... احوط ... است ... طواف ... مسئله

مفرده احوط جمع میانه شرط و کاو است هفتم هرگاه در حال سعی وقت نماز واجب داخل شود میتواند سعی را قطع کند و نماز را بجا بیاورد و پس از فراغت از آن از همان مکان مشغول شود بلی احوط مراعات فرق میان تجاوز از نصف است پس بنا بگذارد بر همان محل که قطع کرده و میان تجاوز نکردن از آن است پس سعی را از سر بگیرد و ملحق است به نماز حوائج مهمه دیگر و کذا نشستن برای راحت در اثناء سعی جایز است هشتم معلوم نیست وجوب مراعات موالات بلی احوط مراعات است در غیر آنچه ذکر شد و رخصت قطع آن نهم اختیاراً جایز نیست تقدیم سعی را بر طواف دهم نساء را بر سعی و حکم سهو در هر دو مورد مذکور شد یازدهم گذشت جواز مقدم داشتن طواف و نساء را بر سعی بجهت خوف عروض حیض یا غیره دوازدهم اگر در بین سعی متذکر شد که طواف را ناقص کرده است اگر تجاوز از نصف سعی کرده است برگردد و بقیه طواف را تمام کند و بقیه سعی را تمام کند و اگر تجاوز نکرده است ترتیب را از سر بگیرد سیزدهم سوار شدن بر دابه غصبی بلکه اگر زین آن بلکه نعل آن غصبی باشد یا نعلین سعی کننده پیاده اگر غصبی باشد بلکه لباس آن باعث بطلان سعی میشود مثل طواف و در محمول غصبی معلوم نیست **مقام ششم** در تقصیر است و آن یکی از مناسک حج است نه اینکه فقط برای مباح شدن محرمات است بلی نیت محل شدن را هم دارد و کفایت میکند حصول مسمای آن که گرفتن چیزی از موی سر یا ریش یا ابرو و یا گرفتن ناخن را یا آهن یا دندان باشد و اولی اینست که از تمام اطراف سه موی را گرفته و ابتداء بموی پیشانی نماید و تراشیدن تمام سر جایز نیست بلکه موافق با احتیاط اینکه گوسفندی بجهت کفاره آن ذبح نماید بلکه در صورت سهو و نسیان هم احتیاط کند و در تراشیدن نصف سر هم احتیاط کند بلی بعد از حصول تقصیر تراشیدن جمیع سر عیب ندارد لکن احوط ترک است هرگاه عمداً ترک تقصیر کند تا دخول در حج بقصد احرام کرده است عمره تمتع او باطل است حج تمتع او مبدل بحج افراد میشود پس باید عمره را بعد بکند و احتیاطاً سال دیگر حج تمتع بجا بیاورد ولی اگر سهواً ترک کند عمره او صحیح است لکن گوسفندی را ذبح کند علی الاحوط و هرگاه قبل از تقصیر مقاربت با اهل خود کند بدنه نماید علی الاصح و بعد از تقصیر تمام محرمات را او حلال است حتی نساء اگرچه طواف نساء نکرده باشد زیرا که وجوب آن در عمره تمتع معلوم نیست بلی صید بر او بواسطه اینکه در حرم است خوردن صید محل تأمل است و احوط اجتناب از نساء است تا فراغت از طواف نساء و دو رکعت

فصل احرام نماز ان یلی مستحب است بعد از تقصیر نمودن او در روز ترویه محرم حتی برای اهالی مکه در ایام حج
برای حج و آن از جمله ارکانست که بترک آن حج باطل میشود عمداً و اول وقت آن برای متمتع وقت فراغت او است از عمره
و امتداد آن تا وقتی که بعمال وقوف نتوان شود و افضل آن روز هشتم ذی الحجه است بعد از نماز عصر یا نماز اگر امام جماعت
که قبل از نماز بیرون برود که حکم آن ذکر خواهد شد برای عمره متمتع از اول ماه های حج توسعه داده اند تا وقتی که مجال
برای وقوف بعرفه تنگ نشود هرگاه احرام را فراموش کرده و وقت برای منی نکرده و محرم شود و اگر نتواند یا وقت تنگ
شود برای ادراک وقت اختیاری عرفه از همان مکان که هست محرم شود احرام ببندد و از جمله واجبات آن نیت است و از جمله
مقومات نیت قصد عنوان است که اگر بعنوان عمره یا عنوان نوع دیگر نیت کند فاسد است و کیفیت آن در
لباس و در تلبیه مثل احرام عمره است لکن بلند کردن صدا مکروه است و مستحب است تلبیه را تجدید کند در وقت برخواستن
شتر و در وقت منتهی شدن بر رقطاء و لیکن چون بدم رسید بر ابطح مشرف شد صدا را بلند کند بالاستمرار تا زوال
ظهر از روز عرفه و در تمام محرمات و مکروهات مثل احرام عمره است و احوط ترک طواف است بعد از احرام تا
رجوع کند از منی و حد منی از عقبه است تا وادی محسر اقامت کند تا صبح روز عرفه و مکروه است پیش از طلوع آفتاب
قطع کند وادی محسر را و خروج از عرفات مثل الحجر مکروه است مگر برای پیاده و سایر اشخاص ضعیف البنیه و لیکن
امام جماعت مستحب است که برای نماز ظهر خود را بعرفات برساند و همچنین توقف برای نماز صبح و مستحب است که
وقت خروج برای منی بگوید اللهم ایاک ارجوا و ایاک ادعوا فبلغنی املی و اصلح لی عملی و در وقت داخل شدن بگوید
اللهم هذه منی و هذه مما مننت بها علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی بما مننت به علی انبیائک فانما
انا عبدک و فی قبضتک و در وقت خارج شدن از منی برای عرفه بگوید اللهم الیک صمدت و ایاک اعتمدت
و وجهک اردت فاسئلک ان تبارک لی فی رحلتی و ان تقضی لی حاجتی و ان تجعلنی الیوم ممن تباهی به من هو افضل
منی **فصل** در وقوف بعرفات است و در آن چند مبحث است اول واجب است مطلق توقف در عرفات از زوال
ظهر روز عرفه تا غروب آفتاب و معنی وقوف مطلق مکان قرار دادن است اعم از خواب و بیداری عبور و مرور و نشستن
و ایستادن اگر چه در حال سواری که در عمل نکند و صدق و مستحب نظر بر مدت رکن و ترک آن بالکلیه مبطل حج است ترک

محسر

زیاده تر از مستحبی بطور عمد موجب معصیت است بطور سهو ضرر ندارد لکن کفاره بقربانی بدنه واجب است و تعمیم
این ترک عمدی موافق احتیاط است اگرچه اختصاص آن بترک از روی نسیان موافق مشهور است و ترک وقوف قبل از ظهر مانند
ندارد و مثل وقوف بعد از غروب مکروه وقت اضطراری برای مضطر حد و وقت اضطراری او از اول غروب
شب هم است تا طلوع صبح آن برای کسی است که بدون تقصیر فوت کند برای ترک عمدی وقت اختیاری در آن این
وقت فائده ندارد و ترک اضطراری سهو عبارت است از ضرورت و مرض و دیر رسیدن و نقص سهو حساب در
ماه اگرچه خیال کند روز عرفه روز قبل بوده و توقف در روز قبل کرده و بعد از آنکه افتاب غروب کرده خلاف
آن فهمیده یا شهود بر رؤیت هلال در فرض مذکور عدول کرده یا عدم عدالت آنها که بر رؤیت هلال در فرض
مذکور ظاهر شده و ترک عمدی اعم از جهل بحکم اینکه روز عرفه نهم ماه است یا جهل بوجوب وقوف است پس بعضی
جاهل صاحب عذر اگر علم یا ممکن حاصل شود اگرچه بعد از وقوف متعسر باشد قبل از طلوع افتاب برگردد و
مسمای وقوف بعرفات را ادراک کند صحیح است بعد از آن فائده ندارد سوم ترک در وقت اضطراری هم مثل
ترک در وقت اختیاری است که عمدی آن باعث بطلان حج است سهو آن عیب ندارد و ادراک مسمای آن کافی است
و در ترک زیاده از اندازه مسما عیب ندارد اگرچه بطور عمد باشد پس در اینکه مسمای وقوف کافی است وقت اضطراری
مثل وقت اختیاری است بلی فرقی از این جهت است که ترک عمدی زیاده از حد مذکور در وقت اضطراری باعث معصیت نیست
بخلاف ترک عمدی وقت اختیاری پس ترک بالکلیه در یکی از این دو وقت عمدا باعث بطلان حج است چهارم حدود عرفات
این قرار است اول نمره دوم عرنه سوم ثویه و ذو المجاز چهارم جبل الاراک و وقوف در این حدود کافی نیست
و در کوه عرفات مکروه است پنجم در مستحبات وقوف است آن بسیار است اول وقوف در سفح جبل یعنی
دامنه کوه در طرف چپ آن دوم غسل سوم جمع میان ظهر و عصر بیک اذان اگرچه در نماز فرادا باشد چهارم
نصب خیمه در پهلوی و وضع نمره متحونان که حد است خارج است پنجم توبه و استغفار و استعاذه از شیطان
و دعای برای خود و برای برادران دینی و صلوات بر پیغمبر و آل او و تسبیح و تحمید و تهلیل و غیر ذلک از اذکار
آنچه خواهد و خیرات و مستحب است ایستادن در حال دعا دعای امام حسین در روز عرفه و دعای امام زین العابدین کردن

صحیفه‌ایست که دعای پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام در موقف بوده اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد کما تقول و خیرا مما نقول و
فوق ما یقول القائلون اللهم لک صلاتی و نسکی و محیای و مماتی و لک تراثی و بک حولی و منک قوتی اللهم
انی اعوذ بک من الفقر و من وساوس الصدر و من شتات الامر و من عذاب القبر اللهم انی اسئلک خیر الریاح و اعوذ بک
من شر ما تجیء به الریاح و اسئلک خیر اللیل و خیر النهار اللهم اجعل لی فی قلبی نورا و فی سمعی و بصری نورا و فی لحمی
و عظامی و دمی و عروقی و مقعدی و مقامی و مدخلی و مخرجی نورا و اعظم لی نورا یا رب یوم القاک انک علی کل شیء
قدیر و مستحب است صد بار تکبیر و صد بار سوره قل هو الله احد و صد بار ... اللهم رب المشاعر کلها فک رقبتی
من النار و اوسع علی من رزقک الحلال و ادرأ عنی شر فسقة الجن و الانس اللهم لا تمکر بی و لا تخدعنی و لا تستدرجنی
یا اسمع السامعین یا ابصر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و بعد از آن
حاجت خود را طلب نماید بعد از آن دست را بالا کند و بگوید اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی
و ان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اللهم انی اسئلک خلاص رقبتی من النار اللهم انی عبدک و ملک یدک ناصیتی بیدک
و اجلی بعلمک اسئلک ان توفقنی لما یرضیک عنی و ان تسلم منی مناسکی التی اریتها ابراهیم خلیلک و دللت علیها نبیک
محمدا صلی الله علیه و آله) و باز بگوید (اللهم اجعلنی ممن رضیت عمله و اطلت عمره و احییته بعد الموت حیوة طیبة
و از جمله اذکار صد بار تسبیح است بعد از آن بگوید اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب وفدک و ارحم مسیری
الیک من الفج العمیق اللهم انی اسئلک بحولک و جودک و کرمک و منک و فضلک یا اسمع السامعین یا ابصر الناظرین
و در خبر ابی بصیر فرموده وقتی که بعرفه وارد شوید رو بجانب کعبه کنید صد مرتبه تسبیح و صد مرتبه تکبیر و صد مرتبه
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله بگوید صد مرتبه دعای امیر المؤمنین که ذکر شد بخواند بعد از آن ده آیه
از سوره بقره بخواند و بعد از آن سه مرتبه سوره توحید بخواند و آیة الکرسی را تا آخر بخواند و بعد این آیه را تا آخر
ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام تا من المحسنین بعد از آن قل اعوذ برب الفلق و
سوره قل اعوذ برب الناس را بخواند بعد از آن یاد کند نعمتهای خدا را که برا و انعام کرده و یک یک بگوید

در سوره اعراف در جزو هشتم است تا ٥٦

ذکر کند و حمد کند خدا را بر بلاها اگر بر او وارد شده و بعد از آن این دعا بخواند اللهم لك الحمد على نعمائك التي
لا تحصى بعدد ولا تكافأ بعمل ونحمدك بكل آية ذكرت فيها الحمد لنفسك في القرآن ونسبحك بكل تسبيح ذكرت
به نفسك في القرآن ونكبرك بكل تكبير كبرت به نفسك في القرآن ونهللك بكل تهليل هللت به نفسك في
القرآن و صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد بعد بگوید ندعوك اللهم بكل اسم سميت به نفسك في القرآن وبكل اسم خصصته
لك و اسماء الله آخر سوره حشر را بخواند و بعد بگوید اسئلك يا الله يا رحمن بكل اسم هو لك واسئلك بقوتك
وقدرتك وعزتك وبجميع ما احاط به علمك وبجمعك باركانك كلها وبحق رسولك صلواتك عليه وآله وباسمك
الاكبر الاكبر وباسمك العظيم الذي من دعاك به كان حقا عليك ان تجيبه وباسمك الاعظم الاعظم الاعظم الذي
من دعاك به كان حقا عليك ان لا ترده وان تعطيه ما سئل ان تغفر لي جميع ذنوبي في جميع علمك بي و بعد از آن
حوائج دنیا و آخرت خود را بخواهد و از خدا بخواهد که هر سال موفق بزیارة نماید و هفتاد مرتبه سؤال جنت
کند و هفتاد مرتبه بگوید و این دعا را بخواند اللهم فكني من النار واوسع علي من رزقك الحلال الطيب وادرء
عني شر فسقة الجن والانس ومن شر فسقة العرب والعجم و اگر آفتاب غروب نکرده مکرر بخواند این دعا را تا غروب
و وقت غروب آفتاب این دعا را بخواند اللهم اني اعوذ بك من الفقر ومن شتات الامر ومن شر ما يحدث بالليل و
النهار امسى ظلمي مستجيرا بعفوك وامسى خوفي مستجيرا بامانك وامسى ذلي مستجيرا بعزك وامسى وجهي الفاني
مستجيرا بوجهك الباقي يا خير من سئل ويا اجود من اعطى جللني برحمتك والبسني عافيتك واصرف عني شر جميع خلقك

فصل در وقوف مشعر است و در آن چند مبحث است اول آنکه وقت آن است بدانکه وقت اختیاری آن
از اول غروب شب عید است تا طلوع آفتاب و احوط تجدید نیت است پیش از صبح و عدم اکتفا به نیت در شب و معنای وقوف
در شب تا اول طلوع آفتاب کرد است که بحصول یکی از آن دو وقوف بمقدار مسمى حج او صحیح است و در ترك عمدى
یکی از آن معصیت کرده و اگر عمدا تمام آنرا ترك کند باطل است و وقت اضطراری آن از اول طلوع آفتاب است تا زوال
ظهر عید اضحی و انسب آنست برای مضطرین اگر شخص تا مضطر در آن وقت هم ادراك کند یا دیوانه یا غافل شود
حج او صحیح است و ترك عمد آن باعث بطلان است و جمعی جامع میان این دو اینکه اگر در وقت اختیاری یاد ترا ز

اندازد مستحباً و اگر ترک کند معصیت کرده و در اضطراری معصیت نکرده است در این مقام چند فرع است اول
اگر شب عید او را دریابد وقوف مشعر کرده و پیش از نصف شب عمداً بیرون رفت معصیت کرده و باید گوسفندی روانه
کند و حج او صحیح است دوم اگر پیش از طلوع آفتاب عمداً خارج شد معصیت کرده و فدیه گوسفندی لازم نیست
اگر صاحب عذر و مضطر تمام شب نتوانست وقوف نماید میتواند خارج شود و برای طلوع آفتاب اگر بیتوته
کند و الا فلا سوم آنکه اگر مجبور شود که ترک کند وقت اختیاری عرفه را و وقت اختیاری مشعر را کدام یکی مقدم است چون
در روایتی تصریح فرموده اند که حج عرفه است بعضی علما ترجیح داده اند ترک مشعر را بموجب این روایت اضطراری عرفه
یا اختیاری مشعر مثلاً روز عید متمکن از عرفات نشده و هرگاه شب عید اضطراری عرفه را درک کند میتواند تا
هنگام طلوع آفتاب مشعر را درک کند اگر برود بمشعر عرفات از دست میرود مشعر لازم نیست باید ترجیح داده
شود توقف در عرفات بموجب اطلاق روایت هرگاه شب عید او را دریابد کند اضطراری عرفه را و هیچ او را درک
نکند حتی اضطراری او را باید صحیح باشد خالی از اشکال نیست بتصریح علامه حلی و در کتاب شرح عبارات
مختصری فرموده که ترجیح او اینست که اگر او را درک کند روز عید قربان یا مشعر را درک کند و اگر روز اضطرار روز
شود صحیح است و اگر هر دو وقت اضطراری را درک کند صحیح است و اگر وقت اضطراری یکی را درک کند و
دیگری را هیچ درک نکند صحیح نیست از این عبارت ترجیح استفاده میشود که در جدول ذکر شده و
این صفحه با صفحه مقابلش شامل تمام مناسک واجبه اقسام حج و عمره است

اقسام	كيفيت	وجوب	وقت	ميقات	فرق	احكام
حج تمتع	[illegible] حج دوم و نوع [illegible] سوم [illegible] شعر چهارم [illegible] عقبه پنجم قربانی ششم [illegible] ازان [illegible] هفتم [illegible] دو رکعت نماز طواف هشتم [illegible] مقام ابرهیم [illegible] نهم سعی دهم طواف نساء یازدهم [illegible] شب یازدهم و دوازدهم [illegible] در منی [illegible] در روز [illegible] و اگر [illegible] نکرده [illegible] در منی بوده شب سیزدهم [illegible] در روز [illegible] سعی را بعد از وقوف [illegible]	ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام بلدش [illegible] باشد و نمیتواند حج دیگر کند مکی [illegible] ادراک عمره نکند یا فاسد شود و عدول براوراد کند یا حج او فاسد شود عدول بحج مفرده کند	ماه حج [illegible] شوال و ذی القعده و ذی الحجه [illegible] بتفصیل [illegible]	[illegible] حج و در عمره [illegible] برای [illegible] مسجد شجره [illegible] برای [illegible]	عمره مقدم است بر حج و بايد قصد [illegible] کند [illegible] عمره [illegible] باشد نمیتواند حج قران کند [illegible] در [illegible] عمره اش فاسد شده باشد [illegible] طواف عمره باعث [illegible] عمره [illegible] حج افراد و طواف و سعی [illegible] است و باید [illegible] احرام عمره [illegible] حج هم بکند	(چیزهایی [illegible] احرام دوم [illegible] از [illegible] نبودن [illegible] سوم [illegible] لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک) واجبات احرام [illegible] پنجم [illegible] باشد [illegible] مستعمل نباشد [illegible] جنس [illegible] باشد [illegible] ابتدای [illegible] در اول طلوع آفتاب باشد)
حج افراد	هرکیفیت [illegible] و [illegible] است [illegible] احرام [illegible]	مثل حج قران	[illegible]	مثل حج قران		(واجبات طواف اول طهارت [illegible] دوم ستر عورت سوم [illegible] با طهارت [illegible] چهارم [illegible] ابتدا [illegible] حجر الاسود [illegible] مقام ابرهیم [illegible] هفتم [illegible] باید بوده باشد) [illegible] قربانی [illegible] گوسفند [illegible] دو سال [illegible] گوسفند [illegible] سال [illegible] باشد [illegible] سنت [illegible]
حج قران	هرکیفیت [illegible] است [illegible] سعی [illegible] و [illegible] نیت [illegible] کند و [illegible] و شاید [illegible] و [illegible] کند و [illegible] تقلید [illegible] نماز [illegible] بیاورد و [illegible] دو [illegible] کند [illegible]	[illegible]	در [illegible] ماه مذکور بتفصیل فوق	[illegible] از [illegible] دور تر از آن باشد [illegible] خود	[illegible] نوع [illegible] میتواند [illegible] دو [illegible] طواف و سعی [illegible] مقدم [illegible] در حج قران [illegible] هدی [illegible] کرده باشد [illegible] اگر [illegible] ساقط است [illegible] تمتع کند [illegible] و شرط [illegible] عمره در سال حج باشد [illegible] حج [illegible] عمره [illegible]	[illegible] احرام [illegible] استمناء سوم عقد نکاح و شاهد [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] و دلیل بودن [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] عطریات [illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] روغن مالیدن [illegible] دهم [illegible] یازدهم ظاهر کردن زینت خود [illegible] دوازدهم داخل [illegible] سیزدهم [illegible] چهاردهم جدال پانزدهم [illegible] ظاهر [illegible] شانزدهم [illegible] سر برای مرد هفدهم پوشیدن زن [illegible] کشتن [illegible] و [illegible] جامه [illegible] درخت و [illegible] حرم [illegible] (و [illegible] موی [illegible])
عمره تمتع	اول احرام دوم طواف سوم دو رکعت نماز در مقام چهارم سعی پنجم تقصیر [illegible] بقصد عمره [illegible]	ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام	در ماه [illegible] مذکور [illegible]	دو میقات [illegible]		واجبات سعی اول [illegible] از صفا بمروه [illegible] از مروه بصفا [illegible] دوم [illegible] سوم ابتدا از صفا و ختم بمروه کردن چهارم [illegible] سعی [illegible] طواف [illegible] پنجم موالات ششم اتصال [illegible] هفتم [illegible]
عمره مفرده	هرکیفیت [illegible] در آخر [illegible] طواف نساء و نماز آن را [illegible] است	مثل حج قران	تمام ماه ها [illegible] رجب	[illegible] بتفصیل حج قران	اگر بعد از حج است [illegible]	

	اوقات	صحت و فساد	ملاحظات
وقت اختیاری عرفه	از ظهر روز عرفه تا غروب آفتاب	صحیح است اگر چه وقوف مشعر مطلقاً بلا عذر [illegible]	مستحب است [illegible] زیاده بر آن [illegible] مبطل [illegible] کرده است
وقت اضطراری عرفه	از اول شب دهم تا طلوع صبح	اگر عمداً ترک شود فاسد است اگر اکتفا بآن شود [illegible] و اگر مرور بمشعر کند حج باطل گردد	مسمای آن واجب است اگر وقوف مشعر اختیاری از عرفه را میتواند درک کند
وقت اختیاری اول مشعر	از اول شب دهم تا طلوع صبح	مسمای آن رکن است اگر چه عمداً [illegible]	اگر [illegible] اکتفا [illegible]
وقت اختیاری دوم مشعر	بین الطلوعین تا طلوع آفتاب	[illegible]	[illegible]
وقت اضطراری مشعر	از طلوع آفتاب دهم تا ظهر	[illegible] کافی است	مسمای آن واجب است
اختیاری عرفه با اختیاری اول مشعر	ظهر عرفه تا غروب در عرفه بین الطلوعین هم در مشعر	ترک عمدی [illegible] مبطل است [illegible]	مسمای آن [illegible] ذکر شد
اختیاری عرفه با اختیاری دوم مشعر	ظهر عرفه تا غروب در عرفه و از طلوع آفتاب دهم تا ظهر در مشعر	صحیح است [illegible]	[illegible] حرام است
اختیاری عرفه با اضطراری مشعر	شب دهم تا صبح در عرفه و از طلوع آفتاب دهم تا ظهر در مشعر	صحیح است در حال ضرورت و ترک عمدی هر کدام از آنها مبطل است اختیاراً	مسمای وقت اضطراری مشعر کافی است
اضطراری عرفه و اضطراری مشعر	شب دهم تا صبح در عرفه و از طلوع آفتاب دهم تا ظهر در مشعر	صحیح است در حال ضرورت و ترک هر کدام از آنها اختیاراً باطل است	
اضطراری عرفه با اختیاری اول مشعر	شب دهم در عرفه و آخر شب شب دهم در مشعر	صحیح است در حال ضرورت و ترک عمدی آن مبطل است	و اگر بعد از حصول مسمای وقوف در شب حرکت کند فدیه که مقصد مذکور شد
اضطراری عرفه با اختیاری دوم مشعر	شب دهم تا طلوع در عرفه و بین الطلوعین در مشعر	صحیح است اگر ترک بعضی وقوف اختیاری مشعر و عرفه اضطراری باشد و ترک عمدی هر کدام مبطل است	

مبحث دوم در آداب حرکت بمشعر است بدانکه مستحب است در آن حرکت چند چیز اول رفتن بوقار و سکینه
دوم در راه بطور متوسط رفتن و اجتناب از دویدن سوم استغفار از گناهان چهارم قرائت
این دعا وقتی برسید بتل سرخ که بر دست راست راه است اللهم ارحم موقفی وزد فی عملی وسلم لی دینی وتقبل
منی مناسکی پنجم تأخیر نماز مغرب است تا در مشعر ششم استحباب اذان نماز عشا بلکه بعید نیست واجب باشد که جمع
میان مغرب و عشا کند و نوافل مغرب بعد از عشا ساقط خواهد بود **مبحث سوم** در واجبات وقوف بمشعر است
اول نیت بقصد عنوان و قصد قربت دوم مطلق توقف در آن مکان بطوری که در عرفات ذکر شد و حد
مشعر از سمتی بمکانیست که معروفست از سمتی بحیاض و از سمتی بوادی محسر است صعود بجانب کوه
مکروه بلکه ... خلاف الاحتیاط است **مبحث چهارم** در مستحبات وقوف مشعر است
اول مستحب است که احیای شب کند بالطهارت و بعد از نماز صبح رو بجانب ... و رو بقبله کند دعاهای ...
که مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و ذکر نعمت های خدا و آلاء او و شکر بر بلاهای او و شهادتین و صلوات بر پیغمبر
و ذکر ائمه ... دعای ... الکبری ... ترک ذکر و صلوات مخالف باحتیاط است و این دعا را
بخواند اللهم رب المشعر الحرام فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرء عنی شر فسقة الجن و
الانس اللهم انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعو وخیر مسئول ولکل وافد جائزة فاجعل جائزتی فی موطنی
هذا ان تقیلنی عثرتی وتقبل معذرتی وتجاوز عن خطیئتی ثم اجعل التقوی من الدنیا زادی برحمتک
یا ارحم الراحمین پس از آن دعا کند از برای خود و والدین و ولد و مال و اهل خود و مؤمنین و مؤمنات
... صد بار تکبیر بگوید و صد بار تحمید و صد بار تسبیح بگوید و صد بار صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستد و
این دعا را بخواند اللهم اهدنی من الضلالة وانقذنی من الجهالة واجمع لی خیر الدنیا والاخرة وخذ بناصیتی
الی هداک وانقلنی الی رضاک فقد تری مقامی بهذا المشعر الذی انخفض لک فرفعته وذل لک فاکرمته
وجعلته علما للناس فبلغنی منای ونیل رجائی اللهم انی اسئلک بحق المشعر الحرام ان تحرم شعری وبشری علی
النار وان ترزقنی حیوة فی طاعتک وبصیرة فی دینک وعملا بفرائضک واتباعا لاوامرک وخیر الدارین وان

فی نفسی ووالدیّ وولدی واهلی واخوانی وجیرانی برحمتک و مستحب است از اول شب بیدار بودن و از شب تا او
افتاب مشغول بتضرع و گریه و دعا باشد تا طلوع افتاب و از جمله این دعاست اللهم هذه جمع اللهم انی اسالک
ان تجمع لی فیها جوامع الخیر اللهم لا تؤیسنی من الخیر الذی سالتک ان تجمعه لی فی قلبی واطلب الیک ان تعرفنی ما
عرفت اولیاءک فی منزلی هذا وان تقینی جوامع الشر و مستحب است طی فرج باد و پا و رفتن پیاده تا آن سو هم
پیش از طلوع افتاب داخل وادی محسر نشود چهارم انکه سعی کند وادی محسر را بقدر صد قدم تا یا صد گام و هروله
کند و این دعا بخواند اللهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی و اگر فراموش
کرد تا آنکه وارد مکه شود رجوع کند و تدارک کند پنجم چیدن هفتاد ریگ برای جمره از وادی مشعر و تمام مکه
در احکام منی است و واجبات آن سه چیز است اول رمی جمره عقبه بهفت سنگریزه و نیت باید کرد نیت تمامیت یکی از
این جمره عقبه است که کسی که از مکه خارج میشود برای منی اول او میرسد در دست چپ او واقع است این با خوف
ریگ بوار بر زمین است و واجب است در آن چند چیز اول آنکه هفت ریگ را واصل باشد بانکه بواسطه بر زمین
یا کوهی از عنوان ریگ افتاده تو واجب است در آن چند چیز اول آنکه بعنوان ریگ باشد و بانکه غیر حرم باشد
یعنی کوهی دوم هست عنوان رمی بجهت نوع حج و قصد قربت سوم به نوشتن ریگ را از حرم مکه از مسجد
از چهار دوم انکه بکر باشد یعنی کسی ویرا استعمال نکرده باشد پنجم انکه هر یکی جدا باشد ششم انکه
یک یک بیندازد هفتم انکه بمیل بزند هشتم انکه بعد از طلوع افتاب رمی کند و باید خود داوید نسب خود رمی
نماید که بطریق مستقیم بمیل رسیده باشد نهم انکه دست او را دیگری بگیرد و بیندازد دهم انکه بزمین برسد
باید بسبب شیء یا انسانی رسیده و از آن بانه باشد هرگاه قطع حرکت او نشود دهم باید برسد ثانی است و هرگاه
دو ریگ بعضی هم جدا شوند لکن در حال رسیدن باهم رسیده باشند ضرر ندارد لکن اگر باهم از دست خارج شوند
یکی محسوب است و مستحب است در آن چند چیز اول انکه از مشعر چیده باشد و اگر نکرد از منی بچیند و از مشعر
از عرفات بچیند دوم انکه یک سنگ را بشکند که از آن چند ریگ بدست آید سیم سنگ ریزه بزرگ نباشد
سیم انکه حالها نقطه دار و بادا و باشد و بیرنگ نباشد چهارم انکه طاهر باشد پنجم انکه او را الشویه

انست یف ترشود ششم اینکه در حالت طهارت از حدث رمی نماید هفتم اینکه غسل کند هشتم خواندن دعاها
از انداختن ریگها که از ائمه وارد است و اولی اینکه در انوقت پشت بقبله باشد و بگوید اللهم هؤلاء حصیاتی فا
حصهن لی وارفعهن فی عملی و با انداختن هر ریگی بگوید الله اکبر اللهم ادحر عنی الشیطان اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک
اللهم اجعله حجا مبرورا وعملا مقبولا وسعیا مشکورا وذنبا مغفورا و بعد از مراجعت و رسیدن بمنزل بگوید
اللهم بک وثقت وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم المولی ونعم النصیر نهم اینکه ده ذراع و افضل اینکه پانزده ذراع
دور بایستد دهم اینکه بگذارد ریگ را بر ابهام و دفع کند باول انگشت بزرگ دست بناخن انگشت سبابه کرده
شهادت باشد بیندازد و بهتر احوط گفتن مذکور است یازدهم اینکه پیاده مشغول رمی شود دوازدهم اینکه
رو بجمره بود و جمره عقبه را مقابل روی خود بدارد بطوریکه پشت بقبله کرده باشد لکن در جمره های دیگر رو بقبله
بایستد که هم جمره و هم قبله را مقابل شده باشد سیزدهم اینکه رنگ هر ریگی مخالف با دیگران باشد چهاردهم
اینکه بزرگی هر ریگی بقدر بند اول انگشت بزرگ بوده باشد پانزدهم اینکه سخت نباشد سست باشد

فصل در اعمال قربانی است و در آن چند بحث است بحث اول در اینکه از قربانی است بدانکه واجب است
ذبح یا نحر بر هر کس که حج تمتع میکند اگرچه حج مستحب باشد اگرچه از اهل مکه باشد علی الاحوط ولی در حج افراد
و قران واجب نیست اگرچه در حج واجب باشد دوم هر گاه متمکن از قربانی نباشد و تمتع و ادارا هست
بسیار باید که در ماه ذی الحجه بنیابت او قربانی کند و هر گاه ممکن نشود بدل انرا در سال بعد بجا بیاورد و
اگر متمکن از قربانی نباشد احوط جمع میانه هر دو هست احوط اضافه روزه هم هست سوم اگر لباس فاخر یا اثاث فاخر
داشته باشد فروختن برای قربانی واجب نیست اگر میتواند بکسبی که لایق شان او است تحصیل قیمت آن نماید واجب نیست
اگرچه احوط است بلی اگر کسی میتواند قرض کند یا مالی را که در بلد خود دارد بکسی بفروشد واجب است لکن اگر
متضرر نشود بقدر معتد به و باید یک قربانی کند **فروع** اول اگر گوسفندی که کسی مفقود شود باید گوسفند
دیگری ذبح نماید و اگر بعد از آن پیدا شود ذبح آن هم مستحب است لکن اگر اشعار کرده واجب است بلکه بعد از ذبح
هم اگر پیدا شود هم مستحب است قربانی کند لکن اگر اول را اشعار کرده معین است اول و قربانی دوم مستحب است

و اگر هر دو را اشعار کرد [illegible] دوم را ذبح کند و گوشتش را بفروشد و اولی را ذبح کند بصاحبش
برساند و اگر بعد از تعریف پیدا نشد بعوض صاحبش تصدق بر فقرا تقسیم کند و خوردن آن ساقط است و همچنین
هدی قران و احتیاط در تعریف تا روز دوازدهم و قربانی آن در شب سیزدهم بیرون نشود سوم حرام است خارج کردن
چیزی از اجزاء گوسفند حتی پوست آنرا از حرم بلکه احوط اینکه از منی خارج نکند و مکروه است در آن مکان نماندن
باشد یا اینکه از مسکین چیزی باشد **مبحث سوم** اگر هدی میسر نشود از اصل و قیمت آن ده روز روزه بگیرد
سه روز آن متوالی است که باید در ماه ذی الحجه بگیرد و افضل اینکه روز هفتم و روز ترویه و روز عرفه قرار دهد و هفت
روز بقیه را در وطن خود بعد از مراجعت توالی در آن شرط نیست و چند نیابت و مقام هست اول در جواز
احرام است در حال اختیار تا آخر ذی الحجه و آن بعید نیست اگرچه [illegible] دوم آنکه بهم است و
آن پیش از ماه ذی الحجه جایز نیست لکن در اوایل ذی الحجه جایز است احوط اینکه قبل از احرام حج نباشد خصوصا
در حال بقاء احرام عمره سوم اینکه تعبداً بدل جایز شده پیش از [illegible] چهارم احتیاطا
بدل است بصورت عام و جایز نبودن آن در صورت ظن نیست پنجم اگر [illegible] روزه [illegible] ششم اگر بعد از
تمام سه روز است هدی میسر شد [illegible] ایام تشریق اگر پیش از سه روز است [illegible] روزه را اول
ششم اینکه این سه روز باید متوالی باشد لکن اگر بعض ایام را روزه گرفت [illegible] اگر در منی است
بعد از روز سیزدهم بگیرد و اگر در خارج منی است در ایام تشریق هم میتواند بگیرد و در کتاب [illegible] ذکر شد که
این روزه از قاعده حرمت روزه در سفر مستثنا شده و ایضاً فاصله روز عید و ایام تشریق از قاعده
توالی مستثنا شده هفتم اینکه اگر بقیه روزه سه روز را در ماه ذی الحجه بجهت معصیت نگرفت یا بطور عذر
نگرفت یا قضا بگیرد در غیر آن ماه معین است بر او هدی و اما در صورت معین بودن هدی برای قضیه همان هدی
اولی کند یا قضیه کفاره و در صورت روزه قضا ادا کند [illegible] روزه بگیرد یا در سفر و اگر در [illegible]
روزه بگیرد یا قضا اقامه بگیرد یا لازم نیست بلکه همان حکم [illegible] فرض معین بود هدی اگر در حرم
حکم آن هدی اول است روزه هفت روزه بقیه ساقط است و اگر [illegible] ساقط نیست ملخص مقال اینکه

امور دیگر هم موجب بقاء حکم روزه هفت روز است دیگر آن و احوط اینکه جمع کند میان سه روز روزه در عشر
ذی الحجه در بلد اقامت و میان هفت روز و اگر بعد از این هدی را اصل ترکه او محسوب است بلی اگر ترکه قاصر باشد سایر دیون
بر مخلوق مقدم است اگر فوت شد این روزه بر ولی او باشد اصح اینست که بر ذمه ولی است و هر کدام از این سه روز
هفت روز هشتم هر گاه مدت قصد توقف در مکه کرده باشد اگر وصول بوطن او که از آنجا است روز بروز حساب
کند و تا روز دیگر وارد بوطن میشد همان روز را معین کند و ابتدا هفت روز را از همان روز قرار دهد و اگر وصول
بوطن او زیاده از آنجا است بعد از آنجا شروع بروزه مذکور نماید ابتدا ماه را از روز سیزدهم قرار دهد اگر همان
روز خارج شده الا از هر روز دیگر خارج شده و ماه را باید سی روز تمام حساب کند **بحث چهارم** در شرائط
و کیفیت قربانی است اول اینکه خود او متولی ذبح یا نحر باشد یا اینکه نایب معین کند که خود او قصد کند و اگر نایب قرار
داده باشد در حال قربانی قصد قربت عقد نیابت کند و احوط اینکه در صورت تولی نایب خودش هم قصد قربت بکند
دوم اینکه در ماه ذی الحجه واقع شود لکن واجب است در ظرف روز دهم تا سیزدهم باشد یعنی بر کسی که معین کرده
است نه اینکه شرط است ولکن احوط عدم تاخیر از دهم است اگر ترک کرد معصیت نموده و باید تدارک کند در سال
دیگر سوم اینکه قربانی در منی باشد نه در غیر آن مکه اینکه قربانی مسنی باشد چهارم سن مخصوص است جنس قربانی اما
جنس آن منحصر است بشتر و گاو و گوسفند و بز و سن گوسفند کمتر از هفت ماه نباشد و احوط اینکه کمتر از یکسال نباشد
نباشد و بز و گاو کمتر از دو سال تمام نداشته باشد و شتر داخل در سال ششم بوده باشد پنجم بنا بر اقرب [illegible]
هدی در نوع حج ششم اینکه معیوب و ناخوش و ناقص العضو نباشد از جهت شاخ یعنی شاخ کرد و کجوف است و لاغر نباشد
هفتم اینکه تقسیم به سه قسمت کند یک قسمت خود او خورده باشد و یک قسمت را صدقه کند و یک قسمت را به اغنیاء هدیه کند
و احوط اینکه هر کدام از این قسمتها بقدر ثلث باشد و ممکن نبود که کفایت کند مقدار و مستحبات آن اینکه گوسفند
و بز نر باشد و گاو و شتر ماده حق قدم پنجم زیاد تر و فربه باشد و لی است سوم اینکه در عرفات حاضر کرده
باشد چهارم بستن دست چپ شتر را از زانو تا پاشنه پنجم آنکه اگر کسی برای دیگری نایب کرده است دست خود را
در وقت کشتن بروی دست او قرار دهد ششم خواندن این دعا در وقت قربانی وجهت وجهی للذی فطر السموات

وَالْأَرْضَ حَنِیفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذَٰلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ اللَّهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَاللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی هفتم اینکه اگر گوسفند را قربانی میکنند قوچ و گاو سیاه صاحب شاخ بزرگ باشد و در بیابان صحرا و بیلانات چریده و نشو و نما نموده و خوابیده باشد نه در طویله پرواری شده باشد هشتم اینکه در وقت نحر شتر ایستاده او را نگاه دارند و پیچه پاهای او خصوصاً از طرف چپ او را باز او محکم ببندند از طرف راست خنجر را فرو برند **فروع** اول اگر گوسفند را بعنوان اینکه فربه است ابتیاع قربانی کرد و بعد از کشتن معلوم شد لاغر است یعنی در کلیه‌هایش آن پیه نیست یا اینکه معیوب است کفایت آن مشکل است و اما عکس این فرض مجزی است دوم ظاهراً اگر گوسفندی که رگ‌های خایه او را کوبیده باشند مثل آن گوسفندی نیست که خایه‌های آن را بکلی از آن بیرون کرده باشند در کفایت نمودن سوم در صورت پیدا نشدن قربانی صحیح الاعضا و فربه آیا با بودن اخبار که دلالت بر اکتفا کند بناخوش یا ناقص العضو و لاغر احوط جمع میان هر دو هست چهارم شکستن شاخ بیرون کم مثل غلاف است در بیرون که گوش بریده که آن عیب ندارد و همچنین آنچه بحسب خلقت دم یا شاخ یا گوش ندارد اگر در صورت و جنس صحیح احوط آنست پنجم اگر نیت کند در هدیه و نصف آن باز امکان ضامن است ششم در همه فقره‌ها نیت لکن در بعضی شرط است

در احکام متعلقه بهدی

بحث پنجم در احکام متعلقه به هدی است بدانکه هدی یا در حج قران است یا غیر آن مثل حج تمتع و افراد و در عمره هم یا اینکه نذر کرده است یا بطور مطلق است پس بر سه قسم است قسم اول در هدی غیر حج قران و غیر منذور بدانکه هدی منذور از ملک صاحبش خارج نیست پیش از نحر یا ذبح میتواند تبدیل کند یا بفروشد و اما بعد از آنکه هم باقی بملک او است بلکه باید در مصرف مذکور صرف نماید نه اینکه از ملک او خارج شده و الا تقیید با هدی این معنی ندارد قسم دوم هدی در حج قران است از جهت آنکه همراه آورده از ملک او خارج نمیشود پیش از عقد احرام پس میتواند بفروشد یا تبدیل کند یا سوار شود و بار بر دوش وکند و شیر و پشم و بره و سایر نتاج او را تصرف کند مگر اینکه اشعار یا تقلید کند پس دیگر نمیتواند تصرف ناقل عین نماید اگرچه باز هم از ملک او خارج نیست حتی بعد از آنکه بمحل خود رسانید که نقل بسوی او نشود از قبیل سوار شدن و تصرف در نتاج آن هیچ مانعی ندارد

و قسم سوم آنکه در هدی منذور است بآنکه نذر هدی کرده و قسم است اول آنکه نذر معین کند حیوان مخصوص
را و آن معین است در عوض قربانی که اشعار و تقلید هم نکرده باشد و اگر تلف شود بدون تفریط ضامن نیست
دوم آنکه نذر کند حیوانی را بطور نوع کلی یا صنف کلی و از جهت وفاء نذر حیوان معینی را همراه بردارد و آنهم دو قسم
بطور برداشتن اول آنکه نذر کند سوق هدی را دوم نذر کند قربانی کردن را پس در صورت اول اگر تلف شود بدون
تفریط باز هم ضامن نمیباشد و در صورت دوم ضامن است **فروع** اول وضع هدی قران که در احرام حج همراه
آورده است منی است و اگر در احرام عمره است مکه میباشد و اما در نذر اگر معین کرده است در صیغه نذر و اثر ملازم شرط
است و اگر معین نکرده در هر مکان که خواهد مختار است دوم اگر هدی قران تلف شود بدون تفریط هر گاه علاوه
بر سوق برای حج قران متعلق نذر یا کفاره باشد بدل آن واجب است در کفاره مطلقا و در نذر بتفصیل مذکور سوم
هر گاه هدی قران در راه مانع از وصول بمنی هم رساند در همان مکان نحر نمایند بمصرف خود برسانند و اگر
مصرف حاضر نباشد علامت نحر بدان قرار داده مثل نوشتن در کاغذی یا خون آلود کردن نعل آن و غیر ذلک اولا
در معبر حاج بیندازند تا عابرین ملتفت شوند که مذکی است هدی حج است در نذر مخصوص همین طور است لکن در
کفاره و نذر مطلق اکتفاء بآن نباید کرد بلکه در غیر منی میتواند گوشت آن را بفروشد تصدق کند و بعید نیست در غیر
نذر مطلق و کفاره اکتفاء بفروختن گوشت آن و تصدق کردن آن **تنبیه** تصرفات در قربانی ها مختلف است زیرا
که یا تصرف در اصل آنست یا در منافع آن یا در انتفاع آن و قربانی هم یا هدی استحبابی است یا وجوبی و وجوبی هم یا در
هدی قران است یا تمتع و یا فداء و یا کفاره و یا نذر و نذر هم یا نذر کلی است و معین کردن حیوان مخصوص از بابت
وفای بنذر مخصوص است و یا نذر حیوان مشخص است اما نذر یا نذر قربانی است یا نذر تصدق است و در دوم هم یا نذر
تصدق بگوشت آنست یا تصدق باصل آن اما در گوشتان خوردن از تمام اقسام آن برای صاحب در جایز است بلکه در
بعض صور که در مقام خود ذکر شد واجب است مگر کفاره و نذر تصدق یا تصدق بگوشت اصل حیوان و اما منافع در هدیه اگر نماء
منفصل است مثل شیر آن یا متصل است مثل پشم آن اما در منفصل اگر قبل از معین کردن بنذر یا اشعار و تقلید
متولد شده است تابع مادر نیست و اگر بعد از آن متولد شود حکم پشم و شیر دارد و اما نماء متصل حکم اصل را

در مواضع ضمان هدی است

در اقسام تصرفات قربانی و منافع آن

[illegible] و یا بیضهای اورا خصی کرده [illegible] پشم [illegible] یا ناقص [illegible] باشد بلی مکروه است [illegible] قسم که گوسفند

ان لاغر شده یا قربانی ان لاغر شده [illegible] درشکم [illegible] اینست که ان بچه که در حال قربانی

درشکم مادر مرده باشد [illegible] گوشت او [illegible] و اما انتفاع از شیر و سوار شدن و پشم [illegible] مطلقا

[illegible] ندارد بلکه [illegible] اگر صاحب اصل او را نذر کرده باشد یا معین شده باشد برای کفاره

باید اگرچه بعید نیست [illegible] گفته شود که [illegible] بگوشتان ندارد لکن مشکل است احتیاط دارد

تذنیب مستحب است [illegible] در روز دهم و ایام تشریق برای هر کس چه در منی چه در غیر ان چه غنی چه فقیر چه

مرد چه زن حتی برای شخص متوفی و مجنون و طفل که اولیاء انها بجا بیاورند بلی برای بچه در شکم مادر جایز نیست

و چند نفر میتوانند شریک شوند [illegible] گوشتان [illegible] بعد از سه روز نگاه داشتن

ان مکروه است بیرون بردن گوشت قربانی [illegible] یا صدقه داده [illegible] خریده است جایز است

و هدیه کند [illegible] مستحب [illegible] میان [illegible] و مکروهات ان چند چیز است اول کشتن گوسفند

[illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] اجرت [illegible] صدقه

باشد [illegible] مستحب است چند چیز اول [illegible] دوم [illegible] اگر خود [illegible]

شود سوم [illegible] کردن [illegible] موجود [illegible] باشد [illegible]

پنجم خواندن دعائی که در حال قربانی [illegible] تمتع ذکر شد ششم [illegible]

قربانی کردن بعد از طلوع آفتاب تا بقدر یکه نماز عید خوانده شود **و واجب سیم** [illegible] در منی [illegible]

یا تقصیر کردن به ناخن گرفتن و غیر انست بدانکه ان واجب است بعد از قربانی در منی برای [illegible]

[illegible] داشتن باشد مخیر است میان [illegible] لکن سر تراشیدن افضل است خصوص

برای کسیکه موی سرش پیچیده یا چسبیده باشد [illegible] اما زنها پس برایشان جایز

نیست سر تراشیدن بلکه معین است [illegible] انها تقصیر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مقدم است بر طواف [illegible] برای [illegible] قربانی [illegible]

کند و اگر سهواً خلاف ترتیب کرده باشد تدارک کند بدون قربانی و جاهل هم همین حکم را دارد و اگر مراجعت ممکن نباشد در
همان مکان که متذکر شود بجا بیاورد و کسیکه موی سر نداشته باشد معین است که تقصیر کند و احوط اینست که تیغ بجای موی کشد
خصوصاً کسی که موی پیش و سبیل ندارد که از اینها کنده یا تراشیده باشد و مستحب است برای او چند چیز اوّل که در منی بود نزد
خیمهٔ خود سوم تراشیدن بعد از ذبح باشد یا اینکه بعد از ذبح انگشت چهارم آنکه از جانب پیش سر از طرف راست شروع بتراشیدن
کند و ابتدا از بالا نموده تا استخوان بلند پهلوی گوش منتهی نماید پنجم آنکه در وقت تراشیدن روی بقبله کند و بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعطنی بکل شعرة نوراً یوم القیمة و حسنات مضاعفات انک علی کل
شیء قدیر **فصل دهم** واجبست ترتیب میان این سه واجبات از رمی و ذبح و تقصیر یا تراشیدن لکن
شرط نیست یعنی اگر ترتیب را عمداً ترک کند معصیت کرده ولی باطل نیست بلی معتبر است که این اعمال در منی باشد الا در سر
تراشیدن که اگر عمداً اینجا را در منی بجا نیاورد معصیت کرده و باید تدارک کرده و اگر ممکن نشد در غیر آنهم کافیست
و بعد از فراغت از اعمال مذکوره تمام محرمات احرام برو حلال میشود مگر تمتع بردن از زنها لکن در غیر عقد و نکاح اما
حلیت حاصل است و بوی خوش و شکار کردن لکن زیاد بنابر حرم است نه اینکه چون محرم است و لباس دوخته هم حلال شد
لکن تا وقتی که طواف نساء نکرده مکروه است **فصل یازدهم** در مراجعت بمکه است بعد از اعمال سه گانه روز عید
مواضع حل احرام سه موضع است اوّل برای حل از احرام حج تمتع و آن منی است بر تفصیل مذکور دوم بعد از طواف
و نماز و سعی است برای تمتع کرده از حال استعمال طیب هم حلال میشود بلکه اگر بجهت ضرورت و خوف عرض حیض طواف و سعی
را مقدم بر میقات داشته باشد در همان منی بعد از تقصیر استعمال طیب هم حلال میشود بلکه اگر بجهت ضرورت طواف نساء را هم
مقدم داشته باشد در وقت مذکور حل از نساء هم حاصل شده است پس در اینصورت در موضع تقصیر یک حل تمام اینها
حاصل شده است و همچنین است در حج قران و افراد بلی در حال طواف که بالضروره قبل از وقوفین مقدم انداخته
استعمال طیب بر نیست سوم بعد از طواف نساء است که بعد از آن حلیت تامه حاصل شده حتی از نساء و آن
واجبست بر هر مکلف بلکه قضای او واجب است برای میت بلکه اگر طفل ممیز حج کند و طواف نساء را ترک کند تمتع
بر زنان برای او حلال نیست بلکه عقد ولی هم برای او صحیح نیست و همچنین طفل غیر ممیز و مجنون در صورتیکه اینها هم

طواف نداده باشند مگر اینکه خود ایشان بعد از زوال رفع و حصا طواف نساء را بعمل بیاورند و اگر شخصی طواف نساء نکرده باشد و ولی او اذن دهد بر زوج او بعد هذا لا دخان نداند بر او پس باشد برای مراجعت تدارک طواف نساء و لکن احوط اینست که و لا بعد الا و تصریح براو نمایند پس چون این مقدمه معلوم شد بدانکه افضل اینست که همان ساعتی که فارغ از اعمال منی شود حرکت کند برای مکه برای طواف و سعی در همان روز و اگر تاخیر اندازد تا فضل اینکه صبح روز یازدهم حرکت کند و برای متمتع تاخیر از روز یازدهم جایز است و در اول بنا بر اجماع تمتع کند شما که بتواند توقف کند و لیالی تشریق در منی باشد و بعد از آن برود بمکه برای طواف بدانکه برای متوجه بمکه چند چیز مستحب است اول غسل است پیش از دخول بمسجد دوم ناخن گرفتن سوم شارب گرفتن چهارم [illegible] در مسجد توقف نمود و بگوید اللهم اعنی علی نسکی و سلمنی له و سلمه لی اسئلک مسئلة العلیل الذلیل المعترف بذنبه ان تغفر لی ذنوبی و ان ترجعنی بحاجتی اللهم انی عبدک و البلد بلدک و البیت بیتک جئت اطلب رحمتک و اؤم طاعتک متبعا لامرک راضیا بقدرک اسئلک مسئلة الفقیر الیک المشفق من عذابک الخائف لعقوبتک ان تبلغنی عفوک و تجیرنی من النار برحمتک پس نزدیک حجر الاسود برود و بدست استلام آن نماید و ببوسد اگر بتواند [illegible] و تکبیر بگوید آنچه در وقت ورود بمکه گفته بود بخواند و بعد هفت شوط طواف کند و در مقام ابراهیم [illegible] نماز کند بر دو رکعت در رکعت اول توحید بعد از حمد و در رکعت دوم جحد بعد از حمد [illegible] بعد از آن نزد حجر الاسود برود و ببوسد و اگر ممکن نشود استلام کند و اگر ممکن نشود اشاره کند و برود و سعی میان صفا و مروه بر تفصیل که گذشت بجا آورد بعد از آن همانطور که ذکر شد تمام چیزها که بر او حرام بود حلال میشود مگر متمتع بر زنها بعد از آن هفت شوط دیگر بقصد طواف نساء طواف کند و دو رکعت نماز طواف مذکور بنماید در مقام بر تفصیلی که ذکر شد پس از آن زنان هم بر او حلال است جایز است تاخیر طواف بعد از اعمال تشریق بلکه زیادتر از آن هم لکن افضل اینکه بعد از سعی بلا فاصله بجا آورد

فصل در اعمال منی است در ایام تشریق بدانکه واجب است همان روزی که از اعمال و طواف و سعی فارغ شود اینکه اگر قبل از غروب باشد مراجعت بمنی کند چون واجب است شب یازدهم و دوازدهم را بیتوته کند و توقف در غیر آن حرام است و اما شب سیزدهم برای کسیکه پرهیز از صید و تمتع بر نسوان نکرده است توقف در منی

واجب است برای کسی که پرهیز کرده از زن و صید اگر تا غروب آفتاب در منی بود اگرچه رفته و برگشته باشد بیتوته
برای آن توقف شب سیزدهم واجب نیست و احوط آنست که قصد قربت معتمد عنوان لازم داند پس اگر بدون
نیت کند معصیت کرده و این کوسفند ندارد کما اینکه احتیاطاً و اگر در غیر مکان توقف کند معصیت کرده و برای هر شب
یک کوسفند واجب است حتی مضطر و فراموش کننده علی الاحوط و بعید نیست اگر وسط راه در خارج حدود مکه توقف
کوسفند واجب نباشد بلی اگر تمام وقت خود را مشغول بعبادت کند تا صبح یا نصف شب جدید که اکتفا باکل
و شرب بضرورت کند و جز از خواب که بطور اختیار بیدار شد از کفاره میماند و مع ذلک احوط آنست
طلوع صبح است در منی و میتوانند از اول شب تا نصف آن در منی باشد از نصف آن تا صبح در مکه بعکس و لکن اول الکون
واجب است اشتغال بعبادت در آن وقت که واجب است تا صبح که مقصد بیتوته اما شیخ که عذر دارند مثل کسی که
مکه غیر منی مریض دارد که باید پرستاری آن نماید یا خوف تلف مال خود دارد یا کوسفند چران است یا سقا است
واجب نیست بر آنها توقف اما در سقایت کوسفند از آن بدون وجوب فدای کوسفند و در سایرین فدای کوسفند
مطابق با احتیاط است بلی اگر در دو شب مراعات نکند فدا ساقط است یا در حدود آن احوط توقف و واجب
است روز یازدهم رمی جمره اول و دوم و سوم که جمره عقبه نامند هر کدام به هفت ریگ همچنین در روز دوازدهم
و اگر در سیزدهم هم توقف کرد همین طور واجب است اگرچه اصل توقفش مستحب است و شرائط رمی جمره همان شرائط
است که ذکر شد علاوه در این مقام اینست که اول رمی جمره اولی کند دوم وسطی سوم اخری را و اگر خلاف ترتیب
نماید برگردد و شروع بر وسطی نماید و بعد از این بسوی ... وقت آن از اول طلوع آفتاب است تا غروب آن تا آخر
و افضل آن قبل وقت ظهر است همان دعاهای مذکوره را بخواند و شخص مضطر میتواند در شب رمی جمار نماید
مثل کسی که خائف است و مریض ... که تمام روز را میتواند در یک شب بنماید که هر شب ... الله

فرع اول اگر یک روز یا دو روز رمی را فراموش کرد یا عمداً ترک کرد در روز دیگر قضا کند و شروع کند بر قضا
قبل از ادا ... مرتبا اگر جمره اول چهار ریگ انداخته بود که سهواً شروع در دوم نمود هفت ریگ تمام
اتمام کند و بعد از آن سه ریگ باقی مانده اول را رمی بکند مجزی است و اگر کمتر از چهار ریگ را رمی کرده بود

کر متذکر شد باید عمل را از سر بگیرد اگر موالات بر هم خورده است پس در چهار عدد اول موالات هم معتبر است
و همچنین است حال دوم با سوم در اعتبار ترتیب و موالات سوم هرگاه تمام رمی هفت ریگ یکی از سه جمرات
را فراموش کند و نداند کدام یکی است تمام را از سر بگیرد بطور ترتیب اما اگر سه ریگ یا کمتر از یکی از آنها را
فراموش کند و نداند کدام است هر کدام از آن سه جمره عدد مذکور را رمی کند تا علم حاصل کند چهارم هرگاه
اگر از هر جمره یک ریگ فراموش کرده است تدارک کند همین یک ریگ را به هر کدام لکن بر ترتیب جمرات و همچنین در
فراموشی دو ریگ یا سه ریگ از هر کدام و اگر سه ریگ فوت شود و نداند تماماً از یکی است یا هر کدام از یکی است
دو صورت دارد اول اگر مردد میان این است که تماماً از یکی بالخصوص است یا هر یک از یکی مثل اینکه نداند از همه
اول است یا از هر کدام یکی است واجب است هم تدارک [illegible] در دوم
و یکی در سوم لکن بر ترتیب خود صورت دوم اینکه نداند همه از سه ریگ متعلق به یکی است یا تماماً از
اول یا تماماً از دوم یا تماماً از سوم است برای هر کدام از این سه ریگ [illegible] اعادات ترتیب پنجم
اگر چهار ریگ فوت شده و نداند تماماً از یکی است [illegible] یکی است
متفرق است عمل را بالکلیه از سر بگیرد ششم بدانکه [illegible] در ایام تشریق [illegible]
حج بیت اگرچه معصیت کرده است تدارک ترک سهواً [illegible] واجب است [illegible] معصیت
حتی آنکه سال دیگر تدارک کند لکن اگر عمداً ترک کند [illegible] و مضر است [illegible] تمتع [illegible]
حج در سال دیگر واجب است هفتم مریض که نتواند رمی کند میتواند نائب برای خود معین نماید اگرچه مأیوس
از بهبودی هم نباشد لکن اگر در وقت بقاء وقت برای او سلامتی حاصل شود بعد از عمل نائب اعاده لازم نیست
و برای مغمی علیه واجب است نائب اولی اینکه ریگ بدست نائب [illegible] هشتم کیفیت رمی جمرات
تماماً مثل رمی جمره است که سابق ذکر شد [illegible] مستحب است در منی بعد از پانزده نماز که اول آن ظهر روز دهم است
تکبیر [illegible] دیگر بعد از ده نماز و صورت آن در کتاب صلوة ذکر شده [illegible] مراد از صید در این مقام [illegible]
یا مطلق [illegible] بر محرم حرام بود بالنسبة [illegible] مراد از [illegible] جماع است یا مطلق اقسام تمتع که بر

محرم حرام بوده واحتمال میرود واحوط تعمیم است یازدهم مستحب است که باقی مانده ریگ ها را بیندازد یا دفن
کند دوازدهم مستحب است برای مطلق اهل حج کوچ کردن پیش از ظهر سیزدهم خصوصا امام جماعت موقن سیزدهم
مستحب است و اطراف تا خواندن نماز در منی هست در مسجد خیف و افضل ان محل نماز پیغمبر و ان از اطراف مناره هست تا سی
ذراع چهاردهم مستحب است در ان مکان تسبیح و تهلیل و تکبیر هر کدام صد بار و صد رکعت نماز و علاوه
شش رکعت به سه سلام در اصل صوم معتبر اولی اینکه این شش رکعت در وقت ذراع مقارن بلند شدن آفتاب
بجا بیاورد پانزدهم مستحب است در وقت مراجعت از منی خوابیدن به پشت در وادی محصب بقدر سهی لکن مکروه است
توقف در ان وادی تا خیر در دخول مکه **فصل** در بعض احکام مکه اگر کسی کاری کند که مستحق حد یا تعزیر
یا قصاص شود هرگاه پناه بحرم آورد اورا در آن محل منزل داد نباید او را مطالبه کرد مگر اینکه در حرم مرتکب شود
بلی اکل و شرب را بر او تنگ بگیرند تا خارج شود و همچنین حرم پیغمبر بلکه بعید نیست الحاق مشاهد ائمه طاهرین
بان دو حرم بلند ساختن بنای عمارتی از کعبه مکروه است مسجد شمرده رفتن برای حج و عمره و زیارت پیغمبر در
صورتیکه حاج نباشد واجب کفائی است بر والی که حاکم واجب است اجبار مردم و مخارج انها از بیت
المال است همچنین توقف توطن در آن و مکان شریف چهارم خوردن آب زمزم و هدیه بردن و ذخیره کردن
ان برای سفر مستحب است شفای امراض است پیغمبر برای کسانیکه در مکه خانه بعد از اینکه بنا دادند اجاره
منزل مطالبه نکنند هفتم در اعمال مستحبه خارج شدن از مکه است بدانکه هفت شوط طواف و دو رکعت (به دوار منزل بعد)
نماز و استلام حجر و رکن یمانی در هر شوط مستحب است تصدق خرما مشت مشت بفقرا و عزم بر عود در وقت
حرکت از مکه در سال دیگر و نیابت از امام و اقارب دوستان بیک طواف برای هر یک یا مجموع و در وقت وداع
در باب مستجار همان اعمال ورود مسجد الحرام را اعاده کند و شکم را بجانب کعبه بچسباند و حمد و ثناء و صلوة
بر محمد و آل او بفرستد پس این دعا را بخواند اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک ونبیک وامینک وحبیبک
ونجیک وخیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالاتک وجاهد فی سبیلک وصدع بامرک واوذی فی جنبک حتی
اتاه الیقین اللهم اقلبنی منجحا مفلحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک من المغفرة والبرکة والرضوان

و بطونه کل فرموده اند که این در صورتی نیست که جزاء هر یک کمتر از بدنه باشد هر گاه به آن مقدار یا متجاوز
از آن شود دیگر مضاعف نمیشود لکن اخبار در مضاعف بطر دوم متعارض است و احوط تعمیم قاعده تضاعف است
و چون این مقدمات معلوم شد بدانکه هر کدام از حیوانات که اهلی است یعنی بالذات فرار نمیکند
اگر چه بالعرض فرار نماید شیر یا بپرند بر کشتن آن صید صادق نیست مثل گوسفند و شتر و گاو و اگر چه حرام
گوشت باشد یا پر داشته باشد مثل مرغ خانگی و مرغ سیند و اما هر کدام که فرار کننده است بالذات
کشتن آن صید است اگر چه او را کرفته ذبح کنند پس اگر حیوانی است که در آب تخم میگذارد و در آب جوجه
میکند یا متولد میشود صید آن کفاره ندارد و جایز است قتل حیوانات ضرر کننده هستند
اگر چه از جنس مرغ باشد و صید آن طلب ندارد اگر چه ... در حرم که مشهور و فتوی
بر جزای آن داده اند بر گوسفند نیز لکن دلیل آن ضعیف است و کشتن عقرب و مار خصوصا عیب ندارد
و همچنین باشه و باز و شاهین و غراب اگر بر روی کوهان شتر بنشیند پس اینها عیب ندارد بلکه اگر تیر با
مقتول شوند پس کبک اگر چه در صورت قصد اذیت نکردن او در تمام جانورها احوط ترک است حتی زنبور
هر گاه اذیت نکند و احوط بلکه اقوی در بعضی آنکه دست کشتن است جایز است ... و ... ختم
از حرم بیرون کردن و ظاهر ... این ... باشد ... و ... و اناث و حشیه صید
انها مطلقا اگر چه حرام گوشت باشد جایز نیست ... دارد مکر ... است ... شده و در حیوانات که برای
کفارات ... مخصوص است و این بر چند قسم است اول شتر مرغ است پس در قتل آن شتری است که پنج
سال آن تمام باشد و اولی آنکه شتر ماده باشد و اگر بدست نیاورد قیمت آن گندم یا جو یا خرما
خریده پس اگر بعدد شصت مد است یا زیاده است هر یک را بیک فقیر بدهد و اگر قیمت آن کمتر از شصت
مد است بهمان اندازه که رسیده باشد هر فقیری یک مد بدهد و احوط اینکه اگر زیاده باشد بهر فقیری نصف
صاع یا دو مد بدهد و اگر عاجز است بعوض هر مد طعام یکروز روزه بگیرد که زیاده از شصت روز
نیست و لکن با اختلاف قیمت ممکن است کمتر هم بوده باشد و اگر بیکباره روزه گرفتن عاجز شد ساقط است

و اگر از اول عاجز از شصت روز روزه است اکتفا به هجده روز و اگر عاجز است از هجده روز
تا هر قدر میتواند و اگر عاجز است اکتفا به نه روز کند و در بدل اینها احتیاط در ترتیب مذکور
ترک نشود و در جوجه شتر مرغ مقابل سن او از بچه شتر کفاره بدهد و احوط بدنه است و
اعتبار توالی در روزه شصت روز معلوم نیست اگرچه مطابق با احتیاط است و در گاو کوهی
و در ان گاو اهلی و همچنین حمار وحشی و در صورت عجز قیمت [illegible] بدهد و گندم یا غیر ان از
اجناسی که در کفاره صرف میکنند بخرید به ترتیب مذکور مد طعام بدهند لکن سی مد در این
قسم کافی است اگر قیمت ان بیشتر نباشد الا اکتفا کند بمقداری که قیمت ان وفا میکند و اگر
عاجز شد بعوض هر مدی یک روز روزه بگیرد و اگر عاجز باشد نه روز مستحب است و گوسفند
و بز کوهی و کفاره ان گوسفند است و اگر عاجز شد از قیمت ان ده مد طعام به ده مسکین بدهد
در صورت وفا ان اگر وفا نکند هر قدر که وفا کند و اگر عاجز شود بعوض هر مدی یک روز روزه
بگیرد و اگر عاجز شود سه روز روزه بگیرد و خرگوش و روباه و شغال همین حکم را دارد و چهارم
تخم شتر مرغ است پس اگر کسی بشکند او را اگر جوجه در ان باشد یک شتر بچه که اول وقت ابستن
شدن است کفاره او است و اگر جوجه ندارد بعدد هر تخمی شترها را از نر ان حمل بدهد اگر تمام انها
یا بعض انها ابستن شدند تمام ان بچه شترها کفاره است و اگر عاجز باشد بعوض هر تخمی گوسفندی
قربانی کند و اگر عاجز باشد ده مد طعام به ده مسکین بدهد و اگر عاجز باشد سه روز روزه
بگیرد و فرقی نیست که تخم را با دست بشکند یا با پای خود یا پای حیوانی که بر او سوار است و اگر تخمی
که شکست فاسد باشد یا جوجه از میان ان بیرون بیاید و زنده بماند یا جوجه مرده از ان بیرون
بیاید کفاره ندارد و اگر تخم را بپزد و بخورد حکم شکستن دارد و مصرف این هدیها مثل سایر
هدیهای حج فقرا حرام هستند پنجم تخم کبوتر و کبک و تیهو و دراج و غیره و شکستن ان موجب
گوسفندی یا گوسفند بچه است اگر جوجه در ان در حرکت باشد مراد از گوسفند بچه ان است که اول حمل ان باشد

واگر جوجه ندارد بتفصیلی که در تخم شترمرغ گذشت اینکه بعد از آنها گوسفند ماده را از نر حمل
رسید هند و اگر نیابد کفاره است و اگر هیچ نیابد کافی است و اگر عاجز باشد برای هر تخمی گوسفندی
واجب است و اگر عاجز باشد برای هر تخمی ده مسکین را طعام بدهد و اگر عاجز باشد باید برای هر تخمی
سه روز روزه بگیرد **قسم سیم** مقرر در آنکه بدل مخصوص ندارد و آن چند قسم است اول حمام
و بعضی تفسیر کرده اند که صدایش علی الدوام بغبغ کند و طوق دارد و این را امثال فاخته و امثال قمری میکشند
و احوط تعمیم حکم است به هر مرغ طوق داری و علی ای حال اگر محرم در خارج حرم صید کند حمام را جزای
آن گوسفند است و اگر محل در حرم صید کند بعضی جزای آنرا قیمت آن مقرر داشته اند نظر باینکه جزای
مطلق شکار در حرم قیمت است بر حسب نص عام و بعضی درهم گفته اند بلکه درهم است بر حسب نص
مخصوص بهمین مسئله که صحیحه حفص بن البختری باشد و محتمل است جمع میانه هر دو نص چون قیمت
آن در آن زمان یک درهم بوده است و احوط دادن اعلی القیمتین است و برای جوجه آن اگر محرم در خارج صید
کند یک بره است و اولی اینکه بره چهار ماهه باشد و اگر محل در حرم صید کند نصف درهم است و
برای صید محرم در حرم هر دو حکم جمع میشود و اما تخم آن اگر بعد از جوجه حاصل شدن در آن است
حکم جوجه است و اگر پیش از آن است برای محرم در خارج حرم یک درهم جزای آنست و اگر محرم در حرم صید
کند یک درهم و نیم جزای آنست و بر محل در حرم ربع درهم است و مصرف آن اگر حمام خارج حرم است
تصدق بفقرا و اگر صاحب دارد علاوه بر آن قیمت را هم ضامن است و اما مصرف حمام حرم تخییر
میانه تصدق و میانه خریدن علوفه برای حمام حرم است دوم جزای کبوتر و دراج و قطا و
بره است که او را تازه از شیر باز داشته اند سوم جزای قنفذ یعنی خارپشت و سوسمار و کاسه پشت
و امثال آنها بزغاله شش ماهه است چهارم جزای گنجشک و سایر مرغهای کوچک یک مد طعام است
بهمین دستور قتل ملخ یک کف خرما است و اگر ملخ زیاد صید کند گوسفندی ذبح کند و برای انداختن شپش
از بدن کفی از طعام است **تنبیه** هرگاه تیر انداخت لکن شک کند که بحیوان رسید یا نه و هرگاه

نیز او رسید و شاد کرد که کشت او را یا نه و همچنین اگر ندانند که صید از جنسی است که کفاره دارد
ولی نمیدانند داخل در حرم است یا نه حکم صید حرم را دارد **فصل سیم** در موجبات ضمان
و آن سه چیز است اول مباشرت اتلاف است دوم مباشرت دست است سیم سبب شدن است
اما اول پس بدانکه کشتن محرم صید را در حل موجب فدیه است و بعینه خوردن آن فدای دیگر لازم میآید
هرگاه در حالت محل بودن بکشد و در حال احرام خورده باشد و هرگاه در حرم باشد فدای آن مضاعف
میشود و در این مقام فروعی است اول هرگاه محرم پای صید را زخم کرد و او را بشکند و صید از آن بهبودی
حاصل کند ربع قیمت آنرا باید بدهد و اگر جراحت رساند هرگاه بهبودی حاصل نکرد تفاوت قیمت را
بدهد و اگر بهبودی حاصل کرده چیزی بر او نیست دوم بدانکه همچنانکه کل صید باعث ضمان است ابعاض
او هم باعث ضمان است و بر ارش مترتب است یعنی تفاوت میانه صحیح و معیب لکن در آهو حکم دیگر است
و آن اینست که اگر یک شاخ آهو را بشکند ربع قیمت او را ضامن است و اگر دو شاخ او را بشکند نصف قیمت
او را ضامن میباشد و در شکستن یکدست آن یا یک پای آن نصف قیمت او را باید بدهد و اگر در حرم واقع
شود علاوه بر آنچه ذکر شد باید گوسفندی قربانی کند و هرگاه هر دو چشم آهو را شل کند تمام قیمت او را
ضامن میباشد سیم هرگاه جماعتی که محرم باشند شریک شوند در صید در خارج حرم در حق هر کدام
فدیه کامله ثابت میباشد و در حرم قیمت آن ثابت میشود و هرگاه محل باشند و در حرم این عمل را نمایند
قیمت او بر هر کدام یک از آنها محقق است و هرگاه شریکین مختلف باشند بعضی محل و بعضی محرم اگر آن صید
خارج حرم است یا در حرم بر هر کدام از آنها حکم او ثابت است هرگاه در خوردن یک صید شراکت کنند
بر هر کدام از آنها فدیه کامله محقق میشود چهارم هرگاه محرم صید کند طیری را و بر زمین بزند او را و بکشد
بر همان ضرب بر او چهار حکم وارد است و لفظ به دو کلمه تحقیق تغلیظ بحرمت تحقیق بصید حرم تحقیق بزمین
زدن تحقیق. پنجم بر شرعی تحقیق اگر آهوی را کرهتر شیر او زایل شد و منوشد علاوه بر ضمان قیمت
شیر قربانی گوسفند بر او محقق است ششم اگر در حالیکه هنوز محرم نشده تیر را رها کند ولکن تیر در

وقت

وقت محرم شد او صید را بقتل رساند چیزی بعهده او نیست مثل اینکه پیش از احرام دوای قتال
شپش را ببندد یا الله یا همراه نگاه بدارد و بعد از احرام شپش ها را بقتل برساند در صورتی تواند نمود
ازاله آن مثل اینکه دام یا حباله یا شبکه برای صید کردن را پیش از احرام قرار داده باشد و بعد از
احرام صید شود موجب قوم ضمان دست است هرگاه صیدی در حال حل از خارج حرم
آورده و محرم شده کثیری از علماء رضوان الله علیهم فرموده اند که واجب است رها کردن او و ملک
آن زایل میشود و اگر تلف کرد یا تلف شد ضامن است لکن اگر صید در جای دوری از او باشد مثل اینکه
در منزل او باشد از ملک او خارج نیست میتواند بفروشد و هبه کند و لکن منع این حکم ممکن است
زیرا که اگر مقصد تملک سابق بر احرام است حسب الفرض صید هم در حال حل و در خارج حرم واقع
شده همچنین برای ازاله ملک نظر بمیرسد و استدلال با جماع و دو روایت شده است و فی محل منع است
چون دو روایت ضعیف است و اجماع معلوم نمیباشد و بنا بر اول اگر دیگری از دست او بگیرد رها
نماید ضامن نیست و نیز فرموده اند که اگر صیدی را که همراه از حرم آورده است بفروشد یا رهن یا ودیعه
از غیر بوده برسانند بصاحبان او یا وکیل صاحبان یا حاکم شرع و متعذر شود رها نماید و ضامن
نمیباشد لکن اگر وقتی که گرفتن در حرم نبوده و محرم هم نبوده که گذشت اینکه محل اشکال است و هرگاه محرم
در خارج حرم صیدی نگاه بدارد و محرم دیگری ذبح کند بر هر کدام مستقلا فدا واجب است و اگر هر دو
در حرم این عمل را کنند برای هر کدام علاوه بر جزاء قیمت واجب میشود و اگر گیرنده محرم باشد و در
حرم بگیرد و کشنده محل باشد در حرم بکشد یا محرم باشد و در خارج بکشد و یا گیرنده غیر محرم باشد
و در حرم بگیرد یا محرم باشد در خارج بگیرد بر هر کدام حکم خود مترتب است یعنی ملخص مقال اینکه برای
صید در خود حرم قیمت مقرر است و برای صید در حال احرام جزاء در موارد دیگر خواه آن در روایت معین
و مقدر شده پس اگر صید کننده محرم باشد و در حرم صید کند از حیثیت محرم بودن جزاء معین
مقدر واجب است و از حیثیت اینکه صید متعلق بحرم است قیمت آن و اگر برای جزائی در شرع مقدر

و مفرق نشده است برای هر کدام از این دو حیثیت قیمت معتبر است پس در صورت جمع مذکور دو
مقرر است فی بقیه مطلب این شد که اگر محرم در حرم صیدی را بگیرد از دو جهت ضامن است و اگر محل
از دست محرم بگیرد و در خارج ذبح کند چون صید حرم است برای ذبح کننده قیمت ثابت است و اگر
گیرنده محرم بوده در خارج گرفته و یابنده محل بوده و در خارج کرده پس بر یابنده هیچ نیست و بر گیرنده
جزای احرامی هست فی اگر محرم تخم مرغی را از خارج حرم بیاورد و در حرم فاسد شود ضامن است و
و اگر جوجه شود و سالم بماند چیزی بعهده او نمیباشد و اگر محرم صیدی را ذبح کند میته است اگرچه
گیرنده آن محل باشد و اگر محل ذبح کند حلال است اگرچه محرم او را گرفته باشد موجب سقوط
سبب است در آن چند فرع است اول هرگاه کسی ماوای کبوتر حرم و بچه آن و تخم آن را مسدود کند
اگر پیش از هلاکت باز کرده بیرون آورد ضمان ندارد و اگر هلاک شوند یا مجهول الحال باشند
ضمان کبوتر گوسفند و جوجه آن بره و تخم آن درهم است اگر محل چنین عملی کند کفاره اول درهم و دوم
نصف درهم و سوم ربع درهم است حدود ضمان قرار دادن کبوتر حرم از حرم از این قرار است بر
حسب احتیاط و تفصیل آن اینکه یا یکی را بیرون از داده یا متعدد و بر هر تقدیر یا رجوع میکند محرم یا
نمیکند پس هرگاه یکی است رجوع کرده ضامن نیست اگر متعدد است هرگاه عود کند ضمان مجموع هر دو
یک گوسفند است فی هرگاه عود نکند ضمان هر یکی یک گوسفند است فی در صورت شک در عدد بنا بر کثرت
میگذارد و در شک در مراجعت بنا بر عدم میگذارد و ظاهر آن در این حکم محل با محرم فرق ندارد.
هرگاه جماعتی شریک در این عمل شوند بر همه آنها یک جزا است چه همه آنها محرم یا همه آنها محل یا مختلف
باشند یا محرم باشند فی این عمل را در خارج حرم نمایند نسبت به کبوتر حرم و سعی در آن را اعاده واجب است
هر چند مستلزم اجرت شود و بر عهده خود شان است فی اما کبوتر غیر حرم حکمی ندارد سوم هرگاه دو نفر
با هم تیر برای شکار بیندازند یکی خطا کند و یکی اصابه کند بر هر کدام ضمان مستقل واجب است
هر چند خطا کننده معلوم باشد فی اعانت بر زدن رسیده نکنند یا دلیل برای آن نباشد و هرگاه زیاد

در شقوق فروعات کبوتر است

تیر دو نفر بیندازند و تیر یکنفر اصابت کند چون از مورد نص خارج است احتمال عدم حکم این متوجه است و
الحاق به دو نفر و وجه اینکه بر خطا کننده چیزی نباشد سقوط اینکه بر مجموع خطا کنندها یک فدا باشد
بجهت نقض حرمت بعد از اول تجربه نیست و در هر صورت اگر یکنفر بیندازد و خطا کند یا دو نفر محل
این عمل را بکنند و بعضی اصابت کنند و بعضی خطا کنند این حکم جاری نیست چهارم اگر تیر شکار را
بزنند و کشته شود یا مجروح شود لکن مجهول الحال باشد و در حال اضطراب بصید دیگر برسد
و باعث قتل او شود ضامن هر دو میباشد پنجم این حکم فرقی میانه شکار شخص محل در حرم و محرم
در حل نگذارده اند ششم اگر جماعتی محرمین در حرم از روی قصد با اتفاق در کشتن باشند بر هر کدام
ضمان دو قیمت وارد است و [illegible] بی قصد این عمل را بکنند بر مجموع دو قیمت وارد است و اگر بعضی
بر هر صاحب قصدی دو قیمت وارد است بر مجموع بی قصدها اگر چه یکنفر باشد دو قیمت وارد است
و اگر جماعتی محلین در حرم یا جماعتی محرمین در خارج حرم [illegible] بزنند ضمان [illegible] است لکن بعوض
دو قیمت یک قیمت ثابت است چون دو قیمت بجهت اجتماع عنوان محرم است با حرم است اینجا در حرم و هرگاه
یکنفر چنین عمل کند در صورت قصد اجتماع دو عنوان ضامن جزاء و قیمت است و برای این جزای
مقرر شده باشد الا دو قیمت باید بدهد در صورت انفراد عنوان محرم در حل یا محل در حرم یکی از
آنها است لکن اگر قصد نداشته باشد محل تامل است حتی اگر همین یکنفر بی قصد در ضمن جماعتی بی قصد
باشد شریک آنها است در یک ضمان و اگر آنها با قصد باشند بر او منفردا واجب است بر هر یک از
از آنها هم منفردا بجهت نص حدیث ششم هرگاه محرمی دابه را براند در حل یا محل در حرم و آن دابه
بر هر یک از اعضاء خود شکار کند ضامن است و اگر سوار بر دابه باشد هرگاه در حال توقف بقتل
رساند همین حکم را دارد و اگر در حال عبور باعث شود و اگر با دست یا سر بوده ضامن است و بعضی
مجتهدین معاصرین صدمه برپا را هم ملحق کرده اند و این در حیوانات اهلی است که منع از پامال شدن آن ممکن
باشد هم مثل ملخ که ممکن نباشد لکن اصل مسئله دلیل ندارد مگر دعوی اجماع و صاحب جواهر هم

حواله بکتاب غصب داشت لکن هیچ مضایقه با تفصیل میانه اعضای حیوان و تفصیل میانه
توقف عنوان ندارد هفتم هرگاه محل در حرم یا محرم در حل شکاری را حبس کند و طفل او در
حرم یا خارج آن بمیرد بالنسبه بآنکه حبس کرده ضامن است بالنسبه بآنکه سبب شده هم ضامن است چون
در بعضی عنوان مباشرت سبب محرم صادق است و در بعضی مباشرت محرم صادق است و در بعضی مباشرت
بسبب محل در حرم و در بعضی مباشرت محرم بآن در حرم کرد این و صورت دو ضمان وارد است مگر بالنسبه بآن
حیوان که در خارج حرم تلف شده تلف کننده هم محل بوده است چه [illegible] وجه مباشرت اگرچه در این
فرع که هرگاه مادر را شخص محل در حرم حبس کند و طفل آن در حل بمیرد علامه در قواعد فرموده است
باعث ضمان طفل است چونکه سبب قتل از حرم ناشی شده نظیر این فرع است که در خبر مسمع از حضرت صادق
منقول است که اگر کسی از حرم تیری را رها کند و در حل بصید برسد باشد ضامن است هشتم هرگاه در حل
شخص محل سگ خود را بعقب شکاری بفرستد سگ او را از حرم بکشد یا در حرم حیوان دیگر یا انسان دیگر
بکشد ضامن است و اگر محرم چنین کند ضمان آن مضاعف است و اگر در حرم او را عقب کند بیرون نکند همین
حکم را دارد و همچنین اگر سگ است یا باز کند یا صید کند یا باز که سگ کرده باشد و همچنین اگر کند اشکال
بستن سگ تفریط کند و لیکن اگر سگ از مالک فرار است بخواهد صید کند و او قوت نتواند نه بندد و نه بندد
معلوم نیست این حکم جاری باشد و اگر خود صاحب سگ نمیتواند بستن باشد خواهش بستن او از این شخص
نماید شاید داخل در حکم ضمان بر سبب باشد و اگر سگی همراه شخص مباشر باشد میتواند منع کند یا حبس کند لکن
از اوقات امر یاد در آنها نمیتواند او را از خود جدا کند بعید نیست همین حکم جاری باشد و اما اگر نتواند منع
از همراهی او کند یا حبس کند لکن اگر ترک مسافرت کند سگ هم نمیرود در صورت لزوم مسافرت این حکم جاری
نیست قطعا و در صورت عدم لزوم هم اقوی عدم جریان است نهم هرگاه باعتبار رسن را رها کند در وقتی که صید
نباشد و بعد از آن صید پیدا شود [illegible] ولی معلوم نیست دهم هرگاه جماعتی را صد و امثال آن
حفر کنند در حرم یا در حل و صید حرم در آن واقع شود قطعا ضامن است و اگر در ملک خود یا زمین مباح حفر

نماید بدون ضمان محلّ خلاف است و اگر شک کند که این مقدار بعد تعلیم شود یا نه بنا بگذارد بر ضمان و ضمان آن
نیست هفتم هرگاه شکاری را فرار دهد و دیگر صید نکند آن را و صید ... ستکی را ابلاهی ... و احتیاط در ضمان
است مگر بسلامت بمحل خود برسد و بعد از آن کشته شود بلکه اگر مراجعت کند بمسکن دیگر غیر از مسکن اصلی
و از آن مسکن آفت برسد مثل خراب شدن مسکن یا تلف کردن جانوری آن را مسکن ضمان نیست هشتم هرگاه
صیدی را از دام صیادی بگیرد یا از دست جانوری بگیرد بقصد خلاص کردن دست او ضامن نیست اگر چه بمیرد
جراحتی که سابق بهم رسیده معلوم نیست یازدهم دلالت بر صید هم مثل مباشرت است در تمام احکام مگر
اینکه پیش از دلالت خود صیاد دیده باشد یا اصلا صید نتواند بکند و هم چنین اگر بدون قصد دلالت اثری
بر آن مترتب شود مثل اینکه صیاد درختی را بچشم نشان دهد که صید همین باشد و لیکن بالتبع صیاد چشمش
بشکار خورده باشد اگر چه احوط ضمان است تتمه نیست اگر علامت ... بگیرد محرم ... در حلّ جاری
این حکم معلوم نیست **فصل چهارم** در بیان شکار حرم است بدانکه حرم عبارت از اطراف مکّه است
که بعلامات و انصاب حدود دارد و در تمام اطراف نصب کرده اند شکار نمودن در حرم مثل شکار محرم در غیر حرم
این چیزها برای محرم در حلّ است برای محلّ در حرم است مگر بعضی که از باب جزا و صفات است تفصیلی که گذشت و برای
محلّ قتل صیدهایی که متوجه حرم است کراهت دارد چهار فرسخ از اطراف حرم حریم حرم است پس در حریم کسی شکار کند کراهت
دارد و در صورت وقوع آن مستحب است جزا و هرگاه شکار بسته بزنجیر یا بند داخل حرم شود اخراج آن از حرم حرام
است بلکه حکم شکار حرم بر او جاری است علی الاحوط و هرگاه شکار کننده در حلّ باشد سلاح یا تیر یا باز شکاری
داخل حرم بفرستد حکم شکار حرم بر آن جاری است بلی اگر برای شکار در حلّ بفرستد ولی سگ رو بحرم برود
و صید بگیرد یا خود داخل شده بود ضمان بر عهده صاحب آن نیست و اگر سگ را برای صید حلّ بفرستد
و صید خود را داخل در حرم کند و سگ بعقب آن برود ضمان آن خالی از وجه نیست و اگر در حرم تیر بسوی حلّ
خالی کند ضامن است و هرگاه ریشه درخت در حلّ و شاخ آن در حرم باشد و در بالای آن شکار کند حکم شکار حرم
بر آن جاری است و هرکس شکار زنده را از حلّ همراه خود بحرم بیاورد واجب است رها کند آن در حرم و الا ضامن است

اگر چه از حرم خارج کند تلف شود ضامن است هرچند تلف آن بواسطه اخراج نباشد و هرگاه مرغ پر شکسته
را وارد حرم کند واجب است حفظ آن تا پرها و بالش برآید رها کند اگرچه بیشتر مرغ باشد لیکن بیارد و خارج این
مدت رها کند و اگر بر این حالت رها کند ضامن است حتی با شبه مثال آن و الحاق غیر مرغ از سایر حیوانات در
حکم بعید نیست و هرگاه مخوفش سبب کشتن پر او شد باید علاوه بر احکام مذکوره ارش هم لازم میآید و
اقوی جواز شکار کردن محل است صید حرم را در غیر حرم هرکس بر کبوتر حرم را رها کند باید صدقه بدهد و افضل آن
که بهای آن است تکرار کند و اگر سبب زاده باشد اگر متعدد کرده باشد متعدد بدهد و احوط علاوه کردن ارش است
اگرچه اقوی خلاف است بلی اگر موجب عیب شود ضامن است مناط در تعدد کفاره تعدد کار اوست نه
تعدد تیر اگر هر کدام از پرها را یک قصد کند بعد هر یک کفاره واجب است و اگر یک قصد کرده باشد در
مجموع آن یک کفاره واجب است اگر چند کبوتر را مجموعاً یک قصد کرده باشند همه یک کفاره است پس
مناط در تعدد یا تعدد قصد [illegible] احوط الحاق مرغهای دیگر است به کبوتر و اما اگر کرک و پشم
حیوانات را قطع کند اگر موجب نقص قیمت شود باید ارش بدهد بلکه در مرغهای غیر کبوتر هم علاوه بر کفاره
ارش مذکور هم مراعات شود [illegible] احوط الحاق و متعرض کردن که موجب جمع [illegible] است در جمیع موارد
فرق میان [illegible] دوباره [illegible] اگر اخراج کند مرغ حرم را [illegible] باید عود دهد
و اگر عود نکند یا بمیرد در خارج گوسفندی را فدیه بدهد **مسئله** سابقاً ذکر شد که اگر محرم ذبح حیوان
کند مذکی نیست و میته است پس بدانکه اگر محل صید حرم را ذبح کند مذکی نشده است صید حرم برای محل
قابل ملکیت نیست و برای محرم بطریق اولی بلی اگر محل در حرم مالک شود صید را در خارج حرم مثل اینکه
برای او مشتعل شود یا خریداری کند یا وکیل او صید کند عیب ندارد و مشهور این است که صید حلال برای محرم [illegible]
ندارد پس مالک آن نمیشود به هیچ سببی از اسباب مثل صید حرم برای محل لکن محل [illegible] است و فرق میان اینها
چون صید حرم قابل هیچ منفعت نیست منافع محلله ندارد لکن صید غیر حرم [illegible] در حال احرام
[illegible] اول هرگاه غیر محرم برای محرم [illegible] باشد برای محرم [illegible] گوسفند است و برای غیر محرم

بکند همانست و فرق نیست میان آنکه محرم در حرم خورده باشد یا در حل و این در صورتیست که نپخته خورده
باشد یا محل پخته و بر محرم بدهد یا بپزد و بدهد اگر محرم باشد یا محل ... شکاری که شود حکم آن بکند شد اگر محرم بر آن
خورده باشد احتمال همین حکم که ببرد و احتمال آنهم و دیگر که گوسفندی بر او واجب باشد و اگر محل را مالک شود بعد
فروختن و بمحرم بدهد محل خلافست و جواب این حکم معلوم نیست دفعتا اگر مضطر شود محرم بخوردن شکار
بقدر اکل میته که سد رمق کند واجب است لکن فدیه بر ذمه او ثابت است اگر امر دائر شود میان آن و میته اکثر آن را
اختیار کند در صورتیکه ... کرده باشد بر خودش و نه بر محل دیگر والا میته است شتر محل کشتن فداء
احرام عمره مکه است احرام حج منی است و بهتر ... در روایت شده است طوری که باید که هر کس باید گوسفند فداء دهد
صورت عجز ده مسکین را اطعام دهد در صورت عجز از آن سه روز روزه بگیرد محل اطعام اگر در حج است
منی است اگر در عمره است مثل قربانی که بعوض آنست ... در کفاره شکار است و کلام در آن
در هفت مقام است اول اینکه ... بزوجه ... واجب است اگر پیش از
... واجب است اتمام حج و تلافی آن در سال دیگر اگر چه ... شده باشد حتی در ...
لکن در صورت ... اختیار واجب است فدای بدنه و اگر ممکن نشود گاو و اگر ممکن نشود گوسفند و
محل اختلاف است که حج اول واجب است دوم عقوبه است یا بعکس و ثمره در وجوب قضاء ظاهر میشود بنا
بر اول در صورت کفایت کردن عمر او و لحوق الحاق بر حج ... و در روضه ... در متعلمه
نیست برای جاهل و ناسی و مکره حکمی نیست و کفاره زن که از روی اختیار مقبول کرده با خود اوست باید میان
ایشان تفریق شود هم در حج اتمام و هم در حج قضاء و در تفریق کفایت میکند بودن شخص ثالث برای ایشان
اگر مرد اکراه کند حج زن صحیح است و دو کفاره بر ذمه مرد است اگر این عمل بعد از مشعر باشد پیش از طواف
نساء در صورتیکه نصف شوطهای طواف نساء را بجا نیاورده باشد یا آنکه پیش از وقوف بمشعر تفخیذ
کرده باشد یا مس حشفه کرده هنوز داخل نکرده باشد اگر چه انزال هم نشده باشد یا آنکه شده باشد
جزاء بدنه واجب است و لا غیر و اگر سال دیگر همین عمل واقع شد در سال سوم واجب است ... و ...

وبعد از جماع در زمان احرام مکرر میشود اشتغال ذمه بحج و اگر خارج کند منی را بدست خود یا بغیر از
بدنه واجب است و هرگاه شخص محل با کنیز خود که باذن او محرم شده مجامعت کرد با علم و اختیار مرد بعوض
او کفاره بدنه واجب است و اگر نتواند شتر است میانه گوسفند یا سه روز روزه هرچند کنیز باختیار و خود رضا و
حکم داشته نیست بزوجه و لواط بغلام هم داده اند و مطابق با احتیاط است و اما بعد از چهار شوط از طواف نساء
دیگر در مجامعت چیزی بر او نیست هرگاه محرم عقد کرد برای شخص محرم زنی و دخول نمود بر هر کدام بدنه واجب
است در صورت علم ایشان باحرام بر عاقد نیز بلکه اگر عقد کننده محل باشد همین طور است بلکه اگر زن هم محرمه
باشد بر او واجب است بلکه اگر زن محله باشد و عالم باشد که شوهرش محرم است و اگر شخص محل عقد کند
برای محل زن محرمه را یا محرم عقد کند محرمه را برای محل محل تأمل و احتیاط است در وجوب بدنه بر هر سه
و اما حکم فساد حج و قضای آن در حق عاقد نیست اما مجامعت در عمره مفرده مناط در فساد و عدم آن
در پیش و بعد از آن است بر او واجب است اتمام آن بواسطه فساد آن و قضای آن در ماه دیگر و همچنین در عمره
متمتعه پیش از سعی لکن اگر وقت دارد نو کرد و برگردد بمیقات و اعاده کند و اگر وقت تنگ است بعد از اتمام عمره
فاسده حج افراد کند و بعد از آن عمره بلی اگر بعد از سعی باشد بدنه واجب است و اگر متمکن نیست گاو و الا
گوسفند و در عمره مفرده بعد از سعی وجوب بدنه هم معلوم نیست و هرگاه انزال منی کند به نظر بغیر اهل خود
چه باقصد خروج منی چه بدون آن اگرچه معتاد هم نباشد اگر غنی است بدنه و متوسط الحال است گاو و فقیر است
گوسفند واجب است و نظر و مس حلیله خود بدون شهوت حکمی ندارد اگرچه منی خارج شود لکن معتاد نباشد
اما اگر معتاد باشد و با شهوت کند بدنه واجب است و در صورت شهوت تنها گوسفند واجب است اگرچه منی خارج
نشود و اگر خارج شود بدنه علی الاحوط و بوسه هم همین حکم را دارد لکن در بوسه کسی که از روی شهوت باشد
اگرچه از اغفال شهوت نشود اما در بوسه محارم که از روی شهوت نیست بلکه از روی شفقت است مثل دختر
و خواهر و مادر حکمی نیست و اگر بعد از طواف بوسه کند حلیله خود را اگر طواف نساء نکرده گوسفند بر
او لازم است و اگر بملاعبه با حلیله خود انزال منی کند و اهل او راضی باشد بر هر کدام بدنه واجب است بلی هرگاه

بواسطهٔ اسباب غیر اختیاریه مثل نظر به بهیمه یا نظر بکسی که جماع میکنند منی از او خارج شود حکمی ندارد و در عبادت
العباد فرموده است هر که حج یا عمرهٔ مستحبه را بجماع و مثل آن فاسد کند و حج با احصار یعنی مریض شود نتواند تمام کند
برای افساد بدنه بر او واجب است و حج احصار اگر گوسفند است و قضای آن واجب است فوراً و قضای هر حج فاسدی
واجب فوری است اگر چه حجة الاسلام نباشد و مراد از فوریت در این مورد اول از منهٔ صحت است
مقام دوم در استعمال بوی خوش است بدانکه کفارهٔ آن گوسفند است در صورت عمد و در حکم استعمال بوی
خوش است پاک نکردن آن و باقی گذاردن آن آنچه پیش از احرام بوده است و استعمال بوی خوش از ریاحین و نارنج و لیمو
برای محرم عیب ندارد و بر تقدیر حرمت آن کفاره ندارد مقام سوم در گرفتن ناخن است و کفارهٔ هر ناخنی مد
طعامی است فرموده اند که تا منتهی بده ناخن شود پس برای تمام ناخن های دست و پا یک گوسفند است اگر در
دو مجلس واقع شود دو گوسفند است اگر مفتی باید مفتی محرم را عمداً اغراء بچیدن کند بر همهٔ آنها بعوض محرم
یک گوسفند کفاره واجب است چهارم کفارهٔ جامهٔ دوخته حتی کفش علی الاحوط حتی در حال اضطرار و قربانی گوسفند است
پنجم کفارهٔ تراشیدن سر و کندن موی بدن یا سر بطوریکه سیمیت کند در صورت عمد اطعام شش مسکین هر مسکینی
دو مد یا سه روز روزه است و اگر محل سر محرم را بتراشد کفاره بر محرم واجب است و بر تراشنده نیست و اگر
بطور اختیار بتراشد بر هیچ کدام واجب نیست و اگر دست بر ریش و سبیل خود بمالد و مو کنده شود یک کف
طعام واجب است بلی اگر در افعال طهارات ثلث و مقدمات آنست واجب نیست کفارهٔ زیر سایه راه رفتن
که حرام است گوسفند است بر تمام عمره و تمام حج یک گوسفند واجب است و احوط برای هر روزی یکی است و
احوط تعدد آنست بتعدد اسباب مثلاً اگر برای درد سر زیر سایه رفت و مرتفع شد و بعد از آن بسبب دیگر عارض
شد یا همان سبب عود کرد احوط تعدد آنست و احوط تعدد است مطلقا و همچنین است از تماس و پوشانیدن سر لکن
اگر بعض سر را بپوشاند کفاره نیست ششم جدال و قسم است هر گاه به سه مرتبه رسید گوسفند و در دروغ
در یک مرتبه گوسفند و دو مرتبه گاو و سه مرتبه بدنه واجب است و اگر کفاره بلا فاصله ندهد و اگر بدهد
برای هر دفعه یک گوسفند واجب است و اگر بعد از دو بار گاو بدهد برای سوم یک گوسفند واجب است

اگرچه متوالی نباشند و در صورت ضرورت برای اثبات حقی یا ابطال باطلی چیزی نیست و در مجاوز از سه بار و همچنین در استغفار واجب و صدقه مستحب است هفت مرتبه کند و قطع درخت حرم اگر فاعل محل باشد برای درختان بزرگ گاو و برای کوچک آن گوسفند و ابعاض آن قیمت واجب است بلی اگر ممکن شود اعاده غرس آن متعین است بدون کفاره در گیاه انچه استثنا شده است موجب معصیت است لکن کفاره ندارد و محرم اگر محرم بطور نسیان یا خطا یا سهو یا جهل بحکم شرعی شکار متعدد کند کفاره مان متعدد میشود چه جنس دوم متحد بالجنس اول باشد چه مخالف باشد اما اگر بار اول مرتکب شود در ثانی اگر بیکی از طرق مذکوره باشد متعدد میشود بلی اگر در دفعات دیگر هم بطور عمد باشد نیست بخلاف انکه در احرام دیگر واقع شود هرچند احرام حج تمتع باشد بر نحو فاصله هرگاه از احرام عمره گرفته متعدد دان در همان احرام حکم ندارد ولی اگر دوم در احرام حج و اول در احرام عمره باشد کفاره ان متعدد است ایضا بخلاف شکار محل در حرم که قیمت ان واجب است و مکرر میشود به تعدد ان چه بطور عمد باشد چه غیر ان و در تراشیدن سر تجدید در تعدد کفاره دخیل است اما در لباس نظر به تعدد نفس ملبوس است اگرچه در یک مجلس باشد و پوشیدن سایر رفتن به تعدد عمل است در جماعت به تعدد ایلاج نه به تعدد انزال و در بوسه مناط تعدد برداشتن لب است هرچند احوط تعدد جمع کردن بار کردن همان است در هر مورد که شک در تعدد شود رجوع بعرف لازم است و هر چه از محرمات که تصریح بر کفاره معینی در ان نشده است گوسفند در ان واجب است در غیر صید بر عالم و جاهل و ناسی و خاطی چیزی نیست بلی در بعض موارد در صورت سهو تصدق بکف طعام یا الطعام چند مسکین مستحب است که بعض از ان ذکر شد اما در صید پس بر سهو و نسیان و جهل ان کفاره وارد است بلکه بر مجنون یا کودک واری باشد اگر مستقر باشد بر ولی انست اگر ولی او را محرم کرده باشد تکمله کلام در صد و احصار و تحقیق در ان بعد از یک مقدمه در دو مقام است اما مقدمه پس بدانکه صد یعنی منع از اکار و فتایع شوند از رفتن برای حج یا عمره و معنی احصار اینست که بجهه عروض مرض نتواند که بمکه یا محل حق محبوس شود یا اگر برود او را در مکه یا موقفین او را بقتل برسانند حکم صد دارد بلکه اگر بجهه زیاد

خبّازی مجبور کنند یا اگر بترسند که بر او تعدی نمایند باز از حج ممنوع است و در ذی الحجه ... اگر شوند
نائب بگیرد و اگر ممکن نشود تحلیل کند به خصوص صد شده و بر بعض فقها ... و صد و فوت تمتع نشود و صد
در موی خویش یا تقصیر تا حج یا عمره بکند و این قول ضعیف است هر گاه برای عود بمنی از مکه بعد از اعمال اشتر نمودن صد شود
حاصل شود حج او صحیح است و برای بقیه نایب بگیرد و همچنین اگر برای اعمال بعد از وقوف مشعر مصدود شده
در صورتیکه بعد از احرام صد یا احصار برای او عارض شود و هر دو شریک هستند در اینکه باعث محل شدن
از حج یا عمره هستند لکن از چند جهت فرق دارند اول اینکه مصدود علیه محل شود حتی از حرمت تمتع به نسوان
محصور که تا طواف نساء نکند محل نمیشود از حرمت تمتع به نسوان در صحیحه معویة بن عمار است که حضرت
امام حسین به جهت عمره مفرده حرکت نموده بعد از احرام مریض شد خبر به حضرت امیرالمؤمنین رسید
آن حضرت به طلب امام حسین حرکت کرد در منزل سقیا او را دریافت فرمود فرزند من از چه شکایت داری عرض کرد
درد سر ... امیرالمؤمنین طلب کرد شتری نحر نمود و امر کرد سر او را تراشیدند و مراجعت داد تا بعد از
عمره نمود معویة بن عمار میگوید سوال کردم از حضرت صادق که آیا ... تمتع به زنان برای حضرت
تمتع زنان بر امام حسین حلال شد یا اینکه تا بعد از عمره حلال نشد ... حلال نشد مگر بعد از طواف
و سعی مابین صفا و مروه پس سوال کردم سبب چیست که پیغمبر ... مراجعت
نمود تمتع بر زنان حلال شد فرمودند این دو مساوی نیستند چرا که نسبت با امام حسین احصار بود و نسبت
پیغمبر صد بود دوم اینکه محل شدن محصور محتاج است به هدی بخلاف مصدود علیه که در آن خلاف است سوم اینکه
در محصور معین است که محل هدی او در احرام عمره مکه است و در احرام حج منی است که باید بفرستند توسط نائب
خود ولکن مصدود در هر مکان که مانع پیدا شود چهارم اینکه محل شدن محصور موقوف بر هدی است که ذکر شد
و علاوه بر تقصیر یا سر تراشیدن ولکن در مصدود علیه محل خلاف است پنجم اینکه موضع حل برای مصدود
علیه در تحلیل همان مکان است در محصور همان مواعده است که گاهی غلط میشود هر گاه ... میشوند برای
برای وقوف بعرفات بود مثل اینکه برای سنی ها رؤیت هلال ثابت شده باشد و برای شیعه ثابت نشده

کتابخانه مرکزی ...

باشند و نتوانند تخلف کنند داخل در حکم صد نیست بلکه حکم فوت حج دارد بطوری که مسطور شد و هرگاه صد و حصر با هم یا اینکه بعض
هم واقع شد حکم هر کدام که حقیقت آن است اختیار کند بواسطه صدق عرفی هر دو اما مقام اول در صد است بدانکه اگر بعد از
احرام عارض شود هرگاه طریق دیگر ندارد لکن طولانی است که ادراک ایام حج نمیکند یا نفقه وفا نمیکند در همان مکان بعد از
قربانی و خوردن از آن یا تقصیر محل شود و اگر قدرت بهم رسید اگر در عمره مفرده بجا باورد لکن احوط اینکه مثل محصور بفرستد
در منی که از او بنیابت بجا آورند و لحوم بعث تحلیل است و وقت قربانی برای حج قران کفایت میکند همان قربانی که همراه
خود سوق کرده است اگر عاجز از هدی شود باحرام باقی باشد تا قادر شود عمره مفرده نماید پس از اتمام عمل محل شود
و نمیتواند بدون هدی محل شود و سال دیگر حج کند اگر استطاعت او باقی باشد یا از سابق مستقر شده باشد

مقام دوم آنکه بعد از صد یا علم آن محرم شود یا اینکه صد او از روی استحقاق باشد یعنی برای دینی که قادر بر ادای
آن است او را مصدود کنند نمیتواند بهدی محل شود باید صبر کند بعد از خلاص عمره مفرده نماید پس از آن محل شود و هدی
ندارد و سال دیگر حج کند و اگر شخص مصدود علیه مظنه دارد که رفع صد از او میشود بطوری که ادراک حج میکند افضل
حلال است که تمتع بسوی آن که اینست حج دیگر که خودش بجا باورد اگر واجب است یا اعم از خودش یا نائب اگر
مستحب است خصوص طواف نساء را بیش بجا باورد در حج مستحبی هرگاه منکشف شود که هدی را ذبح نکرده
بودند حل او باطل نیست باید سال دیگر ذبح هدی کند و هرگاه شخص قادر ور شود باید سال دیگر
حج قران کند و اگر مستحبی بوده مخیر است میانه اقسام حج و ذکر شده که بر محصور واجب است که بعد از هدی تقصیر
کند یا سر بتراشد و محل شود **فائده** هرگاه پیش از احرام صد یا حصار عارض شود یا مانع دیگری
حمل نفقه از حج یا عمره کند مستحب است هدی یا ثمن آن را با بعض اصحاب خود بفرستد و مواعده کند روزی
را برای اشعار و تقلید از همان روز محرم شود و روزی را برای قربانی و روز همان روز محل شود و احتیاط اجتناب
از تمام محرمات احرام نماید لکن تلبیه نگوید و در روایت است که اگر هر سال بعلاوه فرستادن قربانی شخص نایب هفت شوط
به نیابت او طواف کند روز عرفه تا غروب بلباس و هیئت محرم مشغول عبادت در مسجد باشد ثواب حج را درک کرده است

حرره الاحقر المصحح لکتاب الحج شیخ علی ... سره علی اقل السادات الکتاب میرزا ... التشامی و مطبعه ... شیراز

[illegible]

[illegible] بتاریخ [illegible] رجب

ایالت فارس و بنادر

نمره

تاریخ ۲۳ شهر جمادی الاولی ۱۳۳۸

مطابق ۲۵ برج دلو [illegible] ثیل ۱۲۹۸

ضمیمه

جناب [illegible] [illegible]

[illegible] جناب [illegible] آقای حاجی [illegible] [illegible]

[illegible] مزرعه [illegible] متعلق [illegible] دیگر [illegible] اکنون [illegible] [illegible]

زراعت ننمایند و اهالی قریه ذرآباد و توابع به نسبت کلیه و عدم مراقبت آن از اجحافات در چون بهر حال بیست و سی لعل صرر

دخالت دارند در آن ملک بصدور این حکم بتقریرات رسید که نموده اولاد مالکین زراعت بهره خواست را

ملزم نماید در تعدیل در تقسیم حبوب بهرت نماید تا مالکین در دهات ذرآباد و در رفع خسارت از بهره خواست

نموده فرعی نماید کلیه حدود را ملکی بنمایند و بهر یک از حقوق و شرکت و تعدی دارند ... هر گاه ... سه ...

ستم ... مقرری کلیه در تقسیم حبوب را نموده از مضمون تاریخ ... دارند

تاریخ ۲۳ شهر جمادی الاولی ۱۳۳۸

Headquarters South Persia Rifles.

Shiraz. **191**

Received from

No.................................. Date..

۷۴۱۱